کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد چهارم

تفسیر سورة الانفال الی آخر سورة هود

تألیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام : علی اصغر حکمت

Title [redacted]

Author –

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

0164

FREE GIFT

کشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد چهارم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الانفال تا آخر سورة هود

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۱

563164
9-2-99

المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد چهارم)
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ چهارم: ۱۳۶۱
چاپ پنجم: ۱۳۷۱
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

بسمه تعالی

مقدمه

این بخشی ازقرآن است ، ودرخشی از پرتو یزدان است ، صاحبدلان را کشف اسرارنهان است ، وجلوهٔ حق ازاوعیان است ، داد مُعطی بی‌منّت ، وزادسالك مسالك حقیقت :

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر . (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم ، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار ، وبینائی فزای دیدهٔ احرار .

همین زچارم نورده خورشیدوار   تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان ، و برکت صاحب قرآن ، و دستگیری بزرگان و سروران ، و پایمردی یاران و یاوران ، بحمدالله بزینت طبع آراسته ، و از منقصت پیراسته ، شامل اقسام ثلاثه : ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ : **الانفال** و **التوبة** و **یونس** و **هود** ، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود ، که خواهندگان روشندل ، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت ازبرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد .

چار جوی جنّت اندر حکم ماست   این نه زور ما زفرمان خداست

قدجائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین .(۲) . این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

---

۱ ـ هود ۱۱/۲   ۲ ـ یونس ۱۰/۵۹

اهدایی خانه فرهنگ
جمهوری اسلامی ایران
دهلی نو

خردتر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت و لطافت معانی و معارف سبحانی، وحکم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست . ومشتمل است بر کلمات طیّبات وازهار سور، و جواهر قصص وسیر، ونقل روایات و هدایت آیات ، وجابجا مستشهد بسخنان دُربهای پیرهرات ، همه جا آراسته به نور و بها ، ومزیّن بلطف وسنا . **ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها ومرسیها .(۱)**

اگر نواقص واغلاط وحذف واسقاط احیاناً در آن مشاهده شود ، از آن است که در هنگام طبع بحکم صدفه واتّفاق روی داده ، ومارا ازمکارم اخلاق خوانندگان ویاران باوفاق ، در برابر سهو و نسیان ، امید عفو واحسان است ، واستدعای کرم و غفران . **وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب .(۲)**

امّا استادان گرامی، وبزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول، که محیط برفروع واصول ومحبوب قلوب اهل قبول‌اند ، این خدمت بی مزد ومنّت مارا قدر بسیار نهاده ، وبا قدم ثابت ونظر بلند وسعهٔ صدر ووسعت فکر و قوت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند : **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون .(۳)**

یاور ومعین مادراستکتاب صحائف، واستخراج لطائف، ونگارش فهارس وتنظیم اوراق، وتبویب ابواب، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش مشکور، وسعیش مقبول باد .

باری اگر مصاعب ومشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود ، ووسایل طبع مانند حروف معربه وسایر علائم ورموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب ، واز

---

۱ - هود ۱۱/٤۱ ۲ - هود ۱۱/۹۱ ۳ - التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده گیریهای بی‌فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی دل وافسردگی خاطر می‌شد ، ولی بحمدالله دست همت ما بحبل‌المتین: ما نثبّتُ به فؤادَکَ[۱] استوار و پای ثبات مـا به طریق : فاستقم کما امرت[۱] همچنان پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت ازجام وصل سیراب، وبعنایت ربّ کامیاب گشتیم. **لیقضی‌الله امراً کان مفعولا والی‌الله ترجع‌الامور(۲).**

سطرت هذه السطور حامداً شاکراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاکراً وانا العبد الضعیف الراجی من کرمه اللطیف علی اصغر الشیرازی المدعو بحکمة، فی بلدة طهران لیلة الخمیس الرابع من شهر جمادی الثـانیة سنة ثمانین و ثلاثمائة بعدالالف .

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بسم الله الرحمن الرحيم

٨ ـ سورة الانفال ـ مدنية

١ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى ـ : «**بسم الله**» بنام خداوند، «**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان.

«**یسئلونك**» می پرسند ترا، «**عن الانفال**» از غنیمتها که از دشمن یاوند بجنگ، «**قل الانفال لله والرسول**» گوی یا محمد که آن غنیمتها خدایرا ست ورسول را. «**فاتقوا الله**» بپرهیزید [از خشم وعذاب خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیگر بآشتی زیید. «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و رسول را، «**ان کنتم مؤمنین**» (١) اگر گرویدگان اید.

«**انّما المؤمنون الذین**» گرویدگان ایشان اند. «**اذا ذکر الله**» که الله یاد کنند و راایشان، «**وجلت قلوبهم**» [ازعظمت وانتقام وی] بترسد دلهای ایشان. «**فاذا تلیت علیهم**» وچون برایشان خوانند «**آیاته**» سخنان او، «**زادتهم ایماناً**» ایشان را ایمان افزاید، «**وعلی ربهم یتوکلون**» (٢) وبخدای خویش پشتی میدارند.

«**الذین یقیمون الصلوة**» ایشان که نماز بپای دارند [بهنگام آن]. «**ومما رزقناهم ینفقون**» (٣) واز آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند.

«**اولئك هم المؤمنون حقاً**» ایشان اند که ایشان گرویدگان اند براستی، «**لهم درجات عند ربهم**» ایشانرا درجه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خداوند ایشان، «**ومغفرة**» وآمرزش، «**ورزق کریم**» (٤) وروزی نیکو.

«**کما اخرجك ربك من بیتك بالحق**» [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن تو روز **بدر** حق است وصواب] که خداوند تو ترا

بیرون کرد از خانهٔ خویش براستی. «**و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون**» (٥)
و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

«**یجادلونك فی‌الحق**» باتو پیکار میکردند [و باتو می‌پیچیدند] درچیزی که
تو در آن برحق بودی، «**بعد ماتبیّن**» پس آنکه پیداشد. [ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد
ومعونت هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار]، «**کانما یساقون الی الموت**» گوئی که
بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند، «**وهم ینظرون**» (٦) وایشان می‌نگرستند.

«**واذیعدکم‌الله**» خدای شمارا وعده داد، «**احدی الطائفتین انها لکم**»
که یکی از دو گروه شمارا بود. «**وتودّون**» آن دوست میدارید شما. «**ان غیر
ذات الشوکة تکون لکم**» که ازدرخت بی‌خار [رطب] چینید. «**و یرید‌الله**» والله
میخواهد. «**ان یحق الحق بکلماته**» که حق پیدا ودرست کند [و دین بزرگ دارد]
بسخنان خویش. «**و یقطع دابر الکافرین**» (٧) وبیخ کافران ببرد.

«**لیحقّ‌الحق**» تا حق راهست کند. «**و یبطل‌الباطل**» و باطل را نیست
کنند. «**ولو کره المجرمون**» (٨) وهر چندکه دشخوار آیدآن را کافران.

النوبة الثانیة

بدان که سورة الانفال مدنی است مگر هفت آیت که به **مکه** فرو آمد «واذیمکر
بك‌الّذین کفروا» الی قوله «ثمّ یغلبون». جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است
وهزار ونود وپنج کلمة است. درفضیلت این سورة **ابیّ کعب** روایت‌کند از **مصطفی** ص
قال قال رسول‌الله: «مَن قرأ سورة الانفالِ و براءة، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة،
انّه بریٔ من‌النفاق واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات
ومحی عنه عشرسیّئات ورُفع له عشر درجات، وکان العرش وحَملته یصلّون علیه ایام
حیوته فی‌الدّنیا». درین سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم.

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. یَسئلونك عن‌الانفال». **ابن عباس** گفت: سبب‌نزول‌این
آیت آن بود که روز **بدر** **مصطفی** گفت: «من قتل قتیلا فله سلبه ومن اسّر

---

۱) نسخه ج: همراه

اسیراً فله کذا» گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ درپیوست جوانان وورنایان[1] فرا پیش شدند وجنگ کردند، قومی را کشتند وقومی را اسیر گرفتند، وپیران واعیان ووجوه لشکر بنزدیك رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت **مصطفی** ص ودفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردندکه سلبها وغنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی **ابوالیسر** ابن‌عم واخو **بنی‌سلمه**، گفت: یا رسول‌الله اینك هفتاد مرد ازدشمن کشتیم وهفتاد دشمن اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده‌ای، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ایشان بود که بحضرت **مصطفی** بود ایستاده، ومصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول‌الله ما نه از بددلی جنگ میکردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم وچنان که ایشان ما نیز هم درمصاف بودیم و ایشانرا بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب وغنیمت ایشانرا تنها نرسد، سخن درمیان ایشان درازشد. **وسعد بن ابی وقاص** برادر ویرا عمر[2] کشته بودند بجنگ شد، و **سعیدبن العاص بن امیه** را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن **ذوالکتیفة**، آن شمشیر برداشت پیش **مصطفی** ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول‌خدا جواب داد: «ضعه»، یکبار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت وگوی درمیان صحابه افتاد، تا **جبرئیل** آیت آورد: «یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول». **مصطفی** ص بحکم این آیت غنیمتها وسلبها ازدست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویّت قسمت کرد و **سعدبن ابی وقاص** را بخواند و گفت: یا **سعد** آنکه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

«یسئلونك عن الانفال» واوضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترامی پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بردو وجه است: سؤال استعلام وسؤال طلب. واین سؤال استعلام است که ـ عَن ـ درآن پیوسته. میگوید: ترا ازانفال میپرسند تابدانند که حکم آن چیست، حلال است یاحرام؟ وبکه می باید داد؟ و گفته‌اند: که از آن می پرسیدند که بر امّتهای

۱) ورنایان: لهجه‌ایست از برنایان بمعنی جوانان اندك سال.

۲) در نسخه ج: عمیر.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حرام است یانه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و - عَن - زیادت است ودلیل براین قرائت ابن مسعود است: «یسئلونك الانفال» بحذف عَن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها - نفل. قال لبید:

ان یقوی ربّنا خیر نفل و باذن الله رأسی[1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل - النفل الزیادة و منه النافلة لولد الولد و کذلك النافلة من الصلوة.

«قل الانفال لله والرسول» تعظیم را نام الله درآورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آن وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. ابن جریر گفت: - انفال دیگراست وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

«واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ... الایة» وانفال زیادتست، که بعدازقسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. مجاهد و عکرمه گفتند: غنائم روز بدر علی الخصوص مصطفی را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: «واعلموا انما غَنمتم من شیءٍ... الآیة».

ابن زید گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: «قل الانفال لله» وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعهافی مواضعها الّتی امر اللهبوضعهافیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه درآن همه خدایرا است، کس را باوی درآن انبازی نه و رسول راست، یعنی که رسول بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس ازآن بچهل روز حکم غنائم فروفرستاد، گفت: «فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه».

«فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» ای الحالة الّتی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. «و اطیعوا الله» فی فرائضه «و رسوله» فی سنّته.

---

1) نسخه ج: رَیثی

«ان كنتم مؤمنين» فان الايمان يوجب ذلك. اين خطاب با **صحابهٔ رسول** است ميگويد: اگر مؤمنان ايد مقتضى ايمان آنست كه خداى و**رسول** را فرمان بردار باشيد، ودر طاعت دارى يك دل ويك سخن باشيد، ودر كار غنائم وانفال مجادلت واختلاف ازميان برداريد، وبخداى و **رسول** باز گذاريد تاچنان كه خواهد در آن حكم كند، وهمه بهم صلح كنيد تارستگار شويد.

روى **عدى بن حاتم** قال:- خطب رجل عند **رسول الله**ص فقال: «ومن يطع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى». فقال **النبى**ص: «اسكت فبئس الخطيب انت» ثمّ قال **رسول الله**: «من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعص الله و رسوله فقد غوى، فلا تقل - ومن يعصهما - ثمّ وصف المؤمنين فقال:

«انما المؤمنون الّذين اذا ذكر الله... الآية» اى اذا ذكرت عظمة الله وقدرته، وماخوّف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهيه واطمأنت الى وعده و فرقت عن وعيده. «واذا تليت عليهم آياته...» اى - **القرآن** زادتهم تصديقاً ويقيناً وخشية، اذا تاملوا وتدبّروا معانيه. حجتى روشن است اين آيت بر **مرجيان** كه زيادت ونقصان را منكر اند در ايمان، و رب العالمين صريح ميگويد: «زادتهم ايماناً»، وآن وجهى ديگر كه رب العزة حقيقت ايمان اثبات نكرد الّا باجتماع خصلتهاى نيكو از اعمال ظاهر وباطن؛ وايشان حقيقت ايمان بمجرد قول اثبات ميكنند. تعالى الله عما يقول الظالمون. قال **عمر بن حبيب** و كان له صحبة:- ان للايمان زيادة ونقصاناً، قيل فما زيادته، قال: اذا ذكرنا الله وحمدناه فذلك زيادته، واذا سهونا وقصّرنا وغفلنا فذلك نقصانه. وكتب **عمر بن عبد العزيز** الى بعض اخوانه: ان للايمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استكملها استكمل الايمان ومن لم يستكملها لم يستكمل الايمان. «وعلى ربّهم يتوكلون»؛ يفوضون اليه امورهم ويثقون به فلا يرجون غيره ولا يخافون سواه.

«الّذين يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون». هر نفقه كه در **قرآن** با نماز پيوسته است زكوة است.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» سراً وجهراً بخلاف المنافق. **ابن عباس** گفت: من لم يكن منافقاً فهو مؤمن حقا وقيل:- تقديره حقوا حقاً، مثل صدقوا صدقاً، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن انت ؟- فقال: الایمان ایمانان، فان کنت تسألنی عن الایمان بالله وملئکته و کتبه و رسله والیوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان کنت تسألنی عن قوله: «انّما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم» الی قوله «عندربهم»، فوالله ما ادری أمنهم انا ام لا؟ و یقال الحق فی الکلام علی وجهین، احدهما المستحق والثانی ماله حقیقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لاوجودله. و روا باشد که «اولئك هم المؤمنون» اینجا سخن بریده گردد پس گویی: «حقاً لهم درجات عند ربّهم»- بدرستی وراستی که ایشانرا درجتها ومنزلتها است دربهشت نزدیك خداوند ایشان. وقیل: - لهم درجات فی الجنة یرتقونها باعمالهم الرفیعة. «ومغفرة» للذنوب، «ورزق کریم» خالص من شوایب الکدر.

«کما اخرجك ربك» مفسّران درمعنی آیت مختلفاند. قومی گفتند: این متصل است باول، و کاف کاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصلاحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین کصلاحهم فی اخراج الله لقاهم، و این قول **عکرمه** است وتقدیر آیت اینست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم» فان ذلك خیر لکم کما کان اخراج الله تعالی **محمدا** من بیته بالحق خیراً لکم و ان کرهه فریق منکم. میگوید: همه بهم صلح کنید و بایکدیگر بآشتی زیید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، هم چنان که روز **بدر** خدای تعالی **محمد** را از خانهٔ خویش مدینه بیرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومی را کراهیت آمد که ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان دران بود. وقیل: - التشبیه وقع بین الحقّین ای «هم المؤمنون حقاً کما اخرجك ربك من بیتك بالحق»، میگوید: ایشان مؤمنان اند بحق وراستی چنان که الله ترا از خانهٔ خویش بیرون آورد بحق وراستی. وقیل: - التشبیه وقع بین الکراهتین ای - الانفال لله والرسول وان کره بعضهم «کما اخرجك ربك من بیتك بالحقّ و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون»، میگوید: این کراهیت ایشان ومجادلت ایشان درقسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است ومجادلت ایشان روز **بدر**. اذقالوا - اخرجتنا للعیر ولم تعلمنا قتالاً فنستعدله. و تقدیره امض لامر الله فی الغنایم وان کرهوا کما مضیت علی خروجك. «وهم کارهون»، قومی گفتند ازمفسران که این آیت باوّل هیچ تعلق ندارد و کاف بمعنی - اذ - است کقوله «واحسن کما

احسن اللّٰه الیك »معناه واحسن اذا احسن اللّٰه الیك.وتقدیره اذکر یا **محمد** اذ «اخرجك ربك من بیتك »یعنی المدینة الی **بدر** بالحق. ای ـ بالوحی الّذی اتاك به **جبرئیل** . «وانّ فریقاً من المؤمنین لکارهون» الخروج مع کراهیة نفار الطبع عن المیثاق لا کراهیة ضد الارادة ، لانهم کرهوا اولا ثم ارادوا ولم یکرهوا امر اللّٰه عزوجل بحال .

« یجادلونك فی الحق »ای ـ فی القتال وذلك انهم خرجوا للعیر ولم یاخذوا اُهبة الحرب فلما امروا بالحرب شق علیهم ذلك و طلبوا الرخصة فی ترك ذلك ، فهوجدالهم بعد ماتبیّن ان الجهاد واجب والخروج صواب ، وعلموا انّ امرك امر اللّٰه،« کانّما یساقون الی الموت وهم ینظرون »ای ـ کارهون القتال کراهیة من یساق الی الموت ، وهم ینظرون الی اسبابه . قال **ابن زید**:یجادلونك یعنی،الکفار فی الحق ، ای فی الاسلام .« بعدماتبیّن » بان وظهر الاسلام « کانما یساقون الی الموت» حین دعوا الی الاسلام «وهم ینظرون» تلك الحالة .

«واذ یعدکم اللّٰه احدی الطّائفتین »شرح این قصه بقول **ابن عباس** و **سدی** وجماعتی مفسران آنست ـ که **کرزبن جابر القرشی** بدر **مدینه** آمد وغارت کرد وچرندگان **مدینه** جمله براند . خبر به **مصطفی** ص رسید، برنشست باجماعتی یاران وبرپی وی برفتند وبوی درنرسیدند وباز گشتند، بعداز آن خبر بمدینه آمد که **بوسفیان** از **شام** می آید و کاروان قریش باوی مالی عظیم وتجارتی فراوان.وهی ـ اللطیمة ـ یعنی قافلة معها الطیب. **رسول** خدا مهاجر وانصار رابرخواند وایشانرا خبر داد که آنك کاروان قریش بامال فراوان رسید بنزدیك **بدر**، واگرما براه ایشان شویم ، بخیر وغنیمت باز گردیم . سیصدو سیزده مرد فرا راه بودند واز ایشان دوسوار بیش نبودند ویك شتر میان سه کس بود. کانوا یتعاقبون علیه،وهیچ سازجنگ و آلت حرب باایشان نه، که ایشان برای کاروان می رفتند نه بقصد جنگ وحرب. در کاروان قریش **عمروبن العاص** بود **وعمروبن هشام** و **مخرمة نوفل الزهری** با چهل سوار بزرگان و سروران قریش . **بوسفیان** بدانست که رسول خدا بیرون آمد بایاران به طلب کاروان. **ضمضم بن عمرو الغفاری** بمکه فرستاد ، قریش را خبر کرد از حال ، و گویند که شیطان برصورت **سراقةبن مالك بن جعشم** فرادیدآمد و گفت :«ان محمداً و اصحابه قدعرضوا لعیر کم ولاغالب لکم الیوم من الناس وانی جارلکم ». اهل **مکه همه** خشم گرفتند و آواز بیکدیگر دادند

تاجمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب وسلاح تمام. رسول خدا با یاران از **مدینه** برفته. ووادیی‌است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده، **جبرئیل** آمد، از حضرت عزت این آیت آورد: «واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» الطائفتان هاهنا الجند والعیر و**ابوجهل** مع الجند و**ابوسفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینفل عیرهم. گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، واگر خواهد کاروان ومال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند، ومؤمنان دوست داشتند که کاروان با مال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: «وتودّون انّ غیر ذات الشوکة تکون لکم»، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند ودین بزرگ دارد بسخنان خویش وبیخ کافران ببرد. **مصطفی**ص با یاران مشورت کرد در کار حرب وآنچه در پیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یارسول الله: «هلا اخبرتنا انه یکون قتال حتی نخرج سلاحاً ونتاهّب له انا خرجنا نرید العیر ولم نعلم القتال». **ابوبکر صدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت؛ **مقداد بن عمرو** فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله، امض لما امرك الله، فنحن معك، والله مانقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی:- اذهب انت وربك فقاتلا انا هٰهنا قاعدون، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انا معکم مقاتلون، فوالّذی بعثك بالحق لوسرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینة الحبشة لجالد نامعك حتی تبلغه. این سخن **مهاجران** بود. رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تاهم آن سخن گویند، باایشان می نگرست ومی گفت: «اشیروا علیّ ایّها النّاس». **سعد بن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت: «یا رسول الله قد آمنّا بك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هوالحق واعطیناك علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة، فامض یارسول الله لما اردت فوالّذی بعثك بالحق، ان استعرضت بنا هذا البحر فخضته، لخضناه معك ماتخلف منا رجل واحد انا الصبرّ عند الحرب لصدّق عند اللقاءِ فسر بنا علی برکة الله حیث شئت، وصل حبل من شئت واقطع حبل من شئت، وخذ من اموالنا ماشئت». ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکاف الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا **ببدر** فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و **ببدر** فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

«و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» معناه: - و اذکروا اذ یعدکم الله ان لکم «احدی الطائفتین» و «انها لکم»، فی موضع نصب من البدل من احدیٰ، «و تودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، والشوکة الشدة، وذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشّوکة و هو النبت الّذی له حدّة «و یریدالله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام و ینصر اهله بکلماته - ای باوامره ونواهیه و قیل بضمانه ومواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیءٍ آخره. «لیحق الحق و یبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «ولو کره المجرمون» - المشرکون، وکرّر لانّ الاوّل متصل بقوله «وتودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای - انتم تریدون العیر والله یرید اهلاك النفیر والثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت در نزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند و در قرآءت بعد از ابتدا.

النوبة الثالثة

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بسم‌الله معراج قلوب الاولیاء، بسم‌الله نور سرّ الاصفیاء، بسم‌الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم‌الله کلمة التقوی وراحة الثکلی وشفاء المرضی. بسم‌الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران ومرهم خستگان است، شفاءِ درد وطبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی [1]، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی وچنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار کامست مرا بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول»، ای مهتر عالم وای سیّد وُلد آدم،

(١) در نسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال لله» ملکا ولرسوله الحکم فیها بما یقضی به امراً وشرعاً. انفال ازروی ملک خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی ص راست، بپسندید شما که بندگانید حکم او، بپذیرید به جان و دل قول او، که قول او وحی ما است، فعل او حجت ماست، شریعت او ملت ماست، حکم او دین ماست. اتباع او دوستی ما است.

«فاتّقوا الله واصلحوا ذات بینکم» تقوی بپناه خویش گیرید که سر همه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه خیرها تقوی است. تقوای او آن درخت است که بیخ او در آب وفا و شاخ او بر هواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه گرمای پشیمانی بدو رسد، نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه هواء پراکندگی. تقوی سه چیز است: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد رجائیکه ترا بر طاعت دارد، رضایی که ترا بر محبت دارد.

قوله: - «و اصلحوا ذات بینکم،» با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی آزار زیید، واین نتوانید مگر که حظ خود بگذارید وحظ دیگران نگاه دارید، اگر توانید ایثار کنید و اگر نه باری انصاف دهید. بنگر که الطاف کرم احدیت آن درویشان را که راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می پسندد که: - «و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: اُهدی لرجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم رأس شاة، فقال: انّ اخی فلاناً وعیاله احوج الی هذا منّا، فبعث به الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحد الی آخر حتی تداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی الاوّل، قال فنزلت «ویؤثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - «انما المؤمنون الّذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم»، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگر گفت: - «وخافونِ ان کنتم مؤمنین،» ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هر دل که در آن ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه واز نظر الله محروم. درین آیت گفت مؤمنان ایشان اند که در یاد کرد الله دلهاشان بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکرالله» اشارت است که مؤمنان ایشان‌اند که در یاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان، بنده در بدایت روش خویش پیوسته‌میگرید ومی‌زارد ومی نالد چندان ازبیم فراق بگرید که‌نداء «الّا تخافوا» بسروی رسد. ازبیم فراق بروح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، اینست که میگوید جل جلاله:- «تطمئن قلوبهم بذکرالله». وگفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت قلوبهم» اهل شریعت را شعاراست. «تطمئن قلوبهم» ارباب حقیقت‌را دثاراست. «وجلت قلوبهم» مقام‌روندگان‌است. «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت‌بامید نعمت بر مقام خدمت، ربوده بر بساط حقیقت نواختهٔ قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

« الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهـم ینفقون »، در آیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون تقوی ووجل و توکل. آنکه درین آیت، اعمال ظاهر چون نمازوزکوة دران پیوست، آن ازامارات حقیقت است واین ازشرائط شریعت، تابدانی که هردو درهم پیوسته‌ودرهم بسته، حقیقت‌بی شریعت به کارنیست، وشریعت بی حقیقت راست نیست. چون هردوبهم جمع گشت انگه. «اولئك هم‌المؤمنون حقاً» ای - صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً. مؤمنان بحقیقت ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس اقامت شریعت‌را «لهم‌درجات‌فی الجنة‌ومغفرة» وصدق حقیقت‌را، «ورزق کریم» هورزق الاسرار بمایکون استقلالها به‌من‌المکاشفات والمواصلات، و گفته‌اند حقایق‌عبودیت و منازلات ومکاشفات حقیقت، دروجود خصلتها است که دراین آیت برشمرد وهوالتعظیم للذکر والوجل عند السماع ولاظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی‌الله والقیام‌بشروط‌العبودیة‌علی حدالوفاء، فاذ کملت‌اوصافهم‌صاروا محققین‌بالایمان، وقیل «اولئك هم‌المؤمنون حقاً» ای- حقاً انه سبقت لهم من‌الله الحسنی فصارلهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله « وتودّون ان غیر ذات الشّوکة تکون لکم »، از روی اشارت میگوید:

« بنده تارنج نبرد بسر گنج نرسد » .

پیر طریقت گفت: من چه دانستم كه مادر شادی رنج است، وزیر یك ناكامی هزار گنج است، من چه دانستم كه زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است. زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس، تادرخود بنمیری بحق زنده نگردی. بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی. نیكو گفت آن جوان مرد كه:

نكند عشق نفس زنده قبول نكند باز موش مرده شكار

الهی! انكس كه زندگانی وی توئی او كی بمیرد؟ وانكس كه شغل وی توئی شغل بسر كی برد؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی توچون مرده زندانی، وصحبت یافته باتو نه این جهانی نه آن جهانی.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **اذ تستغیثون ربّكم** » آن هنگام كه فریاد میخواستید بخداوند خویش، « **فاستجاب لكم** » پاسخ نیكو كرد شمارا، « **انّی ممدّكم** » شما را مدد می‌پیوندم، « **بالف من الملئكة** » بهزار تن از فریشتگان، « **مردفین** [9] » پس خود فرا كردگان.

« **وماجعله الله الّا بشری** » نكرد خدای تعالی [آن روز و آن كار] مگر شادی شمارا، « **ولتطمئن به قلوبكم** » و آنرا تا دلهای شما [بنصرت بدر] آرام گیرد، « **وماالنصر الا من عندالله** » و یاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای، « **ان الله عزیز حكیم** [10] » كه الله توانائی دانا.

« **اذ یغشّیكم النعاس** » آنگه كه خواب در سر شما می كشد، « **أمنة منه** » از خدای عزوجل بعطا، « **وینزل علیكم من السماء ماءً** » ومی‌فروفرستد بر شما از آسمان باران، « **لیطهّركم به** » تاشما را بآن [ازحدث] پاك كرداند، « **ویذهب عنكم** » واز شما ببرد، « **رجز الشیطان** » وساوس شیطان، « **ولیربط علی قلوبكم** » وآنرا تا قوی كرداند دلهای شما، « **ویثبت به الاقدام** [11] » و برجای بدارد پایها.

« **اذ یوحی ربك الی الملئكة** » آنگه كه پیغام داد خداوند بفریشتگان،

«**انّی معکم**» که من باشما ام [بمعونت]، «**فثبّتو الذین آمنوا**» دل دهیدمؤمنانرا و برجای‌دارید، «**سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب**» آری‌من‌درافکنم دردلهای کافران ازشما بیم، «**فاضربوا فوق الاعناق**» شما برزبر گردنها می‌بزنید، «**واضربوا منهم کل بنان**[۱۲]» و از ایشان دستها می‌زنید.

«**ذلك بانهم شاقّوا الله ورسوله**» آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او، «**ومن یشاقق‌الله‌ورسوله**» وهر که خلاف کند با خدای و رسول او، «**فان‌الله شدید العقاب**[۱۳]» الله سخت عقوبت است [سخت گیر]، «**ذلکم فذوقوه**» اینست عذاب او‌این جهانی چشید آنرا، «**وان للکافرین عذاب النار**[۱۴]» و کافران راست عذاب آتش.

«**یاایها‌الذین آمنوا**» ای‌ایشان که‌بگرویدند، «**اذالقیتم‌الذین کفروا زحفاً**» هرگه که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند درجنگ، «**فلاتولوهم الادبار**[۱۵]» [بهزیمت] پشتهای خود ورایشان مگردانید.

«**ومن یولّهم یومئذ دبره**» وهر که روزجنگ پشت‌خود برگرداند بردشمن، «**الّامتحرّفاً لقتال**» مگر که برگردد سازجنگ را [نه ادبار هزیمت را]، «**اومتحیزاً الی فئة**» یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان، «**فقد باء بغضب من‌الله**» باز گشت‌وخشم‌خدای‌برو، «**وماویه جهنم**» وبازگشتن گاه‌اودوزخ، «**وبئس المصیر**[۱۶]» وبدجایگاه که آنست.

«**فلم‌تقتلوهم**» و نه‌شما کشتید ایشانرا، «**ولکن‌الله قتلهم**» ولکن‌خدای کشت ایشانرا، «**ومارمیت اذرمیت**» ونه‌تو انداختی آنگه که‌انداختی، «**ولکن‌الله رمی**» ولکن‌خدای انداخت، «**ولیبلی‌المؤمنین‌منه بلاءً حسناً**» [آن کار آن روز بدر] آنرا کردتامؤمنانرا [بخشیده یی‌نیکو بخشدو] آزمون‌نیکو آزماید، «**ان‌الله سمیع علیم**[۱۷]» که الله شنوائی است دانا.

«**ذلکم وان الله**» این‌همه‌هست بدرستی که‌خدای، «**موهن کیدالکافرین**[۱۸]» پست کننده و سست کننده است ساز کافران را.

«**ان تستفتحوا**» اگر بر گزاردن‌و بر گشادن‌میخواهید [ازالله]، «**فقد جاءکم**

الفتح » اینك بر گزاردن وبر گشادن آمد بشما ، « **وان تنتهوا** » واگر بازشدید شما [ازاین کاربر گزاردن خواستن] «**فهو خیر لکم**» آن شمارا بهتراست، «**وان تعودوا نعد**» و[اگر آن میخواهید آن نیز کنیم] اگر باز گردید باز گردیم، «**ولن تغنی عنکم**» وسود ندارد شمارا ، « **فئتکم شیئاً** » بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ، « **ولو کثرت** » و هرچند که فراوان آید ، « **وان الله مع المؤمنین**[19] » والله با گرویدگان [بیاری دادن] است .

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان، « **اطیعوا الله ورسوله** » فرمان برید خدا را ورسول را ، « **ولا تولّوا عنه** » واز رسول او بر مگردید، « **وانتم تسمعون**[20] » شما می شنوید .

« **ولا تکونوا کالّذین قالوا سمعنا** » وچون ایشان مباشید[1] که گفتند شنیدیم «**وهم لا یسمعون**[21] » ونمی شنوند ونمی پذیرند .

« **انّ شرّ الدوابّ عند الله** » بدترین همه جنبندگان وجانوران بنزدیك خدای، «**الصّم البکم** » آن کرانند [که حق نشنوند] ، گنگانند [که حق را پاسخ ندهند] ، «**الذین لا یعقلون**[22] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

«**ولو علم الله فیهم خیراً** » واگر الله خیری دانستی درایشان بدانش خویش « **لأسمعهم** » [دلهای] ایشانرا حق شنوانیدند .

« **ولو اسمعهم** » و هرچند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] . « **لتولّوا وهم معرضون**[23] » بر گردند و روی گردانند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی :- « **اذ تستغیثون ربکم** » ای- تستجیرون به من عدوّکم وتسئلونه النصرة علیهم، الاستغاثة - طلب الغوثة - وهی سد الخلة فی شدة الحاجة ، وقیل:- الاستغاثة طلب الغوث وهو التخلیص من المکروه، وقیل تستغیثون- تستجیرون من الغوث، واغوثاه والمستغیث المسلوب القدرة ، والمستجیر طالب الخلاص . این استغاثت آنست که «**عمر خطاب**» گفت : لما کان یوم **بدر** ونظر رسول الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین،

۱) نسخه الف : مبید

دخل العريش هوو **ابوبكر** فاستقبل القبلة ، و جعل يدعو و يقول : اللهم انجزلي ما وعدتني ، اللهم ان تهلك هذه العصابة لاتعبد في الارض . فلم يزل كذلك حتى سقط رداءه . فاخذ **ابوبكر** رداءه والقاه على منكبيه ثم التزمه من ورائه ، و قال : **يا نبي الله** كذلك مناشدتك ربّك فان الله سينجز لك وعدك . **مصطفی**ص چون قوم خود اندك ديد و كافرانرا جمعی ديد فراوان دعا كرد و نصرت خواست تاالله تعالی ویرا نصرت داد و دعای وی اجابت كرد . چنان كه گفت : « فاستجاب لكم » ای - اجاب لكم . اجابت واستجابت يكی است . وقيل :- الاستجابة ماتقدمها امتناع ، والاجابة مالم يتقدمها امتناع . « انی ممد كم » ای - بانّی مغيثكم « بالف من الملئكة مردفين » بفتح دال قرآءت مدنی و يعقوب است . ای - اردف بعضهم ببعض ، او ارد فهم المسلمون . يقال :- ردفت الرجل اذا ركبت خلفه ، واردفته - ای اركبته خلفی . باقی قراء مردفين بكسر دال خوانند و اين را دو وجه است : يكی مع كل واحد منها ردف له كما قال **ابن عباس** : مع كل ملك ملك فيكون الفين ، و يكون المفعول علی هذا محذوفا تقديره مردفين اردافا مثلهم . وجه ديگر « مردفين » ای - متتابعين فرقة بعد فرقة بعضهم فی اثر بعض . يقال - اردفت الرجل اذا جئت بعده ، وانشدوا :-

اذا الجوزاء اردفت الثريا ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثريا . **ابن عباس** گفت : امدهم الله بالملئكه ، فنزل **جبرئيل** فی خمسمائة ملك علی الميمنة وفيها **ابوبكر** و نزل **ميكائيل** فی خمسمائة علی الميسرة و فيها **علی** فی صورة الرجال عليهم ثياب بيض و عمائم بيض ارخوا مابين اكتافهم . حسن گفت : امدّوا بخمسة آلاف هذا الف ، وثلثة فی آل عمران ، ثم اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف . وقيل :- ثمانية آلاف و قيل تسعة الاف . گفته اند فريشتگان از آسمان بزير آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز **حنين** اماجنگ نكردند الّا روز **بدر** . قال **ابن عباس** : بينما رجل من المسلمين يشتد فی اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة السوط فوقه و صوت الفارس يقول قدم حيزوم - اسم فرسه - اذاً نظر الی المشرك امامه خرّ مستلقيا ، فنظر اليه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط ، فجاء الرجل فحدّث بذلك **رسول الله** فقال : صدقت ذلك من مدد السماء ، فقتلوا يومئذ سبعين واسروا سبعين .

«وماجعله الله» ای - الامداد والارداف، «الابشری» - مایؤذن بالمسرّة. وقیل: - معناه - ماقدّرالله وقعة بدر «الّابشری» لکم، «ولتطمئن به قلوبکم» ای - وتسکن به قلوبکم. «وما النصر الامن عندالله» قیل - من لم یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لانّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیّة ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذیغشّیکم النعاس» قراءة مکی وابو عمرو بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی - که خواب درسر شما می‌پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربرمی آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا وکسر شین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هردو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عز وجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه: - ای: - یغشیکم الله عز وجل النعاس، آنگه که الله خواب درسر شما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عز وجل. قال الزجاج امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذرَ الشر، یقول امنهم الله عز وجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً وامانا وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فنامو الآن الامن ینیم والخوف یسهر.

ابن مسعود گفت: النوم عندالقتال امن من الله عزّ وجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان.

«وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز بدر کافران پیش ازمسلمانان بسر آب رسیدند وآنجا فروآمدند، ومسلمانان از آب بازماندند وبه ریگستانی فروآمدند که چهار پایان را پای به ریگ فرومی‌شد. درخبراست که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، در آن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امیدداريد بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت وکثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم ورسول خدا باماست وآنگه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش وکمال مهربانی خویش میغ وباران با ایشان فروگشاد، وبسیار ایشان را باران بارید ومسلمانان ازان بخوردند وغسل بکردند، وراویه‌ها ومطهره‌ها ازآن پرکردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، وآن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش دل گشتند. این است که رب العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای- وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتی لاتنوخ فی الرمل بتلبید الارض؛ وقیل: - یقوّی القلوب فیکون سبباً لثبات القدم.

«اذ یوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذ یعدکم الله» و «اذ تستغیثون» و «اذ یغشیکم» آن همه اشارت اند از یك هنگام. «انّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان الله ناصر کم. «سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب» - الرعب - امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب السیل الوادی اذا ملیء ماء. «فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: و کان شهد **بدراً** - «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدی، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن عم لی حتی اصعدنا فی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذ دنت منا سحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: - اقدم خیروم. قال: فاما ابن عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، واما انا فکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّا انصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یا ابن اخی فعندك الخبر، وکان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان: - اخبرنی کیف کان امر الناس قال: - لاشیٔ والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکتافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم الله مع ذلك مالمت الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خُیل بین السماءِ والارض لایقوم لها شیٔ. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیال حتّی رماه الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین او ثلثا مایدفنانه حتی انتن فی بیته. و روی **مقسم** عن **ابن عباس** قال کان الّذی اسر **العباس ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا مجموعاً و کان **العباس**

رجلاجسيماً فقال **رسول الله لابی اليسر** :- «كيف اسرت **العباس** يا **اباليسر**» ، فقال: يارسول الله «لقد اعاننی عليه رجل ما رأيته قبل ذلك ولا بعده هيئته كذا و كذا» ، قال **رسول الله** :- «لقد اعانك عليه ملك كريم» .

«ذلك» ای ذلك الضرب والقتل «بانهم شاقّوا الله و رسوله» ای خالفوا الله و رسوله . «ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب . «ذلكم» ای هذا العذاب الّذی عجلته لكم ايّها الكفار **ببدر**، «فذوقوه» عاجلا ، «وانّ للكافرين» اجلافی المعاد ، «عـذاب النّار» موضع ان نصب بفعل مضمر تقـديره ذلكم فذوقوه ـ و اعلموا ـ انّ للكافرين .

قوله تعالی:- «ياايها الّذين آمنوا اذالقيتم الذين كفروا زحفاً» يعنی راجعين اليكم . ـزحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بيكديگر، هم خزيدن طفل، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد، والزحف مصدر لذلك لم يجمع كقولهم عدل وصوم. «فلاتولّوهم الادبار» فتنهزموا عنهم و لكن اثبتوا لهم .

«ومن يولّهم يومئذ» يوم حربهم «دبره الّا متحرّفاً لقتال» ، ميگويد: هركه روز جنگ پشت برگرداند بردشمن مگر كه برگرددساز جنگ را ازبهر كشيدن كمان يابر كشيدن تيغ ياسلاح نگه‌داشتن رادرجنگ ياپس تر آيد نه ادبارهزيمت‌را ، «او متحيّزاً الی فئة» ، ای- يكون منفرداً فينحاز لان يكون مع المقاتلة. مشتق من حُزت الشیء اذاجمعته واصله متحيوز فادغمت اليآء فی الواو . «فقد باء بغضب من الله وماويه جهنم وبئس المصير» .

مفسران را درحكم اين آيت سه قول است: - يكی قول **حسن** و **قتادة** ، گفتند : كه اين مخصوص است باهل **بدر** كه پشت بدادن بجنگ آن روز از كبائر بود وموجب عقوبت وغضب حق ، نه بينی كه روز **احد** را گفت عزجلاله «انّما استزلّهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقدعفاالله عنهم» ، وغزاء **حنين** بعدازبدر بودبهفت‌سال ورب العالمين می گويد: «ولّيتم مدبرين» الی ان قال «ثم يتوب الله من بعد ذلك علی من يشاء .» قول **عطا** و جماعتی آنست كه اين آيت منسوخ است بآن آيت كه گفت : «حرّض المؤمنين علی القتال .» **كلبی** گفت : من قتل اليوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهوشهيد ولكن يسبق المقبل المدبرَ الی الجنة. وقال **محمدبن سيرين** لمّا قتل **ابوعبيد** جاء الخبر الی

عمر فقال عمر لو انحاز الیّ کنت له فئة وانافئة کل مسلم ، وعن **منصور** عن **ابراهیم** قال: - انهزم رجل من **القادسیه** فاتی المدینة الی **عمر** فقال: - یا **امیر المؤمنین** هلکت فررت من الزحف ، فقال **عمر** انا فئتك . وعن **عبدالله بن عمر** قال کنّا فی جیش بعثنا **رسول الله** فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولانأتی **رسول الله** حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت ، ثم قلنا یا **رسول الله** نحن الفرارون . فقال **رسول الله** انتم الکرّارون انافئة المسلمین . قول سوم قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران ، گفتند : آیت محکم است وحکم آن عام است والفرار من الزحف من الکبائر. قال النبی: - اجتنبوا السبع الموبقات: - الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس الّتی حرم الله الّا بالحق ، واکل الربوا ، واکل مال الیتیم ، والتّولّی یوم الزحف ، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات .

« فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم . » مفسّران گفتند : **مصطفی** روز **بدر** کافرانرا دید گفت - هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی . - فاتاه جبریل، وقال له : خذ قبضة من تراب فارمهم بها ، فقال : **رسول الله** لمّا التقی الجمعان ا : **علی** او ا : **ابی بکر** اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب ، فرمی **رسول الله** به فی وجوه القوم وقال : شاهت الوجوه ، فلم یبق مشرك الّادخل فی عینه وشغل بعینه فکان ذلك سبب هزیمتهم . قال **حکیم بن حزام** لمّا کان یوم **بدر** سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت ورمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا ، وروی ان **رسول الله** ص اخذ یوم **بدرٍ** ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم، و قال شاهت الوجوه . فانهزموا .

مجاهد گفت : سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند ، جماعتی مسلمانان، پنداشتند که آن ازقوّت وشوکت ایشان بود ، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم . رب العالمین آیت فرستاد - « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » - آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش، که الله کشت ایشانرا ، یعنی که - الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند. قال **الحسین بن الفضل**: معناه - فلم تمیتموهم ولکن الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولکن الله اخرج ارواحهم،

«وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی» مراد نه نفی رمی است از مصطفی (ص)، بل که خبر میدهد جلّ جلاله که آن یك کف خاك که تو افکندی رمی از تو بود ورسانیدن از ما، و گر نه کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شود که بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه یك ذره از آن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ جلاله نیست. وقال **ابو عبیدة**: معناه - ما ظفرت ولا اصبت، ولکن الله عزّوجل اظفرك وصوّب رمیك. اهل معانی گفتند: که الله تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء. مذهب اهل حق آنست کـه افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ جلاله، همه آفریدهٔ اوست وبارادت ومشیت اوست. یقول الله تعالی «الله خالق کل شیء، والله خلقکم وما تعملون». وار روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که ربّ العزّة در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی آفریده از روی کسب آن فعل حاصل کرد. وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکند. قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** «ولکن الله رمی» - بتخفیف نون و رفع الله است، باقی بتشدید نون خوانند و نصب الله و وجه این همان است که درسورة البقره رفت: - «ولکن البرّ من آمن بالله»، «ولیبلی المؤمنین». این معطوف است بر آن که - «لیحق الحق ویبطل الباطل ولیربط علی قلوبکم» والمعنی - ولیعطی المؤمنین منه عطاءً حسناً. «ان الله سمیع علیم» لدعائهم علیمٌ بنیّاتهم.

«ذلکم» ای - ذلکم الامر والبیان من القتل والرّمی والابلاء الحسن، «وانّ الله موهن» ای واعلموا «انّ الله موهن کید الکافرین» و قیل: - ذلکم ای فعل الله الذی شاهدتموه. و یجوز ان یکون خبر مبتداء محذوف، ای - الامر ذلکم «و انّ الله موهن کید الکافرین» - بابطال حیلهم والقآء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ماابرموا. قرآءت **حجازی** و **ابو عمرو** موهّنٌ بتشدید است وتنوین، باقی بتخفیف

و تنوين خوانند، مگر **حفص** كه وى « موهن كيد الكافرين » باضافت خواند، ومعنى همه يكسان است.

قوله: ـ « ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح » اى ـ ان استقضوا فقد جاءكم القضاء والفتاح عندالعرب هوالقاضى. « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » اى قضينا لك قضاء مبيناً، ان الله هوالفتاح يعنى القاضى. سبب نزول اين آيت آن بود كه **ابوجهل** روز **بدر** دعا كرد گفت: اللّهم ايّنا كان افجر واقطع للرّحم وآتانا بمالا يعرف فاحّره الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا**: **عوف** و **معود** و اجاز عليه **عبدالله بن مسعود**. **سدى** و **كلبى** گفتند: مشركان چون خواستند كه از مكه بجنگ **مصطفى** ص و مؤمنان آيند دست در استار كعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلى الجندين واهدى الفئتين واكرم الحزبين وافضل الدينين. فانزل الله هذه الايه. ثم قال للكفار: ـ « وان تنتهوا » عن الكفر بالله وقتال نبيّه، « فهو خير لكم وان تعودوا » الى حربه وقتاله « نعد » عليكم بالامر والقتل. وقيل ـ « وان تعودوا » للاستفتاح « نعد » بفتح **محمد**. **ابى كعب** گفت و **عطاء الخراسانى**: ـ كه اين خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، ميگويد: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءكم الفتح والنصر. و « ان تنتهوا » عن ارادة عرض الدّنيا « فهو خير لكم وان تعودوا » الى ما كان منكم فى الامر والغنيمة يوم **بدر**، « نعد »، للانكار عليكم، « ولن تغنى عنكم فئتكم شيئاً ولو كثرت وان الله مع المؤمنين » وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنى** است و **شامى** و **حفص** على تقدير ولان الله مع المؤمنين. اى ـ لذلك « **لن تغنى** عنكم فئتكم شيئاً » باقى بكسر الف خوانند لانّه مبتدأٌ به منقطع مماقبله.

« يا ايها الّذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله » فيما يدعوكم الى الجهاد، « ولا تولّوا عنه » اى ـ لاتعرضوا عنه ولا تخالفوه، و وحّد الكناية لانه يعود الى الله، وقيل الى رسوله، لانه المنبىء عن الله، وقيل الى الله ورسوله و وحّد لانه امر كل واحد امر الاخر، وقيل يعود الى الجهاد، و يحتمل انّه لمّا لم يجز اطلاق لفظ التثنية على الله وحده، لم يجز اجراء لفظ التثنية عليه مع غيره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع عليه وحده تعظيماً جاز اجراء لفظ الجمع عليه مع غيره. و لهذا نظائر فى القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاکم لما یحییکم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنکیر عن النبی فیمن ذکر مع غیره بلفظ التثنیة، وهو انّ رجلا قام بین یدیه فقال: من اطاع الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطیب القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی الله ورسوله فقدغوی، « وانتم تسمعون » یعنی - امره ونهیه، و قیل القرآن و مواعظه.

«ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون» الآیة. هم المنافقون و قیل هم المشرکون یسمعون بآذانهم فلا ینتفعون، فصاروا کمن لایسمعون، و قیل هم الذین قالوا: - قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: - « ان شرّ الدّواب عندالله الصّم البکم » کل مادبّ علی الارض فهو دابّة. ولا یطلق علی الانسان الاّ ذمّاً. میگوید: این مشرکان و کافران هم چون چارپایان‌اند که حق نمی شنوند، یعنی بگوش می شنوند و نمی‌پذیرند، و در عداوت و بغضا میکوشند. پس هم‌چون ایشان‌اند که حق نمی‌شنوند ودر نمی یابند. **ابن زید** گفت: هم صمّ القلوب و بکمها و عمیها، دلهاشان کر و گنك و کوراست. آنکه این آیت برخواند: فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور، میگویند: درشأن **نضر حارث** آمده‌است این آیت. **ابن عباس و عکرمه** گفتند درشأن **بنو عبدالدار بن قصی** آمد: کانوا یقولون نحن صمٌ بکمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجیبه فقتلوا جمیعاً **باحد**، و کانوا اصحاب اللواءِ ولم یسلم منهم الارجلان: **مصعب بن عمیر و سویط بن حرمله**.

«ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم» ای - لو علم الله فیهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع قلوبهم وجعلهم ینتفعون بالسمع. ولکنّه علم انّه لاخیر فیهم و انّهم ممن کتب علیهم الشقاء، فهم لایؤمنون. خیر - دربن آیت سزاواری آشنایی است. میگوید: - ایشان سزای آشنایی در ازل نبودندو حکم الله درایشان بکفر رفت، لاجرم حق نشنیدند که الله ایشانرا حق نشنوانید، چنان که آنجا گفت: «و کانوا لایستطیعون سمعاً وما کانوا یستطیعون اسمع انهم عن السمع لمعزولون». **ابن عباس** گفت **بنو عبدالدار** گفتند: - یا **محمد** احی لنا موتانا فیکلّمونا و یخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

يبعث الموتى. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گويند و خبر دهند از صحت رسالت ونبوت تو، ونيز بدانيم كه الله مرده زنده كند. وبيان اين آيت در آن است كه گفت: «واذا تتلى عليهم اياتنا بيّنات ما كان حجتهم الّا ان قالوا ايتوا بآبائنا ان كنتم صادقين». رب العالمين گفت: «ولوا سمعهم» كلام الموتى بصحة نبوة **محمد** «لتولّوا» عن الايمان «وهم معرضون»، اى لم يقبلوا ولم يؤمنوا فلذلك لم افعل بهم ممّاسألوا نظيره: - «وان يروا كسفاً من السماءِ ساقطاً يقولوا سحاب مركوم».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالى وتقدس: - «اذتستغيثون ربكم». استغاثت سه قسم‌است: يكى‌ازحق بخلق، نشان بيگانگى است وازاجابت نوميدى؛ يكى‌ازخلق بحق، راه مسلمانى‌است وشرط بندگى؛ يكى ازحق بحق وسيلت دوستى‌است واجابت دستورى. اوكه از حق بخلق نالد دردافزايد، اوكه ازخلق بحق نالد درمان يابد، اوكه ازحق بحق نالد حق بيند. پيرطريقت **شبلى** رحمةالله‌عليه در منازلات خويش بنعت حيرت ازروى استغاثت از و عزسبحانه هم باوعز جلاله اين كلمات ميگفت: الهى ان‌طلبتك طردتنى وان تركتك طلبتنى. فلامعك قرار ولامنك فرار، المستغاث منك اليك! الهى! ارت بخوانم برانى، وربروم بخوانى، پس من چه كنم بدين حيرانى؟ نه باتومرا آرام، نه‌بى‌تو كارم بسامان، نه‌جاى بريدن، نه اميد رسيدن! فرياد از تو كه اين جانها همه شيداى تو و اين دلها همه حيران تو!

هم تو مگر سامان كنى   راهم بخود آسان كنى
درد مرا درمان كنى   زان مرهم و احسان تو

الهى! اين سوز ما امروز دردآميز است، نه طاقت بسر بردن و نه جاى گريز است. سرّ وقت عارف تيغى‌تيزاست. نه جاى آرام‌ونه روى پرهيزاست.

«اذ يغشيكم النّعاس أمنةً منه» رب العالمين، چون خواست كه ايشان را نصرت دهد نخست ايشانرا در خواب كرد درآن معركه، تا ازحول وقوت خويش متبرى گشتند واز بود خويش نا آگاه شدند، تا بدانند كه نصرت از كرامت حق‌است

نه از قوت و جلادت ایشان. «وینزّل علیکم من السماءِ ماءً لیطهّرکم به» از آسمان باران فرو گشادند تا از حدث و جنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام» ربطهٔ عصمت بر دل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند.

«ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی» - اذرمیت - فرق است، ولکن الله رمی - جمع است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید. «ومارمیت اذرمیت و لکن الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید - مرادان دیگرهمه بگذار، گرفتار مهر مارا با غیر ماچه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه - توفیق ما بین، بیاد خود منـاز تلقین مابین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر مابین. طریق اتحاد یگانگی‌است، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فرداست. موحد ازامروز وفردا جداست. تاموحد سایـهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست، وتا ازخود وانرست حق را نیافت. «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد. «ولکن الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

پیر طریقت گفت: مخلص همه ازوبیند، عارف همه باوبیند، موحّدهمه اوبیند، هرهست کـه نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمتی‌است، مرید

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او در دیده وری عیان است ، جان او درسر مهر او تاوان است ، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است ، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن ـ توفیق الشکر فی المنحة وتحقیق الصبر فی المحنة ، وما یفعل الحق فهو حسنٌ من الحق ، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کرا کاری رسد وآن کار اورا سزد آن از وی نیکوست. هرچه از حق آید وبر بندهٔ خویش راند، از نعمت یا محنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس را بروی چرا وچون نیست، وآنچه وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و لله الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که آفرید گارو کرد گارجهان وجهانیان است ، از نیست هست کننده وپدید آورنده وپادشاه بر بنده .

« ان تستفتحوا فقد جاء کم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، واز خدا منت برایشان است. میگوید: نصرت خواستید بر دشمن نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که در آن اثر بیامد :

« نادیتمونی فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم ، فارجعتکم الی قبلتکم ، وان ادبرتم عنّی انتظرتکم ، انا اکرم الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق الخدمة لو کانوا من متناولات الرحمة لاَلبسهم صدار العصمة ولکن سبق بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته، قسمتی نه فزوده نه کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته ، یکی شسته و کردار اوشایسته ، این بایسته و آن نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه از فردا روز که نابایسته را درخت نومیدی ببر آید ، واشخاص بیزاری بدر آید ، وازهدم عدل گرد نوایست بر آید . آنت فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت بر آید، وماه روی کرامت در آید، کار اوازهر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص فضل بدر آید، شب جدائی فرو شود و روز وصل بر آید، اورا بعنایت بر آراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی بعیان می نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تارهی در آرزوی عیان می زارد ومیگوید: کریما گرزارم درتو زاریدن خوش است! ورنازم بفضل تو نازیدن خوش است! هرخانه‌ای که حد آن واتو است آبادان است. هردل که در آن مهر تست شادان است. آزاد آن نفس که بیادتو یازان است، شاد آن دلی که بمهر تو نازان است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف تست یارب غمگنانرا غمگسار

۳- النوبة الاولى

قوله تعالی -: « **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید، « **استجیبوا لله و للرّسول** » پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، « **اذادعاکم** » آنکه که شما را خواند، « **لما یحییکم** » چیزی را که شمارا زنده کند، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان الله یحول بین المرء وقلبه** » که خدای [بحال گردانی و کار گردش] میان مرد ودل اوست، « **وانّه الیه تحشرون.** ۲٤ » وبدانید که شمارا انگیخته بااو خواهند برد.

« **واتّقوا فتنة** » وبپرهیزید از فتنه، « **لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصة** » کی نه راست به گناه کار افتد و ببدان از شما، « **واعلموا** » و بدانید، « **ان الله شدید العقاب.** ۲٥ » که الله سخت گیر است.

« **واذکروا** » ویاد دارید ویاد کنید، « **اذ انتم قلیل** » آنکه که شما اندك بودید، « **مستضعفون فی الارض** » زبون گرفتگان بودید درزمین، « **تخافون** » می ترسیدید همواره، « **ان یتخطّفکم الناس** » که مردمان شمارا بربایند، « **فآویٰکم** » شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، « **وایّدکم بنصره** » وشمارا پیروزی داد بیاری دادن خویش [روز بدر]، « **ورزقکم من الطیبات** » وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، « **لعلّکم تشکرون** ۲٦ » تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا الله والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش ودرنهان خویش] ، « **وتخونوا اماناتکم** » و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیک شما ، « **وأن الله عنده اجر عظیم** . ۲۸ » و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیک الله است .

یا ایهاالذین آمنوا » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا الله** » اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « **یجعل لکم فرقاناً** » شمارا جدای سازد [میان شما وعذاب خویش] ، « **و یکفّر عنکم سیّآتکم** » وناپیدا کند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **والله ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » والله بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنگه که سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوار کنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اویخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکرالله** » والله درنهان می‌سازد ، « **والله خیرالماکرین** . ۳۰ » و الله به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » وآنگه که برایشان خوانند سخنان ما ، « **قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **ان هذا الّا اساطیرالاولین** . ۳۱ » نیست این مگر افسانه[1] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللهمّ** » و آنگه گفتند خدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر [این محمد وآنچه اومی‌آرد] راست است از نزدیك تو ، « **فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲ » یا بما عذابی‌آر درد نمای .

---

(۱) درنسخه الف : اوسانه .

النوبة الثانية

قوله تعالی - : « یا ایها الذین آمنوا استجیبوا للهِ وللرسول »،استجابت واجابت یکی است ، همچون اوقد واستوقد قال الشاعر :

وداعٍ دعانی من یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای - فلم یجبه ، والمعنی **اجیبوا لِلّٰه** وللرسول بالطّاعة . « اذا دعا کم » این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید.
روی **ابوهریرة** : - انّ اُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول اللّٰه ص فلم یجبه حتی فرغ من صلوته، ثمّ جاء و سلم علیه ، فقال - لِم لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : « استجیبوا الله و للرسول اذا دعا کم » ، فقال لم اعلم ولا اعود بعده الی مثله .

« لما یحییکم » - یعنی الی مایحییکم ، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است کـه قبول آن دل زنده می کند . **سدی** گفت ایمان است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل بکفر. رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت - « اومن کان میتاً فاحییناه » شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته . **ابن اسحق** گفت : « اذادعا کم » یعنی الی الجهاد ، لانّه یحیی امرهم و یقوّی ، و لانّه سبب الشّهادة . والشّهداء احیاء عند ربهم یرزقون . ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة ، وقیـل لما یحییکم یعنی - العلم - فانّه سبب الحیوة الطیّبة . یقول اللّٰه تعالی « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » .

« واعلموا انّ اللّٰه یحول بین المرءِ وقلبه » یعنی یحول بین الانسان وقلبه فلا یستطیع ان یؤمن الّا باذنه ولا ان یکفر ، والقلوب بیداللّٰه یقلّبها کیف یشاء . قال **انس بن مالك**:- کان **رسول اللّٰه** ص یکثر ان یقول . « یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك . » قلنا یا رسول اللّٰه آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : - « انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشاء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه . » میگوید اللّٰه جـدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیز راه نبرد، اگر ایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیر اللّٰه . گردانندهٔ دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال گردانی خوداوست چنان که خواهد آن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد. اینست که **مصطفی**ص گفت: - یقلّبه کیف یشآء، ان شاء اقامه وان شاء ازاغه. **ابن عباس** گفت - «یحول بین المرءِ وقلبه» ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او، پس جدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر. طاعت کافر را میگوید: «وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا.» ومعصیت مؤمن را میگوید: «فاولئك یبدّل الله سیّئاتهم حسنات،» وقیل یحول بین الانسان ومراده ومایؤمّل فی حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت. مردم امل دراز درپیش نهد، وساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می افکند، که - آری تا فردا - اودل دران بسته که روزگار دراز اورا عمر خواهدبود وهرچه ساختنی است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی نگذرد، تارب العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت ناکرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید «یحول بین المرءِ وقلبه» جائی دیگر میگوید: «وحیل بینهم وبین مایشتهون».

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا — وآن کیست تراضمان کند تافردا

مصطفیص گفت: برهیچ چیزاز شما چنان نترسم که ازدو خصلت: یکی از پس هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن. وخبر درست است که **اسامة بن زید** معاملتی کرد تا یك ماه رسول خدا گفت: انّه لطویل الامل، **اسامه** نهمار[1] دراز امید است درزندگانی! که تایك ماه معاملت کرد. بآن خدائی که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم. پس گفت: - ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگارید که - بآن خدائی که جان من بید اوست که آنچه شمارا وعده داده اند بیاید، وازان خلاص نیابید. **عبدالله مسعود** گفت - رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار، فراوان

آنگه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت: - این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است واین خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد ازهردوجانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر ازیکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنگه که مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان در آن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: - « قاتلوا فی سبیل الله واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جراءةً «وانّه الیه» ای - واعلموا انّه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

«واتقّوا فتنةً» الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی یظهر به باطن امر النّاس فیستحقّ علیه الجزاء، والمراد بالفتنة هیهنا اقرار المنکر وترك التغییر له -ای- لاتقرّوا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح رسد، صالح راتطهیر وتمحیص باشد وگناه کاروظالم راعقوبت وعذاب بود. همانست که گفت: -«احسب النّاس ان یترکوا... الی قوله: ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست که منکری بینند و آنرا بنگردانند و نهی نکنند و بآن در گذرد. قال النبی ص: - انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری -«مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیّروا ثمّ لا یغیّروا الا یوشك ان یعمّهم الله بعقاب.» وگفته‌اند - این فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل **عثمان** تا بقتال **علی** (ع). روی - انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی** ع فی الجامع بالبصرة ینکث فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایّای

863764
92/2/09

يستنّ بهم فيها ناس بعدهم يدخلهم الله بها النّار. وقال ص - لاتقوم السّاعة حتّى تأتى فتنة عمياء مظلمة، المضطجع فيها خير من الجالس، والجالس فيها خير من القائم، والقائم فيها خير من الماشى، والماشى فيها خيرٌ من الساعى.

وقوله - «لاتصيبنّ» نهى، والضمير فيه للفتنة من باب قولهم لااريك هيهنا والمعنى - لاتفعلوا ماتفتنون به.

«واذكروا اذ انتم قليلٌ» قيل - هذا خطاب لمن كانوا بمكّة من المسلمين، والضعفآءِ وهم المهاجرون، وقيل - هو خطاب لاهل **بدر** وقيل - للعرب عامّة. ميگويد: ياد كنيد آن زمان كه اندك بوديد و اين زمان مقام است بمكّه پيش از هجرت در عنفوان مسلمانى كه عدد مسلمانان بچهل نرسيده بودند.

«تخافون ان يتخطّفكم الناس» وهم كفّار قريش - وقيل - فارس والرّوم وهم كسرى و قيصر.

«فآويكم» الى المدينة ونصركم وجعل لكم مأوى تتحصّنون به وتسكنون فيه. «وايّدكم بنصره» يعنى - يوم **بدر** بالانصار وامدّكم بالملائكة. «ورزقكم من الطيّبات» يعنى الغنايم، احلّها لكم دون غيركم. «لعلّكم تشكرون» - ولكى تشكروا نعمتى.

«يا ايها الذين آمنو لاتخونوا الله والرسول» نزلت فى **ابى لبانة، هرون بن عبد المنذر الانصارى** من بنى عوف بن مالك. و ذلك ان رسول الله ص حاصر يهود **قريظه** احدى وعشرين ليلة، فسالوا رسول الله ص الصلح على ما صالح عليه اخوانهم من **بنى النضير**. على ان يسيروا الى اخوانهم **باذرعات** و **اريحا** من ارض **الشام**. فآبى الله يعطيهم ذلك الّا ان ينزلوا على حكم **سعد بن معاذ**، فابوا و قالوا ارسل الينا **ابالبانة** وكان مناصحاً لهم لانّ عياله وولده وماله كانت عندهم، فبعثه رسول الله فاتاهم. فقالوا - يا ابالبانة ماترى اننزل على حكم سعد؟ فاشار ابالبانه الى حلقه، اى - انّه الذّبح فلاتفعلوا. قال ابولبانة والله مازالت قدماى حتّى علمت انى قدخنت الله ورسوله. فنزلت فيه هذه الآية فلمّا نزلت شدّ نفسه على سارية من سوارى المسجد، وقال - والله لاأذوق طعاماً ولاشراباً حتّى اموت، او يتوب الله علىّ. فمكث سبعة ايّام لايذوق فيها طعاماً حتّى خرّ مغشيّاً عليه.

ثمّ تاب الله عليه، فقيل ـ يا ابالبانة قد يتب عليك ، فقال ـ لا والله ، لا احلّ نفسى حتّى يكون رسول الله هو الّذى يحلّنى. فجائه فحلّهُ بيده ، ثمّ قال **ابولبابة**ـ انّ من تمام توبتى ان اهجر دار قوم الّتى اصبت فيها الذنب ، وان اتخلّع من مالى . فقال ص ـ يجزيك الثلث ان تتصدّق به . و عن **عطاء بن ابى رباح** قال ـ نزلت حين همّ رسول الله ص الذهاب الى **ابى سفيان** ، فكتب اليه رجل من المنافقين ـ انّ **محمدا** يريد كم فخذوا حذر كم. قال **ابن عباس** : ـ لاتخونوا الله بترك فرايضه والرسول بترك سننه ، «وتخونوا اماناتكم» يحتمل وجهين من الاعراب : احدهما ان يكون جزماً عطفاً على النّهى اى ولاتخونوا اماناتكم، والآخر ان يكون نصباً على جواب النهى بالواو، و ينصب جواب النّهى بالواو كما ينصب بالفاء ، ومعناه : انّهم اذاخانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم . **ابن زيد** گفت : ـ امانات ايدر دين است وخطاب بامنافقان است،كه امانت دين بپذير فتند آنگه در آن خيانت كردند ، كه بظاهر ايمان نمودند ودرباطن كفر داشتند . والخيانة انتقاص الحق فى خفية ، واصلها النقصان ، يقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه .

ثمّ قال . « وانتم تعلمون » يعنى ـ مافى الخيانة من الاثم .

« واعلموا انّما اموالكم و اولادكم فتنة » اى ابتلاءُ وامتحانُ فلايحملنّكم حبّها على الخيانة مثل **ابى لبانة** ، اوتاخذوا المال من غير حلّه ، اوتقعدوا عن جهاد وطاعةٍ لمكانهما بل قوموا بالحق فيهما بصيراً نعمة خالصةً .

« وَانّ الله عنده اجرٌ عظيمٌ .» لمن آثر رضاء الله فيهما . اين آيت ونظاير اين در قرآن درشأن قومى آمد كه مسلمان شدند واقارب ايشان هنوز كفّار بودند آن كافران در مسلمان شدگان مى زاريدند و وعده ميدادند و وعيد ميكردند كه ايشانرا با كفر برند . وَنظايره قوله « لن تنفعكم ارحامكم » الآيه ... ، « انّ من ازواجكم واولادكم عدوّاً لكم » الآية . «انّما ينهيكم الله الآية . يوم لاينفع مالٌ ولابنون »الآية.. « يوم يفرّ المرء من اخيه ». «وتقطّعت بهم الاسباب » هذا و امثاله ميگويد بدانيد كه مال شما و فرزندان شما آزمايش است ومزد بزرگوار بنزديك الله است .

« يا ايّها الذين آمنوا ان تتقوا الله» يعنى ـ ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخيانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگرخدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه از آن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید. وقیل : ـ « یجعل لکم فرقاناً » ، ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین الله واهله وخذلان الشرك وخزیه . « ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر ، « ویغفر لکم » ذنوبکم التی تقع لانّها فی اهل البدر والله قد غفرها لهم . « والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعدکم علی طاعته

« واذیمکربك الّذین کفروا » ، ابن عباس گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران قریش در دار الندوة بهم آمدند. و دارالندوة سرای امیرشهر بودکه هرتدبیر که میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌تر آنست که پنج تن بودند ، عتبه و شیبه پسران ربیعة و ابوالبحتری بن هشام و العاص بن وائل و ابوجهل ، این جمع همه بهم آمدند ودر کار محمد با یکدیگرمشورت کردند و کید ومکر ساختند . ابلیس بصورت پیری درمیان ایشان شد ، عصائی دردست وگلیمی درشت پوشیده ، ابوجهل گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان ماچکنی ؟ گفت : من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایدهٔ بود . پس عتبه گفت : ـ « نتربّص به‌ریب المنون » مرگ ناچار است صبر بایدکرد که این محمد آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . ابلیس روی بوی ترش کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد ، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا محمد بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . شیبه گفت : اورا درخانه کنیم تا از گرسنگی بمیرد. ابلیس گفت نتوان کرد که عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . ابوالبحتری گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی بر آریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . ابلیس گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . عاص گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحرا گذاریم تاهلاك شود . ابلیس گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابوجهل** گفت : از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، وآنگه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند . **ابلیس** گفت : این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیر همه با وی بدوزخ شوند . پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) از آسمان فرود آمد و **مصطفی** را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: « واذ یمکر بك الّذین کفروا لیثبتوك » ای - لیوثقوك ویشدّوك ،« او یقتلوك » یعنی - باجمعهم کما قال **ابوجهل** ، «او یخرجوك» من **مكة** الی طرف من اطراف الوادی . پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز ، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) را آنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت : تسبّح ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امر تکرهه . و کافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند ، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهر گز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید . رسول خدا بیرون آمد و هر یکی را کفی خاك برسر کرد و بگذشت ، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند : « وجعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سداً » . ورب العزة اورا ازان بپوشید . پس **ابلیس** بیدار شد وگفت :- یاقوم خبر دارید که **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسر همگان کرد . دستها بسرخویش بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند : خاك دلیل رفتن است ؟ امّا در خوابگاه او کسی خفته است، چون بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت . گفت: تامن با وی بودم وی بامن بود. پس همه نومید باز گشتند. اینست که رب العالمین گفت: « و یمکرون و یمکر الله » قیل :- امره تعالی « ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا » . «والله خیر الماکرین» المجازین علی المکر .

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند . و گفته اند که در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضر بن الحارث بن علقمة بن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود ، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده . رب‌العزة میگوید : چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند . او باستهزا گوید : که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم ، واین از آن گفت : کهوی مردی بازرگان بود بدریای فارس ونواحی حیره بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستیدی وآن اخبار عجم خواندن گرفتی . پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای گذشته درآن بودی ، این **نضر** گفتی : من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم که این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان ، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت ، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند : « فأتوا بسورة مثله » ، « فأتوا بعشر سور مثله مفتریات » ، « فأتوابحدیث مثله » ، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند .

« و اذ قالوا اللّهم » این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول . چون **نضر** گفت : « ان هذا الّا اساطیرالاوّلین » . **مصطفی**ص گفت : ویحك یا**نضر**، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله ، فرفع **النضر** راسه‌الی السماءِ ، و قال : « اللهم ان کان هذا هوالحق من عندك ، فامطر علینا حجارة من‌السماءِ ، کما امطرتها علی قوم لوط ، اوآتنا بعذاب الیم » ، ای : - ببعض ما عذّبت به الامم الماضیه ، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول ، لیوهم انّه علی بصیرة من امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس ـ : « یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول » ... آلایه ، استجابت برلسان‌اهل‌آشارت بردو وجه‌است :- یکی استجابت‌توحید ، دیگراستجابت تحقیق . توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان ، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان . آن صفت خلیل است و این صفت حبیب ،

(١) نسخه ج : اوسانه

خلیل رونده بود بر درگاه عزت بر مقام خدمت ایستاده که: «وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً». حبیب ربوده، در صدر دولت بحرمت نشسته، که خطاب آمد از حضرت لم یزل که: «السلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته».

روش سالکان دراستجابت ظواهر است بر متابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب، اینست که **عالم طریقت** گفت: استجیبوا الله بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول　　　واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ کس را از اهل آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست، بی اجابت توحید و بی توقیع تحقیق، تا از حضرت نبوت این نداء عزت می آید که: امرت ان اقاتل النّاس حتی یقولوا لا اله الّا الله». «اذا دعاکم لما یحییکم»، اهل زندگی و زندگان بحقیقت ایشان اند که از تراجع پاك اند واز تهمت دور، وبدوستی مشهور، از سلطان نفس رسته و دلهاشان بامولی پیوسته، و سرهاشان باطلاع حق آراسته، به نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده.

پیر طریقت گفت: الهی نه جز از شناخت تو شادیست، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی تو چون مرده زندانی است، زندگانی بی تو مرگیست، وزنده تو زندهٔ جاودانی است.

یا حیوة الرّوح مالی لیس لی علم بحالی　　　تلك روحی منك ملأی وسوادی منك خالی

بی جان گردم که تو زمن پُر گردی　　　ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

«واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ و قلبه»، سالکان راه حقیقت دو فرقه اند: عالمان اند و عارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی: «انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب»؛ والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی: «واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ و قلبه». رمزی غریب است واشارتی عجیب، دل راه است ودوست وطن، چون بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن، در بدایت ازدل ناچاراست و در نهایت دل حجاب است،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است. از اول دل باید که بی دل راه شریعت بریدن نتوان، اینجا گفت: «لذکری لمن کان له قلب» و در نهایت بادل بماندن دو کانکی است و دو کانکی ازحق دوری است. ازینجا گفت: «یحول بین المرءِ و قلبه»، و گفته‌اند: صاحب دل چهار کس‌اند، زاهد است دل او بشوق خسته، خائف است دل او با شك شسته، مرید است دل او بخدمت کمربسته، محب است دل وی بحضرت پیوسته. به **داود** پیامبروحی آمد که: «یا داود طهّر لی بیتاً اسکنه،» یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا! و آن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید، گفت: دل بندهٔ مؤمن، یا **داود**: اناعندالقلوب المجمومة. هر کجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماست، منزلگاه اطلاع ماست، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست، گنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل که بسوزد قیمت گیرد. **مصطفی**ص گفت: القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها، گفت: دلهای عاشقان امت، جامهای شراب مهر ربوبیت است، هر دل که از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری وروی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی. **مصطفی**ص گفت: «انّ‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم،». گفتا: رویها را میارائید که آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب و گره گیررا بران درگاه اعتبار نیست، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست، کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست.

پیر طریقت گفت: این کاررا مردی بباید با دلی پردرد، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد.

(۱) درنسخه ج: مرد

قال بعض المحققين فی قوله تعالی -: «یحول بین المرءِ وقلبه،» اشار جل جلاله الی قلوب احبائه بانّه یاخذها منهم و یحمیها لهم و یقلّبها بصفاته، کماقال النبی ص: «قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن، یقلّبها کیف یشاء فیختمها بخاتم المعرفة، و یطبعها بطباع الشوق،»

«واتقوا فتنةً لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصة» از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه بپرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند واین چنان باشد که پیروان درراه طریقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند ودر تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت ازمریدان باز نگیرند، آن مریدان و پس روان ایشان در سایهٔ ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند ودر حظوظ نفس بکوشند ودر اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سروقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت[1] معصیت کند فتنه وی بسر تعدّی کند سراز مشاهده در حجب افتد، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

«یا ایّها الّذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم» خیانةالله فی الاسرار من حبّ الدنیا و حبّ الرّیاسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خیانة الرّسول فی آداب الشریعة و ترك السنن والتهاون بها، وخیانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنین و ترك النصیحة لهم.

«یاایّها الّذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» مؤمنانرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه‌حال تقوی پناه خویش گیرید، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام که بوی حق و باطل ازهم جدا کنید، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسید، شما که عالمان‌اید بعلم تمام، و شما که عارفان‌اید بالهام درست، فرقان

(۱) در نسخه ج: قصد

عـالم ادلّهٔ شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی، و فرقان عارف نوری است غیبی، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو، میگوید: ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: «یجعل لکم فرقانا،» دیگر تکفیر «و یکفّر عنکم سیّئاتکم،» سوم مغفرت «ویغفرلکم.» فرقان تعریف است، و تکفیر تخفیف است، ومغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام.

«واذیمکربك الّذین کفروا... الآیه» مکر تلبیس ساختند، والله مکر هلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت: المکر فی النّعم الباطنة والاستدراج فی النعم الظاهرة. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد، آنکه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه بر آن کنند، ای عالمان وای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، که **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید، «ابی واستکبر و کان من الکافرین»، ای دنیاداران، ای خواجگان، بدنیا غره مشوید وتکیه بر آن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بآنچه رسید، «فخسفنابه و بداره الارض»، **مصطفی** ص **بعلی** گفت: «اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدّنیا فاشتغل انت بعمارة[2] العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاءِ الحق، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض، فاشتغل انت بغیوب نفسك»

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالی: - «**وماكان الله ليعذّبهم**» وخدای بر آن نیست که ایشانرا عذاب کند، «**وانت فیهم**» وتو درمیان ایشان، «**وماكان الله معذّبهم**» و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا، «**وهم یستغفرون**(۳۳)» تاایشان آمرزش می خواهند.

(۱) درنسخه ج: آنچ (۲) درنسخه ج: بطلب

«**ومالهم ألّایعذبهم اللّه**» و چیست ایشانرا [وچه رویست هرگز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا، «**وهم یصدّون عن المسجد الحرام**» وایشان خلق برمی گردانند از [مکه از آن] مسجد با آزرم، «**وماکانوا اولیاءه**» ایشان بآن [مسجد کس نه‌اند، «**اِن اولیاؤه الّا المتّقون**» بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان، «**ولکن اکثرهم لایعلمون**(٣٤)» لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

«**وماکان صلوتهم**» و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند]، «**عندالبیت**» نزدیك خانه، «**الّامکاء وتصدیة**» مگر صفیرزدن وآواز دست آوردن و دست‌زدن، «**فذوقوا العذاب**» میچشید عذاب، «**بما کنتم تکفرون**(٣٥)» بآنکه کافرشدید.

«**انّ الّذین کفروا**» ایشان که کافرشدند، «**ینفقون اموالهم**» نفقه‌میکنند مالهای خویش، «**لیصدّوا عن سبیل اللّه**» تا برگردانند [خلق را] از راه خدای، «**فسینفقونها**» آن [مالها] نفقه‌کنند، «**ثمّ تکون علیهم حسرة**» پس [آن نفقه وراِیشان تفریغ گردد و حسرت، «**ثمّ یُغلبون**» آنگه ایشانرا باز شکنند [و کم آرد و غلبه کنند،] «**والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون**(٣٦)» وآنگه آن کافرانرا بدوزخ رانند.

«**لیمیز اللّه الخبیث من الطیب**» [این بآن کنند] تاحق از باطل باز پیدا بود، «**و یجعل الخبیث بعضها علی بعض**» وباطل اهل باطل برهم می‌افکنند، «**فیرکمه جمیعاً**» تا همه برهم افتد توی بر توی، «**فیجعله فی جهنّم**» آنگه اورادردوزخ افکنند، «**اولئك هم الخاسرون**(٣٧)» ایشان‌اند زیانکاران [و نومیدان.]

«**قل للّذین کفروا**» بگو ایشانرا که کافر شدند، «**اِن ینتهوا**» اگر باز ایستند [از کفر]، «**یغفر لهم ماقد سلف**» ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت، «**و اِن یعودوا**» و اگر [بکفر بایستند وبحرب] باز گردند، «**فقد مضت سنّة الاوّلین**(٣٨)» برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها.

«**وقاتلوهم**» و کشتن میکنید با کافران، «**حتی لا تکون فتنة**» تا آنکه

که [در زمین اسیر نماند در دست کافر] و ناایمنی [از ایشان] ، « **و یکون الدین کله لله** » [و در زمین پرستش] و بندگی نماند مگر که آن همه خدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [از جنگ بشهادت یا بجزیت] ، « **فان الله بما یعملون بصیر** (۳۹) » الله بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **و ان تولوا** » و اگر بر گردند [از فرمان برداری و گردن نهادن] ، « **فاعلموا ان الله مولیکم** » بدانید که خدای یار شما است ، « **نعم المولی و نعم النصیر** (۴۰) » نیک یار و نیک دستگیر و نیک یاری ده .

النوبة الثانية

قوله تعالی ـ : « و ما کان الله لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم » ، رب العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو در میان ایشانی من ایشان را عذاب نکنم ، « لأنّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم الله » . قومی گفتند: این منسوخ نیست ، از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : « و ما کان الله لیعذّبهم » آن عذاب عامه است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این امت از چنان عذاب بزینهار اند ، و این که « و ما لهم الّا یعذّبهم الله » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

« و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون » این محکم است و این استغفار توحید است ، میگویند تا شهادت میگویند و اسلام می آرند خدا ایشانرا عذاب نکند ، و در قرآن **نوح** راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فرا قوم خویش گفتند : « استغفروا ربّکم » ، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدیّ بن حاتم الطائی** از **مصطفی** پرسید که آنچه پدر او می کرد **حاتم** هیچ بکار آید ؟ و **عایشه عبدالله جدعان** را هم از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد: « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفار خواند که شهادت گوی خویشتن را بآن آورد که او را بیامرزند، پس شهادت آمرزش خواستن است . و قیل : ـ « و ما کان الله معذّبهم » یعنی ـ الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : ـ المسلمین فلما خرجوا و هاجروا ، قال الله : ـ « و ما لهم الّا یعذّبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:ـ کان لهم امانان ـ النبی ص ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن عباس** : ـ هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : ـ « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی الاسلام ، وقیل :ـ سیولدمنهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم الله » قیل : ـ یعنی فی الاخرة ، و قیل : ـ یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن المسجد الحرام » این ـ صد ـ آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** مو کلان می‌داشتند ، روزگاری تا هر قاصد که آهنگ دیدار رسول خداداشتی بر می گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته‌اند : ـ « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسموا الشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی ـ المشرکین « اولیاءه » ای ـ اولیاء المسجد ، و قیل : ـ اولیاء الله . « ان اولیاؤه » ای ـ ما اولیاؤه ، « الّا المتّقون ولکنّ اکثرهم لا یعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن عمر** گفت : ـ[1] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده‌اند نیست الا پشیلیدن و دست برهم زدن . رب العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام باز میداشتند خود بنزدیك خانه می آمدند وصفیر می کردند ودست برهم می‌زدند که این تقرب است بخداوند عزوجل ، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا ارادالنبی الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون لله عبادة . قال بعضهم : ـمکاؤهم

(۱) در نسخه الف ، کانوا یطوفون .

اذانهم ، وتصديتهم اقامتهم . مکاء ایشانرا بجای بانگ نماز بود وتصدیت بجای اقامت.

قال **ابن بحر** معنی الایة :ـ ان صلوتهم ودعاءهم غیر رادّین علیهم ثواباً الّا کما یجیب الصدی الصّایح .

« فذوقوا العذاب » ای ـ یوم **بدر** ، وقیل :ـ فی الاخرة « بما کنتم تکفرون »

« انّ الّذین کفروا ینفقون اموالهم » این آیت درشأن مطعمان آمد ، دوازده بودند از **قریش** ، **ابوجهل بن هشام** و عتبة و شیبه **ابنا ربیعة بن عبد شمس** و **نبیه** و **منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبختری بن هشام** و **النضر بن الحارث** و **حکیم بن حزام** و **ابی بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامر بن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب** . این قوم از مکه تا بصحرای **بدر** سپاه مشرکانرا میزبانی میکردند ، هر روز ده شتر میکشتند ، پسین روز مطعم ایشان **عباس بن عبدالمطلب** بود.

سعید بن جبیر گفت:این آیت به**بوسفیان** فرو آمد که روز **احد** چهل اوقیة برمشرکان نفقه کرد ، هراوقیّه چهل ودو مثقال ، وقال: **محمد بن اسحق** : لما اصیب **قریش** یوم **بدر** ، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الی **مکة** ، ورجع **ابوسفیان** بعیره الیها ، وجمع من بقی من الاکابر ، وقال : ان **محمد**ا قد وترکم وقتل اشرافکم فاعینونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه ثاراً بمن اصیب بنا ، فنعلوا فانزل الله فیهم هذه الآیة : « لیصدّوا عن سبیل الله » ای ـ دین الله والاسلام ، « فسینفقونها » یعنی الاموال بتمامها ، ثمّ تکون انفاقها علیهم حسرةً عمّا علی ما فاتهم ، « ثم یغلبون » یقهرون . فیه تقدیم وتأخیر ، لانّ الحسرة علیها بعد الغلبة . میگوید : آن مالها نفقه میکنند و بعاقبت برایشان جز حسرت وغم نبود ، نه مال بماند ونه بمراد رسیدند ، وهذا دلیل من دلائل النبوة ، اذا اخبر عن الله قبل وقوعه وکان کما اخبر .

« والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون » یساقون الیها ، و یجمعون فیها ، « لیمیز الله » این لام تعلیل غلبـه است ، یعنی : ثمّ یغلبون، « لیمیز الله » کافرانرا کم آرم و غلبه کنم تا حقّ از باطل پیدا بود ، و صلاح از فساد ، و کفر از ایمان ، و آشنا از بیگانه ، وقیل : الطیّب انفاق المؤمن والخبیث انفاق الکافر . روز قیامت آنچه مؤمنان در سبیل خـدا نفقه کرده‌اند و آنچه کافران در راه شرك خرج کرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله: «فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم» و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسنند، چنانکـه میگوید: «وانفقوا ممّا رزقنـاهم سرّاً و علانیة و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدن یدخلونها». ازاینجا گفت: **مصطفی** ص: «اطعموا طعامکم الابرار واولوا معروفکم المؤمنین».

«فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم» یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم القیامة قضّها بقضیضها فمیّز ماکان منهالله والباقی فی النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** «لیمیزالله» بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت: «اولئك» ای ـ المنفقون اموالهم من الکفار، «هم الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب الله فی الاخرة.

«قل للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، «ان ینتهوا» عن الشرك وقتال المؤمنین، «یغفرلهم» ماقـد سلف من شرکهم و ذنوبهم وان عظمت، لان الحربیّ اذا اسلم صار کیوم ولدته امه. قـال **عمروبن العاص**: ـ اتیت النّبی ص فقلت ابسط یمینك لابایعك، فبسط یمینه فقبضت یدی، فقال: ـ مالك یا **عمرو**؟ قلت اردت ان اشترط، قال: ـ تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل: ـ امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه: «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة».

قوله: ـ «وان یعودوا» ای ـ یثبتوا علی الکفر، «فقد مضت سنّة الاوّلین»، یعنی ـ فقد مضت سنّةالله و مثلاته فی القرون الاولی. سنة ایدر[1] بمعنی عادتست. میگوید: ـ اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان از آن جهانداران که بودند چه کردیم و چون برانداختیم و هلاك کردیم. با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: «کدأب آل **فرعون** والّذین من قبلهم» الایه...، «قدخلت من قبلکم

(۱) در نسخه ج: اینجا

سنن » الایة...، « قد خلت من قبلهم المثلات »، « ان یصیبکم مثل ماصاب قوم نوح » آلایة...، « الم یاتهم نبأ الذین من قبلهم » آلایه...، « انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب »، « وذکّرهم بایام الله »، « ثم کان عاقبة الّذین اساؤا السّوآی »، « کمافعل باشیاعهم من قبل »، « فاصابهم سیّآت ما عملوا » « سیصیبهم سیآت ما کسبوا »، وفی المثل - من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: - وان یعودوا الی الحرب والقتال معک، « فقد مضت سنة الاولین » باهلاک یوم البدر و سنّةالله مایفعلها دائماً.

« و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة » این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیر بودن و بر کفر داشتن.

« ویکون الدّین کله لله »، ای - یکون الطاعة والعبودیة لله، ولا یکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

« فان انتهوا » عن الکفر والقتال، « فان الله بمایعملون بصیر »، یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت رویس از یعقوب « بما تعملون بصیر » بتاءِ مخاطبه.

« وان تولّوا » ای - اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی کفرهم وعداوتکم وقتالکم، « فاعلموا » یامعشر المؤمنین، « ان الله مولیکم » هوالموالی لکم ولایضرکم معاداتهم، « نعم المولی » لایضیع من تولّاه، « ونعم النصیر » لایغلب من نصره.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « وما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم » سیاق و مساق این آیت بیان شرف مصطفی ص است و اجلال قدراو واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تاتو دراصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا کـه از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تاجهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بردرگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(۱) در نسخه ج : اینجا

اذا کان کون الرسول ص فی الکفار یمنع العذاب عنهم فیکون المعرفة فی القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی** ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت آلهیت نقل فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول خدا ویرا گفت: **جبرئیل** را کجا ماندی، گفت: - بآسمان نخستین مقدسان ملاء اعلی اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه فرماید، **جبرئیل** در آمد، سید گفت: - یا **جبرئیل** ماحال امتی؟ حال امت من چیست، و کار ایشان گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: - یاسید چه دل مشغول داری وچه اندیشه بری، نه حق میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم»، گفت:- یا **جبرئیل** چون من از میان ایشان بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد، «و ما کان الله معذّبهم وهم یستغفرون»، یا سید! ملك جل جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و باز آمد و گفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك سال عذر خواهد عذرش بپذیرم که من پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آوازسائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: - یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرك توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیز خواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك هفته آورد و یك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن گرد وی در آید زبانش کار نکند و عذر نتواند خواست. **جبرئیل** رفت و باز آمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی در دلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کار نکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیز فراموش کند وباآن نپردازد، **جبرئیل** رفت و باز آمد و گفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم یکن هذا کله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(١) غرغره - بفتح اول بروزن پنجره. رسیدن جان را گویند در گلو بوقت نزع (فرهنگ برهان قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه باآنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی که کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید « واحشرنی فی زمرة المساکین »

با یاد تو زیـر خاك درخواهم شد   با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که - یا سید، ما **عیسی مریم** را باآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌مو کب دولت او درنیابند، و روضهٔ **موسی کلیم** درزمین پنهان کردیم **تاجهودان** روی زینهار نبینند، اما شخص عزیز تو ونهاد کریم توبخاك **مدینه** فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که « وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم »، یا **محمد** ما **مدینه** را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌تو آید درپردهٔ عنایت تو آمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌تو آمد، « ومارسلناك الّا رحمة للعالمین ».

« لیمیزالله الخبیث من الطّیب »، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل: - الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل: - الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل: - الخبیث ما یأخذه المرءُ ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامر ربه.

« قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف » الایه ...، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو بروی‌عرضه‌میکندواگرباز آید مغفرت‌وعده میدهد، « ان ینتهوا یغفرُ لهم ماقد سلف »،

در خبر است کـه مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد مصطفی در آمد گفت: «ما علی وجه الارض احدٌ ابغض الیّ منك» بر روی زمین هیچکس را دشمن تر ازین محمد که دعوی پیغامبری میکند ندارم. سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت در صدر مطهر او بموج آمد، کمند دعوت در انداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت: - بلات و عزی که ایمان نیارم تا این تیغ که در دست دارم بتو ایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ را دید که در خود می جنبید و بزبانی فصیح میگفت: «اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول الله» آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت برو گشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمهٔ شهادت بگفت، سید مهر اسلام بر دل وی نهاد، عشق محمدی از درون دل وی سر برزد گفت: «ماعلی وجه الارض احد احبّ الیّ منك» چون در آمدم بر روی زمین کس را از تو دشمن تر نداشتم اکنون که میروم بر روی زمین کس را از تو دوست تر ندارم. آن مرد کافروار در آمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس باز گشت همان ساعت دوست بادلی روشن، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله: « ان ینتهوا یغفر لهم ماقد سلف». اشارت است از درگاه عزت از نعت کرم که بندگان و رهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید! باز آئید، بهیچ درگاهی گناه نیامرزند مگر اینجا، باز گردید چون میدانید که جز من مجیب ندارید، مرا خوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، چرا نیائید؟ از گناه آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه عار نیست! بشتابید! بندهٔ من، گر قصد درست کنی ترا برسر راهم، گراز من آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل تو آگاهم، در دنیا و آخرت چون من ترا آمرزگارم، تو بگو بدل اینك باز آمدم، بادو دست تهی، چه باشد اگر مرهمی برین خسته نهی؟!

ثم قال تعالی: « ان یعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین» ای - ان عادو الی التفضّل ابحنا لهم حسن التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس الاغتفار.

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی — اساؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنوا الظنّا
فان کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا — وان کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنی

الجزء العاشر

۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «واعلموا انّما غنمتم من شیء» بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست]، «فانّ لله خمسه» خدایرا است پنج یك آن، «وللرسول» و رسول را، «ولذی القربی» وحق خویشان [رسول را]، «والیتامی» و نارسیدگان پدر مردگان، «والمساکین» ودرویشان [که فروداز کفایت دارند]، «وابن السبیل» وراه گذریان [از مسلمانان]، «ان کنتم آمنتم بالله» [برین حکم غنائم بخشید] اگر ایمان آوردید بخدای، «وما انزلنا علی عبدنا» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش، «یوم الفرقان» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای]، «یوم التقی الجمعان» آنروز بود که دو گروه روی بر روی آوردند، «والله علی کل شیء قدیر.(۴۱)» وخدای بر همه‌چیز تواناست.

«اذ انتم بالعدوة الدّنیا» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك‌تر بودید از وادی، «وهم بالعدوة القصوی» وایشان دورتر بگوشهٔ از آن، «والرّکب اسفل منکم» ودشمنان شما فروتر ازشما، «ولو تواعدتم» واگر شما آن کارسگالیده بودید باهم، «لاختلفتم فی المیعاد» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید، «ولکن لیقضی الله امراً کان مفعولا» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست وی کردنی بود، «لیهلك من هلك عن بیّنة»، [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده، «ویحیی من حیّ عن بیّنة» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد، پس پیغام شنیده وحجت وی را دریافته] نه بپندار وگمان، «وانّ الله لسمیع علیم(۴۲)» وخدای شنوائیست دانا.

«اذ یریکهم الله فی منامك قلیلا» بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب تواندکی، «ولو اریکهم کثیراً» واگر ایشانرا بشما فراوان نمودید، «لفشلتم» شما بددل شدید، «ولتنازعتم فی الامر» و در جنگ ایشان با یکدیگر ناراست و مختلف بودید،

«ولكنّ الله سلّم» لکن خدا کاری خواست ببرد و بگزارد و مؤمنانرا ازان سلامت داد، «انّه عليم بذات الصدور.(٤٣)» که خدای دانا است بهرچه در دلها است.

«واذ يُريكموهم» وایشانرا بشما مینمود، «اذالتقيتم» آنگه که هام[1] دیدار گشتید، «فى اعينكم قليلا» در دیدار چشمهای شما اندك نمود [تا دلیر گشتید و آهنگ ایشان کردید]، «ويقلّلكم فى اعينهم» وشمارا اندك نمود در دیدار چشم ایشان [چنانکه بودید تا آهنگ شما کردند]، «ليقضى الله امرا» آنرا کرد تا خدا بر گزارد کاری، «كان مفعولا» که درخواست وی کردنی بود، «والى الله ترجع الامور.(٤٤)» و کارها [در بود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«يا ايّها الّذين آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اذالقيتم فئة» هنگامی که هام دیدار شید با لشکر، «فاثبتوا» برجای بایستید، «واذكروا الله كثيراً» و خدایرا یاد کنید فراوان، «لعلّكم تفلحون.(٤٥)» تا مگر پیروز آیید.

«واطيعوا الله ورسوله» وفرمان برید خدایرا وفرستادهٔ وی را، «ولاتنازعوا» بایکدیگر [در کار و در سخن] ناراست مباشید، «فتفشلوا» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «وتذهب ريحكم» ودولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «واصبروا انّ الله مع الصابرين.(٤٦)» و شکیبائی کنید که خدا بیاری دادن باشکیبابان است.

«ولاتكونوا كالّذين خرجوا من ديارهم» و چون ایشان مباشید که از دیار مكه بیرون آمدند، «بطراً» با طغیان نعمت، «ورئاء النّاس» وخویشتن بمردی فرادید مردمان دادن، «ويصدّون عن سبيل الله» ومؤمنانرا از دین خدا برمیگردانند، «والله بمايعملون محيط.(٤٧)» وخدای با آنچه میکردند داناست.

«واذ زيّن لهم الشيطان اعمالهم» و دیو برآراست برایشان آن آمدن ایشان بآنجا، «وقال» وگفت [دیو]، «لاغالب لكم اليوم من النّاس» مترسید که امروز کس باشما نتاود ازمردمان، «و انّى جارٌ لكم» ومن شمارا زینهار دادم، «فلماتراءت

(۱) درنسخه ج : هم . (۲) در نسخه الف : بیند . (۳) در نسخه الف : بید .
(٤) در نسخه الف : شید .

«الفتّان» چون هم دیدار گشتند دو سپاه، **«نکص علی عقبیه»** [**ابلیس**] به پس باز گشت، **«وقال انّی بریئ منکم»** وگفت من از شما [و زینهار شما] بیزارم، **«انّی اری مالاترون»** من آن می‌بینم که شما نمی‌بینید، **«انی اخاف اللّه»** من از خدای میترسم **«واللّه شدید العقاب. (۴۸)»** وخدای سخت عقوبت است.

«اذیقول المنافقون» منافقان در مدینه میگفتند، **«والذین فی قلوبهم مرض»** وایشان که در دلهای ایشان بیماری [شك] بود، **«غرّهؤلاء دینهم»** محمد را و یاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت، **«ومن یتوکل علی اللّه»** وهر که پشت بخدا باز کند، **«فانّ اللّه عزیز حکیم. (۴۹)»** خدای توانائیست دانا.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: - «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» این معطوف است باول سورة، «فاتقوا اللّٰه و اصلحوا ذات بینکم». «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ» ای - ما اصبتم و اخذتم من الکفار قهراً و قسراً من شیءٍ قلیل و کثیر. هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر، آنرا غنیمت گویند، وهرمال که کافران از سر آن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان، و مسلمانان فراسر آن رسند بی جنگ و بی حرب، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا - مال- میگویند، واز این هر دو صنف خمس بیرون باید کرد، وآن خمس بر پنج سهم بخشیدن، چنان که خدای گفت جل جلاله: «فان للّٰه خمسه وللرسول»، نام خدای درمفتتح کلام نه ازبهر آنست که اورا سهمی است، بل که تعظیم راست، وتیمن وتبرك را، و حقیقت آنست که «للّٰه الدّنیا والاخرة ملکاوملکا». پس معنی آنست که: فان للرسول خمسه، یك سهم رسول خدایراست، و آن بیت المال است، امروز با مصالح مسلمانان گردانند، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن، و در خبر است که **مصطفی** ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود: تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را، و گفت: «ردّوا الخیط والمخیط فان الغلول نار وعار» آنگه تائی موی بدست گرفت، گفت: «انه لایحل لی من هذا المغنم مثل هذا الا الخمس، والخمس مردود فیکم»،

دیگر سهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و صدقات فریضه محروم‌اند، وایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب** . و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف** اند. **هاشم** جد **مصطفی** است ، و **مطلب** جد **شافعی** ، و **عبدمناف** را دوپسر دیگر بود : **عبدالشمس** و**نوفل** . **عبدالشمس** جد **عثمان‌بن‌عفان** بود و **نوفل** جد **جبیربن‌مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** از خمس محروم‌اند ، هرچند که بابنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند ، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد ، چون طلب کردند و ذلك فیما روی **جبیربن‌مطعم** ، قال : - لمّاقسم رسول‌اللهِ ص سهم ذوی‌القربی بین بنی **هاشم** وبنی **المطلب** ، جئت انا و **عثمان** ، فقلنا یارسول‌اللهِ ، هؤلاء بنوهاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك‌الله به فیهم ، أرایت اخواننا من **بنی‌المطلب** اعطیتهم و ترکتنا ، وانمانحن وهم بمنزلة واحدة . قال : انّهم لم یفارقونی فی جاهلیة ولااسلام وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد ، ثمّ شبّك بین اصابعه .

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه درآن یکسان ، نرینه دو بهر ، و ما دینه یك بهر ، هم چون میراث . قومی گفتند : سهم ذی‌القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند ، که همه قرابت رسول‌اند ، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما برآنند. **حسن** گفت: - سهم رسول‌الله وسهم‌ذی‌القربی ، بعد رسول‌الله ، یجعلان فی‌الخیل و السّلاح و العدّة فی‌سبیل‌الله ، ومعونة الاسلام و اهله ، سهم دیگر ازخمس یتیمانراست ، پدرمردگان نارسیده درویش ایشان ، که دردیوان صدقات نه‌اند . سهم چهارم درویشان مسلمانان راست ، هم فقرا و هم مساکین . سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند ، نه در سفر معصیت . این پنج قسم هریکی را از پنج یك غنیمت پنج یکی‌است، باقی که‌بماند- اربعة اخماس‌الغنیمة - غازیان راست ، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعر که بوده‌اند. پیاده را یك سهم ، و سوار را دو سهم ، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند .

آنگه گفت : «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا یوم‌الفرقان، یوم‌التقی الجمعان ، » رواباشد که این‌سخن‌متصل‌بود به‌آنچه که‌گفت: « فاعلموا انّ‌الله مولیکم نعم المولی ونعم‌النصیر ». «ان کنتم آمنتم بالله وماانزلنا علی عبدنا». یوم‌**بدر** یعنی-

ایقنوا ان الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من نصره و امداد الملئکة ماشاهدتم . و روا باشد که این سخن متعلق باشد بقسمت غنائم ، والمعنی :- اقبلوا ماامرتم به فی القسمة ان کنتم آمنتم بالله ، والقرآن الذی انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید :- قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به **محمد** فرو فرستادیم ، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند ، و دو گروه برهم رسیدند : حزب الله و حزب الشیطان .

«والله علی کلّ شیٔ قدیر .» اذنصرکم وانتم اذلة اقلة . درین آیت گفت :- قرآن یوم الفرقان فروفرستادیم . جایی دیگر گفت :- «انزلناه فی لیلة القدر» ، شب قدر فرو فرستادیم . جائی دیگر گفت : «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروز گار و درنگ فرو فرستادیم ، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیا فرو فرستادند ، و آنرا در بیت العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند ، یك جای روز گفت ، و یك جای شب گفت ، برسعت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود ، و از روز حکایت کنند و آن بشب بود ، ازبهر آنکه آن کار ازشبانروز بیرون نمیشود ، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود ، هفدهم ماه رمضان ، و دوش آن شب قدر بود ، آنکه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث ، «لنثبت به فؤادك» تا هر گه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی ، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم ، و یك تفسیر که کردند در « والنّجم اذا هوی » اینستکه والوحی اذا انزل .

«اذ انتم بالعدوة الدّنیا ،» ای - نزول بشفیر الوادی الادنی من المدینة و عدوّکم من المشرکین نزول بشفیر الوادی الاقصی من المدینة ویلی مکة .

«والرّکب» یعنی - **اباسفیان** والعیر « اسفل منکم » . ای - مکاناً اسفل من مکانکم ، لانکم علی نشر من الارض ، و قیل :- اقرب الی ساحل البحر . **مکّی** و **بصری** عِدوة هردو بکسر عین خوانند ، وباقی بضم عین خوانند ، وهما لغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج : بیت .

کالرِّشوة والرُّشوة. مصطفی ص بالای وادیی فروآمده بودند درسوی **مدینه**، وکافران بزیر وادیی فروآمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب العالمین گفت: «ولو تواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی المیعاد» لقلّتکم و کثرة عدوکم، و قیل: - «لاختلفتم فی المیعاد» ای - کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلباً لغرتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع الله بینکم من غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی الله امراً کان مفعولا» فی علمه و حکمه، من نصر النبی والمؤمنین. «لیهلك» یعنی: - فعل الله ذلك لیضل ویکفر من کفر من بعد حجة قامت علیه، و یؤمن من آمن علی مثل ذلك بینةً. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهر تا کافران را فردا عذر نماند، وحجت خدای بر ایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم الله بهلا که «ویحیی من» حکم الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خوانده‌اند بدو یا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس واحد، و من اظهر فعلی اصله تقول حیی یحیی.

«اذیریکهم الله فی منامك» الایة ... مفسرانرا دو قول است، درین آیت: یکی «فی منامك» ای - عینك. گفتند: منام بروزن مفعل است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، واینجا مکان است. ای - فی عینك التی هی موضع النوم، واین قول درست نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك» ای - فی رؤیاك، این نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت که مشرکان اندك بودند خوار و ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوار و مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

گشتند و شاد شدند ، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست .

« ولواریکهم کثیراً » ای ـ علی صورة عرفت انّ الغلبة لهم، ثم اخبرتهم « لفشلتم ولتنازعتم » ، ای ـ اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار . ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل : ـ « سلّم » ای : ـ عصمکم من العدوّ .

« انه علیم بذات الصدور » ای ـ بخفیّات القلوب .

« واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا » ، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب ، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند . خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند ، واما آنجا کـه گفت : درصدر سورة آل عمران « یرونهم مثلیهم رأی العین » ، یعنی : ـ ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگـر بیاخوانی « یرونهم » یعنی : ـ یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین . **عبدالله مسعود** گفت : فرایاری ازیاران مصطفی ص که گفت ـ بگو این گروه دشمن هفتادباشند . جواب داد که مگرصدباشند . مردی را از مشرکان اسیرگرفتند ، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است ؟ گفت ، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی .

« ویقلّلکم فی اعینهم » و میگوید : شما کـه مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می‌پیوستند ، و کار خود عظیم نهادند ، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت : آن ساعت کـه در جنگ می‌پیوستند : ـ انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال . واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی زهره** با سیصد مرد متفق شد کـه باز گردیم کـه ما بطلب کاروان آمده بودیم ، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید ، و قتـال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست ، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگرنه هم دست ازو بداشتن اولیتر ، که عرب خود کار وی کفایت کنند . **ابوجهل** ، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سو گند خورد کـه تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان ما نرود باز نگردیم ، ایشان خود چه باشند در دست ما ، چون برزنیم ؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند، وصفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنانکه شرح آن رفت. پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحق از باطل جدا شود. سه مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ما کفؤ خویش خواهیم. رسول خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد. **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن الجموح** مشتی خرما در دست داشت، گفت: هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت وبرفت وحرب همی کرد. **این عمرو**، **بوجهل** را ضربتی زد و دستش بیاویخت، پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیربزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت، وی پای بر آن دست نهاد وقوّت کرد تاآن دست ازخود جدا کند، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد. **عبدالله مسعود** درآمدوپای بر گردن وی نهاد، **بوجهل** گفت: - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً. **عبدالله** گفت: - الله احلّنی علیه، آنگه سرش از تن جدا کرد، و نزدیك رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند، پارهٔ میغ درهوا برایشان بگذشت، ازان میغ روشنائی آتش دیدند، وآواز زنجیر شنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، وقصه با رسول خدا بگفت. رسول از **جبرئیل** پرسید، گفت: آن آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیر آورده بودیم از بهر کفار وبیم دادن ایشان، آنگه کاربجائی رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن‌را مجروح کردند. ومسلمانانرا نصرت بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاءالله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی در آن رفته.

اینست که رب العالمین گفت: «لیقضی الله امراً کان مفعولاً والی الله ترجع الامور»

یعنی - و بعد هذا الیّ مصیر کم فاکرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

«یا ایّها الّذین آمنوا اذا لقیتم فئةً» ای: - جماعة من الکفار فی الحرب، «فاثبتوا» للقائم و قاتلوا و لاتنهزموا، «و اذکروا الله کثیراً» بالقلب و اللسان، و هو التکبیر عند المسابقة، الله اکبر والله اکبر. **عطا** گفت: - درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتبقون فی الجنة، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة.

«واطیعوا الله ورسوله» فی اقامة الجهاد، «و لاتنازعوا» - فتکو نوا فیه علی آراءِ مختلفة، «فتفشلوا» ای: - فتجبّنوا، «و تذهب ریحکم» لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت. قومی گفتند: - باد است بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و **مصطفی** ص باین معنی گفت: - نصرت بالصّبا واهلکت **عاد** بالدّبور، و گفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمرادوی، الرّیح الیوم لفلان. و منه قول الشاعر:

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها فانّ لکلّ عاصفة سکون
ولاتغفل عن الاحسان فیها فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّ الله مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم.

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر، «و رئاء النّاس» لیثنوا علیهم. میگوید: شما که مؤمنان اید چون کافران نه بید. **بوجهل** و اصحاب وی که از **مکه** بیرون آمدند بقصد **بدر** تا زنده و دننده و درنعمت بطر گرفته، و طاغی و یاغی گشته، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خمروزمر گشته [همچون لشکربیك جکاذ مقهور علیه مایستحق[1]]، **مصطفی** ص چون ایشانرا دید گفت: «ان هذه **قریش** قد خرجت بفخرها وخیلائها تحاد الله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة»!

«ویصدّون عن سبیل الله» ای - دین الله بطراً و رئاء الناس، ویصدّون. این دو مصدر و فعل هرسه حال‌اند. «والله بما یعملون محیط» عالم به من کل الوجوه.

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند: در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف است.

قریش چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم ما اند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد بر صورت **سراقة مالك جعشم الکنانی**، گفت: چرا می باز گردید. ایشان گفتند: - نحن نرید قتال هذا الرّجل ونخاف من قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای - لااحد یغلبکم من النّاس، ای - من کثرتکم وقیل- من جنس النّاس، «وانی جارٌ لکم» ای - مجیر لکم عن **بنی کنانة** وضامن ان لا یتعرّضوا لکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی   والله من کلّ الحوادث جاری

جاری ای - مجیری. **ابلیس** گفت: امروز کس باشما نتاود، از مردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای - التقی الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوا من السماءِ نکص علی عقبیه[1]] ای: - ولی مدبراً، «وقال: «انی بریءٌ منکم» افارقکم ولا ادنو منکم. خدای گفت: چون هردو گروه برهم رسیدند، **ابلیس** فریشتگان را بدید که از آسمان فرو می آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود در گرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان با پس گشت، **بوجهل** اورا گفت: - یا **سراقة** أفراراً من غیر قتال؟ هنوز جنگ در نپیوستیم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: - الملئکة. «انی خاف الله» ان یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: - أخاف ان یناله مکروه من الملئکة؛ لانهم کانوا یعرفونه، وقیل: - خاف الوقت الّذی انظر الیه قدحان وقیل: - معناه «انی اخاف الله علیکم.» قال **ابن اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف الله» و کذب عدوّالله مابه مخافة الله، ولکن علم انه لاقوّة له ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ الله لمن

(۱) این جمله در نسخه الف است.

اطاعه حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّأ منهم. پس چون کافران بهزیمت وا مکة آمدند آوازه درافتاد که سراقة پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست، خبر بسراقة رسید گفت: ـ والله ماشعرت بمسیرکم، حتی بلغنی هزیمتکم، والله که من نه از رفتن خبر دارم ونه از هزیمت تا آنگه که خبر هزیمت شما بمن رسید، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید؟ ایشان گفتند: نه تو درمعرکه بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم. مسلمانان دانستند که وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود.

ثمّ قال: ـ «والله شدید العقاب» یجوز ان یکون متصلا بکلامه، و یجوز ان یکون مستانفاً.

«اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض» الایه ... هم المنافقون ایضاً. وقد عطف الوصف علی الوصف بالواو، وقیل: ـ هم قوم اسلموا بمکة، ولم یهاجروا، فلما خرجت قریش لحرب رسول الله ص، خرجوا معهم، وقالوا نکون مع اکثر الفئتین، فلمّا رأوا قلّة المسلمین، قالوا: ـ «غرّهؤلاء دینهم» اذخرجوا مع قلّتهم یقاتلون الجمع الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من المشرکین، منهم قیس بن الولید و ابوقیس المخزومیان و الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب و علی بن امیة بن خلف و العاص بن منیه بن الحجاج و الولید بن عتبه و عمروبن امیة.

«ومن یتوکل علی الله» ای ـ یفوّض امره الیه لایغلب، «فان الله عزیز» قویّ منیع، «حکیم» فی خلقه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «واعلموا انّما غنمتم من شیء»... الایة، غنیمت مال کافران است که مسلمانان بران ظفریابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر با کافراست به‌تیغ، وجهاد باطن با نفس است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند: ـ کوشندهٔ مأجورو خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگر شود، او که در جهاد نفس است بدل توانگر شود، توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت ، یا حرام است و لعنت ، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه از عقبی . مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند ، وبزرگ تر گفت : «رجعنامن الجهاد الاصغرالی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان . و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی ، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی . و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**ص گفت : «ان‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم » ، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد ، و معلوم است که نگرستن تأثیر محبت است ، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی ، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن ، و موافقت حق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن ، ودرمعرکهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن - ازینجا گفت مصطفی‌ص : «من مقت نفسه فی ذات‌الله آمنه‌الله من عذاب یوم‌القیمة» ، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است . گفتا : روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد وکام خویش بازداشتم روزی نشاط غزو کرد ، بامن بر آویخت که غزا کردن شرط دین‌است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری . و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید ، و بخیر کمتر گراید ، گفتم : ناچار در زیر این مکری است پیوسته ، او را روزه میفرمایم مگر طاقت گرسنگی ندارد خواهد که درسفر از آن خلاص یابد وخواهد که درسفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد ! گفتم : بانفس نذری کردم که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگراز آنست که طاقت‌قیام شب ندارد میخواهد که درسفر از آن خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ نکاهم وازشام تابام نفس را برپای دارم، گفت : روا دارم وازان ننالم. اندیشه کردم که مگراز آنست که باخلق می نیامیزد ووحشت خلوت اورا برین داشته است ومیخواهد که با خلق صحبت کند ، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم ، و ازخلق گوشهٔ گیرم . آن نیز از من روا داشت و بپسندید . پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که الٰهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مراشاد کن ! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا به‌تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار باربکشی و خلق را از آن آگاهی نه ، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند که **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت ، گفتم : صعب خصمی که نفس است که نه در دنیا موافقت نماید ، نه درعقبی سعادت خواهد ، کمین ریاخواست که برمن گشاید ، و در زمرهٔ هالکان آرد ، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد ، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد ، آنگه دروردها بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم .

پیر طریقت گفت: «الهی ! از بیم تواند بود ، بجان رسیدم ، هیچ ندانم که باچنین نفس با چنین کار چون افتادم ، هیچ غیرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم ، هرچند کوشیدم که یك نفس از آن خود شایستهٔ توبینم ندیدم . ملکا ، دانی که نه‌بی‌تو خودرا این روز گزیدم ! الٰهی مران کسی را که خود خواندی ظاهر مکن ، جرمی که خود پوشیدی ! کریما ، میان ما باتو داورتوئی ، آن کن که سزای آنی !

قوله : «فانّ لله خمسه و للرّسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را ، همچنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا ، که بندهٔ دران آزاد بود ازحظّ خود ورقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد .

پیرطریقت گفت : «بنده را وقتی بباید که از تن زبان ماند و بس ، و از دل نشان ماند وبس ، و از جان عیان ماند و بس ، دل برود نموده ماند وبس ، جان برود ربوده‌ماند وبس ، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند ، چون بدریا رسید در دریا افتاد ، وسختی بپرسید ، درخود برسید او که بمولی رسید :

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنین گوهر گرفت

سالها مجنون طوافی کرد در کهسا رودشت
تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما در گرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » از ینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف‌الحال جوانمردان ، که درمعر کهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل ودل فدا کردند.

شراب از خون وجام از کاسهٔ سر بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ بجای قرط بر تن درع وخفتان

رب‌العالمین گفت : - آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کـه من راندم ، « لیقضی‌الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النصر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هـدایت بعنایت ما ست، « انك لاتهدی من احببت »! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی‌الارض الّا علی‌الله رزقهـا . » جفت‌دادن وتخم‌ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست« یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعوا‌الله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت‌هم واجب‌است ، از اینجاست که رب‌العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و خالفت حرام کرد . مصطفی گفت :« امرتکم بخمس - بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهادفی سبیل‌الله. وانّه من خرج من الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقةالاسلام‌من عنقه‌الاان یراجع » ، و قال‌ص : « من اطاعنی فقد اطاع‌الله ، و من عصانی فقد عصا‌الله ، و من یطع **الامین** فقد اطاعنی ، و من یعص الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی‌الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

امر عليكم عبد مجدّع يقود كم بكتاب الله ، فاسمعوا له واطيعوا .

ثمّ قال تعالى : « واصبروا انّ الله مع الصابرين » يتولّى الكفاية اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفويض . **حسن بصری** رحمه‌الله هر که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی : ـ طوبی سپاهی را که امیر ایشان رسول خدا ، جاسوس ایشان جبرئیل امین خدا ، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیر خدا ، مدد ایشان فریشتگان خدا ، مقصود ایشان اظهار دین خدا ، حاصل ایشان رضای خدا .

٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **ولو ترى اذ يتوفّى الّذين كفروا** » واگر تو دیدید آنگه که میرانند کافرانرا ، « **الملائكة** » فریشتگان ، « **يضربون وجوههم وادبارهم** » میزدند ایشان را بر رویها و پشتها ، « **وذوقوا عذاب الحريق** .[٥٠] » [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش .

« **ذلك بما قدّمت ايديكم** » این [زخم وعذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد ،] « **وانّ الله ليس بظلّام للعبيد** .[٥١] » و خدای ستمکار نیست بندگانرا .

« **كدأب آل فرعون** » بمشرکان **قریش** همان بود که بآل **فرعون** بود [از عاقبت کرد بد ایشان ،] « **والّذين من قبلهم** » وایشان که پیش از ایشان بودند ، « **كفروا بآيات الله** » کافر شدند بپیغامهای خداوند و نشانهای او ، « **فاخذهم الله بذنوبهم** » تا فرا گرفت خدای ایشانرا بگناه ایشان ، « **انّ الله قوىّ** » که خدای سخت گیر است [دشمنان خویش را ،] « **شديد العقاب** .[٥٢] » سخت سرانجام نمودن ایشانرا .

« **ذلك** » این بآنست ، « **بانّ الله لم يك مغيّراً** » که خدای نبود آنرا که بگرداند و تغییر کند ، « **نعمة انعمها على قوم** » نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی ، « **حتّى يغيّروا ما بانفسهم** » تا آنگه که ایشان آنرا تغییر کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش ، « **وانّ الله سميع عليم** .[٥٣] » وخدای شنوائی است دانا .

«کذأب آل فرعون» همچنان راست که آل فرعون را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار،] **«والّذین من قبلهم»** وایشان که پیش از ایشان بودند، **«کذّبوا بآیات ربهم»** دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، **«فاهلکناهم بذنوبهم»** تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، **«واغرقنا آل فرعون»** و بآب بکشتیم کسان فرعون را **«و کلّ کانوا ظالمین.(٥٤)»** وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

«انّ شرّ الدّوابّ عندالله» بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، **«الّذین کفروا»** ایشانند که کافر شدند بیکتایی خداوند خویش، **«فهم لا یؤمنون.(٥٥)»** بنمی گروند [باو که یکی است.]

«الذین عاهدت منهم» ایشان که پیمان بستی با ایشان. **«ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة»** آنگه پیمان خود می شکنند در هر باری، **«وهم لا یتّقون.(٥٦)»** و از غدر نمی پرهیزند،

«فامّا تثقفنّهم فی الحرب» هرگه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست یابی **«فشرّد بهم من خلفهم»** نکالی کن بر ایشان که هر که از پس ایشان در فراز رسد حذر کنند و برمد، **«لعلهم یذّکرون.(٥٧)»** تا مگر بپذیرند.

«و إمّا تخافنّ من قوم خیانة» اگر ترسی از قومی که عهد شکنند **«فانبذ الیهم»** آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] **«علی سواء»** تا ایشان و تو یکسان باشید [در آگاهی از شکستن پیمان،] **«ان الله لا یحب الخائنین.(٥٨)»** که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

«ولا تحسبنّ الذین کفروا سبقوا» و مپندار که کافران از پیش شدند **«انهم لا یعجزون.(٥٩)»** که ایشان خدای را در خود عاجز نیارند [و باپس نکنند و از پیش نشوند.]

«واعدّوا لهم» و میسازید ایشانرا **«ما استطعتم»** هرچه توانید، **«من قوة»** از تیر انداختن، **«ومن رباط الخیل»** واز این اسبان ساخته و بر آخر بسته در ثغرها،

«**ترهبون به**» تا می‌ترسانید بآن، «**عدوّالله وعدوّکم**» دشمن خدایرا و دشمن خویش را، «**وآخرین من دونهم**» وکسانی را که‌فرودازایشان‌اند، «**لا تعلمونهم**» که ایشان را ندانید، «**الله یعلمهم**» داند ایشانرا خدای، «**وما تنفقوا من شیء فی سبیل‌الله**» وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهرخدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی]، «**یوفّ الیکم**» گزارده آید بشما پاداش آن، «**وانتم لا تظلمون. (۶۰)**» وازشما چیزی کاسته نیاید.

«**وان جنحوا للسّلم**» واگر بصلح گرایند دشمنان وصلح جویند، «**فاجنح لها**» بآن گرای وصلح جوی، «**وتوکّل علی‌الله**» وپشت بخدا باز کن، «**انه هوالسمیع العلیم. (۶۱)**» که او شنوائیست دانا.

«**وان یریدوا ان یخدعوك**» واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن مشغول دارند تاسازی سازند]، «**فان حسبك الله**» بسندهٔ تواست خدای تراپسنده، «**هوالّذی ایدك بنصره**» اواست که‌ترا نیروی‌داد بیاری خود، «**وبالمؤمنین. (۶۲)**» ومؤمنان، «**والّف بین قلوبهم**» و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر، «**لوانفقت مافی الارض جمیعاً**» اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است، «**ماالّفت بین قلوبهم**» ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید، «**ولکن‌الله الّف‌بینهم**» لکن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام]، «**انه‌عزیزحکیم. (۶۳)**» که او توانائیست دانا.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: ـ «ولوتری اذیتوفّی الّذین کفروا»، جماعتی مفسران گفتند: این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است کـه چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ، فریشتگان بر پشتهای‌ایشان‌میزدند. مردی گفت یا رسول‌الله! رأیت بظهر **ابی‌جهل** مثل‌الشراك. برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌هم‌چون دوال. فقال: ذاك ضرب‌الملئکة، رسول خدا گفت: آن ضرب فریشتگان بوده. **وعن انس بن مالك** قال: وقف رسول‌الله‌ص یوم **بدر** علی القلیب، فقال: ای **اباجهل بن هشام** و ای **عتبة**

بن ربیعة و ای **ولیدبن عتبة** و ای فلان بن فلان، بئس عشیرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال **عمر**: بابی انت وامی یا رسول‌الله! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال: والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لا یقدرون ان یجیبوا. این خبر دلیل است که مرده در گور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبردارد. وممّا یدلّ علیه ماروی **عن ابی هریرة** قال: ان اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قرنائکم فان رأوا خیراً فرحوا به و ان راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیرون المیت اذا اتاهم حتی ان الرجل لیسأل عن امراته تزوجت ام لا؟ وروی ان عاداً لما اهلکها الله، قام فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال: ای عاد! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبر منهم، یضربون اجسادهم کلها. **ابراهیم** بر **ملك الموت** رسید گفت: یا **ملك الموت**! خواهم که ترا بینم بآن صورت که قبض روح کافران کنی. گفت یا **ابراهیم**: طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می آید. **ابراهیم** چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش بازآمد. **ملك الموت** باصورت خویشتن شده بود. گفت: یا **ملك الموت** آن بدبخت را اگر خود دیدن صورت توعذاب وی بودی تمام بودی! ودرخبراست که دوجانور بر کافر مسلط کنند بعداز مرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تا رحمة کنند ونه گوش دارند که آواز نالهٔ وی بشنوند. و روا باشد که «یتوفی» فعل‌الله باشد که خدای بحقیقت خلق را میراند، چنان که گفت: «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول او ظاهرتراست بدلیل قراءت **شامی** که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق». قول اینجا مضمراست. ای ـ ویقولون: «وذوقوا عذاب الحریق». و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن، و این درقرآن فراوان است، منها قوله: «واذیرفع **ابراهیم** القواعد من البیت» الی قوله: «ربنا» ای ـ یقولان ربنا. «ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا» ای ـ و یقولون ربنا. و گفته‌اند: این عذاب حریق ـ عذاب دوزخ ـ است. چنانکه در آن آیت گفت: «کلّما نضجت جلودهم»... الآیه.

«ذلك» ای ـ هذاالعذاب، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم، «وان الله لیس بظلّام للعبید» فیاخذهم بغیرذنب.

«کدأب آل فرعون»، **فرعون** درین آل داخل است. چنانکه مصطفی ص درصلوات گفت: «کمابارکت علی **ابراهیم**». «کدأب **آل فرعون**» ای ـ کصنیع **آل فرعون**. وقیل ـ محلّه نصب، ای ـ یفعل الله بهم من الاهلاك والعذاب، کما فعل بآل **فرعون**. «والّذین من قبلهم»، الضمیر یعود الی **فرعون**، و یحتمل ان یعود الی کفار **قریش**، و یجوز ان یرتفع بالابتداء و ـ کفروا ـ خبره. میگوید: وایشان که پیش ازایشان بودند، چون قوم **نوح** و **هود** و **صالح**، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا. «فاخذهم الله بذنوبهم» عاقبهم علیها، «ان الله قوی شدیدالعقاب» لایغلبه شیٔ.

«ذلك» ای ـ هذا الاخذ بسبب «ان الله لم یك مغیّراً» مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتی یغیّروا» یبدّلوا، «ما بانفسهم». این اهل **مکه**‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد، چنانکه گفت: «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»، و **مصطفی** راهم ازایشان بایشان فرستاد به‌پیغامبری. چنانکه گفت: «لقد جآءکم رسولٌ من انفسکم عزیز». **ایشان** آن نعمت بخویشتن بگردانیدند، بجای شکر کفر نهادند، وشرك آوردند، تارب العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز **بدر** بایشان آن رفت که رفت. «لم‌یك» اصله ـ یکون ـ فحذفت الحرکة للجزم و حذف الواو لالتقاء الساکنین، و حذف النّون لشبهه بحرف المدّ واللین، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل الاشیاء، «وان الله سمیع علیم».

«کدأب آل **فرعون** والّذین من قبلهم» من کفار الامم، «کذّبوا بآیات ربهم،

فاهلكناهم بذنوبهم» بعضاً بالرجفة ، وبعضاً بالخسف ، وبعضاً بالمسخ ، وبعضاً بالرّيح وبعضاً بالماءِ . يحتمل ان الفعل فی قوله : « كفروا بآیات الله» لكفار **قريش** و« كذبوا بآيات ربهم» لآ ل **فرعون** . «والذين من قبلهم» فاعاد ذكرهم لماحيل بينهم وبين افعالهم بافعال غيرهم . « وكلّ كانوا ظالمين » ای - كلّ قوم منهم كانوا كافرين . میگوید هر که را هلاك كرديم ، بستمكاری ایشان هلاك كرديم و ما از ستم پاکیم .

«ان شرّ الدّواب عندالله الّذين كفروا». این آیت درشأن **بنی‌عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصرّ بودند وسخت خصومت . رب العالمین گفت : «فهم لایؤمنون» ای - لایؤمنون ابداً. همچنانکه قوم **نوح** را گفت : « لن یؤمن من قومك الّا من قد آمن » . و گفته‌اند : درشأن یهود **بنی‌قریظه** آمد که عهدی با رسول خدا داشتند ، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال ، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند : نسینا واخطأنا ، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند ، دیگربار نقض عهد کردند. و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند برمخالفت رسول خدا . اینست که گفت : «الذين عاهدت منهم» ای - معهم، «ثم ینقضون عهدهم فی کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض العهد .

رب العالمین گفت : «فامّا تثقفنّهم فی الحرب» ای - تظفر بهم وتجدهم . این در آیت اول پیوسته است . میگوید : اکنون که ایشان نقض عهد کردند ، هر که که دست‌یابی برایشان ، «فشرّد بهم من خلفهم» ای - افعل بهم من خلفهم ، ای - افعل بهم فعلا من التنكيل والعقوبة تفرّق به جمع کل ناقض عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلاءِ ولا ینقضون العهد . فذلك قوله جل وعلا : «لعلهم یذکّرون» ای - یعتبرون .

« وامّا تخافنّ » جالب این نون مشدّد ماء زایده است ، تقدیره وان تخف . این خوف بمعنی علم است . یعنی - وان تعلمنّ «من قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك كماظهر من **قريظة و النضير** ، « فانبذ اليهم » یعنی انبذ اليهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذهمّوا به، حتّى تكون انت وهم سوآء فی العلم بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر ، یعنی - افعل بهم مایفعلون .

«ان الله لا یحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولاتحسبنّ الّذین کفروا سبقوا» ای - لاتحسبنّ یا **محمد**، الّذین کفروا فاتوا فانهم فی القبضة وان طالت المدّة. این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طاغی و یاغی گشتند. رب العالمین گفت: یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم الآن، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوتوننا فیما یستقبل من الاوقات.

شامی و حمزه و حفص، «لایحسبنّ» بیاخوانند، یعنی - لایحسبنّ الّذین کفروا انفسهم سابقین فایتین من عذابنا، وفیه وجه آخر، «لایحسبنّ»، قیل - المؤمنین الّذین کفروا سبقوا. پس گفت: «انهم لایعجزون». قراءة **عامه** - یعجزون - بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذ خوانده اند بکسر نون، فیکون المعنی - انهم لایعجزوننی، فحذفت النّون الاولی لاجتماع النّونین. وهمچنین قراءت عامّهٔ قرّاء - اِنهم - بکسر الف است برمعنی ابتدا، ای - انهم لایعجزوننی. ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی - انهم - بفتح الف خواند و بدین قراءت - لا - صلة است و تقدیره «ولاتحسبنّ الّذین کفروا ان سبقوا انهم لایعجزون».

«واعدّوا لهم» ای - اعدّوا ایّها المؤمنون لهم، ای - لناقضی العهد و لجمیع الکفّار، «ما استطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من قوة» وهی ما یتقوّی به فی الحرب من السّلاح و الخیل و النّفقة. و قال **عکرمة** هی الحصون. و عن **عقبة بن عمران**، ان **النبی**ص قال علی المنبر: - الا انّ القوة الرّمی، قالها ثلاثا، وقال ص ان الله یدخل بالسّهم الواحد ثلاثة نفر الجنّه: - صانعه محتسباً فی صنعه الخیر، والرّامی به، ومنبّله. وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الیّ من ان ترکبوا کلّ شیءٍ یلهوا به الرّجل باطل الّا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من الحقّ، و من ترك الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها. و عن **سلمة بن الاکوع** قال: خرج **رسول الله**ص علی قوم من اسلم یتناضلون، فقال: ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی فلان لاحد الفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا: و کیف

ترمی و انت مع بنی فلان، قال: ارموا وانا معکم کلکم، وقال‌ص: من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی.

«ومن رِباط‌الخیل» رباط مصدراست، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا ورابط یرابط مرابطاً، ورباطاً، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث. قال النبی: من احتبس فرساً فی سبیل‌اللّه ایماناً باللّه و تصدیقاً بوعده فان شبعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبداللّه** قال: رأیت **رسول‌اللّه‌ص** یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیهاالخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة. «ترهبون» ای‌-تخوّفون غایة التخویف به، ای - بالاعداد. **یعقوب** ترّهبون بتشدید خواند. میگوید: باین ساختن سلاح‌و آلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه**، «وآخرین»ای - و ترهبون« آخرین من دونهم» لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد. همچنانکه جائی دیگر گفت: «واللّه اعلم باعدائکم». **ابن زید** گفت: منافقان‌اند که بامسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن جریر** گفت: هم الجنّ لان قوله: «عدوّاللّه و عدوّکم» یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الآدمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان‌آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم اللّه یعلمهم».

«وماتنفقوا من شیٔ»من آلة وسلاح صفراء وبیضاء،«فی‌سبیل‌اللّه» ای-طاعة، «یوفّ الیکم» یخلف‌لکم فی‌العاجل و یوفّر لکم اجره فی‌الاخرة،«وانتم‌لاتظلمون»- لاتنقصون من‌الثواب.

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها، وبمعنی هردو یکسان‌است. الجنوح- المیل الی‌الشی، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهاد که آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر

(1) منحصر بنسخهٔ الف میباشد.

تفسیر کرد گفت : «ولا تهنوا و تدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی . **قتاده** گفت : این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف . وقیل ـ هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب . «فاجنح لها»، گفت : از بهر آنکه سلم مؤنّث است ومعنی السلم المصالحة، «وتوکّل علی الله» ای ـ فوّض امرك الیه واتخذه و کیلا ، «انه هوالسمیع العلیم» .

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای ـ ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك ، «فانّ حسبك الله» ای ـ الّذی یتولّی کفایتك الله ، «هوالذّی ایدك بنصره» یوم **بدر** ، «و بالمؤمنین» یعنی ـ الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای ـ بین قلوب **الاوس و الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم الله علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء .

«لوانفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال ، ای ـ بلغ عداوتهم نهایة، لوانفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة ، «ولکن الله الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشاء . معنی آنست که اگرهرچه درروی زمین مالست ونعمت توهزینه(۱) کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز از آن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن ، میگوید : اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی ، واسلام آنرا همه بسترد و بر گرفت ، و ایشانرا همه برادران کرد ، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر . رب العالمین خبر داد درین آیت که ، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش .

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیٔ «حکیم علیم» بمافعله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا . . .» الایة . مرگ چهار قسم است : (مرگ اهانت و لعنت، ومرگ حسرت ومصیبت ، و مرگ تحـ کرامت ، و مرگ خلعت و مشاهدت) . مرگ لعنت مرگ کافران است ،

۱ ـ هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان است، و مرگ کرامت مرگ مؤمنان است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: «ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ...». جائی دیگر گفت: «ولوتری اذالظالمون فی غمرات الموت». یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سکرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر درمیان دود و آتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت ملك و قطیعت ملك بردل آمده، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء - لابشری - آید، گرد تواپست بررویش نشسته وآتش قطیعت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته، زینهار ازقهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض **ملك الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل بیند یا عدل! پس فریشتگان طاعت ومعصیت بروی عرضه کنند، طاعت اندك، بی حرمتی گزاف، کاری فراوان حسرتش برحسرت بیفزاید ومعصیت برمعصیت! پس آن اعمال وی طاعت اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش همچنان و در لحدهم چنان، و بقیامت همچنان، چنانکه رب العزه گفت: «وکلّ انسان الزمناه طایره فی عنقه». سه دیگر مرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك مردانرا! ، فریشتگان رحمت بصد هزاران لطف وکرامت و رفق و راحت وبشری وبشارت، قبض روح پاك ایشان میکنند وبالطاف کرم وتواخت بی نهایت بشارت میدهند، که «سلام علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون». و **مصطفی**ص گفت تحفة المؤمن الموت. عطاءِ مؤمن مرگ است، زیرا که حجاب مؤمن ازحق نفس اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسند که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

ازاین مرگ صورت فکن تا نترسی   از این زندگی ترس کاکنون درآنی

از این زندگـی زندگـانی نخیزد — که گرگست و ناید زگرگان شبانی

بشر حارث گفت: شتّان بین قوم وبین قوم، قوم موتی ویحیی القلوب بذکرهم وقوم احیاء قست القلوب برؤیتهم. گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «انّ زلزلة الساعة شیءٌ عظیم» وقتش خوش گشت سماعش افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی بود که این روز آید و این **درویش** از بند برآید، گفتند ترا چـه روی نمود ازاین؟ گفت: دنیا حجابست وقیامت وقت مشاهدت ودوستانرا حجاب بلاست ومشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب بار رهیم و بدولت و مواصلت رسیم.

کی باشد کین قفس بپردازم — در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران ونواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که «یا ایتها النفس المطمئنّة، ارجعی الی ربك راضیة مرضیة».

عبدالله مسعود گفت: جماعتی **مهاجر** و **انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم. رسول‌خدا بما درنگرست چشمش پر آب شد. گفت: مرحباً بکم حیاکم‌الله جمعکم‌الله نصرکم‌الله هداکم‌الله سلمکم الله و وفّقکم‌الله قبلکم‌الله اوصیکم بتقوی‌الله و اوصی‌الله بکم واستخلفه علیکم. آنگه وصیتها کرد وپندهای بلیغ داد. یاران گفتند: یارسول‌الله مگر روزگار عمرت بسر آمد ووقت رفتن درآمد. **مصطفی**ص گفت: قددنا الاجل و المنقلب الی‌الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المأوی والعرش الاعلی و الکاس الاوفی والرفیق الاعلی. آری مرغ حضرت سرآن دارد کـه باز پرد باآشیان عـزت مرغی که پر اوعشق پرواز اوارادت، افق اوغیب منزل او درد استقبال اوجلال. اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی‌از قفس بشری برافق غیب پرواز کند، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این‌جمال دیدهای ایشان بسوزد. دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسرادقات هیبت درهوای‌ولایت‌عشق‌اوبتافت‌یك‌چشم **عزرائیل** ازآن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بردوستان ما روی نگرتا بادب‌باشی و بی‌دستوری فراپیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهرازلی همی گوید:

یارب ار فانی کنی مارا به‌تیغ دوستی هرفرشتۀ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌ازجام‌تو روزی‌شربت‌عشق‌تو خورد چون‌نماندآن‌شراب‌اوذاند آن رنج خمار

« کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم » تهدید ووعید مشرکان **قریش** است و کفار عرب . میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که‌ایشان چه کردند وما باایشان چه‌کردیم وبرسر ایشان چه راندیم . «وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك كثيراً و کـلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً » . ای - کفّار عرب ، و ای مشرکان **قریش** اگرشما همان کنید که ایشان کردند ، ازسیاست قهرما همان بینید که ایشان دیدند .

« ذلك بان‌الله لم‌يك مغيّراً » الایه . سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم ، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود بنشناسند ، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم .

« ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم » ، « ان شرّ الدّواب عنـدالله الّذين كفروا فهم لايؤمنون » چه امیدماند در کارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان، بعد از آن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که : « شرّالدّواب عندالله » ودر ابد این حکم برایشان برفت ، « فهم لایؤمنون » .

« واعدّوالهم مااستطعتم من قوة » برزبان تفسیر - قوة - رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت ، سهام سحر گاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع ، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه وراجعاً عمّاسواه . و گفته‌اند : این قوة ، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت ، چنانکه گفت : « هوالّذی ایّدك بنصره » ای - هوالّذی بنصره افردك ، وبلطفه ايّدك ، وعن كلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشياء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك .

« الّف بين قلوبهم » . الّف بين قلوب المرسلين بالرّسالة و قلوب‌الانبياء بالنبوّة و قلوب الصّدّيقين بالصّدق وقلوب‌الشهداء بالمشاهدة وقلوب‌الصالحين بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنين بالهداية ، فجعل المرسلين رحمـة على‌الانبياء وجعل الانبياء رحمة على

الصدّیقین و جعل الصدّیقین رحمة علی الشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمین و جعل الصالحین رحمة علی عامّة المؤمنین و جعل المؤمنین رحمة علی الکافرین.

۷- النوبة الاولی

قوله تعالی: «یا ایّها النبی حسبك اللّه» ای پیغامبر بسنده‌است ترا خدای، «ومن اتبعك من المؤمنین.(٦٤)» وایشان که‌پی‌برانندبتواز گرویدگان.

«یا ایّها النبی» ای پیغامبر، «حرّض المؤمنین علی القتال» گرم کن و برانگیز گروندگان را بر کشتن کردن [با دشمنان من]، «ان یکن منکم عشرون صابرون» اگر از شما بیست تن بود شکیبایان، «یغلبوا مأتین» باز بشکنند دویست تن را [از دشمنان من]، «وان یکن منکم مائة» و اگر از شما صد تن بود، «یغلبوا الفاً من الّذین کفروا» بازشکنند هزار تن را از کافران، «بانّهم قوم لایفقهون.(٦٥)» این بآنست که ایشان [خدایرا یکتائی ندانند] وحقّ از باطل باز نشناسند. «الآن» اکنون [که سبك باری می جوئید]، «خفف اللّه عنکم» سبك کرد خدابار از شما، «وعلم انّ فیکم ضعفاً» وبدانست وبدید که‌در شماسستی وبیچارگی است، «فان یکن منکم مائة صابرة» واگر از شما صدتن بود شکیبا [در روی دشمن من]، «یغلبوا مأتین» بازشکنند دویست تن را، «وان یکن منکم الف» و اگر از شما هزار تن بود [شکیبا]، «یغلبوا الفین» بازشکنند دوهزار تن را، «باذن اللّه» بیاری خدا و دستوری وی و فرمان وی، «واللّه مع الصابرین.(٦٦)» وخدا بیاری با شکیبایان است.

«ماکان لنبی ان یکون له اسری» هرگز نبود پیغامبری که ویرا اسیران در دست آمد، «حتی یثخن فی الارض» تا پیش ازاین خوناب اورا افکند درزمین، «تریدون عرض الدنیا» عرض این جهان میخواهید وآنچه از آن فرا دست آید، «واللّه یرید الاخرة» وخدا شما را آخرت می‌پسندد، «واللّه عزیز حکیم.(٦٧)» و خدا توانائیست دانا.

«**لولا کتاب من الله**» اگر نه حکم خدا بودی، «**سبق**» حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکند]، «**لمسکم فیما اخذتم**» بشما رسید بآنچه ستدید از فداها، «**عذاب عظیم.(٦٨)**» عذابی بزرگ.

«**فکلوا مما غنمتم**» اکنون پس میخورید از آنچه غنیمت ستدید [از دشمنان خدا]، «**حلالا طیباً**» حلالی گشادهٔ پاك، «**واتقوا الله**» ومی پرهیزید از خشم خدای و عذاب او، «**ان الله غفور رحیم.(٦٩)**» و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«**یا ایها النّبی**» ای پیغامبر، «**قل لمن فی ایدیکم من الاسری**» گوی آنکس را که در دست شمااند ازاسیران، «**ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً**» اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی داند، «**یؤتکم خیراً مما اخذ منکم**» شمارا به‌از آن دهد که از شما ستدند، «**و یغفر لکم**» و بیامرزد شما را، «**والله غفوراً رحیم.(٧٠)**» و خدا آمرزگار است مهربان.

«**وان یریدوا خیانتك**» واگرپس خواهند که باتو کژروند، «**فقد خانوا الله من قبل**» اوّل همچنین بودند، باخدا کژرفتند، «**فامکن منهم**» خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد، «**والله علیم حکیم.(٧١)**» و خدا دانائیست راست دان.

«**ان الّذین آمنوا**» ایشان که بگرویدند، «**وهاجروا**» وایشان که ازجای خویش و کسان خویش ببریدند، «**وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله**» وباز کوشیدند، بتن‌خویش ومال‌خویش از بهرخدای، «**والّذین آووا**» وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خودآوردند، «**ونصروا**» و یاری دادند ایشانرا، «**اولئك بعضهم اولیاء بعض**» ایشانند که یکدیگررا اولیاء ودوستان‌اند، «**والّذین آمنوا**» وایشان که بگرویدند، «**ولم یهاجروا**» واز خان و مان و کسان خود نبریدند و بررسول نیامدند، «**مالکم من ولایتهم من شی**» شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ چیز نه‌اید، «**حتی یهاجروا**» تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند، «**وان استنصروکم فی الدّین**» واگر ازشما یاری‌خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك، «**فعلیکم النّصر**»

بر شما است که ایشانرا یاری دهید ، « **الّا علی قوم بینکم و بینهم میثاق** » مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنه‌ایست و عهدی ، با ایشان غدر مکنید ، « **واللّه بما تعملون بصیر** .(۷۲) » وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا .

« **والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض** » و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند ، « **الّا تفعلوه** » اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند ، « **تکن فتنة فی الارض** » فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر ، « **وفساد کبیر** (۷۳) » و تباهی بزرگ .

« **والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل اللّه** » وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند ، « **والّذین آووا ونصروا** و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند ، « **اولئك هم المؤمنون حقّاً** » ایشانند گرویدگان براستی ، « **لهم مغفرة ورزق کریم** .(۷۴) » ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادهٔ بی‌رنج .

« **والّذین آمنوا من بعد** » و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه** ، « **وهاجروا وجاهدوا معکم** » وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم ، « **فاولئك منکم** » ایشان از شمااند ، « **واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض** » وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث ، « **فی کتاب اللّه** » در دین خدای و حکم وی ، « **انّ اللّه بکلّ شی علیم** .(۷۵) » که خدای به‌همه‌چیز داناست .

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدس : « یا ایّها النّبی حسبك اللّه » . **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس** ، گفت : سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانهٔ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که : « یا ایّها النّبی حسبك اللّه و من اتّبعك من المؤمنین » . در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند ، قومی ظاهر گرفتند ، گفتند : معنی آنست که : ای پیغامبر ، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب** ، و این جمع مسلمانان ، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت : «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت : «فانّ الله هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین»، و باین وجه موضع -من- رفع است ، معطوف برالله ، یعنی - حسبك الله و تباعك من المؤمنین . وجه دیگر آنست که یکفیك الله و یکفی من اتّبعك ، و موضع - من - نصب است . و قیل - خفض ومعناه - حسبك الله وحسب من اتّبعك من المؤمنین ، و کرّر حسبك فی الآیتین ، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام .

« یا ایّها النّبی حرّض المؤمنین علی القتال» التّحریض فی اللّغة ان تحث الانسان علی الشی ، حتّی یعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الذی قارب الهلاك ، و منه قوله : «حتّی تکون حرضاً» ای - حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك .

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر ، ای - لیصبر عشرون ولیثبتوا فی مقاتلة مأتین . **ابن عباس** گفت: فرض بود برمسلمانان یك مرد مسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی از ایشان بنه گردانیدن، در روز **بدر** وپیش از آن چنین بوده ، رب العالمین گفت : « بانّهم قوم لایفقهون » ای - ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی جهالة من غیر احتساب ولاطلب ثواب ، فلایثبتون اذا صدقتموهم القتال خلاف من یقاتل علی بصیرة یرجوا ثواب الله . پس این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار ، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که : « الان خفّف الله عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً » . قراءت **حجازی وشامی و بصری** «فان تکن منکم مائة» بتااست ، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث است، باقی بیاخوانند باعدد مذکّر شود که مایة وران افتاد . «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضاد قراءت **عاصم** است ، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ فصیح تر بود . در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین کس ازوحشت آن می گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت : «علم الله انّکم ستذکرونهن»، «علم الله انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم ان سیکون منکم مرضی»، «فعلم مافی قلوبهم» در آن هیچ دلالت نیست بر حدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که: درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کند و بعلم از رؤیت. و **قتیبی** گوید: خدای را دوعلم است، علمی پیش از کار و علمی پس از کار.

«فان یکن منکم مائة صابرة» ای ـ محتسبة «یغلبوا مأتین»، «وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال: **ابن‌شبرمة**: و کذا النّهی عن المنکر لا یحلّ للواحـد ان یفر من اثنین اذا کانا علی منکر وله ان یفرّ من الاکثر. ثمّ قال: «والله مع الصّابرین» فمن یغلبهم.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** بعد از آن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیر گرفتند، **مصطفی**ص در کار ایشان باصحابه مشورت کرد. **ابوبکر صدیق** گفت: یا رسول‌الله! «هؤلاء قومك واهلك وانی اری ان تأخذ منهم الفدیة فیکون مااخذنا منهم قوة علی الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا»، گفت: یا رسول‌الله قوم تو اَند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تو اند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانانرا از آن قوّتی باشد برجنك دشمن مگر آنراوجهی بود وباشدکه خدای ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به **عمر** اشارت کرد که تو چه می گوئی؟ **عمر** گفت: والله ما اری مارای **ابوبکر**، والله که در کار مشرکان آن رای نیست که **ابوبکر** راست، رأی من آنست که مشرکانرا ازپشت زمین برداریم. فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین کند وفلان کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند تواَند حقّ تو نشناختند وحرمت تونداشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم خلیل** است‌که گفت: «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که گفت: «ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیز الحکیم». ویا **عمر**! مثل تو مثل **نوح** است‌که گفت: «رب لاتذرعلی الارض من

الکافرین دیّاراً»، ومثل **موسی** که گفت: «ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم». آنکه **مصطفی** بقول **ابوبکر** کار کرد و از ایشان فدا ستد. **عمر خطاب** گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سیّد رفتم، **مصطفی** را دیدم و **ابوبکر** که هردو می گریستند. گفتم: یارسول الله چه رسید شما را این ساعت که می گریید. گفت: یا **عمر** آن حکم که دی رفت و آن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آنرا نپسندید و عتاب کرد و اینک آیت فرستاد.

«ما کان لنبیّ ان یکون له اسری حتّی یثخن فی الارض». قراءت **بصری** بیاءاست واسری جمع اسیر، مثل قتیل وقتلی، ای ـ «لم یکن لنبی ان یشتغل بالاسر والفدا لانّ ذلك یذهب بالمهابة یثخن»، ای ـ حتّی یکثر القتل والاثخان الاکثار من القتل مشتق من الثخانة وهی الصلابة والکثافة، وقیل ـ الشدة والقوة. میگوید هیچ پیغامبر بر آن نبود که اسیر را دارد وفدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت وحشمت ببرد تابسیار از آن اسیران می کشتند و در زمین می افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: این حکم روز **بدر** بود که مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز که مسلمانان بسیار شدند و کار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوی شد، در کار اسیران این آیت آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال تعالی «تریدون عرض الدّنیا». یعنی ـ المال الّذی اخذتموهم من الفداءِ سمّاه عرضاً لانه سریع الانقضاءِ قلیل الثبات. «والله یُرید الاخرة» ای ـ یرید لکم ثواب الاخرة بقهر کم المشرکین ونصر کم دین الله. «والله عزیز حکیم» امر باثخان الکفار.

«لولا کتاب من الله سبق»، کتاب اینجا بمعنی حکم است، ای ـ لولا حکم من الله سبق، همچنان که جائی دیگر گفت: «کتاب الله علیکم»، ای ـ حکم الله علیکم. یعنی ـ لولا حکم من الله سبق ان لا یعذّب احداً ممن شهد بدراً مع النبی ص. ای ـ صابکم فیما اخذتم من الفداءِ قبل ان تومروا به عذاب عظیم. میگوید اگرنه آنید که خدای حکم کرده است که هیچ کس را از بدریان هرگز عذاب نکند شمارا عذاب کردی باین فدا که ستدید

پیش از آن که شما را بآن فرمودند. معنی دیگر **ابن عباس** گفت: پیش از مبعث **مصطفی** ص مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود بر پیغامبران و امتان ایشان، ورب العزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش از آن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب کردند وفدا ستدند. رب العالمین گفت: اگر نه آن بودی که درلوح محفوظ حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند وتوبه کند گناهش بیامرزم، شمارا باین فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی. وگفته‌اند این کتاب همان است که آنجا گفت: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» یعنی - اگر نه آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشته‌ام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم. «لمسّکم فیما اخذتم عذاب عظیم». **سعدبن معاذ** گفت: یا نبی الله، کان الاثخان فی القتل(۱) احبّ الی من استبقاءِ الرّجال. فقال رسول الله - لو نزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم.

فقال تعالی: «فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً» - اصبتم واخذتم من الکفار قهراً، ومن هیهنا للتبیّین حلالا طیّباً، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من السماءِ فتاکلها.

«واتقوالله ان الله غفور» غفرلکم ذنبکم، «رحیم» حیث رخّص لکم الغنائم.

قال النّبی ص - لم یحلّ الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان الله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

«یاایّها النّبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری». **کلبی** گفت: این آیت درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل بن ابی طالب** و **نوفل بن الحارث**، و **عباس بن عبدالمطلب** یکی بوداز آن ده مرد که مطعمان بودند مشرکانرا، که بجنگ **بدر** می‌شد و بیست اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت: یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا که از من می‌ستانند درآر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست. **عباس** گفت: یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت. فقال رسول الله ص: این الذّهب الذّی دفعته الی **ام الفضل** مخرجك الی **بدر**؟ و قلتَ لها انّی

۱ - اثخن فی العدد = بالغ و غلظ فی قتلهم.

لا ادری ما یصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذا لك و **لعبدالله** و **لعبیدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی- بنیه. فقال له **العباس**: و مایدریك؟ قال: اخبرنی به ربّی. قال: اشهد انّك صادق و انّی قد دفعت الیها الذّهب ولم یطلع علیه احد الّا الله، وانا اشهد ان لااله الّاالله وانّك رسول‌الله. قال **العباس**: فاعطانی‌الله خیراً ممّا اخذ منّی، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربّی فذلك قوله: «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفرلکم،» - قرء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** - اُساری - وهو جمع الجمع. یقال - اسیر وجمعه اسری، کمریض و مرضی و هالك وهلکی و جمع الجمع اُساری.

«ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً» یعنی - ایماناً و اسلاماً، «یؤتکم خیراً مما اخذ منکم» من الفداءِ. گفته‌اند خلافت **بنی العباس** از آن خبر است.

«ویغفرلکم والله غفوررحیم» - روی ان **العباس** کان یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة.

«وان یریدوا» یعنی - الاسری، «خیانتك» نقض ما عهدوا معك.

«فقد خانوا الله» بالکفر والشّرك، «من قبل» ای - من قبل العهد و قتل **بدر**.

«فامکن منهم» ای - فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم؛ و المعنی - اِن عادوا عدنالهم.

«والله علیم» بخیانتهم حین خانوها، «حکیم» فی تدبیره علیهم ومجازاته ایّاهم.

قوله: - «ان الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله» - این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِ کلمهٔ حقّ و دین اسلام کوشیدند.

«والّذین آووا و نصروا» - این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند؛ پس آنکه ده‌سال رسول خدا میگفت: «من یوّوینی حتّی ابلغ کلام ربی؟» - کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم؟ و کس اورا جواب نمیکرد، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هریکی مأوی دادند وایشان‌را بردشمنان یاری دادند وباایشان حرب کردند. رب العالمین گفت : «اولئك بعضهم اولیآء بعض» ایشانند که یکدیگر را دوستان‌اند و برادران . و **مصطفی** ص گفت :«وفی کلّ دور الانصارخیر». **ابن‌عباس** گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة التّی کان رسول‌اللّه ص یواخی بینهم دون القرابة المفردة حتّی نسخ بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌اللّه» . میان مهاجرت **مصطفی** ص و میان فتح **مکه** توارث میان مؤمنان بهجرت می‌بود ، **مهاجر** از **مهاجر** میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب‌العزّة گفت :«والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شی»، یعنی - من میراث وغنیمة و فییءِ(۱) . «حتّی یهاجروا» حکم خدای براین نسق بود تاآنگه که ناسخ آن رسید پس فتح **مکه** که : «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌اللّه» وهجرت منقطع گشت و **مصطفی** گفت : «لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده».

قرائت **حمزه** ـ من وِلایتهم بکسر واو است وُ هی قرآئةٌ ردیّة فان الوَلایة انّما هی من‌الوالی و الوِلایة من الولیّ. وقد قال فی صدرالایة «بعضهم اولیاء بعض» اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی - وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن‌الکفار ، «فعلیکم‌النّصر الّاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق» عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای - لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ الکافردون‌المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیراست، تقدیره : «والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیـاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءِ بعض »این با آنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی‌الدّین فعلیکم النّصر » .

«الاّ تفعلوه‌تکن فتنة فی‌الارض‌وفسادٌ کبیر»، وقیل: - الّا تفعلوه ، ای- ماامرتم

۱ - الفیء = الغنیمة

به من التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی الارض» - زوال نظام المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیرٌ» فی الارض من جهة الکفّار و سفك الدّماءِ.

«والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله». این - الّذین - بدل - الّذین - پیشین است وهمان قوم‌اند - **مهاجران** و **انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» - صدقاً حقّقوا ایمانهم والهجرة والجهاد و بذل المال فی دین الله.

«لهم مغفرة و رزق کریم» لامنّة فیه ولا تبغیض. و قیل: - «رزق کریم» لایصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والّذین آمنوا من بعد» ای - من بعد نزول هذه الآیة، وقیل - من بعد الحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی حملکم و جملتکم، «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض» ای - الاقویاء الّذین تجمعهم بالقرب رحم واحدة او ینسبون الی ابٍ واحدٍ بعضهم اولی ببعض فی المیراث من الاجانب.

«فی کتاب الله» ای - فی حکمه، و منه قوله تعالی: «کتب الله لاغلبنّ» ای - حکم الله، و قیل - فی کتاب الله الّذی عنده و هو اللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی: «الّا فی کتاب من قبل ان نبرأها». ثمّ التوارث بالجهرة والاخآءِ صارت منسوخة بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله».

«انّ الله بکلّ شییٔ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا ایّها النّبی حسبك الله ومن اتّبعك من المؤمنین»، سیاق این آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است که... بعهد اسلام در آمد. **مصطفی**ص او را در کنار گرفت و گفت: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**»، پس دست وی گرفت واورا پیش یاران بر دو گفت: «بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً»، ای یاران من،

بشارت پذیرید که **عمر** باسلام درآمد. **حمزه** برخاست واورا درکنارگرفت، ویاران همه شادگشتند وبشاشت نمودند و گفتند: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**».
پس **عمر** گفت: «یارسول‌الله کم عددنا»، چند برآید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةٌ و ثلاثون، و بك اتمّ الله الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که تو آمدی، عقد چهل تمام شد. **عمر** گفت: یارسول‌الله چرا این کار پنهان داریم وچرا این علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد **اللات و العزی** علانیة علی رؤس الخلایق ویعبدالله جلّ جلاله سرّاً کلاّ والّذی بعثك بالحقّ لایعبدالله سرّاً بعداليوم.
عمر دامن‌عصمت **مصطفی** گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با **مصطفی** بودند ازصدّیقان همه بیرون آمدند ودوصف برکشیدند. یك صف **عمر** درپیش ایستاد ویك صف **حمزه**، همی آمدند تا به **مسجدحرام**، وکافران ومشرکان منتظرکه هم‌اکنون **عمر** سر**محمد** می‌آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. **عمر** چون روی کافران دید، تکبیر گفت‌که رعب آن‌دردلهای کافران‌افتاد وروی‌عقلهاشان سیاه گشت، آنگه گفت:

مالی اریکم کلّکم قیاما الکهل والشّبان و الغلاما
قد بعث الله لکم اماما **محمداً** قد شرع الاسلاما
واظهر الایمان واستقاما فالیوم حقاً نکسرالاصناما
نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار **قریش** آنروز چون **عمر** را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند وآنروز بدیدن **عمر** غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق‌حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهر هریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الٓهیّت آمدند، صفت ایشان اینست کـه رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌الله والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان‌اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اينست كه «اولئك هم المؤمنون حقاً»، ثواب ايشان اينست «لهم مغفرة ورزق كريم»، ورزق كريم آنست كه خورشيد وصال ازمشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقدشود و زيادت بيكران شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلى عيان شود، ديده و دل هردو بدوست نگران شود.

هر كه را نور تجلّى بر دلش آيد پديد
بس عجب نه گرچو موسى كه برو ريحان شود

۹ ـ سورة التوبة ـ مدنية

۱ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: « **برآءة من الله ورسوله** » این بیزاری است از خدا و رسول او، « **الى الّذين عاهدتم من المشركين (۱)** » با ایشان که پیمان بستید با ایشان از مشرکان.

« **فسيحوا فى الارض اربعة اشهر** » [شمار را زینهار دادم تا] میروید در زمین چهار ماه، « **واعلموا انّكم غير معجزى الله** » و بدانید که شما خدای را در خود عاجز نیارید، « **وان الله مخزى الكافرين.(۲)** » و بدانید که خدای خجل کننده و کم آورنده و رسوا کنندهٔ مشرکان است.

« **واذان من الله ورسوله الى النّاس** » و این آگاهی در ایشان است از خدا و از رسول وی بمردمان، « **يوم الحجّ الاكبر** » روز حج مهین، « **انّ الله برى من المشركين** » که خدای بیزار است از مشرکان، « **ورسوله** » و رسول او از ایشان بیزار، « **فان تبتم** » اگر باز گردید از شرك، « **فهو خير لكم** » آن به شما را، « **وان تولّيتم** » و اگر بر گردید، « **فاعلموا انّكم غير معجزى الله** » بدانید که شما نه آنید که عاجز آرید خدای را از خویشتن یا از وی پیش شید، « **و بشّر الّذين كفروا** » و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند، « **بعذاب اليم.(۳)** » بعذابی دردنمای.

« **الّا الّذين عاهدتم من المشركين** » مگر آن گروهان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید [به حديبية] « **ثمّ لم ينقصوكم شيئاً** » و از شرطها که در عهد با شما کردند چیزی بنکاسته‌اند، « **ولم يظاهروا عليكم احداً** » و هیچ دشمن را از آن شما، شما را یاری نداده‌اند، « **فاتمّوا اليهم عهدهم** » برید ایشانرا پیمان که با ایشان کردید، « **الى مدّتهم** » تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کرده‌اند، « **انّ الله يحبّ المتّقين.(۴)** » که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی.

« **فاذا انسلخ الاشهر الحرم** » که ماههای حرام بگذرد، « **فاقتلوا المشركين** » مشرکانرا میکشید از آنگاه، « **حيث وجدتموهم** » هر جای که یابید ایشانرا،

« **وخذوهم واحصروهم** » ومی گیرید و می پناوید ، « **واقعدوا لهم كلّ مرصد** » و ایشانرا می نشینید بهر دیده‌ای و می جوئید ، « **فان تابوا** » اگر باز گردند از شرك خویش ، « **واقاموا الصلوة** » ونماز را بپای دارند ، « **وآتوا الزكوة** » وزكوة دهند ، « **فخلّوا سبيلهم** » ایشانرا ایمن دارید وراه ایشان باز دهید ، « **ان الله غفور رحيم.**(٥) » كه خدای آمرزگار است و بخشاینده .

« **وان احد من المشركين استجارك** » و اگر كسی از مشركان زینهار جوید ازین كه تا در مسجد آید تا نزدیك تو آید ، « **فاجره** » زینهار ده ویرا ، « **حتى يسمع كلام الله** » تا بشنود سخن خدای ، « **ثم ابلغه مأمنه** » آنگه او را بجای بی بیمی وی رسان ، « **ذلك بانهم قوم لايعلمون.**(٦) » از بهر آنكه ایشان قومی‌اند كه نمیدانند تا بشنوند .

كيف يكون للمشركين عهد » انباز گیرندگان با خدای چه عهد بود و چه زینهار ، « **عندالله و عندرسوله** » بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « **الاّ الّذين عاهدتم عند المسجد الحرام** » مگر ایشان كه باایشان پیمان‌بسته‌اید بنزدیك مكه روزحدیبیه ، « **فما استقاموا لكم** » تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند ، « **فاستقيموا لهم** » شما ایشانرا برزینهار می‌پائید ، « **ان الله يحب المتقين.**(٧) » كه خدا دوست دارد باز پرهیزندگان از غدر .

« **كيف وان يظهروا عليكم** » كی بود ایشانرا پیمان وایشان آنند كه اگر برشما قادر شوند و دست یاوند ، « **لايرقبوا فيكم إلاًّ ولاذمّةً** » هرگـز بر شما نه آزرم خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، « **يرضونكم بافواههم** » شما را بسخن خویش خشنود كنند ، « **وتابىٰ قلوبهم** » ودلهای ایشان می‌سرباز زند ، « **واكثرهم فاسقون.**(٨) » وبیشتر آنند ازایشان كه درعلم من فاسقان‌اند كه مسلمانی را هرگز نیستند .

« **اشتروا بايات الله ثمناً قليلا** » بسخنان‌خدای بهای‌اندك میخرندازین‌جهان ، « **فصدّوا عن سبيله** » تا از راه وی برمیگردند و میگردانند ، « **انهم ساء ماكانوا يعملون.**(٩) » بدكار كه ایشان می كنند .

«**لایرقبون فی مؤمن الّا ولاذمّة**» درهیچ مؤمن نه آزرم خدای کوشند و نه زینهار و نه پیمان که نهادند، «**واولئك هم المعتدون**. (۱۰)» و ایشان‌اند که اندازه در گذارانند و پیمان شکنان.

«**فان تابوا واقاموا الصلوة**» واگر باز گردند و نماز بپای دارند، «**وآتوا الزکوة**» وزکوة دهند، «**فاخوانکم فی الدین**» آنگه برادران شمااند در دین، «**ونفصّل الایات**» و گشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، «**لقوم یعلمون**. (۱۱)» ایشانرا که بدانند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: - «برآئة من الله و رسوله». این سورة را شش نام است: سورة التّوبة والمبعثرة والمنقرة والمثیرة والبحوث. صدوبیست ونه آیت است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که از آسمان بزمین آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است.

روت **عایشة**، قالت: قال رسول‌الله ص: مانزل علیّ القرآن الّا آیة آیة وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صف من الملائکه. و گفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرودآمد. رسول خدا **ابوبکر** را به **حج** فرستاد درآن سال بامیری بر **حاج** و **علی بن ابی طالب** (ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: «لایدخل الجنّة الّانفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین رسول‌الله عهد فعهده الی مدته».

در ابتداء این سورة «بسم الله» ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه آنرا کرده است که قومی از **صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده آید، و**صحابه** این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند. **ابی کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت: لانها نزلت فی آخر القرآن و کان رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة بـ: «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ولم یأمرنی فی سورة برآئة، بذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها. یعنی - امر العهود مذکور فی الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بالانفال بالشّبه فضمّت الیها و کتب فی السّبع الطول. و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار، ازین سبب این ننوشتند. ودرین سورة نه‌آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس.

قوله: «برآئة من‌الله ورسوله». این آیت بآن آمد که مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی**ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون آمدند، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که «برآئة من‌الله ورسوله» ای - قد برأ الله ورسوله من اعطائهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءِ محذوف، ای - هذه‌الآیات برآئة، وقیل - رفع لانه ابتداءٌ وخبره «الی الّذین». ومعنی - برائة انقطاع عصمت است. میگوید: ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت. آنگه سخن با معاهدان گردانید، ایشانرا گفت: «فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر» چهار ماه درزمین می آئید ومیروید، چنانك خواهید از اوّل **شوال** تاآخر **محرم**، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین‌معاهدان دوقوم بودند، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه، رب‌العزة درین آیت بچهار ماه برد، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند، چنانکه گفت: «فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته‌اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی کم ازچهارماه عهد داشتند وگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردو گروه بچهار ماه باز آورد. و بقول بعضی مفسران، این تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید: این‌چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌از آن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی گیرید، وهرکه نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی ازدهم **ذی‌الحجه** تا آخر **محرم** ، و گفته‌اند ابتداءِ چهارماه بیستم **ذی‌القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجةالوداع** بود هم **ذی‌الحجة** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ و ان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا الله ، « وان الله » ای ـ « واعلموا ان الله مخزی الکافرین » مذلهم بالقتل والاسر. **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

« واذان » ، این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام « من الله و رسوله الی النّاس » یعنی ـ الی العرب ، « یوم الحج الاکبر » روز **عید نحر** است ، بقول جماعتی صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازو فائت شد حج از وی فائت شد ، وقیل ـ الحج الاکبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهر آن که عیدهای اهل ملك ترسایان و جهودان و گبران در آن روز همه بهم آمده بود و این قول پسندیده نیست که در آن تعظیم و آئین کفر و کافران است واین روانیست و از **حج اکبر** درین هیچ چیز نیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس ، یعنی ـ اکبر من سائر الحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من الشّرك . وقیل ـ « یوم الحج اکبر » ای ـ حین الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بغاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

« ان الله بریءٌ من المشرکین » ای ـ من عهودهم ، « ورسوله » ای ـ هو ورسوله . رب العالمین درین آیت **مصطفی** را فرمود تامشرکان عرب را خبر دهد در روز **حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی** ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورة برائة ده آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند ، و **مصطفی** ص گفت : « لایبلغ عنّی الّا رجل منی » وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی** ع دررسید ، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل مأموراً، ووقصّ علیه القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی** ع. قال **الزجاج**: السبب فی تولیة **علی** (ع) تلاوة البرائة انّ العرب جرت عادتها فی عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من الرّسول من هو من غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبیّ صلم العلّة فی ذالك، و قوله صلم: «لایبلغ عنّی الا رجل منّی» لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم کعادتهم فی عقد الحلف و حلّ العقد کان لایتولّی ذلك الاّ رجل منهم.

«فان تبتم» ای ـ رجعتم عن الکفر و اخلصتم التّوحید، «فهو خیر لکم» من الاقامة علی الکفر «وان تولّیتم» عن الایمان، «فاعلموا انّکم غیر معجزی الله» ای ـ لاتعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت: «و بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم» آنگـه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد، ای ـ وقعت البرائة من المعاهدین النّاقضین للعهود.

«الاّ الّذین عاهدتم»، این استثنا پیوسته بآنست که «ان الله بریٔ من المشرکین و رسوله»، «الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولـم ینقضوکم» من شرط العهود «شیئاً» مگر آن گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بستهاید به **حدیبیه**، واز آن شرطها که درعهد باشما کردند، از آن چیزی بنه کاستهاند وهیچ دشمن را از آن شما برشما یاری ندادهاند و ایشان **بنوضمره** و **بنوکنانه** اند ونه ماه ازمدّت عهد ایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: «فاتمّوا الیهم عهدهـم الی مدتهم انّ الله یحبّ المتّقین» الّذین یتّقون نقض العهد.

«فاذا انسلخ الاشهر الحرم» وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل ـ هی الاربعة الاشهر الّتی هی مدّة التّأجیل. میگوید: چون مدّت تأجیل بسر آید مشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم، «وخذوهم» بالاسر، «و احصروهم» ان تحصنوا، «واقعدوا لهم کلّ مرصد» ای ـ علی کلّ مرصد، یعنی ـ خذوا علیهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیک قول منسوخ است بآن آیت که خدای گفت: فامّا منّاً بعد وامّا فداء» ولایحلّ قتل اسیر صبراً، و بیک قول

منسوخ نیست ، بل که ناسخ است این آیت را که گفت : « فامّا منّاً بعد وامّا فداءً »، فلا یوخذ من الاسیر الفداء ولا یمنّ علیهم لنما هو السیف او الایمان. وهمچنین در قرآن صدوبیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده . قول سوم آنست که هر دو آیت محکم اند، همان که گفت: « اقتلوا المشرکین »، وهمانکه « فامّا منّاً بعدوامّا فداءً » والامر فی ذلك الی الایمان، « فان تابوا » عن الشّرك، « واقاموا الصلوة » المفروضة، « وآتوا الزّکوة » الواجبة من العین و الثّمار و المواشی ، « فخلّوا سبیلهم » دعوهم وماشاؤا ولاتتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم ، « ان الله غفور رحیم » لمن تاب وآمن .

« وان احد من المشرکین استجارك » ای ـ ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم ان یکون فی جوارك ، فاجره ، ای ـ آمنه. « حتی یسمع کلام الله » فیتبیّن له دین الله و یقوم علیه حجّة الله ویعرف صدقك ، « ثمّ ابلغه مأمنه » ای ـ فان ابی ان یسلم فردّه الی موضع امنة، « ذلك بانهم قوم لا یعلمون » ای ـ یفعل کلّ هذا لانهم جهلة لا یعلمون دین الله و توحیده . این آیت حجّت روشن است و دلیلی قاطع بر لفظیان که گویند : الفاظنا بالقرآن مخلوقة، ومعلوم است که آن مستجیر که قرآن می شنید از لفظ رسول می شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی ، اگر آن لفظ وقرائت که می شنید مخلوق است پس « حتی یسمع کلام الله » معنی ندارد ، چون خدای سماع وی کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست .

« کیف یکون للمشرکین عهد » این پیوسته است باوّل سورت و قوله : « برائة من الله ورسوله الی الّذین عاهدتم من المشرکین » ، « کیف یکون للمشرکین عهد » ای ـ کیف لهم عهد ، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد . « الّا الّذین عاهدتم عندالمسجدالحرام » وهم الّذین استثناهم الله من البرائة و هم **بنوضمرة بن بکر** و **بنوکنانة** . و گفته اند: این استثناء منقطع است، ای ـ لکن من عاهدتموهم عندالمسجد الحرام « فما استقاموا لکم » علی وفاء العهد. « فاستقیموا لهم » علی الوفاء . **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن عهد کردند و **بنی بکر** را بر **خزاعة** که خلفاء رسول خدا بودند یاری دادند . رب العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهدباشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ قتال و حرب باایشان حلال است. «ان الّله یحبّ المتّقین» الّذین یتّقون الغدر.

«کیف وان یظهروا علیکم» ای - کیف لاتقتلونهم وکیف یکون لهم عهد وهم ان یظفروا بکم ویقدروا علیکم، «لا یرقبوا فیکم» ای - لا یحفظوا فیکم، «الّا ولا ذمّة». الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّاقریٔ علی **ابوبکر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی اشتقاقه قولان: احدهما الّلك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذالمع. و ذمّة عهداست و پیمان واصله من الذّم، ای - مایخاف الذّم والعیب فیه. «لا یرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة»، معنی - آنست که اگر ایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان باز آیند.

«یرضونکم بافواههم» بالوعد بالایمان والطّاعة والوفآءِ بالعهد، «و تابی قلوبهم» الّاالکفرو العصیان والغدر، «و اکثرهم فاسقون» خارجون عن العهد متمردون بالکفر.

«اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً» ای - استبدلوا بالقرآن عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم الّذین جمعهم **ابوسفیان** علی طعامه، وقیل - هم الیهود وآیات الله التوریة وهم قوم منهم دخلوا فی العهد ثمّ رجعوا عنه، «فصدّوا عن سبیله» ای - اعرضوا عن دینه و طاعته، «انهم سآءما» ای - بئس «ما کانوا یعملون» من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیست. پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هوالله عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن افضل الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول الله عزّوجلّ. «لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة»، «واولٓئك هم المعتدون» المجاوزون للحلال الی الحرام بنقض العهد.

«فان تابوا» [ای - اسلموا[۱]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّكوة فاخوانكم» ای - فهم اخوانكم «فی الدّین» لافی النّسب. دین اسمی است ملّت حنیفی را از روی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی است: یکی جزا است و قصاص، چنانکه گفت: «مالك یوم الدّین» ای - یوم الجزاء و القصاص، یقال - دنته بماصنع، ای - جزیته و كما تدین تدان. الدّین الملكة والسلطان، یقال - دنت القوم ادنیهم، ای - قهرتهم واذللتهم فدانوا، ای - ذلّوا وخضعوا، والدّین للّه انما هو من هذا. منه قوله: «و یكون الدین للّه». والدّین الحساب منه قوله تعالی: «منها اربعة حرم ذلك الدّین القیّم» ومنه قوله تعالی: «یومئذ یوفیهم اللّه دینهم الحقّ» ای - حسابهم.

«ونفصل الآیات» ای - نبیّن آیات القرآن، «لقوم یعلمون» انّها من عنداللّه. قال **ابن عباس**: حرّمت هذه الایة دمآء اهل القبلة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: - «برآئة من اللّه و رسوله». وعید كافران است و تهدید بیگانگان، وسرانجام كفر ایشان فراق جاویدان وحسرت بیكران، درخت نومیدی بر آمده واشخاص بیزاری بدر آمده، چه سود دارد اكنون زاری، كه خدای حكم كرد به بیزاری، اینست فضیحت ورسوائی، ماتم بیگانگی ومصیبت جدائی، امروز خستهٔ زخم قطیعت، فردا سوختهٔ آتش عقوبت، امروز عذاب و خزی، «و ان اللّه مخزی الكافرین» و فردا حسرت، «اخسئوا فیها ولا تكلّمون»، امروز سیاست، «اقتلوا المشركین»، و فردا زقوم و حمیم و غسلین. مسكین آدمی كه پیوسته درغفلت است یادرطاعت یافترت است، نداند كه سرانجام كاروی چیست. آشنائی است یابیگانگی درغفلت و معصیت می‌زید، و این نشان بدبختی است، حرام میخورد و بخسران دین رضا میدهد، و این نشان بیزاری است، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاكی، و این نشان شوخی است. بیچاره آدمی بیدار آنگه شود كه نبود هرچه بودنی است، پند آنگه پذیرد كه باورسد هرچه رسیدنی است، نمیداند كه هرچه كشت رستنی است،

(۱) مخصوص نسخه الف است.

وهرچه رست درودنی است، «یموت الرّجل علی ماعاش علیه و یحشر علی مامات علیه».

قوله: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم»، چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرو نیارد و آنچه بروی دشخوارتر وصعبتر بردست گیرد تامقهور شود. **ابوسعید خراز** گفت: ما درقهر نفس خویش چندان برفتیم که هر مجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدم که کسی کرد، من آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان و گیاه زمین خوردی وهر کجا شب درآمدی هم آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته بود، تامی آید که شبی باران می آمد ورعد وبرق وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان درآن صواعق بماند، از دورغاری بدید، قصد آن غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون بدرغار رسید، دد بیابانی درآن غار خفته بود وویرا درآن جای نبود، ازآنجا بر گشت و گفت: «ان لابن آوی ماوی، ولیس لابن مریم مأوی»، ددبیابانی رامأوی است و پسر مریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من لامأوی له». درهمه جهان ویرا خودقصعه‌ای معلوم بودکه ازآن آب خوردی روزی یکی را دید که بدست آب همی خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت و گفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی آب خورم ومن ندانسته بودم. درخبرمیآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود ودرگزارد حق خدای تقصیر نکرد. همچنین **لقمان** را بر بردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را بر نیکو رویان حجّت کنند، و **سلیمان بن داود** را بر ملوك و توانگران حجّت کنند.

«فان تابوا واقاموا الصلوة...» الآیه. حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید، دردی که از درون سینه سر برزند، آتش خجل در دل وی افتد، آب حسرت از دیده فرو ریزد، نه بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد. **مصطفی** ص گفت: «من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة». **فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود، شبی برسر سنگی نماز میکرد، ناگاه از کمین گاه غیب این تیر قهر که «الم یعلم بان الله یری؟» برجان و دل او زدند. **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد وبیفتاد، کارش بجائی رسید که پیر عالمی گشت.

ای جوانمرد، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره درباز ار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که: «وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربّهم».

«وان احد من المشرکین استجارك...» الآیة، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد «حتی یسمع کلام الله» فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام الله و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم: «اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، واذاقال الیوم لاعدائه «فاجره حتی یسمع کلام الله» فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه.

فقال: «ثمّ ابلغه مأمنه» تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عاشوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك، قال الله تعالی: «لا یحزنهم الفزع الاکبر».

ثمّ قال : « ذلك بانّهم قوم لا يعلمون » فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف بِرّه مع من يعلم .

ومتى نضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

٢ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وان نكثوا ايمانهم** » از بس دروغ كنند سوگندان خويش ، « **من بعد عهدهم** » از پس ايمان خويش ، « **وطعنوا فى دينكم** » وطعن كنند وعيب گويند بسته يا گشاده [پيغامبر شما را يا] دين شما را ، « **فقاتلوا ائمة الكفر** » كشتن كنيد با پيشوايان كفر ، « **انّهم لا ايمان لهم** » ايشان آنند كه ايشانرا سوگندان نيست ، « **لعلّهم ينتهون.** (١٢) » تا مگر با پس آيند .

« **الا تقاتلون قوماً** » كشتن نكنيد با قومى ، « **نكثوا ايمانهم** » كه دروغ كردند سوگندان خويش ، « **وهمّوا باخراج الرّسول** » و آهنگ بيرون كردن رسول كردند [از شهر خويش] ، « **وهم بدؤكم اوّل مرّة** » وايشان پيشى كرده‌اند در بد كرد ، « **اتخشونهم** » مى‌ترسيد شما از ايشان ؟ « **فالله احقّ ان تخشوه** » خدا سزاوارتر است كه ازو ترسيد ، « **ان كنتم مؤمنين.** (١٣) » اگر گرويدگان ايد .

« **قاتلوهم** » كشتن كنيد با ايشان ، « **يعذّبهم الله بايديكم** » تا عذاب كند خداى ايشانرا بدستهاى شما ، « **ويخزهم** » و كم آرد ايشانرا و خجل كند ، « **وينصركم عليه** » و يارى دهد شما را ور ايشان ، « **ويشف صدور قوم مؤمنين.** (١٤) » و آسانى آرد دلهاى گروهى را از گرويدگان [كه خسته دلان‌اند از ايشان] .

« **ويذهب غيظ قلوبهم** » و آن درد خشم كه در دل دارند از ايشان از روزگار وابرد ، « **ويتوب الله على من يشاء** » و توبه دهد خداى آنرا كه خواهد ، « **والله عليم حكيم.** (١٥) » و خداى دانائى است راست دان .

« **ام حسبتم ان تتركوا** » مى‌پنداريد كه شما را گذارند ايدر برين كه شما ايد ؟ « **ولمّا يعلم الّذين جاهدوا منكم** » و خداى آن نيز بنديده كه ايشان كه اند از شما كه جهاد كنند در سبيل وى ؟ « **ولم يتّخذوا** » و نه گيرند ، « **من دون الله ولا رسوله**

ولاالمؤمنین «فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**ولیجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **واللّه خبیر بما تعملون.(۱۶)** »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماکان للمشرکین**»روانیست وسزانیست‌مشرکانرا،«**ان یعمروا مساجداللّه**» که عمّار و سکان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدین علی انفسهم بالکفر** » بر خویشتن گواهی دهان بکفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همـه و باطل، «**وفی النّارهم خالدون.(۱۷)** » و فردا در آتش‌اند جاویدان.

« **انّما یعمر مساجداللّه** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن باللّه والیوم الاخر** » او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتی الزّکوة**» وزکوة دهد، «**ولم یخش الّااللّه**» وجزخدای کس را خدای نخواند، «**فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین.(۱۸)** » مگر کـه ایشان‌اند که برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **کعبه** می‌برابر دارید؟ « **کمن آمن باللّه والیوم الاخر** » باایشان که‌بخدای ایمان آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد فی سبیل اللّه** » وجهاد کرد درسبیل خدای، « **لایستون عنداللّه** » یکسان‌نیستندبنزدیك‌خدای عزوجلّ، «**واللّه لایهدی القوم الظّالمین.(۱۹)** » و خدای پیش برنده کار بیداد گران نیست.

« **الّذین آمنوا وهاجروا** » و ایشانـ که بگرویدند و هجرت کردند، «**وجاهدوا فی سبیل اللّه**» و جهاد کردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهـای خویش، « **اعظم درجة عنداللّه** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ‌ك درجه‌تربه‌نزدیك‌خدای،« **واولئك هم الفائزون. (۲۰)** » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **یبشّرهم ربّهم** »شادی‌میکنند ایشانراخداوند ایشانـ، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازوخرد، « **و رضوان** »وخشنودی،« **وجنّات** »و بهشتهائی، «**لهم فیها نعیم مقیم.(۲۱)** » ایشان‌راست‌در آن نازی‌پاینده،« **خالدین فیها ابداً** »جاویددر آن

همیشه، «**ان الله عنده اجر عظیم**. (۲۲)» که بنزدیک خدای است مزدی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وان نکثوا ایمانهم» ای - نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول‌الله ص قبل اجله.

«وطعنوا فی دینکم» عابوا دینکم الاسلام. قال **الزّجاج**: الطّعن فی الدین نسبة النّبی ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام‌الله و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی.

«فقاتلوا ائمة الکفر». میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدای‌را دروغ زن میدارند، پس شما کشتن کنید با رؤساء ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند: **ابوسفیان بن الحرب** و **امیة بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن هشام** و **عکرمة بن ابی جهل**. «انّهم لاایمان لهم». بفتح الف قرائت عامّه است علی معنی جمع الیمین و تاویلها العهد، کقوله: «اتّخذوا ایمانهم جنّة». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست. معنی آنست که: لاوفاء لهم بالایمان. ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست. و قیل - لاایمان لهم صادقة. بکسر الف **شامی** خواند: لاایمان لهم، ای - لا اسلام لهم.

«لعلّهم ینتهون» لکی ینتهوا عن الکفر والطّعن ویدخلوا فی الاسلام. پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد، گفت: «الاتقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم» - نقضوا العهود وحنثوا فی ایمانهم! این نقض عهد آن بود که **بنی بکر خزاعة** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهد وامان **قریش** بودند، و **بنوخزاعة** درعهد و امان رسول خدا بودند، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاعة** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان ایشان، همه‌ازیکدیگر ایمن شدند. رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند.

روزگاری بر آمد ، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند ، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند . پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند ، شما نیز با ایشان قتال کنید ، اینست که خدای گفت : « الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول » ای - بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله : « واذیمکربک الّذین کفروا » ، و گفته‌اند : « وهمّوا باخراج الرسول » جهودان **قریظه** اند که با رسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند ، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون‌کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب . و قیل - همّت **قریش** یوم **الحدیبیة** بان یدخلوا **محمداً** مکة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به .

« وهم بدؤکم » بالقتال، « اوّل مرّة » حین قاتلوا خلفاء کم . **خزاعه** میگوید : چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود : « لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه » . میگوید : اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و ازیشان مترسید . « اتخشونهم » فلاتقاتلونهم ، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید ، « فالله احق ان تخشوه » وخدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید ، « ان کنتم مؤمنین » مصدّقین بعذابه و ثوابه .

« قاتلوهم یعذّبهم‌الله بایدیکم » ای - یقتلهم بسیوفکم ورماحکم ، « و یخزهم » ویذلّهم بالفقر والاسر ، « ینصرکم‌علیهم » ای - ان تقاتلوهم فالظّفرلکم ، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

« ویشف صدور قوم مؤمنین » یعنی - **بنی‌خزاعه** ، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر** ، « ویذهب غیظ قلوبهم » حزنها و کربها بما فعل بهم . این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی ، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود .

«ویتوب الله علی من یشآء» من المشرکین ، **کابی سفیان** و **عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام . «والله علیم حکیم» .

«ام حسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم الله» - الف صلت است، یعنی- ولم یعلم الله . گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است ، قومی که فرمان ، بقتال ایشان را ، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت : احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد ؟! **ابن عباس** گفت : خطـاب بامنافقان است . ای ـ احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق ؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن .

«ولمّا یعلم الله» این علم بمعنی رؤیت است ، ای - ولم یر منکم مجاهدة و نیّة صادقة ، «ولم یتّخذوا» یعنی ـ ولم یر الذین لم یتّخذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة . معنی آیت آنست کـه شما را چنین فرونگذارند ، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کـتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند ، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست ، وببیند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی ، که دارد و با منافقان که دارد ، وخدای درازل بعلم قدیم خود دانا بود ، دانست که موافق کیست ومنافق کیست ، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد ، اگرخیر کنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد ، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی .»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله» . این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند ، طمع میداشتند کـه ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند . رب العالمین گفت: «ماکان للمشرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم ، «ان یعمروا» یعنی- ان یاهلوا ، «مساجدالله» . و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرك كه برزيد و قطيعت رحم كه كرد، **عباس** گفت : مالكم تذكرون مساوينا ولاتذكرون محاسننا؟ فقال له علی : الكم محاسن؟ فقال : نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الكعبة و نسقی الحاج و تفكّ العانی، فانزل‌الله ردّاً علی العبّاس : «ما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله». **مكی و بصری** «مسجدالله» خوانند وبآن **كعبه** خواهند در آيت ديگر «انّما يعمر مساجدالله»، عامۀ قرّآءِ سبعه «مساجدالله» بجمع خوانند. مردی به **عكرمه** گفت: اتقول «ان يعمروا مساجدالله» وانما هو مسجد واحد؟ فقال **عكرمة** : انّ **الصفا** و **المروة** من مساجدالله. وعمارة المسجد دخوله و القعود فيه، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف.

«شاهدين علی انفسهم بالكفر» ـ شاهدين نصب علی الحال، ای ـ ما كانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فی حال اقرارهم بالكفر. و اين آن بود كه در طواف ميگفتند: لاشريك لك الّا شريك هولك فملكه و ما ملك، و قيل : اذ كذّبوا **محمداً** فقد شهدوا علی انفسهم بالكفر.

«اولئك حبطت اعمالهم» ای ـ كفرهم اذهب اعمالهم «وفی النّار هم خالدون» دائمون.

«انّما يعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها، «من آمن بالله و اليوم الاخر» ای ـ البعث والنّشور، «واقام الصلوة و آتی الزّكوة»، «ولم يخش الّاالله» ای ـ ولم يعبدالّاالله، قيل: «ولم يخش الّاالله» يعنی فی عبادة‌الله والايمان، واقام الصلوة وايتاء الزّكوة فلايترك ذلك لخشية احد، ولكن يخشی‌الله، فيقيم ذلك كلّه، و المعنی الاية: انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد.

«فعسی اولئك ان يكونوا من المهتدين» عسی من‌الله واجب، وقيل ـ «عسی» راجع الی المؤمنين، ای ـ هم بهذاالعمل علی رجاءِ الجنّة. روی **ابوسعيد الخدری** قال : قال رسول‌الله‌صم : «اذارأيتم الرّجل يعتادالمسجد»، و روی «يتعاهدالمسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال‌الله :«انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الاخر». وعن **ابی هريره** قال : قال رسول‌الله‌صم : «من غدا الی المسجد وراح اعدالله له نزلاً من

الجنّة کلما غدا اوراح». وعن **جابر** عن النبی ص قال: «المساجد سوق من اسواق الاخرة فمن دخلها کان من ضیف الله فجزاءه المغفرة و تحیّته الکرامـة، علیکم بالارتاع». قالوا یارسول الله وماالارتاع؟ قال: «الدعاء والرغبة الی الله»، وعن **عثمان بن عفان**، قال: سمعت رسول الله ص یقول: «من بنی لله مسجداً بنی الله له مثله فی الجنّة».

«اجعلتم سقایة الحاج». این خطاب با **بنی هاشم بن عبدالمطلب** است، و «عمارة المسجد الحـرام» با **بنی عبدالدار** است، سقایة **بنی هاشم** داشتند و عمارة **بنی عبدالدار**. میگوید: آب دادن حاج از زمزم. وقیل: کانو یسقون الحاج الشّراب العسل والسّویق والماءُ، شراب دادن حاج وسدانة **کعبه** می برابر کنید باایمان آنکس که ایمان آورد، یعنی - کایمان من آمن بالله؟ کقوله: «ولکنّ البرّ من آمن بالله» ای - ولکنّ البرّ برّ من آمن بالله.

«لا یستوون عندالله» - میگوید برابر مکنید، که ایشان نزدیك خدا هر دو یکسان نهاند. روی عن **النعمان بن بشیر**: ان رجلاً قال: ماابالی ان لااعمل عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر **المسجدالحرام**، وقال الاخر: ما ابالی ان لا اعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج. وقال الاخر: الجهاد فی سبیل الله افضل ممّاقلتم، فرجز بهم **عمر**، فقال: لا ترفعوا اصواتکم عند منبر رسول الله و ذلك یوم الجمعة. قال فصلّینا الجمعة و دخلنافیه فنزلت: «اجعلتم سقایة الحاج...» الایة. ودرشواذّ خواندهاند: «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام»، یقال: ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ. میگوید: آب دهان حاج و خدمتکاران **کعبه** می برابر کنید با ایشان که ایمان آوردند بخدا وروز رستاخیز وجهاد کردند؟

«لا یستوون عندالله والله لا یهدی القوم الظالمین» لا یرشدهم، «الذّین آمنوا وهاجروا...» آلایة. مشرکان **قریش** جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام، افنحن افضل ام **محمد** و اصحابه؟ فقالت لهم الیهود عناداً للنّبی ص و للمسلمین: انتم افضل. فانزل الله تعالی: «الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الذّین افتخروا بعمارة البیت وسقی الحاج.

«واولئك هم الفائزون» الظافرون بالامانیّ.

« یبشّرهم » عامّهٔ قرّآء بتشدید خوانند مگر حمزه کـه وی تنها بتخفیف خواند. یقال: بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بکسر البآء اسم یستعمل فی الخبر واستعماله فی الشّر مجاز، وقیل یستعمل فیها حقیقةً. و بدان کـه در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت. امّا ایشانرا که بشارت داده‌اند بعذاب: یکی مشر کانند چنانکه گفت: «بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم» ؛ دیگر منافقان‌اند: «بشّر المنافقین بانّ لهم عذاباً الیماً» ؛ سدیگر قوم مانعان زکوة‌اند: « والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل‌الله فبشّرهم بعذاب الیم» . امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً» ، «وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق» ؛ دوم محسنان‌اند: «وبشّر المحسنین» ؛ سوم منیبان‌اند: «وانابوا الی الله ولهم البشری» ؛ چهارم مخبتان‌اند: «وبشّر المخبتین» ای - المتواضعین؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند: « الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون» ، قوله « لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الاخرة » ؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ: «انّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنّة» ؛ هفتم مستمعان کلام حقّ‌اند: «فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه» ؛ هشتم متّقیان‌اند: « لتبشّر به المتّقین » ؛ نهم صابران‌اند: « و بشّر الصّابرین » ؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا: « یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان» - دربن جهان ایشانرا خبر میدهد که در آن جهان چه ساخته ازبهر ایشان، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان. «خالدین فیها ابداً» دائماً سرمداً، الابد، الدّهر المستقبل من غیر آخر قطّ الماضی وجمع الابد آباد وابید. یقال: لاافعل ابدا الابید وابدالاباد و ابدالابدین. «انّ الله عنده اجر عظیم» لاینقطع.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم ... » الآیة. یك قول آنست که اینان اهل بدعت واهواء اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفی** وا پس داشتند

وآنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن نگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه‌سخن بر بیّنت نه‌طریق کتاب و سنّت، راست چون درختی که بیخش بدعت، ساقش ضلالت، شاخش لعنت، بر کش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت، میوه‌اش حسرت، فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت: «فقاتلوا ائمة‌الکفر». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان. دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد؟! ائمة الکفر باین قول‌که گفتیم **بشرالمریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق آن زراق باتفاق **بُسر** بود واوکه قرآنرا مخلوق، گفت، برای و مراد **جعددرهم** که فردا در دوزخ با **فرعون** خواهد بودبهم؛ **غیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب‌ّ العزّة قومی را از پیش‌روان اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد. چون **عبدالله‌بن‌عمر** و **عبدالله‌بن‌عباس** و مانندایشان تاآن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب** و **سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث‌پیغامبر(ص)بسلاسل اسناد مقیّد داشتند و حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید. **پیران طریقت** گفته‌اند: گناه اهل سنّت بعفو، نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله‌بایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبك کرد و وعدهٔ ظفر کار خطرناك بر ایشان خوش کرد. اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد.

«ویشف صدورقوم مؤمنین» هر کسی را باندازهٔ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاءِ وی در قهر دشمن است؛ یکی بیمار از شهوت نفس، شفاءِ وی درقهر نفس؛ یکی بیمار از تاریکی دل، شفاءِ وی در نور معرفت است؛ یکی بیمار

از محبّت، شفاءِ وی در مشاهــده است. **جعفربن محمد** ازاینجا گفته است: « لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا.

« ام حسبتم ان تتركوا... » الآية، من ظنّ انه يقنع منه بالــدّعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حسابه. كار حقيقت معنى دارد نه صورت دعوى، هموار مال اندر دست منكر باشد وباد اندر دست مدعى، وبحكم شرع منكررا قول قول است ومدعى اگر بيّنت ندارد قولش هذيان، دنياى خسيس بدعوى نتوان يافت، حقيقت حق بدعوى كى توان يافت، آنچه زير حكم مخلوق در آيد بدعوى حاصل نيايد، پس آنچه خود در حكم مخلوق نيايد بدعوى كى حاصل آيد.

پير طريقت گفت: الٰهى! اگر اين آه از ما دعوى است سزاى آنى، ور لاف است بجاى آنى، ورصدق است وفاى آنى؛ الٰهى! اگر دعوى است سخن راست است، ور لاف است ناز راست است، ورصدق است كار راست است، اردعوى است نه بيداد است ور لاف است از آن است كـه دل شاد است، ورصدق است ازتاوان آزاد است؛ الٰهى! تودانى كه كدام است، اگر دعوى بر كرم عرض كنى نازمرا ضرورت است.

قوله: « وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان، ومشرك نه درشمار متعبّدان است نه درعمار مخلصان، عمارت مسجد كار مؤمنانست وعادت ايشان. خداى ميگويد: « انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر ». و گفته‌اند مساجد اعضاءِ بنده است كـه بوقت سجود بر زمين نهاد، وعمارتش آنست كه آنرا بادب شرع دارند وبزيور حرمت بيارايند، و هــرگز پيش مخلوق از بهر دنيا برزمين ننهند وجز خدايرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند.

پير طريقت گفت: الٰهى! از سه چيز كه دارم دريكى نگاه كن: اول سجودى كه جز ترا ازدل نخاست؛ ديگر تصديقى كه هرچه گفتى گفتم كه راست؛ سه ديگر چون باد كرم خاست دل وجان جز ترا نخواست.

آنگه ازسرانجام كار مؤمنان ودرجات ثواب مخلصان خبرداد، گفت: « يبشّرهم

رّبهم برحمةٍ منه و رضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است: یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد کـه: «الاّتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»؛یکی رابشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بـدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما، و یقال: یبشّر العاصی[بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی[1]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی، ویقال: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الـی نعمتهم. قال رسول‌الله (ص) «ما منکم من احـدٍ ینجیه عمله» قالوا: ولا انت یا رسول‌الله؟ قال: «ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته»، والله هوالغفور الرحیم.

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**لاتتّخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء**» پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید، «**ان استحبّوا الکفر علی الایمان**» اگر ایشان می دوست دارند کـه کفر بگزینند برایمان، «**و من یتولهم منکم**» وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست گیرد ازشما که‌مؤمنان‌اید، «**فاولئك هم‌الظالمون**.(۲۳)» از بیداد گران است [ومشرکان] هم چون ایشان.

«**قل**» [پیغامبر من] گوی، «**ان کان آباؤکم وابناءکم**» اگر چنان است که پدران شما و پسران شما، «**واخوانکم وازواجکم**» و برادران شما وجفتان شما، «**وعشیرتکم**» وخویشاوندان شما، «**واموال اقترفتموها**» ومالهای گرد کردهٔ شما، «**وتجارة تخشون کسادها**» و بضاعتی کـه دارید تجارت را که درآن ازکاسدی میترسید، «**ومساکن ترضونها**» و مسکنهای ساخته کـه پسندید، «**احبّ الیکم**» اگر چنان‌استِ‌که این همه‌دوست‌تر است بشما، «**من‌الله ورسوله**»

(۱) منحصر به نسخه الف است.

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد فی سبیله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، « **فتربصوا** » چشم میدارید ، « **حتی یأتی الله بامره** » تا آنگه که خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ، « **والله لایهدی القوم الفاسقین . (۲٤)** » وخدای پیش برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصرکم الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان ، « **ویوم حنین اذاعجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بمارحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم مدبرین . (۲۵)** » آنگه برگشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل الله سکینته** » آنگه فرو فرستاد خدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی ازفریشتگان شما نمیدیدید ، « **وعذّب الّذین کفروا** » و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین . (۲٦)** » و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم یتوب الله من بعدذلك** » وپس از آن توبه میدهد خدای ، « **علی من یشاء** » آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم . (۲۷)** » و خدای آمرز کاریست مهربان .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **انّما المشرکون نجس** » مشرکان پلیدند ، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا** » مبادا که درمسجد حرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم . (۲۸)** » که خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباالیوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی گروند بیکتائی خداوندوبروز رستاخیز ، « **ولایحرّمون ما حرّم الله ورسوله** »

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولا یدینون دین الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن ید** » تا آنگه که گزیت دهند ازدست خود نقد ، « **وهم صاغرون .(۲۹)** » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن اللّه** » که عزیر پسر خداست ، « **وقالت النصاری** » ترسایان گفتند ؛ « **المسیح بن اللّه** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلك قولهم بأفواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش ازیشان بودند ، « **قاتلهم اللّه** » لعنت بادازخدای برایشان ، « **انی یؤفکون .(۳۰)** » چون می بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش را ، « **و رهبانهم** » و ترسایان راهبان خویش را ، « **ارباباً من دون اللّه** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، « **وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، « **الّا لیعبدوا الهاً واحداً** » مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله الّاهو** » نیست خدائی جزاو ، « **سبحانه عمّا یشرکون .(۳۱)** » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

« **یریدون** » میخواهند ، « **لیطفئوا نور اللّه** » که نورخدای وچراغ اوبکشند ، « **بافواههم** » بباددهنهای خویش ، « **یأبی اللّه** » وابامیکند خدای ، « **الّا ان یتمّ نوره** » مگرتمام کند نورخود وافروخته داردچراغ ، « **ولو کره الکافرون .(۳۲)** » وهرچند دشوار آید کافرانرا .

« **هو الّذی ارسل رسوله بالهدی** » اوآنست که بفرستاد رسول خویش را **محمد** براه نمونی ، « **ودین الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولو کره المشرکون .(۳۳)** » وهرچند که دشوار آید مشرکانرا .

النوبة الثانيه

قوله تعالى: «يا ايّها الّذين آمنوا لاتتّخذوا آباءكم» ـ اين آيت در شأن قومى آمد كه بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به **مكه** در دارالشرك و ايشان دست مى افكندند و درخبرها ايشان مى گرائيدند، ربّ العالمين ايشانرا از آن نهى كرد و ايشان را بيم داد، گفت: «ومن يتولّهم منكم» يا معشر المسلمين بعد نزول هـذه الاية، «فاولئك هم الظّالمون» اى ـ من يتولّى المشرك فهو مشرك لانّه رضى بشركه. وقومى از مسلمانان در **مكه** بماندند، از بهرعيال خويش وپيوند كه داشتند هجرت نكردند و مى گفتند: اگر ما يكبار گى از فرزندان وخويشان خود ببريم صنايع و اسباب ما خراب شود و مالى كه بكسب بدست آورده‌ايم ضايع شود و فرزندان و كودكان ضعيف و بيكس بمانند، در شأن ايشان اين آيت آمد: «قل ان كان آباؤكم وابناؤكم و اخوانكم و ازواجكم وعشيرتكم». قرائت **بوبكر** از **عاصم** «وعشيراتكم» بالف است، و اقتراف اكتساب است:

«واموال اقترفتموها» اى ـ اكتسبتموها، به **مكه** «وتجارة تخشون كسادها» ان يبقى عليكم فلاينفق، و گفته‌اند: «وتجارة تخشون كسادها» يعنى البنات الايامى اذا كسدن عند آبائهن ولم يخطبن.

«ومساكن ترضونها» ومنازل تعجبكم الاقامة بها، «احبّ اليكم» ان تهاجروا الى الله والى رسوله بالمدينة.

«فتربّصوا» اى ـ توقّعوا وانتظروا «حتّى يأتى الله بامره» ـ اين برسبيل وعيد گفت. يعنى ـ كه اگر آن همه دوستر ميداريد ازهجرت به **مدينه** از بهرخداى ورسول صبر كنيد ومنتظر فرمان خداى باشيد، يعنى ـ عذاب اين جهانى وهوالقتل، ياعقاب آن جهانى. و گفته‌اند: امر اينجا فتح **مكه** است، بتهديد باايشان ميگويد: «فتربّصوا» مقيمين بمكّة «حتّى يأتى الله» بفتح مكّة فيسقط فرض الهجرة. «والله لايهدى القوم الفاسقين» تهديد لهاؤلاء بحرمان الهداية.

«لقد نصركم الله فى مواطن كثيرة» ـ فى الخبر انّ المواطن الكثيرة التّى نصرالله فيها النّبى و المؤمنين ثمانون موطناً. الوطن والموطن ـ مكان الاقامة. «ويوم حنين»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین. گفته اند: **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه. **حنین** و ادیی است میان **مکه** و **طائف**، وقصه آنست: چون **مکه** گشاده شد ومکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند ازعرب که ایشان را قوّتی وشو کتی عظیم بود، مردان مبارز جنگی، یکی **هوازن** ودیگر **ثقیف**. ایشان بایکدیگر بیعت کردند وباهم افتادند چهارهزارمرد مقاتل، و امیر **هوازن**، **مالك عوف** بود، امیر **ثقیف**، **کنانة بن عمرو**، خبر برسول خدا آمد که ایشان ساز جنگ میکنند وحربها تدبیر میسازند، رسول اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که از **مکه** باوی برخاستند، آمدند تا بوادی **حنین**، مردی گفت: از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمة بن سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه: والله یا رسول الله لانغلب الیوم من کثرة. رسول خدا را از آن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول خدا نماند از آن لشکر مگر سیصد مرد، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب**، و **عباس** مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا **عباس**! یاران را بخوان. **عباس** گفت: یا عبادالله! یا اهل القرآن! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورة البقرة** و **آل عمران**! یا اصحاب بیعة الرّضوان! و گفته‌اند رسول خدا نیز میگفت: یا معشر المهاجرین! الیّ یا معشر الانصار! الیّ، این اصحاب الصفة! این اصحاب سورة البقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس**، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند. رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس. ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت: شاهت الوجوه انهزموا و ربّ الکعبه. ورب العزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی

وسکونی وامنی بعد از خوف وبیم بدل ایشان فروآمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** اِمّا الایمان واِمّا السّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه‌شما. رسول خدا گفت: تلك الملئكة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست که ربّ العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و الباء للحال ای ـ رحبته، والمعنی ـ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولیّتم مدبرین» ای ـ ولیّتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن النبی ص: منهزمین. قال الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول‌الله یوم حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة و کاناقد قتلا یوم احد فاطلع الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول‌الله و انّ الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل الله سکینته» وامنه ورحمته و طمأنینه، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ـ الملئكة و کانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ـ ما فعل بهم جزائهم فی الدّنیا.

«ثمّ یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الّذین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

«یا ایّها الّذین آمنوا انّما المشرکون نجس» فاجتنبوهم کما یجتنب الانجاس. **حسن** گفت: نجس العین‌اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. **قتاده** گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه ازحدث وضو. نجس مصدراست و نجس اسم و نِجس موافقت رجس، یقال: رجس نجس.

«فلایقربوا المسجد» مسجد گفت ومراد همهٔ حرم‌است. حرام کرد برمشرکان که درحرم شوند یا حج کنند پس فتح **مکه**، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که درحرم شوند نه‌استیطان را نه سفارت و زیارت را نه‌زنده و مرده فانّه ینبش قبره اذا امکن ویخرج.

«من بعد عامهم هذا». قیل ـ هو سنة تسع. و قیل ـ سنة برائة وهی سنة عشر وهی سنة حجة الوداع. **جابربن عبدالله** گفت: لایقربه مشرك الاّ عند رجل من المسلمین او رجل یؤدّی الجزیه. وفی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فی التّوجه الیه اذا ارادوا **الکعبة** کماجاء فی الخبر انّ البیت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة لاهل الارض فی مشارقها و مغاربها.

«و ان خفتم عیلة» مشرکان چون این‌منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکّه بازداریم تاار گرسنگی هلاك شوند، اهل **مکه** بترسیدند گفتند: الآن ینقطع المتاجر عنّا، فانزل‌الله تعالی:

«وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله» العائل الفقیر والجمع العیّل والعیلة الفقر، عالَ، درویش شد، اَعالَ، عیال‌دارشد، «فسوف یغنیکم‌الله من فضله» بما تأخذون من الجزیة وتنالون من الغنیمة. و قیل: «من فضله» ای ـ من رزقه فمطرت‌البلاد و اخصبت و اسلم اهل **جدة** و **صنعا** وغیرهم فحملوا المیرة الی **مکه** و کفاهم‌الله ما کانوا یتخوّفون. و گفته‌اند که خدای‌تعالی وعده وفا کردکه بروز گارطعام ونعمت برایشان فراخ کرد چنانکه گفت: «یجبی‌الیه ثمرات کلّ شیءٍ رزقاً من‌لدنّا»، امّا بمشیّت مقیّد کرد گفت: «من فضله ان‌شاء»، ازبهر آنکه نعمت سال بسال کمتر وسال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنانکه خود خواهد روزی میرساند «یبسط‌الرّزق لمن یشآء و یقدر»، و قیل: هذا تعلیم بتعلیق

الامور بمشیّةالله. «انّ الله علیم» بما امر، «حکیم» فیما قدّر.

«قاتلوا الّذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر» - درقرآن آیتی نیست درفرمان بقتال جامع تر از این که میگوید: قتال کنید با ایشان که با خدای ایمان نیارند چنانکه موحّدان ایمان آرند یعنی **اهل کتاب**، **قریظه** و **نضیر** وغیر ایشان که ایشان اقرار میدادند که خدای خالق است آفریدگار و کردگار، امّا اورا شریك و انباز میگفتند وزن و فرزند و با آنچه سزای آن نیست صفت میکردند و نبوّت **مصطفی محمد** نمی پذیرفتند، پس اقرار ایشان بکار نیامد و آنرا ایمان نهادند، «ولا بالیوم الاخر» ونه بروز رستاخیز ایمان دارند چنانکه موحدان و مؤمنان ایمان دارند، وذلك بانهم لایقرّن بانّ اهل الجنّة یاکلون ویشربون فلیس یقرّن بالیوم الاخر.

«ولا یحرّمون ماحرّم الله ورسوله» من الخمر و لحم الخنزیر.

«ولا یدینون دین الحق» ای - لایدینون بدین الاسلام و هو دین **محمد**ص النّاسخ لسائر الادیان. و المعنی ایمانهم غیر ایمان اذلم یؤمنوا **بمحمد**ص ولم یتدینوا بدینه، وقیل لایدینون دین الحقّ ای - لایطیعون طاعة الحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ. دان له ای - اطاعه، وقیل: «لایدینون دین الحقّ» ای - لایعملون بمافی التوریة والانجیل.

«من الّذین اوتوا الکتاب» من الیهود و النّصاری و من للتّبیین. میگوید با ایشان که بخدای وروز رستاخیز ایمان نیاوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازین **جهودان** و **ترسایان**، قتال کنید. «حتّی یعطوا الجزیة عن ید» - اهل کتاب را در اعطاءِ جزیه مخصوص کرد، این دلیل است که هر که را کتاب نیست وشبهت کتاب نیست، جزیت ازوی نپذیرند و او را در کفر بنگذارند، امّا **مجوس** به **اهل کتاب** ملحق اند در جزیت. لما روی **عبدالرحمن بن عوف** انّ النّبی ص قال: «سنّوا بهم سنّة اهل الکتاب»، وروی انّ النّبی ص اخذ من **مجوس هجر** (۱)، وروی عن **علی (ع)** قال: «کان للمجوس علم یعلمونه و کتاب یدرسونه و انّ ملکهم سکر فوقع علی ابنته او اخته فاطلع علیه بعض اهل مملکته فجاؤا یقیمون علیه الحدّ وامتنع فرفع الکتاب من بین اظهرهم وذهب العلم من صدورهم». امّا **سامره** میگویند که قومی اند

۱ - هجر (هَ جَ) شهریست نزدیك مدینه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابیان** قومی‌اند از **ترسایان**، وحکم ایشان حکم **اهل کتاب** است و ایشان که تمسّک بصحف **شیث و ابراهیم وداود**(ع) کرده‌اند، علماء در ایشان مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند باهل کتاب، و قومی گفتند **بعبدهٔ اوثان** ملحق‌اند، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزیت پذیرند مگر که ازعرب باشند، فانّ العرب سیف الاسلام، وفی ذلك ما روی انّ النّبی‌ص صالح **عبدة الاوثان** علی العرب الّامن کان من العرب. امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن یکسانند و جز از **اهل کتاب** جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث **رسول**ص پدران ایشان برملّت **جهودان** و **ترسایان** بودند، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی**ص جهود گشت یاترسا، یا گور، ازعبدهٔ اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّااسلام نپذیرند یاقتل، وشرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزادستانند مکلف، نه از زن نه‌از کودك، نه ازدیوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاء، و اقلّه دینار. قال **رسول الله**ص **لمعاذ بن جبل**: «خذ من کلّ حالم دیناراً فی کلّ سنة» یعنی - فی آخرالحول. وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من اهل الذّهب اربعة دنانیر وعلی اهل الفضة اربعین درهماً. «حتّی یعطوا الجزیة عن ید»، قیل: عن سلطانٍ وقوّة لکم علیهم وانعام منکم علیهم وللید السّلطان والنّعمة، وقیل: «عن ید» یعنی - عن - قهر و ذلٍّ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قیل: «عن یدٍ» - یعنی - یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ماعلیه بیده لایرسله، یمشی بها کارهاً ولایجیٔ بهارا کباً، یعطیها وهو قائم، والّذی یأخذها منه جالس.

«وهم صاغرون» ذلیلون مقهورون. وقیل: یؤخذ بلحیته ثمّ یقبض منه. وقیل: یصفع ثمّ یؤخذ منه.

«و قالت الیهود عزیر بن الله» این قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان. **ابن جریح** گفت: خود یك مرد گفته است از این نام وی **فحاص**، وسبب آن بود که **بختنصر بابلی** نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بیت المقدس** واز آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان **بنی اسرائیل** که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرارسیدند به **تورات** محتاج بودند و آنرا نسخت نیافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیز** او کند . پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند ، ایشان بشنیدند و نسخت کردند . قومی ازایشان گفتند : این **عزیز** پسر خداست ، که مردم را توان چنین نیست .

«وقالت النّصاری المسیح ابن الله» ـ این آن بود که خدای تعالی **عیسی** را بآسمان برد ، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند ودیده ، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند . پس مردی جهود نام وی **بولس** باایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریفت و دروغها نهاد درکار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند ، قومی گفتند : المسیح هوالله . قومی گفتند : هوابن الله . قومی گفتند : ثالث ثلاثه . وشرح قصه آنست که : این **بولس** مردی بود دلاور ، کینه‌ور ، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند ، و با **جهودان** میگفت : ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّارمصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار» ـ میگفت : غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ** ، ناچار من تدبیری سازم کـه ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم ، وکانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان . پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان ، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی ، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت . ایشان گفتند چه‌رسیدترا درین‌وقت؟ گفت ندائی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری وا کنون از دین جهودی توبه‌کردم ، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که ازآن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت ، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که : ان الله قبل توبتك . ایشان اورا بدوست گرفتند ، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند . برخاست‌وبه **بیت‌المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می‌آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدااند . پس از آنجا بروم رفت وآنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را در آموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فرو آمد تا پسر وی‌شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد واورا خلیفت خود خواند نام وی **ملکا**، ودر وی آموخت که انّ الاله لم یزل ولا یزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که اوبهینه است ومهتر همگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین‌سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی‌ازآن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس ایشان هریکی طایفه‌ئی را جمع کردند و برآن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتال الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** برآن سه فرقت‌اند.

« عزیزٌ ابن » بتنوین قرائت **عاصم وکسائی و یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار **بوعبیده و بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف العرب النّون من هذا الاسم اذا کان منسوباً الی ابیه کقولهم: هذا **زیدبن عبدالله**، فحذفت النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا: هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قرائة من قراء بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون البآء فی قوله: عزیز ابن الله

« ذلك قولهم بافواههم »، قال قائل: کلّ قول بالفم فماالفائدة فی قوله: « بافواههم »؟ قال الزّجاج: معناه انّه لیس فیه برهان ولا بیان انّما هوقول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ الله لم یتّخذ صاحبة فکیف یزعمون انّ له ولداً؟! انّما هوتکذیب و قول فقط. والافواه ـ جمیع الفوه حذف الهآءِ من آخره و قلب الواو میماً فصارفماً.

« یضاهون » بی‌همزه قرآئت عامّه‌است من‌ضاهیت. **عاصم** بکسر ـ ها ـ خواندو همزه، من‌ضاهأت، والضّهیاء ـ المرأة الممسوحة الثّدی المستویة الصّدر. یضاهون ای ـ یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذین کفروا من قبل » میگوید : این سخن ایشان نیک مانَنده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان **مکه** که می گفتند: اللات والعزّی ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نیک ماند سخن ترسایان که گفتند : **المسیح بن‌الله** . بسخن **جهودان** نیز گفتند : **عزیر بن الله** ، وقیل ـ ضاهی خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله » ای ـ لعنهم واهلکم، و کلّ شیٔ فی‌القرآن قتل ای ـ لعن . وقیل: هذا تعلیم ای ـ قولوا قاتلهم‌الله .

« انّی یوفکون » یصرفون عن‌الحقّ الی الباطل، وقیل : « یوفکون » یکذبون.

« اتخذوا احبارهم » یعنی علمائهم وهم‌بنو**هرون**، « ورهبانهم » جمع‌راهب کفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتقّ من‌الرهبة و مصدره الرّهبانیّة . « اربابا » ای ـ آلهة « من دون‌الله » یعنی ـ اطاعوهم فی‌معاصی‌الله . **عدی بن حاتم** گفت : **رسول خدا** بر آئة میخواند باین آیت رسید . گفتم یارسول‌الله ! انّهم لهم یکونوا یعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لکن کانوا اذا احلّوا الهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا علیهم الحرام حرّموه فتلک عبادتهم . وقیل ـ کانوا یامرونهم بالسجود لهم و**المسیح بن مریم** عطف علی احبارهم ورهبانهم .

« وما امروا » ای ـ ما امر **عیسی**ع « الاّ لیعبدوا الها ، واحدا » وقیل ـ معناه **المسیح بن مریم** اتخذوه ربا و ما امروا فی **التوریة** و **الانجیل** « الاّ لیعبدوا الها واحدا » و هوالّذی لا اله غیره سبحانه عمّا یشرکون » تنزیها له عن ان یکون له شریک .

« یریدون ان یطفئوا » یخمدوا نورالله دین‌الاسلام‌والقرآن وبیان‌صفة**محمد**ص، « بافواههم » بشرکهم و کذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة یکون .

« ویابی‌الله » لایرضی ولایترک « الاّ ان یتمّ نوره » باعلاء کلمة‌الله و اعزاز دینه، « ولو کره الکافرون » ذلک

« هوالّذی ارسل رسوله » **محمدا** « بالهدی » بالقرآن والایمان « ودین‌الحقّ » الاسلام لیظهرالله دینه ای ـ لیعلبه علی سائر الادیان فلایبقی دین‌الاظهر علیه‌الاسلام وسیکون ذالک ولم‌یمکن بعد ولاتقوم الساعة حتّی یکون ذلک . روی عن **ابی سعید** ،

قال: ذكر **رسول الله** بلاء يصيب هذه الامة حتّى لا يجد الرجل ملجأً يلجأ اليه من الظلم فيبعث الله رجلا من عترتی و اهل بيتی فيملاء به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يرضى عنه ساكن السماءِ وساكن الارض لاتدع السماء من قطرها شيئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شيأ الا اخرجه حتّى يتمنّى احياء الاموات يعيش فی ذلك سبع سنين اوتسع سنين. و عن **عايشة** قالت قال **النبی**: لا يذهب اللّيل والنّهار حتّى يعبد **اللات** و **العزی** فقلت يا رسول الله ان كنت لاظن حين انزل الله « هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودين الحق ليظهره علی الدين كلـه ولو كره المشركون » ان يكون ذلك تامّاً . قال : انّه سيكون من ذلك ماشاءالله ثم يبعث الله ريحاً طيبة فيتوفی كل من كان فی قلبه مثقال حبّة من خردل من ايمان فيبقی من لاخير فيه فيرجعون الی دين آبائهم. وعن **المقداد بن الاسود**، قال: سمعت **رسول الله** يقول: لا يبقی علی وجه الارض بيت من مدر ولاوبر الا ادخله الله كلمة الاسلام : وقيل - « ليظهره علی الدين كلّه » عند نزول **عيسى**. قال رسول الله لينزلن **ابن مريم** حكماً عادلا فليكسرنّ الصليب وليقتلن الخنزير وليدفعن الجزية وليذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد وليدعون الی المال فلايقبله احد. وقال **ابن عباس** : يظهر الله نبيّه علی امر الدّين كلّه فيعطيه ايّاه كلّه ولايخفی عليه شيأً منه وكان **المشركون** و**اليهود** يكرهون ذلك .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :« يا ايّها الّذين آمنوا لاتتخذوا اباء كم و اخوانكم . . . » الايـة - علامة الصدق فی التّوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات وهجران المعارف والاكتفاء بالله علی دوام الحالات . هر كه حلقهٔ انقياد شرع در گوش فرمان كند به **بهشت** رسد هر كه ديدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هر كه صفات خود قربان مهر ازل كند اسرار علوم حقيقت از دل وی سر برزند ، هر كه **يعقوب** وار در **بيت الاحزان** عشق نشيند . و از علايق و خلايق ببرّد بصحبت مولی رسد . ازخداوندان همّت يكی **خليل** بود ، **ابراهيم** در بدايت كار دنيـا را بر مثال ستاره پيش ديدهٔ وی درآوردند ، پس عقبی بينی اندرصورت ماه جمال خود برديدهٔ خلّت وی جلوه كرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل ازفرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت: «فانهم عدولی الّا رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کـی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود. **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند، یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهرکجا خواهی رو وماترا درکارخدا کردیم. **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الٰهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدرآمد، روی بجانب **کعبه** نهاد وآنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا **احمد**. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را درکارخدا کردیم، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شدچون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو برگشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست وآنکه گفت:

هجرت الخلق طراً فی هواکا وایتمت الولید لکی اراکا.

«قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله». **مصطفی** گفت: لایؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین، وقال ص: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبدالا لحبّه الاّ لله و من یکره ان یعود الی الکفر بعداذانقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النّار. هرکه عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانـی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسر آورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنگ کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بآن خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصر کم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست وآفت دین و سبب زوال نعمت وکلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین کس هرگز بر فرق وی‌برنگذرد. **پیر طریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم از آنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هر که نه کشتهٔ‌بی‌خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او ازدوستی گفتار است. اورا که دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، لخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی الکبیر المتعال بئس العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّار الاعلی. بئس العبدعبد سهی‌ولهی‌ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبدعناءوطغا ونسی المبتدا والمنتهی.

«یاایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هر گز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته باین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لایقبل الّا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی‌جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقیّا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده واز

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشته‌لاجرم محلّ‌خرگاه قدس‌عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی».

پیر طریقت گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذاکرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نه‌اینی و نه‌آنی جانرا زندگی می‌باید توآنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی　کزین زندگانی چوماندی بمانی
از این کلبهٔ جیفه مرگت رهاند　که مرگست سرمایهٔ زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی　کند روح را ایمن از لن ترانی.

«وقالت الیهود عزیر بن الله» الایه. اگرخطاب ازمخلوق رفتی عین‌شکوی‌بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم‌بین‌من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت‌از کردکار قدیم جلّ‌جلاله: کذّبنی ابن آدم ولم‌یکن‌له ذلك وشتمنی ولم یکن‌له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم‌الدولم‌اولد ولم یکن‌لی‌کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن‌گرفت ونرسد‌اورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مردیم ما را نیافریند باز ومن‌همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و ازآغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل آفریدم که نه‌اول برمن آسانتر ازآخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم‌یزل ولایزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست که‌گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بی‌زن وبی‌فرزند بی‌خویش وبی پیوند بی‌نظیروبی‌مانند، آنکه صفت‌خود، خودکرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم‌خداوند یکتا در ذات یکتا در صفات بی‌همتا: قدوس و بی‌عیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر. خود بی‌عیب و معیوب پذیر. جبار حکیم و دانا وقدیر لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد.

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یا ایها الّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدند، «**انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان**» بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان، «**لیاکلون اموال الناس بالباطل**» مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست «**ویصدّون عن سبیل اللّه**» وبرمی گردانند مردمانرا ازراه‌خدای، «**والّذین یکنزون الذّهب والفضة**» و ایشان که زرو سیم گنج می نهند، «**ولاینفقونها فی سبیل اللّه**» وآنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی، «**فبشّرهم بعذاب الیم.**(۳۴)» بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای.

«**یوم یحمی علیهافی نار جهنم**» آنروز که آنرا می‌تاوند و بر آن آتش می‌افروزند در دوزخ، «**فتکوی بهاجباههم**» وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را. «**وجنوبهم و ظهورهم**» وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان «**هذا ماکنزتم لانفسکم**» و ایشانرا میگویند این آن گنج است که خویشتن را می نهادید، «**فذوقوا ماکنتم تکنزون.**(۳۵)». چشید جزاء آن گنجی که خود را مینهادید.

«**انّ عدة الشهور عنداللّه**» شمار ماهها بنزدیك خدای، «**اثناعشر شهراً**» آنست که ماهها دوازده‌است، «**فی کتاب اللّه**» درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای، «**یوم خلق السّموات والارض**» از آنروز که آسمانها وزمین آفرید، «**منهااربعة حرم**» از آن چهارماه حرام با آزرم، «**ذلك الدین القیم**» این است شمارراست، «**فلاتظلموا فیهن انفسکم**» در آن ماههای حرام برخویشتن ستم مکنید، «**وقاتلوا المشرکین کافة**» و مشرکان همواره کشتن کنید، «**کمایقاتلونکم کافة**» همچنان که ایشان باشما هموار کشتن کنند «**واعلموا ان اللّه مع المتقین.**(۳۶)» وبدانید که‌خدای باپرهیزکاران است.

«**انّما النسیٔ**» تاخیر حرمت ماه حرام تا ماه صفر، «**زیادة فی الکفر**»،

بافزایشی است برسری در کفر، « **یضلّ به الّذین کفروا** » که کافران بآن بی راه‌تر شوند ومی کنند، « **یحلّونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال، « **ویحرّمونه عاماً** » وآنرا حرام میدارندو آزرم آن بجای میدارند دیگ سال، « **لیواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند، « **عدّة ماحرم الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که اوپسندید وعددی که وی نهاد، « **فیحلّوا ماحرّم الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند، « **زیّن لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان، « **والله لایهدی القوم الکافرین .(۳۷)** » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را.

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **مالکم** » چه رسید شمارا، « **اذاقیل لکم** » آنگه که شمارا گویند، « **انفروا فی سبیل الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای، « **اثاقلتم الی الارض** » بازمین گرایید و گران‌خیزید، « **ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة** » باین جهان بسنده کردند بدل از آنجهان، « **فما متاع الحیوة الدنیا** » نیست برخورداری و روز کار گذاشت این جهان، « **فی الاخرة** » درمقابل آن‌جهان، « **الّاقلیل .(۳۸)** » مگر اند کی.

« **الّا تنفروا** » اگر بیرون نشوید بغزا، « **یعذبکم عذابا الیما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای، « **ویستبدل قوماً غیرکم** » وبجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنگ دشمن وی، « **ولاتضروه شیأ** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید، « **والله علی کل شی قدیر .(۳۹)** » وخدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « یاایّها الّذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان ». حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی است دانشمند عربی را پس علماء اسلام را بدان نام خواندند. **انس** گوید: کنّا من قرّاء البقرة و آل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی - لکثرة ما فیها من الفقه وفی روایة من قرأ سورة البقرة و آل عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا وشرف. و راهب نامی است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش بر رهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیّت نام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماء جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع**- میگوید: ایشان مالهای مردم میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند و در حکم، رشوت می‌ستانند. **مصطفی** ص گفت: لعن الله الرّاشی والمرتشی فی الحکم وقیل: کانوا یاخذون الرّشی من ملوکهم و کبرائهم و یکتمون. نبوّة النبی ص عن جهّالهم. «و یصدّون عن سبیل الله» ای - یصرفون النّاس عن الایمان **بمحمد** ص. «و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة»... الآیه. در تفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت. **معاویه** گفت: نزل فی **اهل الکتاب**. **بوذر** گفت: نزل فی اهل الاسلام. قال **ابوذر**: فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان هذا یفسد النّاس و کتب الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ کانّهم لم یرونی قط. فقال لی **عثمان** وانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران بر آنند که در مانعان زکوة فرو آمد. **ابن عباس** گفت: هر مال که زکوة آن ناداده است هرچند که برروی زمین است کنز است، و هر مال که زکوة آن داده‌است و در زیر زمین است نه کنز است. و به قال النبی ص: کلّ مال ادیّت زکوته فلیس بکنز. **ثوبان** گفت: آنروز که این آیت فرو آمد **مصطفی** ص گفت: تبّاً للذّهب تبّاً للفضّه. قالوا یا رسول الله! فای المال نذّخره. قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً، وروی زوجةً مؤمنةً تعین احدکم علی دینه. وقیل - کان هذا فی اوّل الاسلام و کان الواجب علیهم ان یؤدّوا الفضل ثم نسخ بآیة الزّکوة. قال **علی** (ع): اربعة آلاف فمادونها نفقة و ما فوقها کنز والکنز جمع الشی و تکنیفه، تقول هو مکتنز اللّحم. والکنز المال الکثیر مدفوناً وغیر مدفون «ولا ینفقونها» کنایة عن الاموال والکنوز. وقیل عن الفضّة ای لاینفقون الفضة فضلاً عن الذهب. و گفته‌اند: -ها- کنایت از مصدر است، ای - لاینفقون نفقة، وقیل - «لاینفقونها فی سبیل الله» دلیل علی انّ الآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل الله مایجب فی ماله. و گفته‌اند این آیت اهل کوفه را حجّت است که زکوة بر پیرایهٔ زنان واجب دانند که خدای نگفت: الّذین یکنزون الدّنانیر والدّراهم، بل گفت: الذّهب والفضّة.

و قديقع اسم الذّهب و الفضّة على الحلىّ. وجماعتى **صحابه** و **تابعين** برين، حكم كرده‌اند، عن **عبدالله مسعود** و **عبدالله عمر** و **عايشه** و**مجاهد** و**عطا** و **ابن سيرين** و هوقول **سفيان** واهل **العراق**. امّامذهب **شافعى** آنست كه درپيرايهٔ مباح زكوة واجب نيايد كه **مصطفى**ص گفت: لازكوة فى الحلىّ. و در خبر ديگر مى آيد كه‌زكوة الحلىّ اعارته و هوقول **جابربن عبدالله** و **ابن عمر** و **انس بن مالك** و **سعيد بن المسيّب** و **الشعبى** و **الحسن** واليه‌ذهب **الشافعى** و **مالك ابن انس** امّا پيرايهاءِ محظور كه‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانى زرّين وسيمين وميان علماءِ **حجاز** و **عراق** خلاف نيست كه در آن زكوة واجب است.

«يوم يحمى عليها» اى - على الكنوز فى نار جهنّم يوقدالنار عليها، يعنى- يدخل كنوزهم النّار حتّى تحمرو تشدّ حرارتها.

«فتكوى بهاجباههم و جنوبهم وظهورهم» اى - لاتوضع دينار مكان دينار ولادرهم مكان درهم ولكن توسّع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم ودينار كيّة من نار على جلده حتى يصل الحرّ الى اجوافهم فيقال لهم «هذا ما كنزتم لانفسكم» و بخلتم به‌عن حق الله.

«فذوقوا العذاب بما كنتم تكنزون» قال النبى‌ص مامن رجل لايؤدى زكوة ماله الّاجعل يوم القيمة صفايح من نارفيكوى بها جبينه وجبهته‌وظهره. وقال **ابن عباس** حيّة تنطوى على جبينه و جبهته يقول انا مالك الذى بخلت بى.

«ان عدة الشهور» التى عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج ووجوب الزّكوة وانقضاء العدة، «اثنا عشرشهراً» على منازل القمر واستهلال الاهلة التى تعرفها العرب دون الشمسية التّى تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنى عشرليوافق امرالاهلة نزول الشمس فى البروج الاثنى عشرلنا قال تعالى: «والشمس والقمر بحسبان» يقال- انما سمّى المحرّم لتحريم القتال فيه. وصفرلان مكّة يصفرمن النّاس فيه، اى - يخلو، وقيل - لانّه صفرت فيه وطابهم من اللّبن فيه و شهرربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعها فيهما و جماديان لجمود المياه فيهما. و رجب لانّهم يرجبونه، اى- يعظمونه، وشعبان لتشعب القبائل فيه وفى الخبر سمى شعبان لانّه يتشعب

فیه خیر کثیر لرمضان. ورمضان لانّ اللّه تعالی ارمض فیه ذنوب المؤمنین، وشوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فیه و ذوالقعدة لقعودهم فیه عن القتال و ذوالحجّة لقضاءِ حجّهم فیه. واللّه اعلم. قوله: فی کتاب اللّه یعنی ـ فی الایام الّذی عنداللّه کتبه یوم خلق السموات والارض وهواللوح المحفوظ، وقیل ـ فی کتاب اللّه یعنی ـ فی حکمه ودینه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بین جمادی و شعبان وثلاثة متتابعة ذوالقعده وذوالحجّة والمحرّم.

«ذلك الدّین القیّم» ای ـ الدین المستقیم هذا لا ما یفعله اهل الجاهلیّة من التقدیم والتأخیر، وقیل ـ «ذلك الدّین القیم» ای ـ الحساب المستقیم. درست است خبر از **مصطفی** ص که در **حجة الوداع** خطبه کرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قداستدار کهیئة یوم خلق السموات والارض. السنة اثنا عشرشهراً منها اربعة حرم **ذوالقعدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بین **جمادی** و **شعبان** میگوید آگاه باشید وبدانید که روزگار باز گشت بروزگار که در گذشت وبآن نهاد آمد که خدای نهاد آن روز که آسمان آفرید وزمین. ومعنی آنست که در **عرب** درزمان **جاهلیت** ماه **حج** تبدیل کرده بودند در هر ماهی از ماههای سال دو حج میکردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنین در هرماهی از ماههای سال دو **حج** میکردند.

آن سال که **مصطفی حج** کرد دورحج ایشان با **ذوالحجه** رسیده بود برمیقات راست آن قد استدار که **مصطفی** گفت آنست، آنگـه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت ونهاد اوّل تا روز رستاخیز «ذلك الدّین القیم» ای الحساب المستقیم اینست شمار راست که سالی دوازده ماه بود وچهارماه که مسمّی است از آن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود.

«فلا تظلموا فیهنّ انفسکم» ای ـ فی الاربعة بالارتکاب المعاصی. آنرا بتحذیر مخصوص تر کرد از آن که گناه در آن عظیم تر است و گناه کار اثیم تر. **ابن بحر** گفت: لاتظلموا فیهنّ انفسکم بترك قتال من یقاتلکم فیهنّ. میگوید برخود ستم مکنید که قتال نکنید با آنکس که درین ماهها باشما قتال کند ودلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «وقاتلوا المشرکین کافة» ای جمیعاً، «کما یقاتلونکم کافة». و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال درماه حرام وآنچه گفت: «قل قتال فیه کبیر» بهاین منسوخ شد.

عطا گفت : «قل قتال فیه کبیر» محکم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتنا و تقدیر آیت آنست که «ان بدأو کم فقاتلوهم» وقول اوّل درست است واجماع علماءِ دین است ، و **مصطفی** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال کرد. «کافّة» نصب است بر حال وهو مصدر کالعافیة والعاقبة والخاصة ولایثنّی ولایجمع ولا تدخلها الالف واللام لانّها من المصادر التی لاتنصرف و یجری مجری قولهم قاموا معاً وقاموا جمیعاً وللرّجلین قاماجمیعاً وللنّسوة قمن جمیعاً واشتقاقها من کفّة وهو حرفة، یعنی ـ اذا انتهی الی ذلك کفّ عن الزّیادة ، «واعلموا انّ اللّه مع المتقین» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة .

«**انما النّسیء**» ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاء خوانند مگر ورش از **نافع** که بی همزه خواند بسکون سین وهومصدر ، یقال ـ نساه نسیاً ونسیاً ، ای ـ اخرّه . نساالله فی اجله وانساالله اجله . «یضل به الّذین کفروا» بضم یا وکسر ضاد، تفرّد **یعقوب** است وبضم یا وفتح ضاد قرائت **کوفی**، ای ـ یضلهم الشیطان بذلك النّسیء، باقی بفتح یا و کسر ضاد خوانند، یعنی ـ فهم ضالّون بذلك، واین نسیء چیزی است که قبیلهٔ ازقبائل عرب پدید آوردند و اول کسی که این نهاد **نعیم بن ثعلبه** بود احد بنی **مالك بن کنانة** ، وقیل ـ **جنادة بن عوف الکنانی** و هوالّذی ادرکه رسول اللّه صم ، و قیل ـ **ابو ثمامه صفوان بن امیة بن ابی الصلت الفقیمی** و فقیم بیت من بیوت **مالك بن کنانه** . آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کند ودرماه **محرم** که ایمن نشسته باشند بن غرّت وغفلت ایشان بر سرایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که **محرم** ماه حرام است با حرمت و آزرم وقتل درآن روا، نه. ازحرمت ماه **محرم** با **صفر** برد، برهوا ومرادخود و **صفر** بجای **محرم** بنهاد، در حرمت و آزرم تامقصود خویش در **محرم** حاصل کرد، پس قبیلهای عرب **بنو مالك بن کنانه** و **بنو سلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند ، سالی **محرم** را ماه حرام نهادند و **صفر** نه، وسالی **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، وکان یتولی ذلك **ابو ثمامة صفوان بن امیه** یقوم به فی الموسم خطیباً ومؤذناً فیقول **انا ابو ثمامة** لااعاب ولااحاب من الحرم الا ان الهکم قدحرم العام المحرم اویقول الا ان الهکم قد حرم العام

صفر. این **بو ثمامه** در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه **صفر** است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت:

« انّما النّسیءُ » تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه الله الی صفر الّذی لم یحرمه الله.

« زیادةٌ فی الکفر » اذ ازدادوا به کفراً الی کفرهم حیث احلّوا ماحرم الله و حرّموا ما احل الله « یضلّ به » ای - بذلك التأخیر.

« الّذین کفروا یحلّونه عاماً و یحرّمونه عاماً » اذا قاتلوا فیه احلوه و حرموا مکانه **صفر** واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه « لیوا طئوا » ای - لیوافقوا و یضاهوا « عدّة ماحرم الله » اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة.

« زیّن لهم سوء اعمالهم » ای - زین لهم **الشیطان** ذلك، « والله لایهدی القوم الکافرین ».

« یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ».

این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای **تبوك** از جانب **روم**. **رسول خدا** بعد از فتح **مکه** و بعد از جنگ **طایف** و **غزو حنین** به **مدینه** باز شد و از **ذوالحجه** تا **رجب** در **مدینه** همی بود تا او را جهاد فرمودند با اهل **شام و روم**، و **رسول خدا** بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت و دشمن بسیار. و مردم را آن وقت قحط دنیا رسیده و دست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز و برگ آن را و آن قتال بتمامی بسازند و بر یاران صعب آمد و دشخوار که در **مدینه** آن وقت خرما و میوه رسیده بود و نمی خواستند از سر آن برخاستن و بگرماء گرم بیرون رفتن. چون **رسول خدا** ایشانرا از آن غزو خبر داد سه فرقت شدند: قومی بجان و دل قبول کردند و بخوش دلی پیش آمدند و رفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. و فرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای و رسول ایثار کردند بر هوا و مراد خویش و فرمان را گردن نهادند و عزم رفتن کردند. سوم فرقت بامراد و هواءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و **رسول خدا** ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد « مالکم » استفهام انکاراست یعنی - ای شیءٍ لکم: چه بود دست شمارا و چه رسید که چون شمارا بغزو فرمودند « اثاقلتم »، ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الى الاقامة **بالمدينه** . این چنان است که کسی گران خیز را گویند زمین ویرا بگرفت. وقیل ـ معناه اطمأننتم الی الدنیا و رکنتم الی شهواتها . ارضیتم بنعیم الحیوة الدنیا من نعیم الآخرة « فمامتاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الاقلیل » ای ـ مایتمتع به فی الدنیا قلیل عند مایتمتع به اولیاء الله عزوجل فی **الجنة** . آنکه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت . « الّا تنفروا » نفیر نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر و الجدوبة و القحط وظفر الاعداء .

« ویستبدل قوماً غیر کم » بنصرة دین الله و نبیه غیر متثاقلین عن النفیر الی اعدائه مطیعین لله ورسوله قیل هم اهل **الیمن** وقیل ـ هم : **ابناء فارس** .

« لاتضروه شیأ » . این ها ، گفته‌اند که باخدای شود و گفته‌اند که بارسول شود .

« والله علی کل شیء » من التبدیل والتغییر « قدیر » . **ابن عباس** گفت : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : « وماکان المؤمنون لینفروا کافة » ، وجماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم‌اند .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان » الآیه . درین آیت هم تخصیص است وهم تشریف است وهم تهدید و وعید . اول آیت تشریف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می‌نوازد ، نواخت خود بر ایشان می‌نهد عطاء خود بر ایشان می‌ریزد و بایمان ایشان خود گواهی می‌دهد . اینست کرامت ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری در ازل ساخته . بنده را بی‌بنده عقد دوستی بسته ونداء کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

پیر طریقت گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی را به نداء وعید خواند از روی عظمت بخوف افتاد . یکی را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد . بنده باید که میان این سه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد ؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد ؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند .

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند   چون بی‌توشدی‌زدیده‌بیرون ننهند

«ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل». ازروی اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔ برکت خشك کند وقیمت مردم ناقص کند وهیبت پیراز دل مرید ببرد وحرمت علم فرونهد. **مصطفی** گفت: بئس العبد عبدٌ طمع یقوده وهوی یضله وقال علیه السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی الجور وعلمائهم علی الطمع وعبّادهم علی الریاء و تجارهم علی اکل الربوا، ونساؤهم علی زینة الدنیا. عالم که درتعلیم علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود. **مصطفی** گفت: من زار عالماً فکانّما زار نبیاً. و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است که علم‌را زیارت کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است که خدایرا زیارت کرد و هرکه خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است.

« والّذین یکنزون الذّهب و الفضّة ولا ینفقونها فی سبیل الله » . بخل نه کار دین داران است ونه خُلق دوستان. وگفته‌اند: لیس من اخلاق الانبیآء والصّدیقین البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی الله الاعلی السخاء. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد. گفت: برمذهب فقها از دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دویست درم دادنی است. گفتند: این را درشرع، اصلی باید گفت: **ابوبکر** هرچه داشت همه در باخت آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست. **عمر** نیمهٔ مال آورد گفت: یا **رسول الله** تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیالی ولی عندالله اجر. **بوبکر** هرچه داشت همه آورد، وگفت: یارسول الله تصدقت بجمیع مالی ولله عندی مزید. **عمر** گفت: نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای مزداست. **ابوبکر** گفت: همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است . **مصطفی** گفت : بینکما مابین کلمتیکما . عمر برمقام شریعت بود وثمر . اهل شریعت نعیم بهشت است . **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل‌حقیقت روح مشاهده است ، حساب اهل شریعت‌بموقف است حساب اهل‌حقیقت بربساط انس است ، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر .

« یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم » . خص‌المواضع‌الثلث من‌البدن وهی‌الجبهة والجنب والظهر بالکیّ ، لان‌البخیل اذاسأله السائل زوی جبهته ثم اعرض‌عنه ثمّ ولیه ظهره . پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم‌کشدناچاربر آن داغ‌نهند . پهلو که ازسر کبر بردرویش زندوپشت که بر گرداند ، هم‌چنان ، تادانی که درویش‌را در آن حضرت جاه ومقدار است . وشرف درویش آنست که چون‌توانگررا اعتماد بردنیابود درویش‌را اعتماد برمولابود ، هرکه‌که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت درویش کند واگردرویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب‌کند ازدین بر آید . **مصطفی** از اینجا گفت : من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه . هرکه تواضع کند توانگری‌راازبهر توانگری وی سیکی‌ازدین‌وی رفت ، واگر بزبان‌مدح گوید دوسیك رفت ، واگر بدل اوراتعظیم نهد جملهٔ دین وی درسر آن شد . درویش بود که بادین پیش توانگر درشود بی‌دین بیرون آید وتوانگر ، با گناه پیش وی‌شود بی گناه‌بیرون آید ، پس‌خلق ، ایشانرا درویش‌میخوانند وتوانگر بحقیقت ، خود ایشان‌اند. **مصطفی** گفت : ملوك تحت اطمار .

«انّ عدّة‌الشهور عندالله اثناعشر شهراً » الآیة... لماعلم انهم لایداومون‌علی‌ملازمة القرب ، افرد بعض‌الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثار الطاعات واما الخواص من‌عباده فجمیع‌الشهور لهم **شعبان** و **رمضان** وجمیع‌الایام لهم **جمعة** وجمیع البقاع‌لهم کالمساجد وفی‌معناه انشد :

یارب ان جهادی غیر منقطع فکل ارضك لی ثغرو طرسوس

« انّ عدةالشهور عندالله اثناعشر شهراً » . گفته‌اند حکمت در آنکه رب‌العزة روز گار را بردوازده ماه نهاد آنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی : « لااله الاالله ». تحقیق آن خبررا که **مصطفی** گفت : بالتوحید قامت‌السموات والارض . دورفلك در آسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه بر نسق خویش و بر هیئت خویش گردان است هرحرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماند نه موحد، نه قرآن میان خلق نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: لاتقوم الساعة حتی لایقال فی الارض الله الله.

«انما النسیٔ زیادة فی الکفر ...» الآیه الذّین ملاحظة الامر و مجانبة الرزق وترك التقدم بین یدی الله سبحانه فی جمیع احکام الشرع فالآجال فی الطاعة مضروبة والتوحید فی عرفانه متّبع والصّلاح فی الامور بالاقامة علی نعمة العبودیّة فالشهر ما سمّاه الله شهراً والعام والحول ماقدره و بینه شرعاً.

٥ - النوبة الاولی

وهو الله تعالی ع: «**الّا تنصروه**» اگر یاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه وتعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذین کفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثانی اثنین**» دوم دو تن «**اذ هما فی الغار**» آنگه که هردو درغار بودند، «**اذیقول لصاحبه**» آنگه که یار خویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن ان الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سکینته علیه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وایّده** ونیروی ویاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاهها ئی که شما نمیدیدید، «**وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وکلمة الله هی العلیا**» وسخن خدای و تقدیر او ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزیز حکیم.**(٤٠)» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً و ثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهر خدای، «**ذلکم خیر لکم**» آن شما را به است، «**ان کنتم تعلمون.**(٤١)» گر دانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگرعرضی بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك، « **و سفراً قاصداً** » وسفری بچم و[راهی نه دراز]، « **لاتّبعوك** » بیامدندی برپی تو، « **ولكن بعدت عليهم الشقّة** » ولکن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد، « **وسيحلفون بالله** » و سوگندان میخورند بخدای، « **لو استطعنا لخرجنا معكم** » که اگر توانستیم ما بیرون آمدیمی غزا را با شما، « **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می باشند ودر تباهی خویش، « **و الله يعلم انّهم لكاذبون.** (۴۲) » وخدای میداند که ایشان دروغ زنان اند.

« **عفا الله عنك** » درگذاشت خدای از تو [یا محمّد]، « **لم اذنت لهم** » چرا دستوری دادی ایشانرا [چون دستوری خواستند ازتو نشستن را]، « **حتّی يتبيّن لك** » تا پیدا شدی، « **الّذين صدقوا** » [راستی] ایشان که عذرها راست میگفتند، « **و تعلم الكاذبين.** (۴۳) » و بدانستید [دروغ] ایشان که [عذرهای] دروغ میگفتند.

« **لايستأذنك** » دستوری نخواهد از تو « **الّذين يؤمنون بالله و اليوم الاخر** » ایشان که گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز، « **ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش و تن « **و الله عليم بالمتّقين.** (۴۴) » وخدای داناست و آگاه برپرهیزکاران از خشم و عذاب او.

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الّذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر** » که نه بخدای گرویده اند و نه بروز رستاخیز، **و ارتابت قلوبهم** ودر گمان افتاد دلهای ایشان، « **فهم في ريبهم يترددون.** (۴۵) ». تادرگمان خویش میگردند.

« **و لو ارادوا الخروج** » واگر میخواستندی که [بغزا] بیرون آیند باتو، « **لاعدوا له عدة** » پیش از آن عذرکه میگویند غزا را ساخته بودندید، « **ولكن كره الله انبعاثهم** » لکن نبایست خداترا وناپسند آمد ویرا خاست ایشان و بیرون شدن ایشان، « **فثبّطهم** » ایشانرا باپس گرد وباپس نشاند، « **وقيل اقعدوا مع القاعدين.** (۴۶) » و ایشانرا گفتند می نشینید با نشستگان.

« **لو خرجوا فيكم** » اگر بیرون آمدندی ایشان در میان شما بغزا، « **مازادوكم الّا خبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی، « **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می تاختندید بسخن چینی و افساد ذات البین ، « **یبغونکم الفتنة** » شمارا شور در دل می جستندی، **وفیکم سمّاعون لهم** ودرمیان شما جاسوسانست ایشانرا که سخن می نیوشند تابایشان رسانند ، « **والله علیم بالظالمین**. (۴۷) خدای داناست به ستمکاران برخویشتن .

« **لقد ابتغوا الفتنة من قبل** » و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان « **وقلّبو لك الامور** » وترا کارها روی بروی گردانیدند درسگالش بد، « **حتّی جاء الحقّ** » تا نصرت خدای که ترا داشت آمد ، « **وظهر امرالله** » وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند ، « **وهم کارهون**. (۴۸) » وایشانرا ناخواها وبرایشان دشخوار.

« **ومنهم من یقول** » و از منافقان کسی است که میگوید ، « **ائذن لی** » مرا دستوری ده تا بنشینم ، « **ولاتفتنّی** » ودل وچشم مرا بزنان روم فتنه مکن ، « **الافی الفتنة سقطوا** » میدان که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش ، « **وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**. (۴۹) » و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی .

النوبة الثانیة

قوله تعالی ، « الاّ تنصروه » . این در آیت پیش پیوسته است . میگوید : ان ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیئاً کمالم یضروه اذکان بمکة لاناصرله . اگر ایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت : « الاّ تنصروه » .

« فقد نصره الله » . این - ها - درتنصروه ودر نصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دار الندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول خدای را از آن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود. رسول خدا بیرون آمد از **مکه** . وگفته‌اند که تابغار تنها بود. وگفته‌اند: چون **مصطفی** بیرون شداز **مکه**، **ابوبکر** درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید . اورا گفتند رسول بیرون شد. **ابوبکر** بر پی وی برفت. **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود ، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دشمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت : **ابوبكر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت ، توقف کرد تا وی در رسید پس هردوبهم می‌رفتند ساعتی **ابوبكر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد : فقال ص یا **ابابكر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله اذ کر الطلب فامشی خلفك واذ کر الرصد فامشی بین یدیك. فقال یا **ابابكر** واذا کان شیٔ احببت ان یکون بك دونی. قال : نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان یکون بآل ابی‌بکر دونك . چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر **مکه** برراه **مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابكر** گفت: یا رسول‌الله غیرانست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم . **ابوبكر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی برآمد آن ساعت چنان که ایشان را بپوشید . بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبكر** گفت یا رسول‌الله اتینا آنك آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت : «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابكر** که خدای با ماست پس گفت « اللهم اعم ابصارهم عنّا » بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش آر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به **ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است کـه **ابوبكر** گفت یا رسول‌الله لونظراحدهم الی قدمه لابصرنا ، اگریك تن از این که ما میجویند فراپشت پای خود نگرد ما را به‌بیند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابكر** ماظنّك باثنین‌الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است.

«فانزل الله سکینته علیه» ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با **ابوبکر** شود واین درست‌تر است فان النبی لم یخف بل کان ص ساکن القلب رابط الجاش.

«وایده بجنود لم تروها» یعنی ـ الملئکة. رب العالمین آن شب فریشتگان را فرستاد تا بر در غار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکة یوم بدر و یوم الاحزاب ویوم حنین. **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** در آن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامر بن فهیر. ابوبکر** اورا فرمود تا هر شب گلهٔ گوسپند بدر غار آرد. او همی آورد وایشان از آن شیر همی خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط اللّیثی** دلیل ایشان و بهراه **مدینه** فرو رفتند وکافران نومید و خاسر باز گشتند و گفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا در کار ایشان و در گرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت: هر که ایشانرا باز آورد بقهر من اورا صد شتر دهم وده اوقیة زر **سراقة بن مالك بن جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم. سه بار برستور نشستم هرسه بار مرا بیفکند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنك **سراقه** مبارز عرب آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه** آن بود که درجنگ هزار سوار با وی پای بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید. رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان الله معنا. پس رسول گفت: اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت. در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم. گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم ونرنجانم و هر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای اسب از زمین بر آمد **سراقه** گفت: یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد و پایگاه توبلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد. **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی و گویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند. رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این هم‌چنان‌است که **مصطفی** در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لا یحزنك قولهم» «ولا یحزنك الّذین یسارعون فی الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ حزنه کان معصیة فکذلك حزن **ابی بکر**.

«وجعل کلمة الذّین کفروا السفلی» یعنی الشرك «و کلمةالله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمةالله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» و گفته‌اند «وجعل کلمةالذّین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سگالش بداندیشان وهم‌سخنی و همسازی ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «و کلمةالله هی العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب حضرمی** و کلمةالله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافران‌را زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه وتدبیره.

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرود آمد ازسورهٔ‌براءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل‌فی‌غزوة تبوك» قوله: انفروا خفافاً و ثقالا **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فینا الثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان. در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول‌الله اعلیّ ان انفر فقال نعم پس ربّ‌العالمین‌این آیت منسوخ کرد بآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاءِولاعلی‌المرضی»..الایه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاءِ .وروی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة برائة فاتی‌علی هذه‌الایه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای‌بنیّ جهّزونی جهّزونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتّی‌مات ومع‌**ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن‌نغزوعنك‌فقال لا، جهّزونی. فغزا البحرفمات‌فی‌البحرفلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام‌فدفنوه فیها ولم

یتغیّر. وقال **الزهری** خرج **سعیدبن المسیب** الی الغزو وقد ذهبت احدی عینیه فقیل له انك علیل صاحب ضرّ فقال استنفر الله الخفیف والثقیل ای الصحیح والمریض فان لم یمکننی الحرب کثرت السواد وحفظت المتاع.

«لو کان عرضاً قریباً» این آیت درشأن منافقان آمد که تخلّف کردند بی عذری بغزا نرفتند رب العالمین نفاق ایشان آشکارا کرد گفت لو کان المدعوّ الیه شیئاً من منافع الدّنیا قریب المتناول سهل المأخذ.

«وسفراً قاصداً» القاصد والقصد المعتدل ای هنیئاً غیر شاق.

«لاتبعوك» لوافقوك فی الخروج.

«ولکن بعدت علیهم الشقّة» المسافة البعیدة. آنگه خبرداد که چون **بمدینه** باز گردند، ایشان آیند وسو گند خورند و گویند.

«لو استطعنا» ای - لوسهل علینا الخروج و کان لنا سعة فی المال «لخرجنا معکم یهلکون انفسهم» بایقاعها فی العذاب لانّ من حلف بالله کاذباً استحقّ العذاب و قیل «یهلکون انفسهم» بالقعود عن الجهاد «والله یعلم انّهم لکاذبون» لانّهم کانوا یستطیعون الخروج.

«عفاالله عنك». قومی گفتند از **مصطفی** دستوری خواستند باز نشستن را از غزو. **مصطفی** ایشانرا دستوری داد پیش از آن که در آن وحی آمد از آسمان. ربّ العالمین ویرا عتاب کرد گفت «عفاالله عنك لم اذنت لهم» این چنان است که گویند عفاالله عنك ماصنعت فی حاجتی، و پارسی گویان گویند: عافاك الله ای بخت نیك، این چیست که کردی، وقیل عفاالله عنك محاالله ذنبك. قدّم العفو علی العتاب کی لا یسبق الی قلبه حزن «لم اذنت» من غیر اذن الله «حتّی یتبیّن لك الّذین صدقوا» یعنی کان یجب ان لا تاذن حتّی یتبیّن لك الصادق فی ایمانه من الکاذب والصادق فی عذره من الکاذب المتعلّل. وروا باشد که لم اذنت لهم اینجا سخن بریده گردد پس از آن گفت لا تاذن لهم حتّی یتبیّن. قومی گفتند این آیت منسوخ است وناسخ آنست که گفت «فاذا استأذنوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم».

قوله «لا یستأذنك» ای - فی التّخلف عن الجهاد «الّذین یؤمنون بالله والیوم الاخر

ان یجاهدوا» یعنی ان لا یجاهدوا او کراهة «ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم والله علیم بالمتّقین.

«انّما یستأذنك» فی التّخلف «الذین لا یؤمنون بالله والیوم الاخر وارتابت قلوبهم» شکّوا فی دینهم واضطربوا فی اعتقادهم «فهم فی ریبهم یتردّدون» التّردّد التّصرف فی الذّهاب والرّجوع مرّاتٌ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن القوم فی الخروج معه ولم یکن لهم ان یستاذنوا فی الخروج ولا فی التّخلف بل کان علیهم ان یقتصروا فی الخروج علی دعاء العامّة. قال ثم ذم من استأذن فی الخروج والذی استاذن فی التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» ای ـ لو عزموا علی الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمرکوب لانّهم کانوا میاسیر و «لکن کره الله» انبعاثهم الانبعاث، الانطلاق فی الحاجـة یقول کره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم ای حبسهم وخذلهم و کسلهم.

«وقیل اقعدوا مع القاعدین» این سخن، منافقان با یکدیگر گفتند که: بیرون مشوید و بنشینید با این نشستگان که بعذر نشسته‌اند از زنان و کودکان وناتوانان. و گفته‌اند که این رسول خدا گفت با ایشان از آنکه با ایشان خشم داشت که از ایشان تخلف می‌شناخت. و گفته‌اند این قیل بمعنی الهام است که رب العزّة اسباب خذلان در دل ایشان افکند و ایشان را بر آن داشت تا بنشستند و استطاعت رفتن نداشتند و بر جمله بدان که استطاعت دو است یکی قبل الفعل و یکی مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عدة چون عقل و صحت و وجود مال و شناخت فرمان و تمکّن آن در وقت و مکان و آن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوی قایم است و ثابت و بنده توانا ء آنست وذلك فی قوله «لو استطعنا لخرجنا معکم» اینست که منافقان گفتند اگر ما را استطاعت بودی با شما بیرون آمدیمی و رب العزة ایشانرا دروغ زن کرد و گفت «والله یعلم انّهم لکاذبون» لانهم یستطیعون للخروج. امّا آن استطاعت دیگر، قدرتست بر مباشرت فعل و ملك تحصیل. در باطن رود با فعل و بعد الفعل آنرا بتوان شناخت و هیچ حجّت بنده بوی ثابت نشود که آن در حقّ وی مفقود است نه موجود و پیش از فعل بنده از آن استطاعت

درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «و کانوا لا یستطیعون سمعاً ما کانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - «اقعدوا مع القاعدین» هم ازین باب است. رب العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان برداری تا نتوانستند که فرمان برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند. والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولوخرجوا فیکم مازادو کم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به **تبوك** رود به **ثنیة الوداع** فرو آمد آنجا لشکرگاه ساخت و **عبدالله ابی سلول** بامنافقان به زی **جده** فرو آمد از **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابی** بامنافقان واهل شك تخلف کردوباز گشت. ربّ العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد «لوخرجوا فیکم مازادو کم الاخبالا» ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل «ولاوضعوا خلالکم» الایضاع سرعة السّیر و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا رکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی القلوب «یبغونکم لفتنة» فتنه، شوردل است. میگوید: درمیان شما فرقت میافکندندی بددلی می افزودندید و شوردل می جستندید.

«وفیکم سمّاعون لهم» ای منافقون یخبرونهم باخبارکم وقیل وفیکم سمّاعون لهم من یسمع کلامکم ویطیعکم ولو کان هؤلاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم «والله علیم بالظالمین» المنافقین. بینهم **عبدالله بن ابی** و **عبدالله نضل** و **عبدالله بن نبتل** و **جد بن قیس** و **رفاعة بن تابوت** و **اوس بن قبطی**.

«لقد ابتغوا الفتنة» میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت است و در غزاء **احد** همچنین بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لونعلم قتالا لاتّبعنا کم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند تا افرقت ازمیان **اوس** و **خزرج** برخیزد. چون رسول خدا ب**مدینه** آمد آن کار فروبست وباطل شد **عبدالله ابی** ومنافقان ب**جهودان** میگرایدند تا **جهودان** در نبوّت

مصطفی طعن میکردند ومردمان درود، شك می افکندند ودلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك والکید بك والتقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاءَ الحق ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امر الله وعلا دین الله وهو الاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم.

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت درشأن **جدبن قیس الخزرجی** آمد مردی بود ازمعروفان منافقان رسول خدا گفت باوهل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفر ان لااصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قداذنت لك فانزل الله هذه الآیة وکان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناءً فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لعساء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لاتفتنی» ببنات الاصفر مرا بهزنان روم وبنات بنی الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است ونفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله، اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار والعذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است وآنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. وهر کجا تصدیق بود آنجا

۱ ـ درنسخه الف: کهرباء است.

دلی بود و آنجا که دل بود فتحی بود و آنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود. آنك **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر در بدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه از آسمان جدا شدی و بر بام **کعبه** سه پاره گشتید یك پاره از آن در کنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت از **جهودان مکه** وغیر ایشان تاآنگه کـه **بشام** میرفت بتجارت. گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم وآن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی. **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت ورحمت دردل وی مایده یی نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوةٍ ولکن بشیءٍ وقرفی صدره.

پیرطریقت: گفت که ازحال وی نشان داده که گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیزاست نه جای آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان بر گشتند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت زده ایست، نامعذورست بیست سال دیگر ابوبکر این حدیث پنهان میداشت تااز جبار عالم فرمان امد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی کـه لااله الاالله محمد رسول الله قل هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با **جبرئیل** با که گویم که همه عالم منکر این حدیث اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی رسیدندی یا **محمد** هیچ کس بسعادت دعوت تو نزدیکتر از **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی رو واین حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم ازحجره خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد. چون دیدهٔ صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت: یا **ابابکر** این چندین ضعف وزردی روی تو ازبهر چیست گفت یا **محمد** چندین سال است که آتشی تیز درباطن

خود می‌بینم هرروز که بر آید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بـرافروخته‌ام وانگه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

مصطفی دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تاازآن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده « که الم نشرح لك صدرك » یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است وپاك جاء بالصدق وصدق به گفتا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وباز آمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش گشت‌چون آوای قبول شنیدیم . الهی دانی که هرگز درمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی گرفتیم و بهر راه که رفتیم بربوی تو آن راه بریدیم . دل رفت مبارك باد ورجان برود دربن‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌توشد پاك ببر،زان که‌درین دل یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صدجان نکند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . .

۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ان تصبك حسنة** » اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، « **وان تصبك مصيبة** » و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **يقولوا** » گویند ، « **قداخذنا امرنا من قبل** » از آن بود که دست بآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، « **ويتولوا وهم فرحون**.(۵۰) » و بر گردند شادان و نازان .

« **قل** » گوی [ای پیغامبر من] ، « **لن يصيبنا** » نرسد بما ، « **الاماكتب الله لنا** » مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، « **هومولينا** » اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلى الله فليتوكل المؤمنون .** (۵۱) » و ایدون بادا کـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا .

« **قل هل تربّصون بنا** » گوی چشم برچیزی میدارید که رسد بما ، « **الاّ احدی الحسنیین** » جز یکی از دو نیکی ، « **و نحن نتربّص بکم** » وما چشم میداریم بشما ، « **ان یصیبکم الله** » که برساند خدای بشما ، « **بعذاب من عنده او بایدینا** » یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما ، « **فتربصوا** » پس چشم میدارید ، « **انّا معکم متربصون** . (۵۲) » که ما با شما چشم دارندگانیم .

« **قل انفقوا** » بگوی پیغامبر من نفقه میکنید ، « **طوعاً او کرهاً** » خوش منش یا ناکام ، « **لن یتقبل منکم** » نخواهند پذیرفت از شما ، « **انکم کنتم قوماً فاسقین** . (۵۳) » که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون .

« **وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم** » باز نداشت کردار ایشان را و نفقات ایشانرا از پذیرفتاری ، « **الاّ انّهم کفروا بالله وبرسوله** » مگر آنچه ایشان کافر شدند در نهان بخدا و رسول ، « **ولا یأتون الصلوة الاّ وهم کسالی** » و بجماعت نیایند مگر بکسلانی ، « **ولاینفقون الاّ وهم کارهون** . (۵۴) » وز کوة ندهند مگر بدشواری .

« **فلاتعجبك اموالهم** » خوش مبا یادترا ونیکو ، مالهای ایشان ، « **ولااولادهم** » ونه فرزندان ایشان ، « **انّما یرید الله لیعذبهم بها** » میخواهد خدای که ایشان را بعذاب میدارد [بافزون آن و بگرد کرد آن و بنگه داشت آن] ، « **فی الحیوة الدنیا** » درین جهان ، « **وتزهق انفسهم** » و جان ایشان برآید ، « **وهم کافرون** . (۵۵) » و ایشان بر کافری .

« **ویحلفون بالله** » سوگند میخورند بخدای ، « **انّهم لمنکم** » که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند ، « **وماهم منکم** » و ایشان از اهل دین شما نیستند ، « **ولکنهم قوم یفرقون** . (۵۶) » لکن ایشان قومی اند که ازدوسوی می‌ترسند .

« **لویجدون ملجأً** » اگر ایشان پناه گاهی می‌یابند ، « **اومغارات** » یامتواری گاهی ، « **اومدّخلاً** » یا نهان جائی ، « **لولّوا الیه** » روی بآن دادندید ، « **وهم یجمحون** . (۵۷) » و ایشان شتابان ودوان .

ومنهم من یلمزك » و از ایشان کس است که ترا بهبیداد گری باز خواند ، « **فی الصدقات** » در صدقات که دهی ، « **فان اعطوا منها رضوا** » اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند، «وان لم يعطوا منها» و اگر ایشانرا ندهند از آن. «اذاهم يسخطون.(۵۸)» بخشم می‌باشند و نا خرسند.

«ولو انّهم رضوا» و اگر ایشان خشنود بودندی و خرسند، «بما آتاهم الله و رسوله» بآنچه خدای ایشانرا داد و رسول او، «وقالوا حسبنا الله» و گفتندی بسنده‌است ما را خدای و آنچه وی بخشد و گزیند وسازد، «سيؤتينا الله من فضله» خدای ما را ازفضل خویش‌خوددهد [آنچه خواهد و دریابد]، «ورسوله» ورسول وی رساند، «انّا الى الله راغبون.(۵۹)» ما بنیا زوحاجت خواست خود با خدای خود می کردیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «ان تصبك حسنة تسؤهم» اى - ان نلت نصرة فى غزائك هذه تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزيمة يقولوا قد اخذنا بالحزم اذتخلّفنا - میگوید باین غزاء «تبوك» که میروید اگر شما را نصرت وظفر بود منافقان اندهگن شوند ودل تنک واگرهزیمت و شکستی بود ایشان گویند: نیك آمد و راست، که نرفتیم. حزم آن بود که ما بردست گرفتیم، کلبی گفت: «حسنه» ظفر و غنیمت روز بدر بود، مسلمانانرا و «مصیبت» و شکستگی و نکبة روز احد. میگوید منافقان روز بدر اندوهگن‌بودند که نصرت مسلمانان میدیدند وروز احد شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشانرا. رب‌العالمین گفت «ويتولّوا» اى - عن الايمان.

«وهم فرحون» لما اصاب رسول الله واصحابه يوم احد. الاصابة وقوع الشئ فيما قصد به و قيل - الاصابة الانحطاط من اعلى الى اسفل مشتقّ من الصواب.

«قل» يا محمد للمنافقين «لن يصيبنا» شدة و رخاء وخيروشرّ «الا ما كتب الله لنا» فى اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علينا فى سابق حكمه كما قال عزّوجلّ: «مااصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرأها».

«وعلى الله فليتوكل المؤمنون» يعنى - واليه فليفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

«قل هل تربصون» اى - هل ينتظرون ان ينزل بنا «الااحدى الحسنيين»

نصرة او شهادة .

«ونحن نتربص بکم» احدی السوئین عذاب من عندالله کما اصاب الامم الخالیة اوبایدینا فنغلبکم بالسیف و نقتلکم «فتربصوا» مواعید الشیطان .

«انّا معکم متربصون» مواعیدالله فی اعلاء کلمته واعزاز دینه. معنی آیت آنست یا **محمد** ایشانرا گوی جز آن نیست که شما انتظارمیکشید وچشم میدارید که رسد بما یکی از دونیکوئی: یا یاری ازخدای وظفر بردشمن. یا شهید شدن درراه خدا. وما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دوبد، یکی: عذابی ازنزدیك خویشتن یا کشتن بدست ما. اکنون شما چشم میدارید تا ما باشما چشم میداریم .آنچه شما چشم بدان میدارید وعدهٔ **شیطان** است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده **خدای** است.

روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله ص : یضمن الله لمن خرج فی سبیله لا یخرج الا ایماناً بالله و تصدیقاً لرسوله، ان یرزقه الشهادة او یردّه الی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنیمة» .

«قل انفقوا طوعاً اوکرهاً »این آیت درشان **عبدالله ابی** آمد. رئیس منافقان کان عظیم النفقة واسع الوسیعة «انفقوا» امراست بمعنی شرط ومراد باین توبیخ است یقول: ان انفقتم طائعین او کارهین لن یتقبل منکم. نفقة که میکنید اگر به طوع کنید واگر بکره، از شما پذیرفته نیست که اعتقاد و توحید با آن نیست. و گفته‌اند این جواب **جدبن قیس** است که گفته بود ائذن لی فی القعود و اعینك بمالی. و گفته‌اند طوع، صدقات است که بروی لازم نیست و کره، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده. وگفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کند، بردل ایشان آسان وخوش و کره آنست که از بیم قتل کنند، بردل ایشان گران ودشوار. میگوید هرچون که هست، از شما که منافقان اید نپذیرند که نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات - پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت:

«وما منعهم» ای - ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا کفرهم بالله و رسوله . عرب گوید ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای : ما امتنعت الامن اجل فلان. قال الله عزّوجلّ :«وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذّب بها الاولون» ای - وما امتنعنا ان

نرسل بالایات الا ان کذّب بها، فان‌الله عزّوجلّ لامانع له. باز نمود که آن نفقات ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متثاقل‌اند از آن که گوش بثواب آن ندارند وانفاق برایشان دشوار است، از آنکه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله‌صم: «للمنافقین علامات یعرفون بها. تحیّتهم لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم غلول. لایقربون المساجد الاهجراً ولایأتون الصلوة الادبراً مستکبرین لایألفون ولایؤلفون خشب باللیل صخب بالنّهار». و فی بعض الاخبار: «جیفة باللیل بطّال بالنّهار». وقال **ابن عباس** فی صفة المنافقین: هم النائمون عن العتمات الغافلون عن الغدوات التارکون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات.

«کرهاً» - بضم کاف قرائت **حمزة** و **کسائی** است، و در معنی، ضمّ و فتح یکسان است.

«ان یقبل منهم» - بیا قرائت **حمزة** و **کسائی** است وباین قرائت نفقات بمعنی انفاق است.

«فلاتعجبك اموالم ولا اولادهم» - این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است، و بقول بعضی مفسران درآیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فلاتعجبك کثرة اموالهم و اولادهم فی الحیوة الدّنیا، انّما یریدالله لیعذّبهم بها فی الاخرة. و بیشترین مفسران برآنند که آیت بر ترتیب خویش است و فی. متصل بیعذّبهم. یعنی - لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الکثیرة و الاولاد.

«انّما یریدالله لیعذّبهم» ای - بجمعها و حفظها و حبّها والبخل بها و کلّ هذا عذاب. و قیل: یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد. میگوید: عجب مدار و نیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشانرا که خدای میخواهد که ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانکه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود وآنگه بعاقبت:

«تزهق انفسهم وهم کافرون» ای - تخرج ارواحهم وهم علی الکفر.

«ویحلفون بالله انّهم لمنکم» ای - یحلفون بالله کاذباً انّهم مؤمنون.

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین.

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که‌جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند.

«لو یجدون ملجأً» ای - ملاذاً. «او مغارات» یعنی - اسراباً، جمع مغارة.

«اومدّخلاً»، و برقراءت یعقوب «اومد خلاً» بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً.

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوه.

«وهم یجمحون» یسرعون. من قولهم. فرس جموح یرکب رأسه، ومعنی الآیة: ان المنافقین لوامکنهم الفرار من بین‌المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم‌یقیموا بینهم.

«ومنهم من یلمزك»، و برقرائت **یعقوب** «یلمزك» بضم میم ای - یعیبك، واللمز - العیب، اللمزة - العیّاب، و اللمزة المعیب.

«فی الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها. این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر**، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد، گفت: یا رسول‌الله اعدل فانّك ما عدلت الیوم. رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد، گفت: ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل **وجبرئیل** عن‌یمینی و **میکائیل** عن یساری. **عمر** گفت: یارسول‌الله ایذن‌لی‌اضرب عنقه. فقال: دعه فانّی لااحبّ ان یقال‌انّ **محمداً** یقتل اصحابه، وروی: دعه فانّ له اصحاباً یمرقون من الدّین کمایمرق السهم من‌الرّمیة. و درخبراست که **ابوبکر** از پس وی‌برفت اورا در غار یافت باز گشت، **عمر** هم‌چنین برفت ودر نماز یافت وباز گشت، و **علی** رفت و اورا نیافت ونه دید، رسول‌خدا گفت: یا **علی**! این مرد بروز کار توبرتو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد. **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت. رب‌العالمین گفت. «فان اعطوا منها رضوا» ای - ان کثرت لهم من ذلك

فرحوا وان اعطيتهم قليلاً سخطوا ، ای ـ انّما دينهم و سخطهم و رضاهم لدنياهم .

«ولو انّهم رضوا ما آتيهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله» ، كما قال المسلمون . جواب «لو» اینجا محذوف است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوكلوا على الله لكان خيراً لهم و **عرب** فراوان جواب «لو» فرو گذارند در سخن و درست است خبر از **مصطفی** ص که گفت : « هلاك امّتی علی ایدی اغيلمة من **بنی عبدمناف** » قالوا : یا رسول الله فماذا تأمرنا ؟ قال : لو انّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت است .

«سيؤتينا الله من فضله» ای ـ خزائنه ، ورسوله من الصدقة والغنيمة . میگوید : خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهد آنچه دریابد ورسول وی رساند . چنانکه درخبر است : «لاتكنوا بابی القسم ـ الله يعطی وانا اقسم .

«انّا الی الله راغبون» ای ـ نسأل الله ان يغنينا من فضله بفضله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ان تصبك حسنة تسؤهم» . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بروی بزرگتر ، حاسدان وی بیشتر . منافقان که نعمت و نواخت وفضل خدای دیدند بر **مصطفی** و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای گفت : «ان تصبك حسنةٌ تسؤهم» ، چون نعمت وفضل خدایرا بر کسی بیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . **معاویه** گفت : هر دردی را درمان دانم وهر کاری را تدبیری توانم مگر درد حاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت از محسود نیست . **مصطفی** ص گفت : «ثلث هنّ اصل كلّ خطيئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ايّاكم والكبر فانّ ابليس حمله الكبران لا يسجد لادم عليه السلام وايّاكم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص علی ان اكل من الشجرة و ايّاكم والحسد فانّ بنی آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که **موسی** علیه السلام مردی را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت بی نهایت ولطف بی کران رسیده **موسی** چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید؟ گفت: «لا یحسدون النّاس علی ما آتیهم اللّه من فضله»، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بر بندگان دید و بایشان حسد نبرد. و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ العزة فریشتهٔ آفریده بر گذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان بر آرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد، بوی گوید: قف فانا ملك الحسد، باش که فریشته حسدم تادرآن نگرم که آمیخته حسد است یانه اگر نشان حسد بیند باز گرداند، وگوید: اضربوا وجه صاحبه فانّه حاسد.

«قل لن یصیبنا الاّ ما کتب اللّه لنا». حجتی روشن‌است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما. و ربّ العزه برایشان ردّ میکند و میگوید: یا محمد بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگرکه خدای خواست وتقدیرکرد و برمانوشت همه بتقدیر او وهمه بحکم او ومشیّت او. درعالم‌چیست از بودنی مگر بخواست او، موی نجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی نایددردل مگر بعلم او، آدمی ازخاك آفریدهٔ او نه ازنخّاس خریدهٔ او، هرچه خواهدکند و برسربندگان راندکه حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ اوکس را ازوی واخواست نه، وازپیش حکم اوبرخاست نه، «لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون».

پیر طریقت گفت: الٓهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسندکرا وپسندیده چرا؟ بنده بتاوی بقضا پس گوی که چرا، الٓهی کار پیش از آدم و حوّاست وعطا پیش‌ازخوف ورجا است، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصّهٔاو آنکس‌است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است.

«قل لن یصیبنا الاّ ما کتب اللّه لنا» قسمت آنست که درازل‌کردند، حکم آنست که در ازل راندند، رقم آنست که در ازل کشیدند، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه. **محمد بن السماك** گوید: در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان گرفته و بحکم تقرب دستارها بر آن همی انداختند، جنازهٔ دیگر دیدم که همی

بردند و بر آن سنك باران همی کردند - پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود در طاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانك نماز کرد دل را درسر زلف خوب روئی گم کرد و آن خوب روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدوشرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زنّار گبرکی دربندد. آن مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گمراهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را در بهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی میدهم که خدا یکی است و **محمد** رسول او، این بگفت وجان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن جنازه که سنگ باران بدان همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می اندازند مهد دولت آن نومسلمان است.
هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عنایة الازلیة کفایة الابدیّة، هومولانا، اواست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ مابی ما بکرم خویش نه بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلی الله فلیتوکّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیز گردد. میگوید: «وتوکّل علی العزیز الرحیم» ونگر تا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد برپادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوکل علی الحی الذی لا یموت»، دامن طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگردامن اعتماد وهمّت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «ان الله یحب المتوکلین»، وازمرغان هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون آمده بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند «لوتوکّلتم علی الله حقّ توکّله لرزقکم

کما یرزق الطّیر، تغدو خماصاً و تروح بطاناً.

«قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن یتقبل منکم» تقرّب العدوّ یوجب زیادة المقت له و تجنّب الحبیب یقتضی زیادة العطف علیه. قال الله تعالی: «فاولئک یبدّل الله سیّآتهم حسنات.»

«ولا یأتون الصلوة الاوهم کسالی» التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر علی ثلث مقامات: واحد یقوم الیه علی العادة وقیامه الیه قیام کسل، وآخر یقوم الیه قیام طلب ثواب و قیامه الیه قیام طمع، و آخر یقوم الیه قیام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالی.

٧ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّما الصدقات للفقرآء**» زکوتها که شرع واجب کرد درویشانرا ست که هیچ چیز ندارند، «**والمساکین**» و ایشانرا که کم از کفایت دارند، «**والعاملین علیها**» و ایشان که صدقه می‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ایشان که می تألّف کنند ایشانرا براسلام تا دل فرا اسلام دهند، «**وفی الرقاب**» و در بردگان [که خویشتن را باز خریده‌اند از سیّد]، «**والغارمین**» و اوامداران [از بهر مصالح مسلمانان]، «**وفی سبیل الله**» و در [غازیان] در سبیل خدا، «**وابن السبیل**» وراه گذریان که [درسفر مباح باشندو] روی بخانه دارند، «**فریضة من الله**» این باز برندهٔ الله است و بخشیده و نامزد کردهٔ او، «**والله علیم حکیم.**(٦٠)» وخدای دانائیست راست‌دان.

«**ومنهم الذین یؤذون النبی**» وهم از ایشان است، ایشان که رسول را می رنجانند بسخن، «**و یقولون هواذن**» ومیگویند وی همه گوش است، «**قل اذن خیرلکم**» گوی اگر گوش است شمارا به است، «**یؤمن بالله**» آنچه از خدای بوی آید بآن میگرود، «**ویؤمن للمؤمنین**» و مؤمنان را براست میدارد وراست گوی میداند، «**ورحمة للذین آمنوا منکم**» ورحمتی است گروندگان شمارا، «**والذین یؤذون رسول الله**» و ایشان که رسول خدایرا می رنجانند، «**لهم عذاب الیم.**(٦١)» ایشان راست عذابی درد نمای.

« **يحلفون باللّٰه لكم** » سوگندان ميخورند شما را بخداى ، « **ليرضوكم** » تا شمارا خشنود كنند بسخن ، « **واللّٰه ورسوله احق ان يرضوه** » و خداى ورسول وى سزاتراست كه خشنود كنند وى را ، « **ان كانوا مؤمنين.**(٦٢) » اگر گرويدگان‌اند.

« **الم يعلموا** » نميدانند ؟! ، « **انّه من يحادداللّٰه و رسوله** » كه هر كه گرانى كرد ازخدا و رسول وى ، « **فانّ له نارجهنم** » اوراست آتش دوزخ ، « **خالداً فيها** » جاويدان درآن ، « **ذلك الخزى العظيم.**(٦٣) » آنت رسوائى بزرگ .

« **يحذر المنافقون** » مى‌پرهيزند منافقان ، « **ان تنزل عليهم سورة** » كه فرو آيد ورايشان ازآسمان سورتى ، « **تنبّئهم بمافى قلوبهم** » كه ايشانرا خبر كند ازآنچه دردلهاى ايشان ، « **قل استهزؤا** » گوى هم اين افسوس ميداريد ، « **ان اللّٰه مخرج ماتحذرون .**(٦٤) » كه خداى بيرون خواهدآورد از دلهاى ايشان آنچه مى‌پرهيزند از آن .

« **ولئن سألتهم** » واگر پرسى ازايشان [كه چرا بدى گفتند ياران را وافسوس داشتند] ، « **ليقولن** » گويند ، « **انما كنا نخوض و نلعب** » مادر سخنى بوديم كه بزبان ميگفتيم و بازى ميكرديم ، « **قل اباللّٰه و آياته ورسوله** » گوى بخدا و بسخنان ودين وى و رسول او ، « **كنتم تستهزؤن.**(٦٥) » مى‌افسوس داريد ؟

« **لاتعتذروا** » خويشتن را عذر مگوئيد و خويشتن را باز مپوشيد ، « **قد كفرتم بعد ايمانكم** » كه پس ايمان خويش كافرشديد ، « **ان نعف عن طائفة منكم** » اگر فرا گذارند لختى از اينان كه درين سخن بودند ، « **نعذب طائفة** » فرونگذارند و عذاب كنند لختى را ازايشان ، « **بانهم كانوا مجرمين.**(٦٦) » ازبهر آنكه خداوندان جرم بودند .

« **المنافقون و المنافقات** » مردان و زنان منافقان ، « **بعضهم من بعض** » همه از يكديگراند ، « **يأمرون بالمنكر** » يكديگر را بناپسنديده ميفرمايند ، « **وينهون عن المعروف** » و يكديگر را از پسنديده باز ميدارند ، « **ويقبضون ايديهم** » و دستهاى خود ازنفقه فرومى‌بندند ، « **نسوا اللّٰه** » طاعت خداى بگذاشتند « **فنسيهم** » تاخداى نواخت ايشان بگذاشت ، « **ان المنافقين هم الفاسقون.**(٦٧) »

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند.

« **وعدالله المنافقین و المنافقات** » وعـده داد الله منافقانرا مردان و زنان ، « **والکفار** » و کافرانرا ، « **نارجهنم** » آتش دوزخ ، « **خالدین فیها** » جاویدند اندر آن ، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا ، « **و لعنهم الله** » ولعنت‌خدای برایشان « **فلهم عذاب مقیم.**(٦٨) » و ایشان را عذابی پاینده.

« **کالذین من قبلکم** » سرانجام اینان راست چون سرانجـام ایشان که پیش از شما بودند ، « **کانوا اشدّ منکم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند ، « **واکثر اموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمـال و فرزندان ، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین‌جهان ، « **فاستمتعتم بخلاقکم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان ، « **کما استمتع الّذین من قبلکم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند ، « **وخضتم کالذی خاضوا** » در گرفتید‌همان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و برآن رفتند ، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه کارهای ایشان تباه گشت ، « **فی الدنیا والاخرة** » دربن‌جهان و درآنجهان ، « **واولئك هم الخاسرون.**(٦٩) » و ایشان بمانند زیانکاران.

« **الم یأتهم** » نیامد بایشان ، « **نبأ الذّین من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤتفکات** » قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** و **قوم ابراهیم** و گروههای **مدین** واهل شارستانهای **لوط** ، « **اتتهم رسلهم بالبینات** » بایشان‌آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست ، « **فماکان الله لیظلمهم** » وخدای ورایشان هر گز بیداد گر نبود ، « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون.**(٧٠) » ولکن ایشان برخود بیداد کردند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّما الصدقات » یعنی - مال‌الزّکوة و الجزیة و سایر ماسبیله الی بیت‌المال . میگویند : مال زکوة و جزیت ذمّی و مالی که درشرع ، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است کـه رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کند بسویّت بهشت قسمی ، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم از سه کس نباشند ، آن ثمن برایشان قسمت کند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده واقلّ الجمع ثلثه . روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال : اتیت رسول‌الله صم فبایعته فاتاه رجلٌ فقال : اعطنی من الصدقة ، فقال له رسول‌الله : انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزآءٍ فان کنت من تلک الاجزاءِ اعطیتك حقّك .

و بدان که آن هشت صنف : اول فقرااند ، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند ، که **مصطفی** علیه‌الصلاة والسلام گفت : «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب » . و اشتقاق فقر از فقار است ، تقول : فقرته ، ای ـ اصبت فقاره ، وهو اصل الظّهر کما تقول : رأسته و رجلته ، ای ـ ضربت رأسه و رجله ، فکانّه کسر ظهره .

ومساکین آنند که چیزی دارند، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود ، امّا دخل ایشان بخرج بهم وفانکند و مسکن وفرش ضروری وجامعهٔ تجمّل که ناچار است و سبب ستر است ، اسم مسکنت از ایشان سلب نکند و استحقاق بنبرد . قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند ، یعنی : مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت ، و قول اول درست‌تر است و مشهورتر ، بدلیل آیت و خبر ، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر » ، وامّا الخبر : فکان صم یتعوّذ من الفقر و یسأل المسکنة فیقول : اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین ، این دلیل است که فقر صعب‌تر است و سخت‌تر ، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب‌تر است و حاجت وی بیشتر ، والعرب لایبدأ الّا بالاهم فالاهمّ .

قومی مفسران گفتند : فقیر ومسکین دونام است یك قوم را ، فکلّ فقیرمسکین و کلّ مسکین فقیر، و دونام برایشان نام نهاد تا دوسهم صدقات بایشان رسانند ، وذلك نظرمن‌الله لهم ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول خدافقرا **اهل صفه** رامیگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله‌ص: لیس المسکین هذا الطّواف الّذی یطوف علی النّاس، تردّه اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان، انّما المسکین الّذی لایجد غنی یغنیه و یستحیی ان یسأل النّاس، ولا یفطن به، فیتصدّق علیه. و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکیناً لانّ الفقر اسکنه لایتحرّك الی مایتحرّك الیه الغنی. و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری، و این ذلّت بر دو وجه است: ذلّت فقر وذلّت حال. و ذلّت **جهودان** که ربّ العزّة گفت: «ضربت علیهم الذلّة والمسکنة» ذلّت حال است، و کذلك قوله: «لمساکین یعملون فی البحر»، و کذلك قول **علی**ع: مسکینٌ ابن آدم ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم مستور لاجل مکنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة وتقتله الشّرقة و یمیته الغرقة. این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم برآید بایشان دهند که بآن بازرگانی کنند و کسب بآن بخرد تا حاجت وی برآید و فقر وی زائل گردد، واختلف العلماء فی حدّ الغنی الّذی یمنع اخذ الصدقة، فقال الاکثرون: حدّه ان یملك مایتی درهم و قال قوم: من ملك خمسین درهماً لایحلّ له الصدقة، لقول النبی‌ص: من سأل النّاس وله مایغنیه جاء یوم القیمة ومسئلته فی وجهه خموش او خدوش قیل ومایغنیه قال خمسون درهماً اوقیمته من الذّهب، وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق**.

«والعاملین علیها» و هم السّعاة الّذین یجمعون المال و یجبون الخراج الی بیت المال. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به بیت المال جمع کنند، و قاضی که آنرا فرماید. ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان وآنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگر اجرت زیادة از ثمن باید از سهام هفت گانه که باقی اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند.

«والمؤلّفة قلوبهم» - این مؤلّفه در عهد رسول خدا بودند. سادات عرب سروران قبائل از **بنی امیه**، **بوسفیان حرب** واز **بنی مخزوم**، **الحارث بن هشام** و از **بنی جمح** **صفوان بن امیه** و از **بنی عامر**، **سهیل بن عمرو** و از **بنی اسد**، **حکیم بن حزام** و از **بنی نضر**، **مالك بن عوف** و از **بنی سلیم**، **عباس بن مرداس** و از **بنی ثقیف**، **العلاء بن حارثه** و از **بنی سهم**، **عدی بن قیس**. ایشان در اسلام آمدند، رسول خدا استمالت دلهای ایشان کرد و سهمی در صدقات از بهر ایشان پیدا کرد تا اسلام بر دل ایشان شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود و دیگران نیز باسلام رغبت کنند. و در خبر است که روز **حنین** ایشانرا هر یکی صد اشتر بداد. امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات **مصطفی** ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام در عزّ و کثرت و در منعة از آن بی نیاز است، والحمدلله رب العالمین. و **عمرخطاب** گفت: انّا لانعطی علی الاسلام شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شآء فلیکفر. و ذهب بعض اهل العلم انّ للامام ان یعطی مَن یتألّفه علی الاسلام ولایدفع الی الکفّار.

«وفی الرّقاب» وهو المکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فکاك رقبته.

«والغارمین» وامداران اند و ایشان دو فرقت اند: فرقتی درویشان اند که قرض گرفته اند نه برمعصیت، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش، و فرقتی توانگران اند که قرض گرفته اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها. این هردو فرقه غارمان اند، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند که آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند.

«وفی سبیل الله» غازیان اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش روند و بر دیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه و آلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند از آن بسازند، و درویش وتوانگر درآن یکسان که **مصطفی** گفت: لاتحلّ الصدقة لغنیّ الا لغاز فی سبیل الله اولعامل علیها او لغارم، وهم ازین باب است بناء مصانع و عمارت قناطر که درراه غزا بود.

و قال **ابن عباس** : يجوز ان يصرف سهم سبيل الله الي الحج، وهو قول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

«وابن السبيل» راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی است چندان بوی دهند که بآن مقصد خویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع شود، عاجز ومحتاج نفقه . وقيل : هوالضيف ينزل عليك . ونسب الى السبيل لملابسته ايّاها .

«فريضة من‌الله» - نصب على الحال . و قيل : نصب على المصدر و معناه - قطيعة من‌الله ، اى - هذه‌السهام قطايع‌الله على اربابها .

« والله عليم حكيم » يضع الصدقات مواضعها . علماءِ دين درقسمت این سهام مختلف‌اند ، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست آیند اگر همه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگر همه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کرنند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند ، و يبدأ باهله ثمّ باهل بلده ويردّ حصة من‌لم يوجد على من وجد منهم . و اختلفوا فى نقل الصدقات عن بلد المال الى موضع آخر مع وجود المستحقين فيه ، فكرهه اكثر اهل العلم لما روى انّ النّبى‌ص بعث **معاذاً** الى **اليمن** فقال : انّك تأتى قوماً من‌اهل الكتاب فادعهم الى شهادة ان لااله الاالله وانّى رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض عليهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنيائهم و تردّ الى فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فايّاك و كرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها ليس بينها و بين‌الله حجاب ، فهذا يدلّ على انّ صدقة اغنياء كلّ قوم تردّ على فقرآء ذلك القوم .

«ومنهم الّذين يؤذون النّبى » - این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی وآنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ، من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیر لکم» گوی ارهمه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود وآن می پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است همچنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ـ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ـ صدّقته. و در شواذّ خوانده‌اند: اذنٌ خیرلکم منوّن مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ـ قرائت عامّه رفع است ای ـ هو رحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته و لین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیرلکم» یعنی ـ که او رحمتی است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ـ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من الحمیر ـ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه باز گفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که عامر دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت، عامر دل تنگ گشت گفت: اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب، فانزل‌اللّه هذه الایة.

مقاتل و کلبی گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای تبوك تخلّف کردند بی‌عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد: «یحلفون‌باللّه لکم» یعنی ـ للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم.

«واللّه ورسوله احقّ‌ان یرضوه ان کانوا مؤمنین» ای ـ ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لا یعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه، مؤمنین. قال الزّجاج: لم یقل «یرضوهما» لانّ المعنی یدلّ علیه فحذف استخفافاً، المعنی ـ واللّه احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه. قال الشاعر:

نحن بما عندنا وانت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف

«الم یعلموا انّه» ای ـ انّ الامر و الشّأن.

«من یحادداللّه و رسوله» ای ـ من یحارب اولیاءاللّه ورسوله.

«فانّ‌له نارجهنّم» ای ـ الامر انّ‌له نارجهنّم.

«خالداً فیها» فی‌النّار.

«ذلك الخزی العظیم» الاهلاك الدّائم.

«یحذر المنافقون» ـ این عبداللّه‌بن ابیّ منافق است کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌اللّه من‌السماء صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده.

کلبی گفت: مردی منافق گفت: واللّه لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولا ینزل فیناشیٔ یفضحنا، فانزل‌اللّه هذه الآیة. و روا باشدکه «یحذرالمنافقون» اگرچه بلفظ خبرگفت، بمعنی امر باشد، یعنی ـ لیحذرالمنافقون.

«ان تنزّل علیهم» ای ـ تنزّل علی‌المؤمنین.

«سورةٌ تنبّئهم» تخبرهم «بما فی قلوبهم» ـ ابن کیسان گفت: این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای تبوك قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش مصطفی روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند، **جبرئيل** ازآسمان آمد و **مصطفى** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنكروار **عمارياسر** درپیش راحلهٔ **مصطفى** ایستاده و**حذيفه** ازپس ایستاده و مرکب **مصطفى** می‌راندند، **مصطفى** گفت: یا **حذيفه** اضرب وجوه رواحلهم.آن قوم که می آیند راحله‌های‌ایشان بروی باز زن تا باز گردند. **حذيفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید، پس‌چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت: یا**حذيفة** من عرفت من‌القوم؟آن قوم‌را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول‌الله.رسول خدای گفت: انّه‌فلان وفلان وفلان تا هردوازده برشمرد. **حذيفه** گفت: الاّ تبعث‌اليهم فيقتلهم. فقال: اکره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل يقتلهم بل يكفيناهم‌الله بالدّبيلة. فقيل: يا رسول‌الله! وما الدّبيلة؟ قال: شهاب من جهنّم يضعه على‌نياط فؤاد احدهم حتّى تزهق نفسه. و روى ان النبى‌ص قال: فى امّتى اثنا عشر منافقاً لايدخلون الجنّة ولايجدون ريحها حتّى يلج الجمل فى سمّ‌الخياط، ثمانية منهم يكفيهم الدّبيلة سراج من النّار تظهر فى اكتافهم حتّى تنجم من صدورهم و كان كذلك. پس ایشان ترسیدند که اگر آیت از آسمان آید، ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئيل** آمد وآیت آورد و نفاق و کفر ایشان آشکارا کرد و رسوا گشتند، تا **قتاده** میگوید: كانت هذه السورة تسمّى: فاضحة‌المنافقين.

«قل‌استهزؤا انّ‌الله مخرجٌ ماتحذرون» این‌ازخدای تهدیداست ومعنی آنست که‌گوی که همین افسوس میدارید که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید که‌آشکارا گردد، هم‌چنانکه جائی دیگر گفت: «ام‌حسب الّذين فى‌قلوبهم مرضٌ ان‌لن يخرج‌الله اضغانهم».

«ولئن سألتهم ليقو لنّ» ـ این‌درشأن مردی آمد که چون **مصطفى** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت، وی گفت: ايظنّ **محمد** انّ قتال **بنى‌الاصفر** كقتال من لقى من‌غيرهم؟می‌پندارد **محمد** که قتال **روميان** وهم **بنوالاصفر** هم چون‌قتال‌دیگران است؟ ومی طمع دارد که سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست‌آرد و درآن نشیند، هیهات‌له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. **زيدبن اسلم** و **محمد بن كعب**

گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای **تبوك**: مارأیت مثل قرّائنا هؤلاء ارغب بطونا ولا اکذب لساناً ولااجبن عنداللقاء. یعنون رسول‌الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی ازین شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر و بددل‌تر ازین قرّایان یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن مالك** این سخن بشنید، گفت: کذبت ولکنّك منافق لاخبرنّ رسول‌الله(ص) وتو مردی منافقی ومن **مصطفی** راازین سخن خبردهم. **عوف** بیامد تا**مصطفی** راخبردهد و **جبرئیل** پیش از وی آمده بود و آیت آورده: «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد راکه آن سخن گفت که چرا گفتی؟

«لیقولن انما کنا نخوض ونلعب» جواب دهد وگوید: آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم وبازی(۱) می کردیم - خوض - اسمی است درقرآن رفتن را درسخن نابکار چنانکه گفت: «ذرهم فی خوضهم یلعبون» و «خضتم کالّذی خاضوا» همه‌ازیکباب‌است.

ضحاك گفت: این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی آمد که در **رسول خدا** ناپسندو ناسزا گفت. قال **ابن عمر**: رأیت **عبدالله بن ابی** یشتدقدام **رسول‌الله** والحصی والحجارة ینکب رجلیه یقول: یا **رسول‌الله** «انما کنّا نخوض و نلعب»، و **النبی**ص یقول: «اباللّه و آیاته ورسوله کنتم تستهزؤن؟» مایلتفت‌الیه ومایزید علیه.

ابن عباس گفت: چون **مصطفی**ص از **تبوك** باز گشته بود براه درکه می آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول‌الله** آن قوم را بینی؟ یستهزؤن باللّه و رسله و کتبه، **عمار یاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل‌ان یحترفوا روایشانرا پرس که بچه می خندند یا **عمار**! وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی کنند تا راه برخود پدید کنند. **عمار** بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند کـه رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق اللّه و بلّغ رسوله‌احترقتم لعنکم‌اللّه گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود کـه سخن نمی گفت ونمی خندید وایشانرا از آن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمداین‌ یك‌ تن وگفت یا**رسول‌الله** والّذی انزل علیك الکتاب ما آلیتهم ولانهیتهم، رب‌العالمین این آیت فرستاد درکار ایشان. «لاتعتذروا» ایشانرا گوی کـه خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

(۱) درنسخهٔ الف: بازمی کردیم؟

میپوشید ، « قد کفرتم بعد ایمانکم » قدظهر کفرکم بعداظهارکم الایمان . پس از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید .

« ان یَعف عن طائفة منکم » بضم یا وفتح فا ، « تعذَّب » بضم تا « طائفةٌ » برفع این قرائت عامّه‌است و **عاصم** تنها « ان نعف » بفتح نون خواند « **نعذّب** » بضمّ نون وکسر ذال « **طائفة** » بنصب و این طائفه یك تن است همچنان که گفت : « و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین » و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه ، طائفه خوانند ، یقال : ذهبت الریح بطائفة من ثوبه . فعفی عن الطائفةالاولی . آنمرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی ، رب العالمین از وی فراگذاشت وعفوکرد وهو **مخشی بن حمیر** لمانزلت هذهالآیة برئ من النفاق وسأل‌الله ان یقتله شهیداً لایعلم بمکانه فقتل یوم‌الیمامة فلم یوجدله اثر . وآن دیگران که سخن بانکار گفتند واستهزاء کردند خدای‌تعالی‌هلاك کرد ایشان را وعذاب کرد ، اینست که‌گفت : « نعذّبُ طائفةً » یعنی باقامتهم علی النّفاق « بانهم کانوا مجرمین » ای ـ نعذّب بسبب « انهم کانوا مجرمین » .

« المنافقون و المنافقات » . **ابن عباس** گفت : مردان منافق سیصدبودند وزنان منافقات صدوهفتاد ، « بعضهم من بعض » ای ـ هم یدواحدة وصنف واحدفی اظهارالایمان واستسرار الکفر . میگوید همه ازیك دست بودند چون یك‌تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفرو نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق المعدودة فی الآیة در امر منکر و نهی معروف و قبض دست‌هم چون هم‌اند و بهم مانند .

« یأمرون بالمنکر » ای ـ بالکفر والعصیان والبخل والتخلف‌عن الجهاد « وینهون عن‌المعروف » ای ـ عن‌الایمان والنفقة علی‌اصحاب **رسول‌الله** چنانکه جائی دیگر گفت : « لاتنفقوا علی من عند رسول‌الله » « ویقبضون ایدیهم » عن‌اخراج‌الزکوة والنفقة فی‌الجهاد ، باین‌معنی قبض یدکنایت‌است ازبخل ، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولایمدّها ، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی‌الدعاء الی‌الله وفی‌الحوائج ، کماروی **عن‌النبی** ص انه رأی فی‌الموقف ویده علی‌صدره کاستطعام المسکین ، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین .

« نسوا الله فنسيهم » ای - تركوا اطاعته فترك تطهيرهم ، و قيل - **نسوا** نعم الله عندهم فانساهم الله شكر النعم « ان المنافقين هم الفاسقون » الخارجون عن دين الله .

« وعد الله المنافقين والمنافقات والكفار نار جهنم خالدين فيها هی حسبهم » ای - النار حسبهم فيها كفاية لجزاء كفرهم « ولعنهم الله » ابعدهم عن رحمته « ولهم عذاب مقيم » دائمٌ لاينقطع « كالذين من قبلكم » موضع كاف رفع است ای - انتم كالّذين من قبلكم . وقيل - محله نصب ای - وعد الله المنافقين وعداً كما وعد الذين من قبلكم « كانوا اشد منكم قوة » بطشاً وسعةً « واكثر اموالا واولاداً فاستمتعوا » فتمتّعوا وانتفعوا « بخلاقهم » بنصيبهم من الدنيا . الخلاق التام الوافر من النصيب مشتقٌ من الخلق وهو التقدير .

« فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الّذين من قبلكم بخلاقهم » . قال **الحسن** : دانوا بما ارادوا من الاديان ولم يدينوا بدين الله ، « وخضتم » ، فی الباطل ای - فی الطعن علی **النبی** ص « كالّذی خاضوا » ای - كالّذين خاضوا فحذف النون اواجری مجری من .

« أولئك حبطت اعمالهم فی الدنيا » لانّهم احترفوا عنها ، « والاخرة » لانهم يدخلون النار .

« و اولئك هم الخاسرون » - خسروا الدينا والاخرة . رب العالمين ميگويد فرا منافقان ، كه شما همان كرديد كه پيشينيان و گذشتگان كردند ، آيات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پيغامبران طعن زدند و ايشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء كردند و دردنيا بباطل كوشيدند وبرپی هوا و مراد خود ايستادند ودينداری بدل خواست و هوای خويش كردند نه بفرمان و رضاء حق و دنيا را بعقبی خريدند شما نيز همان كرديد ، لاجرم سر انجام همان يافتيد لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت و آتش دوزخ . روی **ابوهريرة** عن **النبی** ص : لتأخذُنّ كما اخذت الامم من قبلكم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتی لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه . قال **ابوهريرة** : فاقرؤا ان شئتم « كالّذين من قبلكم كانوا اشدّ منكم قوّةً » . . . الآية ، قالوا : يا رسول الله كما صنعت فارس والرّوم واهل الكتاب؟ قال : فهل النّاس الّاهم . وقال **ابن مسعود** : انتم اشبه امم الانبياء **ببنی اسرائيل** سمتا وهدياً تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غير انّی لاادری اتعبدون العجل ام لا ، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم .

فقال : « الم يأتهم » يعنى - المنافقين والكافرين، « نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح » اغرقوا بالمآءِ، « وعادٍ » اهلكوا بالرّيح، « وثمود » اهلكوا بالرّجفة، « وقوم ابراهيم » بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، « و اصحاب مدين » اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، « والمؤتفكات » قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها و امطر و اعليها حجارةً من سجيل، والمعنى - ائتفكت بهم اى - انقلبت. قال **مقاتل** : المؤتفكات المكذّبات .

« اتتهم رسلهم بالبيّنات » فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة .

« فما كان الله ليظلمهم » ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول ص .

« ولكن كانوا انفسهم يظلمون » بتكذيب الرّسل، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّما الصّدقات للفقراءِ . . . » الآية . اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمر يك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته . اى هرگز روزى صفات خودرا بنعت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين بُرى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست . ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشق‌تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش . **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعدمعاذ** درويش صحابه آنجا حاضربود، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد. پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد ووى مى نپذيرفت . رسول خدا گفت : يا **سعد** چرا نميپذيرى ؟ گفت : يا رسول‌الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند که جمال فقر ببیند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر در آن بیشتر نماید. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندید گفت: «مالی وللّدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درو ننگرید، اورا گفتند: «مازاغ البصر وماطغی»، فقرا را پیش دیده و دل وی در آوردند خواست تا ازیشان بر گردد و ننگرد، ربّ العزّه او را وا آن نگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظر ایشانرا گرامی دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم؛ ننگری بدو که من پیوسته بدومی‌نگرم.

گفته‌اند که فقر برسه رتبت است: اوّل حاجت، دوم فقر، سوّم مسکنت. خداوند حاجت سر بدنیا فرو آورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکه راز ولی نعمت. **مصطفی** صم مسکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست گفت: «اعوذ بك من الفقر» یعنی - که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

پیر طریقت گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت ریختی، بآتش دوستی آب وگل سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل برلسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و دردِلّ غربت ورنج سفر، روزبسر آرد و برذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهره‌ای و من بی‌نصیب‌ام هردل شده‌ای را یاری و غمگساری است و من بی‌یار و بی قریبم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل ونشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسن خُلقه یسمع مایقال له. **مصطفی**ص ایشانرا برفور جواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجرخبّ لئیم) قال‌الله تعالی: «قل اذن خیرلکم» قیل: من العاقل قالوا: الفطن المتغافل.

قال الشاعر:

و اذاالکریم اتیته بخدیعة فرأیته فیما تروم یسارع
فاعلم بانّك لم تخادع جاهلاً ان الکریم بفضله متخادعٌ

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**» مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، «**یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة**» و نمازبپای میدارند، «**ویؤتون الزکوة**» و ازمال زکوة می‌دهند، «**ویطیعون‌الله و رسوله**» وفرمان می‌برند خدایرا ورسول اورا، «**اولئك سیرحمهم‌الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، « **ان‌الله عزیز حکیم.** (۷۱) » خدای تواناست ودانا.

« **وعدالله المؤمنین و المؤمنات** » وعده‌داذخدای گرویدگانرازنان ومردان، « **جنات تجری من تحتها الانهار** » بهشتهائی کـه میرود زیر درختان آن جویهای روان، « **خالدین فیها** » جاویددر آن، « **ومساکن طیبة** » بر آرامگاهها ونشستگاههای خوش، « **فی جنات عدن** » در بهشتهای پاینده گـی، « **ورضوان من‌الله اکبر** » وخشنودی ازخدای که ایشانرا پسندید ازهمه مه، « **ذلك الفوز العظیم.** (۷۲) » آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **یا ایّها النّبی** » ای پیغامبر، « **جاهد الکفار و المنافقین** » واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان [بزبان]، « **واغلظ علیهم** » ودرشت‌باش ورایشان، « **وماویهم جهنم** » و بازگشتگاه ایشان دوزخ، « **وبئس المصیر.** (۷۳) » و بد جایگـاه و بد شدن گاه.

« **یحلفون بالله** » سوگندمیخورند بخدای، « **ماقالوا** » که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند، « **ولقد قالوا کلمة الکفر** » وگفتند کلمهٔ کفر، « **وکفروا بعداسلامهم** » و کافرشدند پس مسلمانی خویش، « **و همّوا بمالم ینالوا** » ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، « **ومانقموا** » وکین‌بازنخواستند و کین نگرفتند وناپسندیدند، « **الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله** » مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، « **فان یتوبوا یك خیراً لهم** » اگرتوبت کنندآن به ایشان را، « **وان یتولوا** » واگر برگردند از توبه و پشیمانی « **یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنیا والاخرة** » عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك‌در دنیاو آخرت، « **ومالهم فی‌الارض من ولی ولانصیر.** (۷٤) » وایشانرانیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری.

« **و منهم من عاهدالله** » و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای، « **لئن آتانا من فضله** » وگفت اگرمارا ازفضل خویش [از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد، « **لنصدّقنّ** » ما بهمه‌حال صدقه دهیم، « **ولنکوننّ من‌الصالحین.** (۷۵) » ودر آن مال از نیکان باشیم.

« **فلما آتاهم من فضله** » چون بداد خـدای ایشانرا از فضل خویش

«بخلوا به» بآن فضل او بخیل آمدند، **«وتولّوا»** وازآن پیمان وعهد بر گشتند، **«وهم معرضون. (۷۶)»** و از وفاروی گردانیدند.

«فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم» برپی آن عهد شکستن ایشان خدای دردل ایشان نفاق افکند، **«الی یوم یلقونه»** تا که می‌بود وآن نفاق دردل ایشان تا آنروز که با آن اورا بیند، **«بما اخلفوا الله ماوعدوه»** بآنچه با خدای خلف آوردند وپیمان شکستند درآن عهد که باوی کرده بودند، **«وبما کانوا یکذبون. (۷۷)»** و بآن دروغ که میگفتند.

«الم یعلموا» نمیدانند، **«ان الله یعلم سرهم ونجویهم»** که‌خدای‌میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، **«وان الله علام الغیوب. (۷۸)»** و خدای داناست بهمه پوشیده‌ها.

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» یعنی - فی‌التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی‌الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولیاء بعض‌فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قریش** والعتقاء من **ثقیف**» بعضهم اولیاء بعض فی الدنیا والاخرة» میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر و کلمهٔ ایشان واعتقادایشان وهمت‌ایشان در کاردین یکی‌است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون‌هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بریکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل‌الایمان بمنزلة الرأس من‌الجسد»، آنکه گفت: «اولئك سیرحمهم الله» یعنی - اذا صاروا الیه. فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

«وعدالله المؤمنين و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة» طاهرة يطيب فيها العيش. **حسن** گفت از **ابوهريره** و **عمران بن حصين** پرسيدم كه مساكن طيبة در بهشت چيست جواب دادند كه على الخبير سقطت سألنا **رسول‌الله** صم عن ذلك فقال: قصر فى لؤلؤة بيضاء فيه سبعون داراً من ياقوتة حمرآء فى كل دار سبعون بيتاً من زبرجدة خضرآء فى كل بيت سبعون سريراً على كل سرير سبعون فراشاً من كل لون، على كل فراش زوجة من الحور العين و فى كل بيت سبعون مائدة، على كل مائدة سبعون لوناً من طعام فى كل بيت سبعون وصيفة ويعطى المؤمن من القوة فى كل غداة ما يأتى على ذلك كله اجمع

«فى جنات عدن» يعنى - فى بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، اين جنات عدن است كه **مصطفى** صم گفت: بخبر درست جنات عدن دارالله التى لم ترها عين ولم يخطر على قلب بشر لا يسكنها غير ثلثة. النبيون والصّديقون والشهداء، يقول الله سبحانه وتعالى طوبى لمن دخلك. **حسن** گفت جنات عدن وما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الاصدّيق اونبى اوشهيد اوحكم عدل، رفع **الحسن** به صوته. **مقاتل** گفت: هى اعلى درجة فى الجنة وفيها عين التسنيم والجنان حولها محدقة بها وهى مغطّاة من يوم خلقها الله عزوجل حتى ينزلها اهلها: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون ومن شاءالله، فيها قصور الدر واليواقيت والذهب فتهبّ ريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كثبان المسك الابيض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق الله عزوجل اربعة اشياء بيده **آدم**ع و **العرش** و **القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: كن، فكان. و عن **انس** عن **كعب الاحبار** قال ان الله عزوجل لم يمسّ بيده الاثلثا خلق **آدم** بيده و كتب **التورية** بيده وغرس **الجنة** بيده ثم قال لها: تكلمى فقالت: «قدافلح المؤمنون» وروى وطوبى شجرة فى الجنة غرسها بيده ليس فى الجنة غرفة الافيها منها فنن وهى التى قال الله عزوجل: طوبى لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانى** قال: ومساكن طيبة قصور من الزبرجد والدر والياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائه عام فى جنات عدن وهى قصبة الجنة وسقفها **عرش الرحمن**.

«ورضوان من الله اكبر» من ذلك كله، روى **زيد بن اسلم** عن **عطاء بن يسار**

عن **ابی سعید الخدری** قال قال **رسول الله**ص : ان الله تبارك وتعالى يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة ؟ فيقولون لبيك ربنا وسعديك . فيقول هل رضيتم ؟ فيقولون ومالنا لانرضى وقد اعطيتنا مالم تعط احداً من خلقك ، فيقول انى اعطيكم افضل من ذلك ، قالوا يارب واى شيئ افضل من ذلك ؟ قال : احل عليكم رضوانى فلا اسخط عليكم بعده ابداً «ذلك» اى الرضوان ، و قيل - جميع ما تقدم «هو الفوز العظيم» .

«یاایها النبی جاهد الکفار» یعنی - بالسیف ، «والمنافقین» باللسان و الحجة وتغليظ الكلام واقامة حدود الله عزوجل عليهم . قال **ابن مسعود** يجاهدهم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه فان لم يستطع فليكفهر فى وجهه واغلظ عليهم . اورا بدرشتی فرمود ورایشان و بازخواند از مداهنت از بهر لین ورفق که درخوی وی بود بضد آن که فرا کلیم خود گفت : «فقولا له قولاً لیّنا» بنرمی و رفق فرمود و بازخواند از حدّت وغلظت که در وی بود .

«ومأويهم» فی الآخرة «جهنم و بئس المصیر». **عطا** گفت : نسخت هذه الآیة كلّ شیٔ من العفو والصفح .

«یحلفون بالله ماقالوا» تقدیر الآیة : یحلفون بالله ماقالوا «کلمة الکفر» ولقد قالوا . این کلمة الکفر آن بود که یکی از منافقان که درعقبه بودند وقصد بیو کنندن **مصطفی** کردند ، منهم **عبدالله ابن ابی** و **عبدالله بن ابی السرح القرشی** و **طعمة بن ابیرق** و **الخلاس بن سوید** و **مجمع بن جاریة** و **ابوعامر بن النعمان** و **ابوخوص** وغیرهم ، یقال : کانوا خمسة عشر رجلاً ، وقیل : اثنی عشر رجلاً ، یکی از ایشان گفت : اسهر لیلة تنعم لیال : یك شب بیدار باشید تا شبهای دراز بناز بخسبید **رسول خدا** این سخن را با **حذیفة بن الیمان** بگشاد از آگاهانیدن خدای جلّ جلاله ویرا . آن منافق بیامد وسوگند خورد که نگفتم . **قتاده** گفت : کلمهٔ کفر آنست که **عبدالله ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** الا کما قال القائل : سمّن کلبّك یاكلك .

ثم قال : «لئن رجعنا الى المدينة ليخرجنّ الاعز منها الاذل» فسعى بها رجلٌ من المسلمين الى **رسول الله** فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال ، فانزل الله فيه هذه الاية . **کلبی** گفت این آیت درشأن **خلاس بن سوید** فرو آمد که از غزاء **تبوك** می آمدند .

خلاس گفت: واللّٰه لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شرمن الحمیر. **عامربن قیس** حاضر بود گفت: اجل واللّٰه ان **محمداً** صادقٌ مصدّق ولانت شرمن الحمار. پس چون رسول خدا **بمدینه** آمد این سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامرقیس** را، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: «یحلفون باللّٰه ماقالوا» تا آنجا رسید که «فان یتوبوا یك خیراً لهم» **خلاس** برخاست گفت: اسمع اللّٰه یعرض علی التوبة واللّٰه لقد قلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب فحسنت توبته.

«وهمّوا بمالم ینالوا» من قبل **محمد** ص والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت: «هموا بمالم ینالوا» آنست که گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبداللّٰه بن ابی** تاجاً یباهی به فلم یصلوا الیه «ومانقموا» ای ـ ماعابوا **محمداً** ولم یروا منه ماأورث المعاداة «الاان اغنا هم اللّٰه ورسوله من فضله»، کانوا قبل قدوم **النبی** (ع) کانوا فی ضنك من العیش لا یرکبون ولا یجوزون الغنیمة فلماقدم علیهم **رسول اللّٰه** استغنوا بالغنائم. و این آن مثل مشهور است که گویند: «اتق شرمن احسنت الیه»، و قیل: انّ مولی **للخلاس** قتل، فامر له **رسول اللّٰه** بدیته اثنی عشر الف درهم فاستغنی بذلك قال بعضهم اشراك **الرسول** فی الاغناء مع اللّٰه واللّٰه هو المغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولا یکون کذباً بل هی منةٌ من المعطی علی المعطی واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان کان اصلها من عنداللّٰه. با تعییر و تکفیر توبه برایشان عرضه کرد گفت: «فان یتوبوا یك خیراً لهم» یعنی ـ عن النفاق «یك خیراً لهم». «وان یتولّوا» یصرّوا علی النفاق والکفر «یعذبهم اللّٰه عذاباً الیماً» فی الدنیا بالفضیحة والآخرة بالنار «ومالهم فی الارض من ولیّ ولانصیر» فینجیهم من الفضیحة والنار.

«ومنهم من عاهداللّٰه» روی عن **ابی امامة الباهلی** ان **ثعلبة بن خاطب الانصاری** اتی **رسول اللّٰه** فقال: یا **رسول اللّٰه** ادع اللّٰه ان یرزقنی مالاً، فقال **رسول اللّٰه** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی شکره خیرمن کثیر لا تطیقه، ثم قال مرّة، فقال: اما ترضی ان تکون مثل **نبی اللّٰه** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی الجبال ذهباً و فضةً لسالت، فقال: والذی بعثك بالحق لئن دعوت اللّٰه ان یرزقنی مالاً لاوتین کلّ ذی حق حقه، فقال

رسول‌الله: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذ غنماً فنمت کما ینمی الدود فضاقت علیه **المدینة** فتنحی عنها فنزل وادیاً من اودیتها حتی جعل یصلی الظهر والعصر فی جماعة و یترك ماسواها ثم نمت و کثرت حتی ترك الصلوات الّاالجمعة ، فسأل **رسول‌الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت علیه المدینة و اخبروه بخبره ، فقال : ماویح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول‌الله** فابی ، فقال ما هذه الّاالجزیة ماهذه الّا اخت الجزیة ، فنزل: « ومنهم من عاهدالله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتی اتی **النبی** فسأل ان یقبل منه صدقته، فقال ـ انّ الله منعنی ان اقبل منك صدقتك فجعل یحثو التّراب علی رأسه فقال ص هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعنی فقبض **رسول‌الله** و لم یقبل منه شیئاً ، ثم اتی **ابابکر** فلـم یقبلها منه صدقتـه ثم اتی **عمر** فلم یقبل منـه ثم اتی **عثمان** فلم یقبلها منه و هلك **ثعلبة** فی خلافة **عثمان**. قال **الکلبی** : کان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلاکه فنذر ان یتصدق منه فلمّا قدم علیه بخّل به ، لقوله « عاهدالله » ای ـ عاهدو حلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنکونن من الصالحین » ای ـ لنعملن ما یعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن والنفقة فی الخیر ، « فلما آتاهم من فضله » ای ـ اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوابه » منعوا حق‌الله ولم یفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة‌الله وهم معرضون » مصرون علی الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم » جعل‌الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً فی قلوبهم ، و یجوز ان یکون فاعل اعقب ماسبق من البخل والتولی والاعراض « الی یوم یلقونه » یلقون‌الله ، وقیل ـ یوم الموت والمعنی بخلهم مع التولی والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الی الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هیهنا هو العهد ، « وبما کانوا یکذبون » .

« الم یعلموا » یعنی ـ المنافقین « ان الله یعلم سرهم » ما اسروا فی انفسهم ، « ونجویهم » ما اسروا به الی الغیر ، « وان الله علام الغیوب » فلا یخفی علیه شیئ . روی **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول‌الله** ص : اربع من کن فیه کان منافقـاً خالصاً و من کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها : اذا حدث کذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال ص : خمس لایکون فی المنافق الفقه فی الـدین والورع

فی‌اللسان والسمت فی‌الوجه والنور فی‌القلب والمودة فی‌المسلمین والله الموفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض » پاکست و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانیان، دارندهٔ همگنان، ونوازنده دوستان، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان، بنگر که مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود، ایشانرا همه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد وآنکه همه را بخود نزدیک کرد از آنکه این دنیا منزلی است از منازل راه بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه، مگر کعبهٔ ذوالجلال. اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادر وار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش **سعد معاذ** شدگفت: من‌ترا ازبهرخدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که: فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیک **عرش** عظیم، گروهی‌را که رویهاشان بروشنائی‌چون ماه دوهفته بودهمهٔ خلق‌درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا **رسول‌الله** آن‌قوم که‌اند؟ گفت: المتحابون فی‌الله. ایشان که‌ازبهرخدا درراه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پرفزع و جانها پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیک رسیده وگرمای‌عظیم خلق‌را فروگرفته، ناگاه ندا آید از بطنان **عرش** مجید که: این المتحابون فی‌الله؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم. و **مصطفی** گفته: کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد. بهشتیان گویند

بیایی تا بنظاره شویم ایشان را بینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیهایشان نوشته که «المتحابون فی الله».

پیر طریقت گفت: الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست.

«وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار ....» الایة ـ آن بهشت که رب العزة وعده داد نه‌یك بهشت است که بهشتها است، نه‌یك درجه است که درجه‌ها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز برتفاوت‌اند درایمان و معرفت، وشك نیست که مقام معرفت اولیاء برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاء، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجزحق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق جل جلاله همین.

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام؟ گفت: به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت. گفتند روا باشد که کسی بی آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی.

واسطی را از درجهٔ ایمان پرسیدند، گفت: مردرا درگبرکی چهل سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست، روندگان راه را چهل سال جان و دل درباید باخت تا بحقیقت ایمان‌رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروزآن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت

عرفان، وفردا بهشت رضوان، «ورضوانٌ من الله اكبر ذلك هو الفوز العظيم».

«يا ايّها النّبيّ جاهد الكفار و المنافقين». تا آخر ورد در قصهٔ منافقان است و كشف فضائح ايشان و سرانجام بد ايشان. و علامت ايشان سه چيز است چنان كه **مصطفى** ص گفت: علامة المنافق ثلث، اذا قال كذب، و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان. **مقاتل حيان** چون اين خبر بوى رسيد دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الا و يوجد فيه هذه الخصال الثلث، كم كس باشد كه در وى اين سه خصلت نبود و **قاضى سمرقند** بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم ميگشت تا خود را تفرجى پديد كند و تأويل اين خبر **بشهر حوشب** رسيد اين حديث با وى بگفت. **شهر حوشب** از خود متحير تر ديد و اندوهگن تر. گفت اگر گشايشى بود از **سعيد جبير** بود. گفتار فتيم پيش **سعيد جبير**. **سعيد** گفت: ماعندى من هذا علم و لكنّه ان كان عند احدٍ فعند **الحسن البصرى**. گفتا: **بحسن بصرى** آمدم و قصه با وى بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهراً و سعيداً حفظا نصف الحديث و تركا نصفه انّ رسول الله ص لمّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فى البكاءِ و النّحيب، و قالوا: لا يخلو احدنا من الكذب و خلف الوعد و الحيلة فقد نافقنا جميعاً، فلما بلغ **رسول الله** جزع اصحابه لذلك، امر **بلالا** فنادى الناس فلما اجتمعوا، صعد المنبر فقال: يا ايّها الناس انى رسول الله انى اردت بقولى: اذا قال كذب، جماعة المنافقين و **عبدالله بن ابى** خصوصاً فانّهم قالوا: نحن مؤمنون فكذبوا، قال الله عز و جل: «اذا جاءك المنافقون ...» الآية، اخبر الله عنهم انّهم قالوا و كذبوا، وانما اردت بقولى اذا وعد خلف جماعة المنافقين و **ثعلبة بن ابى حاطب** خصوصاً فانّه وعدنى و عاهد الله لئن اكثر الله غنمه ليجعلنّها فى ابواب البرّ و وجوه الخير فلمّا آتاه الله من فضله بخل بالزكوة المفروضة و نقض العهد و اخلف الوعد قال الله تعالى «فاعقبهم نفاقاً» الآية. و اردت بقولى: اذا ائتمن خان، المنافقين، خانوا فى الدين الذى هو اعظم الامانات و فى الصلوة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك و حمدوا الله تعالى. فترى عن **مقاتل** و قال **للحسن**: فرّج الله عنك كما فرّجت عنى و جزاك الله عن دينك خيراً

۹ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **الذین یلمزون المطوّعین** » ایشان که میطعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی ، « **من المؤمنین** » از گرویدگان ؛ « **فی الصدقات** » درز کوتها و صدقتها ، « **والذین لایجدون الاجهدهم** » و [عیب میکنند] ایشان را که نمی یاوند و نمیدارند [که بخشند] مگراندك خویش ، « **فیسخرون منهم** » از ایشان میافسوس دارند ، « **سخرالله منهم** » جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند ، « **ولهم عذاب الیم.** (۷۹) » و ایشانراست عذابی درد نمای .

« **استغفرلهم** » آمرزش خواه ایشانرا ، « **اولاتستغفرلهم** » یا مخواه آمرزش ایشانرا ، « **ان تستغفرلهم سبعین مرة** » اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار ، « **فلن یغفرالله لهم** » نیامرزد خدای ایشانرا ، « **ذلك بانهم کفروابالله ورسوله** » این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او ، « **والله لایهدی القوم الفاسقین.** (۸۰) » وخدای راه نمای وپیش برنده نیست قومی را که بنزدیك او از فاسقان اند .

« **فرح المخلّفون** » شاد گشتند با پس کردگان [خدای عزوجل از غزای تبوك] ، « **بمقعدهم** » به نشست خویش ، « **خلاف رسول الله** » برخلاف رسول خدای ، « **وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم** » و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش ، « **فی سبیل الله** » از بهر خدای و در راه خدای ، « **وقالوا** » ویکدیگر را گفتند ، « **لاتنفروافی الحرّ** » بیرون مشید ، بجنگ درین گرما ، « **قل نارجهنم** » گوی آتش دوزخ ، « **اشدحراً** » توش آن سختتر است ، « **لوکانوا یفقهون.** (۸۱) » اگر ایشان دریابندید و دانندید .

« **فلیضحکوا قلیلا** » تا اندکی خندند از شادی خویش ، « **ولیبکوا کثیراً** » وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش] ، « **جزاء بماکانوایکسبون.** (۸۲) » بپاداش آنچه میکردند .

« **فان رجعك الله** » اگر باز برد ترا خدای [از **تبوك**] ، « **الی طائفة منهم** » باایشان که زنده مانده اند ازایشان و مُصرّ ، « **فاستاذنوك للخروج** » و ازتو دستوری خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ **خیبر** باتو] ، « **فقل لن تخرجوا معی ابداً** » گوی بامن هرگز

میائید [به‌خیبر]، «ولن تقاتلوا معی عدوّاً» و بامن هر گز جنگ مکنید با جهودان، «انکم رضیتم بالقعود اول مرة» شما از خود بپسندیدید باز نشستن از جنگ پیشین، «فاقعدوا مع الخالفین. (۸۳)» باز نشینید [ازین جنگ پسین]، باباز نشستگان دیگر.

«ولا تُصلّ علی احد منهم» و نماز مکن بر هیچکس از ایشان، «مات ابداً» که بمیرد، هر گز، «ولا تقم علی قبره» و باز مایست بر گور هیچکس از ایشان، «انهم کفروا بالله ورسوله» که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی، «وماتوا وهم فاسقون. (۸۴)» و بمردند از طاعت بیرون.

«ولا تعجبْك اموالهم واولادهم» وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان، «انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا» خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان، «وتزهق انفسهم وهم کافرون. (۸۵)» وجانهای ایشان بر آید و ایشان کافر.

«واذا انزلت سورة» وچون (ج) فروفرستاده آید از آسمان سورتی از فرقان، «ان آمنوا بالله» که بگروید بخدای، «وجاهدوا مع رسوله» وباز کوشید [بادشمنان وی] با رسول او، «استأذنك» دستوری خواهد از تو باز نشستن را، «اولوا الطّول منهم» اهل توان از ایشان، «وقالوا» وترا گویند، «ذرنا نکن مع القاعدین. (۸۶)» گذار تا نشینیم بانشستگان.

«رضوا بان یکونوا مع الخوالف» پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند، چون زنان، «وطبع علی قلوبهم» و مهر نفاق بر دلهای ایشان نهاده شد، «فهم لایفقهون. (۸۷)» تا ایمان راست در نیابند.

«لکن الرسول والذین آمنوا معه» لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند، «جاهدوا باموالهم وانفسهم» او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای، «واولئك لهم الخیرات» همه نیکیها ایشانراست، «واولئك هم المفلحون. (۸۸)» و ایشانند پیروز آمدگان جاوید.

«اعدّ الله لهم جنات» ساخته‌است خدای ایشانرا بهشتهائی، «تجری من تحتها

الانهار » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان ایشان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم** .(۸۹) » آنست پیروزی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « اَلّذین یلمزون المطّوّعین » ـ مفسّران گفتند : چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تا عدّت غزا ولشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول‌الله** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال و فرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك‌الله لك فیما انفقت وفیما امسکت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت: ماذاابقیت لاهلك و عیالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: الله ورسوله . گفت انّ مابین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. **عثمان عفان** آمد وصدسرشتر آورد وصدسر اسب. **رسول** گفت ماضرّ **ابن عفان** بعدالیوم . **عاصم بن عدی العجلانی** آمد وصدوسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش، آمد و یك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول‌الله** همه شب آب کشیده‌ام کشت‌زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یك صاع آورده‌ام ویك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می بخشند ازمال فراخ، دانیم که می نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و بر اندك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد،« الذین یلمزون المطّوعین »ای ـ یعیبون المطوعین المتنفّلین من المؤمنین ، « فی الصدقة » التطوع من الصدقة مالایلزمه لزوم الزکوة .

« والذین لایجدون الآ جهدهم » ... الآیه الجهد ـ بالضم غایة مایقدرعلیه الانسان وبالفتح مصدر جهد فی الامر اذا بالغ ، وقیل ـ هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

لغة **اهل نجد**. جهد هر کس طاقت اوست، نامی است توان اندك مردرا، یقال: فلانٌ جهید العطاء، زهیده. **بوعقیل** آن صاع خرما بیاورد. **مصطفی** فرمود: تا بر سر هم مال صدقات بپاشیدند آنگه - لمز - منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای - یستهزؤن بهم، «سخر الله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذابٌ الیمٌ» ای - مولم. **مصطفی** را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«استغفر لهم اولا تستغفر لهم». صیغت صیغت امر است ومعنی - معنی شرط، ای - ان شئت فاستغفر لهم وان شئت فلا تستغفر لهم، یعنی - استغفارك لهم وترك الاستغفار سواء «ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم». میگوید یا **محمد** اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان واگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشانرا نیامرزم. **مصطفی** گفت: لأزیدن علی السبعین لعل الله یغفر لهم. بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواءٌ علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرّة. **عرب** گویند: سبّع الله لك الاجر، ای - اکثر لك، اراد التضعیف ولهذا جآء فی الاخبار: فله سبع وله سبعون وله سبع مائة. قال **الازهری**: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لو ازداد علی السبعین لم یغفر.

و در استغفار **رسول** از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمی شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از **مصطفی** در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار **مصطفی** مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة **مصطفی** را باززد و ایشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول كافر شدند والكافر لايغفرله ،«والله لايهدى القوم الفاسقين »المتمردين فى الكفر.

« فرح المخلّفون » الفرح بالذنب اعظم من الذنب . شادی بگناه صعب‌تر است از عين گناه . « فرح المخلفون » اى ـ المتروكون تخلفهم عن رسول الله ص . اين **عبدالله ابى** بود با هشتاد مرد منافق كه بى‌عذرى تخلف كردند و با يكديگر گفتند : « لاتنفروا فى الحر » ، درين گرماى گرم و صميم صيف بيرون مرويد بجنگ . والمعنى : فرحوا بقعودهم فى **المدينه** والتخلف وان لم ينلهم حر الصيف خلاف رسول الله فيكون نصباً لانه مفعول له ، و قيل ـ على المصدر وهومصدر خالف يخالف مخالفةً وخلافاً ، و قيل ـ معناه خلاف رسول الله ، اى : بعد خروجه ، فيكون خلاف بمعنى خلف و نصبه على الظرف .

« و كرهوا » اى ـ لم يريدوا ، « ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لاتنفروا فى الحرّ » اى ـ قال بعضهم لبعض ، وقيل : قالوا للمؤمنين :لاتنفروا فى الحر . « قل نار جهنم اشدحرّاً » وقد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف . « لو كانوا يفقهون » ان مصيرهم اليها .

« فليضحكوا قليلاً » يعنى ـ فى الدنيا و هى قليلة ، « وليبكوا كثيراً » فى الاخرة يعنى ـ فى النار التى لانهاية لها والتقدير : فليضحكوا قليلاً فسيبكون كثيراً « جزاءً بما كانوا يكسبون » جزاء مفعول له . يعنى ـ وليبكوا لهذا الفعل . قال **ابوموسى الاشعرى** : انّ اهل النار ليبكون الدموع فى النار حتى لواجريت السفن فى دموعهم لجرت ثم انهم ليبكون الدم بعدالدموع . قال **ابن عباس** : انّ اهل النفاق ليبكون فى النار عمر الدنيا فلايرقى لهم دمع ولا يكتحلون بنوم . وعن **انس** قال : قال **رسول الله** ص « لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً » .

« فان رجعك الله الى طائفة منهم » يعنى ـ المتخلفين طائفة منهم . از بهر آن گفت كه نه‌هر كه تخلف كرده‌بودند همه‌منافق‌بودند بل كه ايشان‌سه‌گروه‌اند كه بازنشستند و تخلف كردند گروهى بعداوت بازنشستند وشادى كردند چنان كه خداى گفت : « فرح المخلفون » . گروهى برمعذرت بازنشستند وبگريستند چنان كه خداى گفت : « و اعينهم تفيض من الدمع حزناً الا يجدوا ماينفقون » . قومى برغفلت بازنشستند ، پشيمان شدند چنان كه گفت : « وضاقت عليهم الارض بمارحبت » .

«فان رجعك الله» ای ـ یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی ـ الّذین تخلفوا بغیر عذر .

«فاستاذنوك للخروج» الی غزوة اخری ، قیل ـ هی غزوة **خیبر** .

« فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً» لقعودکم عن **تبوك** و لنفاقکم .

«انّکم رضیتم بالقعود اول مرة» ای ـ عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یکن باول غزوة غزاها علیه السلام . وقیل ـ اول مرة دعیتم وقیل ـ اول مرة قبل الاستیذان .

« فاقعدوا مع الخالفین » مع من تخلف بعذر ، و قیل ـ مع النساء والصبیان ، وقیل ـ مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم ، وقیل ـ للرجل الذی هو شر اهله : هو خالف بنی فلان .

«ولا تصلّ علی احد منهم» ای ـ من المنافقین . اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فرو آمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یاخواست که بروی نماز کند چنان که اختلاف روایات است پسر وی آمد، وکان مؤمناً مخلصاً ، واز **رسول** خدا درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند وبرسر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت : ای بیچاره اهلکك حب الیهود ؟ دوستی داشتن با **جهودان** تراهلاك کرد .گفت : مرا سرزنش مکن که نماز بهرسرزنش خواندم ، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك . آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تامرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند : یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یکفن فیه وهو کافر؟ فقال : ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلقٌ کثیر. لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص ، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست از من بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تا دراین حدیث بودند، **جبرئیل** آمد و آیت آورد بروفق قول **عمر**: «ولاتصلّ علی احدٍ منهم» ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة درین آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است و آنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر در آن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحة الکتاب، ازپس تکبیر اول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن نهم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» ای ـ لاتقف علی قبره حتّی یفرغ من دفنه وفی الخبر کان **رسول الله**ص اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم کفروا بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون» فماصلّی **رسول الله**ص بعدها علی احدٍ منهم ولاقام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك اموالهم واولادهم....» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی جماعة وهذه فی الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموالهِ «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی عهد **رسول الله** لا کما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول الله** و کذلك قوله «بعشر سورٍ مثله»

«ان آمنوا بالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنوا سرّاً کما آمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی التأخر «اولوا الطول منهم» ذوالقدرة و السعة فی المال.

«وقالوا ذرنانکن مع القاعدین» یعنی الزمنی.

«رضوا بان یکونوا مع الخوالف» النساء اللاتی تخلفن فی البیت.

«وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی المعتزلة والقدریة فی اثبات القدر و نفی الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیق به

یؤمنون ولو کان کما ذهبوا الیه لقال تطبعت ولم یقل وطبع علی قلوبهم وله فی القرآن نظائر کثیرة.

«لکن الرسول والّذین آمنوا معه» اهل الیقین من اصحاب **رسول اللّٰه** ص، «جاهدوا باموالهم» فی الانفاق «وانفسهم» فی سبیل اللّٰه بالقتال.

«واولئك لهم الخیرات» جمع خیرة والمراد بهنّ: الحور، لقوله «فیهن خیرات حسان» ویجوزان یکون عاماً فی جمیع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والجواری والغلمان، و قیل الخیرات: الغنائم.

«واولئك هم المفلحون» الباقون فی النعیم، «اعدّ اللّٰه لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم» لفظ - اعد - دلیل علی انها مخلوقة معدة. این آیت گواهی میدهد که اصحاب رسول خدای ص که اهل یقین واخلاص بودند وبا **مصطفی** در غزاء **تبوك** بودند و **رسول خدا** از ایشان خشنود بود، ایشان قطعی در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان که **رسول خدا** عشرة را گواهی داد کـه قطعی در بهشت‌اند آنان هم چون اینانند بشهادت آیت از بهر ایشان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین فی الصدقات..» اصحاب شریعت دیگراند و اصحاب حقیقت دیگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتیان قرب ومشاهدت جدا، اهل شریعت از هر دویست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعیم خلد رسیدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسندیدگان‌اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه چون خداوندان یافت و صحبت که **خلیل** وار، دست تو کّل از آستین رضا بیرون کردند وبر روی اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاین حطام دنیا بذل کردند و در سبیل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دین اسلام و اعلاءِ کلمهٔ حق با دشمن بکوشیدند و نیز خود را در راه حق مقصر دیدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهیت بنعت رأفت ورحمت ایشانرا نو تشریفی وتخصیصی می آید، آن(۱) منافقان دون‌همت مختصر

(۱) ۱ - درنسخه الف: از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الآ جهدهم» ، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که : افضل الصدقة جهدالمقلّ . آن صدقها همه نیکواست لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی کـه هست آن سوز و آن درد راست نه عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفـات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان ورياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت راه نیست لکن چون حقیقت برمجاز مستولی گرددمجازرا جذب کند وصفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود . این حدیث کیمیاست بهر که رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند . درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه داده یی که آنرا در رضای تو فدا کند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان باد و تاجهان باداز درویشان خالی مباد .

چنین می آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی وثوری ورویم وخلدی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعـی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته ، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف النعال فرونشست و آن درویش کلاهی پشمینه برسر نهاده وپلاسی سیاه پوشیده وایشان اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایها الفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة؟ این کلاه وپلاس بچند خریدی؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود. **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم.

پیر طریقت گفت: الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست ونه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این همه سهل‌است اگر روزی بااین‌خار خرماست.

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم ... » الآیة - این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت: «ما اصرّ من استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

«آنگه گفت: « ذلك بانّهم کفروا بالله ورسوله ... » . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. میگوید از آن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند، «ان‌الله لا یغفران یشرك به»، دلیل‌است که آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزد اگرچه گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ‌مؤمن‌را فروگذار است و ازوی درگذاراست. خبر درست است که‌وی گفت‌جل جلاله: «عبادی انکم‌الذین تخطئون باللیل والنهاروانا الذی اغفر الذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم» . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری و گنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست واز آمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید: الهی ازکرم‌توهمین چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس آلوده‌ایم بکرد خویش، بس‌درمانده‌ایم بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم درسزای خویش، دست‌گیر مارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

١٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « وجاء المعذرون من الاعراب » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، « ليؤذن لهم » تاایشانرا دستوری دهند نشست را، « وقعد الّذين كذبوا اللّه و رسوله » وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، « سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب اليم . (٩٠) » آری رسد بنا گرویدگان ازایشان عذابی دردنمای .

« ليس على الضعفاء » نیست بر ناتوانان زنان و کودکان و پیران سست شدگان، « ولا على المرضى » ونه بیماران، « ولا على الّذين لايجدون ماينفقون » ونه برایشان که نفقه نمی یابند که بغزا آیند، « حرج » تنگی در باز نشستن، « اذا نصحوا اللّه ورسوله » آنگه که نیك خواه باشند خدایرا و رسول را ، « ماعلى المحسنين من سبيل » نیست بر نیکوکاران هیچ عتابی، « واللّه غفور رحيم. (٩١) » وخدای آمرزگاری مهربان است .

« ولا على الّذين اذا ماأتوك » و نه برایشان که بتو آمدند ، « لتحملهم » تا ایشانرا ستور دهی، « قلت لااجد مااحملكم عليه » گفتی نمی یاوم ستوری که شما را دهم ، « تولّوا » بر گشتند « واعينهم تفيض من الدمع » و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك ، « حزناً » از آن اندوه که ستور نیافتند، « الّا يجدوا ماينفقون. (٩٢) » و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را .

« انّما السبيل على الّذين يستأذنونك » عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند ازتو باز نشستن را ، « و هم اغنياء » وایشان توانگران‌اند ستوردارند وزاد، « رضوا بان يكونوا مع الخوالف » بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، « و طبع اللّه على قلوبهم فهم لايعلمون. (٩٣) » وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش در آن نشود .

الجزء الحادی عشر

«**یعتذرون الیکم**» عذرها دهند درشما ، «**اذا رجعتم الیهم**» چون بازگردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه ، «**قل لاتعتذروا**» گوی عذر مدهید ، «**لن نؤمن لکم**» شما را استوار نخواهیم داشت، «**قد نبأنا الله من اخبارکم**» خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما ، «**وسیری الله عملکم ورسوله**» و بینند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، «**ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة**» آنگه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان ، «**فینبئکم بماکنتم تعملون. (۹۴)**» تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید .

«**سیحلفون بالله لکم**» آری سوگند خورند شمارا بخدای، «**اذا انقلبتم الیهم**» آنگه که با ایشان گردید از تبوك ، «**لتعرضوا عنهم**» تا روی گردانید ازایشان [و فرو گذارید] ، «**فاعرضوا عنهم**» فرا گذارید ازایشان، «**انهم رجس**» که ایشان کژانند و پلید ، «**ومأویهم جهنم**» وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است ، «**جزاءً بماکانوا یکسبون.(۹۵)**» پاداش آنچه میکردند .

«**یحلفون لکم لترضوا عنهم**» سو گند میخورند شما را تا ازایشان خشنود شوید ، «**فان ترضوا عنهم**» اگرخشنود شویدازایشان ،«**فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (۹۶)**» خدای خشنود نخواهدشد از گروه بیرون شدگان ازطاعت وفرمان برداری .

«**الاعراب اشد کفراً و نفاقاً**» عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق تر ، «**واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله**» و سزاترانند که اندازها وحدها ، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بررسول خویش ، «**والله علیم حکیم.(۹۷)**» و خدای دانائی است راست‌دان .

«**ومن الاعراب**» و ازمنافقان عرب کس است ، «**من یتخذ ماینفق مغرماً**» که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد ازبی کامی و دشواری ، «**ویتربص بکم الدوآئر**» و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال ، شمارا مرده میخواهند وچشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد ، «**علیهم دائرة السوء**» آن بدافتاد از گردش جهان که می‌بیوسند(۱) شمارا خود ورایشان «**والله**

---

(۱) بیوسیدن : طمع داشتن ، امید بستن

سميع عليم.(٩٨)» و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان .

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است ، « **من یؤمن بالله والیوم الاخر**» که میگروند بخدای و روز رستاخیز ، « **ویتخذ ما ینفق قربات عندالله**» وآن زکوة کهمیدهد بآن نزدیکیمیجوید بنزدیك خدای ، « **وصلوات الرسول** » ودرود رسول را ودعای نیکوی او ، «**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید کهآن نزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای ، « **سیدخلهم الله فی رحمته** » آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش، «**ان الله غفور رحیم.** (٩٩)» که خدای پربخشایش است و مهربان .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «وجاء المعذرون من الاعراب » قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **یعقوب** معذرون مخفف . معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی ، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتی بما یعذربه . یقال اعذر من انذر « وجاء المعذّرون » بتشدید . معنی آنست که آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا ، و بتخفیف معنی آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذرها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود ، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند : ان نحن غزونا معك تغیّر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا . و گفتهاند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند ، نه دستوری تخلف . و تفسیر برقرائت **یعقوب** ظاهرتراست و درخورتر ، تا ایشان که صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر ، خود مذکوراند درآنچه گفت :

« وقعد الّذین کذبوا الله و رسوله » ثم اوعدهم عذاباً ، « سیصیب الّذین کفروا منهم عذابٌ الیمٌ » ثم ذکر اهل العذر ، فقال :

«لیس علی الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیراناند و ضعیفان درچشم، نابینایاناند

وضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، میگوید ایشان همه اهل عذراند «ولاعلی المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند بر ایشان هیچ حرج نیست و بزه نیست اگر بازنشینند و به **تبوک** اروند.

«اذانصحوا الله ورسوله» هر گه که نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی- که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. گویند. این آیت درشأن **عبدالله بن زائدة** فروآمد، و هو **ابن‌ام مکتوم** وکان ضریر البصر فقال: یا نبی‌الله انی شیخ ضریرالبصر خفیف الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی** صم فانزل‌الله تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوا الله ورسوله ونصحوا الله ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«والله غفور رحیم» للمسیئ فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخربن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌الله ان یکفّرو **عبدالله بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبة‌بن عثمه** و **عبدالله‌بن معقل**، اتوا **رسول‌الله**صم فقالوا: یا نبی‌الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** گفت: درشأن **بنی مقرن** فروآمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** گفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی النعال - روی **ابوهریرة** ان رسول‌الله صم قال: فی غزوة **تبوك** اکثروا من النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وگفته‌اند مرکوب می‌خواستند که بر آن نشینند وزاد

راه. يقال حملت فلاناً اذا اعطيته حمولة « قلت لااجد» اى لااملك «ما احملكم عليه تولّوا و اعينهم تفيض» اى تسيل. « من الدمع حزناً ان لا يجدوا» اى بسبب ان لايجدوا «ماينفقون» فى مغزاهم. اين آيت دليل است كه مال و توانگرى ازحق خواستن وتمنّى آن كردن به‌نيّت آن كه خيرها كندودرسبيل خدا ازبهرنفقه، اين تمنّى كردن و برفوات آن غم‌خوردن و اندوه‌بردن عين طاعت است و ازجمله حسنات، و يدل عليه ماروى **عبدالله بن مسعود** قال: قال **رسول‌الله**ص: ان الفاقة لاصحابى سعادة وان الغنى للمؤمن فى آخرالزمان سعادة، قيل: كيف الفاقة لا صحابك سعادة؟ قال: لانهم يتعاونون على الفقر فلا يُرى فاقة. قيل فكيف الغنى للمؤمن فى آخرالزمان سعادة؟ قال: لانّه يصيرالمال الى بخلائهم و يسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لايحتاج فى ذلك‌الزمان الى‌البخيل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا.

«انماالسبيل» اى- للائمّة والعتاب «على‌الذين يستأذنونك» فى‌التخلف «وهم اغنياء رضوا بان يكونوا مع‌الخوالف و طبع‌الله على قلوبهم فهم لايعلمون».

«يعتذرون اليكم» يقيمون لانفسهم عذراً باطلاً «اذا رجعتم» من‌هذه السفرة اليهم.

«قل لاتعتذروا» بالاكاذيب والاباطيل «لن نؤمن لكم» لن نصدّقكم اَنّ لكم عذراً. اين عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذيرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبى**ص: من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعنى- العشار ومن تنصّل اليه فلم يقبل لم يرد على‌الحوض.

«قد نبّأناالله من اخباركم» من زائده است اى - قدنبأناالله اخباركم و اطلعنا على‌اسراركم‌وذلك فى‌قوله: «ولواراد وا الخروج لاعدّواله‌عدة...» الى‌اخرالآيتين.

«وسيرى‌الله عملكم و رسوله» بعداليوم فاياكم ومعاودة القبيح وما يعتذرمنه، وقيل معناه - ان عملتم خيراً و تبتم‌الى الله من تخلّفكم فسيرى‌الله عملكم و رسوله.

« ثم تردّون الى عالم‌الغيب والشهادة» غيب در **قرآن** بده معنى آيد. فالغيب: اللوح المحفوظ كقوله تعالى: « اطلع‌الغيب». والغيب: الرزق لقوله تعالى و «عنده مفاتح‌الغيب». والغيب: الوحى كقوله: « فلا يظهر على غيبه احداً الّا من‌ارتضى

من رسول » . والغيب : القيمة كقوله : « قل لايعلم من فى السموات والارض الغيب الاالله » . والغيب : الكوائن كقوله : «وماكان الله ليطلعكم على الغيب» . والغيب . الموت كقوله : « قل لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير » اى ـ لو كنت اعلم متى اموت . والغيب: اخبار الانبياء كقوله : «ذلك من انباءِ الغيب» اى ـ من اخبار الانبياء . والغيب:الظن كقوله:« يقذفون بالغيب » اى ـ بالظن. والغيب: ماغاب عن الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب كقوله: «الذين يؤمنون بالغيب» . والغيب: العدم كقوله : «عالم الغيب والشهادة» اى ـ عالم المعدومات والموجودات

« فينبّئكم بماكنتم تعملون » ينبّئكم هرجا كـه هست در **قرآن** در موضع مجازيكم است كه در وعيد گويند . آرى بخبرشوى ، بخبر كنم ترا ، آگاه شوى ، همه الفاظ تهديد اند .

« سيحلفون بالله لكم » اى ـ سيكون منكم حلف بالكذب والباطل بعد انصرافكم اليهم من هذه السفرة الى **المدينة** انهم ماقدروا على الخروج .

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » اى ـ اتركوا كلامهم و سلامهم. «انهم رجسٌ » عملهم خبيث «من عمل الشيطان» . «ومأويهم جهنم جزاءً بماكانوا يكسبون » **ابن عباس** گفت **جد بن قيس ومعتب بن قشير** واصحاب ايشان هشتاد مردمنافق ، **رسول خدا** چون **بمدينه** باز آمد گفت : لاتجالسوهم ولا تكلموهم اعراض از نامهاء عفواست بنزديك عرب ، مگرخداى را كه اعراض ازوضد عفواست . والرجس اسمٌ لكل مكروهٍ . اومتقذّرٍ والرجز ابلغ من الرجس وانكر منه وهواسم كل مكروهٍ. فى القرآن الرجز العذاب فى مواضع والرجس اسم الشيطان وتغليطه ووسوسته .

« يحلفون بالله لكم لترضوا عنهم » اين **عبدالله** ابىّ است، حلف للنبى ص بالذى لااله الاهو ان لايتخلف عنه بعدها وليكوننّ معه على عدوّه و طلب الى النبى ص ان يرضى عنه ميگويد : اين منافق **عبدالله ابىّ** طلب رضا و خشنودى تو ميكند و سوگند ميخورد بدروغ و باطل كه بعد ازاين تخلف نكند .

« فان ترضوا عنهم » يريد فلاترضوا عنهم . فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين» بل يسخط عليهم شما ازايشان خشنود مشويد كه خداى ازايشان خشنود نيست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» - یعنی کفار البوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، و منافقوا **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم جهلاً و اکثر غفلة ، یدل علیه قوله :

« واجدران لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله » انهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة، میگوید اعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند از دیگر کافران . که بحضر کم رسند و علم دیر ادیر شنوند و **قرآن** ندانند ، کافران ایشان کافرتراند از کفار حضر که از خبر خیر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای - اقرب واولی بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من الفرائض والعبادات والوعد والوعید . «والله علیم حکیم» .

«ومن الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً» - این آیت در شأن منافقان عرب است نفقه که میکردند و زکوة که میدادند در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند و آن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی الدوائر ، ای یتمنی موتی، یقول ینتظران ینقلب الامر علیکم بموت الرسول وظهور المشر کین علی المؤمنین، والدوائر ماتدور به الایام من الوانها ان شر فشر وان خیر فخیر فالخیر لقوم شرّ . مصائب قوم عند قوم فوائد . فتی یشتری حسن الثناء بماله و یعلم انّ الدائرات تدور .

فتی یشتری حسن الثناء بماله و یعلم ان الدائرات تدور .

آنگه جواب داد گفت :

« علیهم دائرة السوء » ای - علیهم تدور [والمصائب والحروب التی یتوقّعون وقوعها فی المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب النّعمة الی ضدّها . وقیل هی](۱) الحاجة وقیل: هی

(۱) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافیة والعاقبة. وقیل: هی صفة ای - خلة تدور وتحیط بالانسان حتی لا یکون له منها محیص. **مکی** و **ابو عمرو** دائرة السوءِ بضمّ سین خوانند، باقی بفتح سین فبالضم البلاء والمکروه وبالفتح المصدر یقال سؤته سوأً ومساءة، قومی گفتند از مفسران که این آیت: «ومن الاعراب من یتخذ ماینفق مغرما» وآیت پیش: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» این هر دو منسوخ اندو ناسخ آیت سوم است: «و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم الاخر». و قومی گفتند همه محکم اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

«ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الاخر». البعث والحساب والثواب والعقاب. این اعراب حضراند کـه ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهینه**. «و یتخذ ماینفق» ای - فی الجهاد مع الرسول (ص) و مایتصدق به. «قربات عندالله و صلوات الرسول» ای - لیقربه من رحمته و رضوانه. و قیل القربة طلب الثواب والکرامة. وصلوات الرسول ای - دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماینفق» ای - یتخذ ماینفق وصلوات الرسول قربة و قیل - نصب بالعطف علی «قربات» ای - یتخذ بذلك قربات الله و صلوات الرسول ای - یطلب الغفر ان من الله والاستغفار من الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: «ان صلوتك سکن لهم» فرموده بودند رسول را که ایشانرا دعا کن چون ازایشان زکوة ستانی. درخبر است که **عبدالله بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بیعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالکوفة قال: اتیت **رسول الله** ص بصدقة ابلی فاخذها منّی فقال: اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآ له لانّ العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فیهم. وفی الخبر: انّ **رسول الله** ص علّم **کعب بن عجرة** الصلوة علی رسول الله فی آخر الصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و انما عنی الصلوة علی ابراهیم واهل الایمان من ذریته وقال الله عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل یاسین.

«الا انها قربةٌ لهم» ای - فضیلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصدیق لمخیلتهم. «سید خلهم الله فی رحمته ان الله غفورٌ رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب....» الایة - دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند: گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب‌العالمین گفت: «قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم» گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گوید؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة. دیگر گروه مؤمنان‌اند، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف رب‌العالمین، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته، هیچ حرج نیست ونشستن‌ایشان‌بعذرناتوانی، آنراتبعه‌یی یاتبعتی نیست، اعتقادایشان آنست که اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول، آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید، رب‌العالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی بازنگیرند خدایرا ورسول را. نصیحت مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکـی سخن گوئی و از هرچه ناسزاست او را مقدس و منزه دانی. ودرراه معاملت باندازهٔ طاقت، ازروی‌تعظیم، اورا عبادت کنی وخلق را بدین وی ارشاد کنی‌وآلاء ونعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنان‌که میگوید، جل‌جلاله: «وذکّرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**ص آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کـردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی، **مصطفی**ص گفت: «من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة»

قوله: «ماعلی المحسنین من سبیل...» - بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان، راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست، **مصطفی**ص گفت: (ان تعبدالله کانك تراه فان لم‌تکن تراه فانه یراك) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنز، عیان وحث کردن است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل آنگه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی».

قوله: «ولاعلی الذین اذا ما اتوك لتحملهم» نمی خواستند که ازصحبت ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین بر گشتند و گریستن در گرفتند، **مصطفی**ص گفت: «ما من عین الاوهی باکیة یوم القیمة الّا اربعة اعین، عینٌ فقئت فی سبیل الله وعینٌ غضّت عن محارم الله وعین باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة الله».

پیر طریقت گفت: آه ازروز بتری، فریاد ازدردواماندگی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان ما، درعالم کس نیست که ببخشاید بروز زمان ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی
ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت ابکی علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که آن حزن وآن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، **مصطفی**ص ایشان را بازدید گفت: «تأهّبوا للخروج». گفتند یا **رسول الله** آن چه بود و این چیست گفت: «لست احملکم انا و انما حاملکم الله» یقول الله تعالی: «وحملناکم فی البر والبحر» لما تمحضت قلوبهم للتعلق بالله وبکت عیونهم علی ما عجز واعن اداء حق الله، تدارك الله احوالهم فامر **رسوله** (ص) ان یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: «وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا»

قوله: «ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم الدوائر...» الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، که چه فروآورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل جلاله: «لایحیق المکر السیّئ الّا باهله». ولقد قیل فی المثل: اذا حفرت لاخیك

فوّسع فرّ بمايكون ذلك مقيلك ويقال: من نظر الى ورائه توقّف فى كثيرمن تدبيره ورايه.

قوله: «ومن الاعراب من يؤمن بالله و اليوم الاخر» الى قوله «سيد خلهم الله فى رحمته» طاعات واعمال ايشان برشمرد وآنرا بپسنديد اما نجات ايشان دررحمت خودبست نه دراعمال ايشان، همانست كه مصطفى ص گفت: مامنكم من احدٍ ينجيه عمله، قالوا: ولاانت يا رسول الله؟ قال: ولاانا الاّ ان يتغمّدنى الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ايشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت آرد، برايشان نواختى ديگر نهد ونعمتى ديگرافزايد كه بعضى تنعم ونازونعيم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گويد «كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايام الخالية، جزاءً بما كانوا يعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان»، وكلّ ذلك من نعمته عليهم وتوفيقه ايّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: «والله رؤف بالعباد».

۱۱- النوبة الاولى

قوله‌تعالى: «**والسابقون الاوّلون**» وپيش‌وايان‌پيشينيان، «**من المهاجرين والانصار**» از مهاجران و از انصار، «**والّذين اتّبعوهم باحسان**» و ايشان كه برپى ايشان‌ايستادندبه‌نيكوئى، «**رضى الله عنهم**» خشنودشدخداى‌ازايشان، «**ورضواعنه**» و خشنود شدند ايشان از او، «**واعدّلهم جناتٍ**» و ساخت ايشانرا بهشتهائى، «**تجرى تحتها الانهار**» زير درختان آن جويهاى روان، «**خالدين فيها ابداً**» جاويدان درآن هميشه، «**ذلك الفوز العظيم.** (۱۰۰)» آنست پيروزى بزرگوار.

«**وممّن حولكم**» وازايشان كه گرد بر گرد شمااند، «**من الاعراب**» ازاين اعراب باديه‌نشين، «**منافقون**» منافقان‌اند، «**ومن اهل المدينة**» و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند]، «**مردوا على النّفاق**» شوخ شده‌اند وبر نفاق مصر ايستاده، «**لاتعلمهم**» تو ايشانرا مى‌نشناسى، «**نحن نعلمهم**» ما ايشانرا دانيم، «**سنعذّبهم مرّتين**» آرى عذاب كنيم ايشانرا دوبار، «**ثم يُردّون الى عذاب عظيم**. (۱۰۱)» آنگه ايشانرا بازبرند با عذاب مهين.

« وآخرون » و دیگران اند [قومی که پیرامن نفاق و منافقاق میگشتند]، « اعترفوا بذنوبهم » مقر آمدند بگناه خویش [وببدداشتند کرد خویش]، « خلطوا » آمیختند درهم ، « عملا صالحاً وآخر سیئاً » کردار نیك و کردار بد ، « عسى الله » واجب کرد خدا ازخود، « أن یتوب علیهم » که توبه پذیرد از ایشان وبا خود دارد ایشان را ، « ان الله غفور رحیم .(۱۰۲) » که خدای آمرزگار است مهربان ،

« خذ من اموالهم » گیر از مالهای ایشان ، « صدقة » فریضهٔ زکوة ، « تطهّرهم » تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « وتزکّیهم بها » وهنری و روزافزونی کنی ، « وصلّ علیهم » و درود ده ورایشان ، « انّ صلوتك » که درود دادن تو ورایشان [آنگه که می زکوة ستانی] ، « سکنٌ لهم » ایشانرا آرامش دل بود [وخرسندی در آنچه دادند] ، « والله سمیع علیم .(۱۰۳) » وخدای شنوائیست دانا .

« الم یعلموا » نمیدانند ، « ان الله هو یقبل التوبة عن عباده » که خدای اوست که باز گشت می پذیرد از رهیگان خویش ، « ویأخذ الصدقات » و صدقها می ستاند از ایشان ، وان الله هو التواب الرحیم .(۱۰۴) » و نمیدانند کـه خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« وقل اعملوا » گوی که میکنید آنچه میکنید ، « فسیری الله عملکم ورسوله » که خدای کرد شما می بیند و [بازنماید و آشکارا کند با] رسول او ، « و المؤمنون » و مؤمنان ، بینند ، « وستردون » وباز برند شمارا آخر ، « الی عالم الغیب والشهادة » بادانای نهان و آشکار ، « فینبّئکم بما کنتم تعملون .(۱۰۵) » و شما را خبر کند بآنچه میکردید .

« وآخرون » و دیگران اند قومی از ایشان ، « مُرجَون لامر الله » کـه با حکم خدا گذاشتنی اند، « امایعذّبهم » امّا که عذاب کند ایشانرا ، « وامّا یتوب علیهم » یا توبه دهـد ایشانرا ، « والله علیم حکیم .(۱۰۶) » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« و الّذین اتّخذوا مسجداً » و ایشان که مسجدی کردند ، « ضراراً و کفراً »

بستیز و کفر، «**وتفریقاً بین المؤمنین**» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «**وارصاداً**» و چشم داشتن را، «**لمن حارب الله ورسوله من قبل**» باز آمدن کسی با آن مسجد که با خدای ورسول بجنگ بود پیش از آن، «**ولیحلفنّ**» حقا که سوگند خواهند خورد لابد، «**ان اردنا الا الحسنی**» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی و نکردیم مگر برنیت نیکو، «**والله یشهد**» وخدای می گواهی دهد، «**انهم لکاذبون. (۱۰۷)**» که حقا که ایشان دروغ زنان اند.

«**لاتقم فیه ابدا**» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هرگز، «**لمسجد اسس علی التقوی**» حقا که مسجدی که آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیز گاری، «**من اول یوم**» از روز نخستین و آن، «**احق ان تقوم فیه**» سزاتر است که نماز کنی در آن، «**فیه رجال**» در آن مسجد مردانی اند، «**یحبّون ان یتطهّروا**» دوست میدارند که پاکیزگی برزند، «**والله یحب المطّهّرین. (۱۰۸)**» وخدای دوست دارد پاکیزگی برزندگانرا.

«**افمن اسّس بنیانه**» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا، «**علی تقوی من الله ورضوان**» برتقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل، «**خیر**» آن به است، «**ام من اسّس بنیانه**» یا آنکس که بنیاد نهادند بناء اورا، «**علی شفا جرف**» بر کناره رودباری زیرتهی، «**هار**» ریگ بوم پست روان، «**فانهار به فی نار جهنم**» روانست آن بنا، در آتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد]، «**والله لایهدی القوم الظالمین. (۱۰۹)**» و خدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست.

«**لایزال بنیانهم الّذی بنوا**» همیشه آن بنای ایشان که ور داشتند، «**ریبة فی قلوبهم**» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «**الّا ان تقطع قلوبهم**» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کنند [یا نه که نفاق وشك ومهر آن مسجد وحسرت ویرانی آن در دلهای ایشان است]، «**والله علیم حکیم. (۱۱۰)**» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

النوبة الثانية

قوله تعالی: « والسابقون الاولون من المهاجرين » الذين هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم.

« والانصار » الذين نصروا رسول الله على اعدائه من اهل **المدينة** و آووا اصحابه خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ **ابوموسی** و **سعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم الذين صلّوا القبلتين مع **النبی**ص، ایشان که با **رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعد از آن **بکعبه**. **عطاء بن ابی رباح** گوید: **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت: هم الذين شهدوا بيعة **الرضوان بالحدیبیه** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف اند. قومی گفتند: اول کسیکه مسلمان شد ازمردان، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه**. قومی گفتند اول کسی که مسلمان شد **علی بن ابی طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه** بود. **اسحق بن اسمعیل الحنظلی** جمع میان همه کرد وگفت اول کسی که مسلمان شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود واززنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی طالب**(ع) واز بردگان ومولایان **زید حارثه**. **اسمعیل بن ایاز بن عفیف** روایت کنند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس بن عبدالمطلب** فرو آمدم که با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و **عباس** که مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی در آسمان می نگرد آنگه روی بقبله آورد و در نماز ایستاد، هم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد، آن جوان پشت خم داد و درركوع شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام همچنان و درتشهد همچنان. **ابن عفیف** روی **بعباس** آورد، گفت: یا **عباس** امر عظیم! این عظیم کاری است این کار ایشان چه کار است واین چه کسان اند اینان، **عباس** گفت: هذا ابن اخی - **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم ان الله تعالی بعثه رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخی - **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم الله ما علی ظهر الارض کلها احد علی هذا الدین غیر هؤلاء. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم و رسخ الاسلام فی قلبه، یا لیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب**، **علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیما جآء به وصلّیت معه لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لا یدعو الا الی خیر فالزمه، **محمد** هر که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری و ملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود که خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری که بوی خواست که روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود و یساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم**، **عباس** توانگر بود و صاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر درحق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی** و **عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتند **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی** **علی** را برداشت و درپذیرفت و **عباس** **جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنگه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمد بن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از **قریش** پیوسته باوی می‌نشستند و مجالست و مصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرادست آمدی و باهر کس در معاشرت و مصاحبت خوش درآمدی و تدبیر کارها دانستی

---

(۱) در نسخهٔ الف: مع الله

ومردم شناختی و کارها از پیش بردی به زیرکی و دانائی، پس جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیر بن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعد بن ابی وقاص** و **طلحة بن عبیدالله**، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان با ایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب العالمین ایشانرا سابقان خواند گفت: «السابقون الاولون من المهاجرین والانصار»

روی **الزبیر بن العوام** قال قال **رسول الله** ص: «اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی بکر** فلا تسلبه البرکة و اجمعهم علیه ولا تنشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعزّ **عمر بن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق فی السابقین الاولین من المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان»

اما سابقان و انصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودند که بمیزبانی **مصطفی** آمدند به **مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواند کس بودند، خطیب ایشان **اسعد بن زرارة** دوسال پیش از آن که **مصطفی بمدینه** هجرت کرد ایشان ایمان آورده بودند که **مصطفی** ص **مصعب عمیر** را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد و برایشان **قرآن** خواند و کانت **الانصار** تحبّه فاسلم معه **سعد بن معاذ** و **عمرو بن الجموح** و **بنو عبد الاشهل** وخلق من النساء والصبیان وکان **مصعب بن عمیر** اول من جمع الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة **النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول الله** بنفسه یوم **احد** حیث انهزم الناس عن **رسول الله** حتی نفذت المشاقص (۱) فی جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول الله** ص عندالله احتسبك ما رأیت قط اشرف منه لقد رایته **بمکة** وان علیه بردین مایدری ماقیمتها وان شراك نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم قعب من حیس، یأکل و یطعم الناس فآثره الله بالشهادة و کان **رسول الله** اذا اهتدیت الیه طرفة حباها **لمصعب بن عمیر** فانزل الله فیه: «ولمن خاف مقام ربه جنتان»

---

۱ - مشاقص جمع مشقص پریهن تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد.

ودر قراءت **یعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیک‌نام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ایدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائر الصحابة. قول دوم آنست که ومن اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی الهجرة والنصرة الی یوم القیمة.

«والذین اتبعوهم باحسان» - گفته‌اند که تابعین‌نام ازاین آیت گرفته‌اند و تفسیر این احسان اینجااست که گفت: «والذین جاؤوا من بعدهم...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشۀ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت وجمع کرد گفت: «رضی الله عنهم» ای - بقبول الطاعة «ورضوا عنه» بما نالوا من الثواب فوق ما تمنّوا وقیل رضوا به ربّاً فرضی بهم عباداً. «واعدّلهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابداً ذلک الفوز العظیم» قرء **ابن کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیرٌ روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان الله الاتقرأ قوله؟ «والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار» الی آخر الایة فاوجب الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترطه علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلک. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی قرأها علی(۱) **محمدبن کعب**. وعن **ابی سعید الخدری** قال: قال **رسول الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل اُحد ذهباً ماادرک مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من الاعراب منافقون» درین آیت تقدیم وتأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینة منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وغطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن اهل المدینه» یعنی **عبدالله بن**

۱ - درنسخه الف: علی بن.

ابی و **جدبن قیس** و **معتب بن قشیر** و **ابوعامر الراهب**.

«مردوا علی النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دو فریق از اعراب و از اهل **مدینه**، بر نفاق مصر ایستادند و در ستیز در آن بماندند که هیچ توبه نکردند «مردوا علی النفاق» ای - اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلک فلم یتوبوا منه واصله من الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو ماردومرید اذاعتا وطغی.

«لاتعلمهم» ای - لاتعرفهم باعیانهم «نحن نعلمهم» قال **قتاده** مابال اقوام یتکلفون علم الناس یقولون فلان فی الجنة وفلان فی النار. قال نبی الله **نوح**: «وماعلمی بما کانوا یعملون» و قال **شعیب**: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری مایفعل بی ولابکم» وقال الله له «لاتعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» - این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنون فی کل عام مرة او مرتین» دوعذاب است ودو فتنه یکی از آن، بیم است وفضیحت که در آن آیت گفت: «یحذر المنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان الله مخرجٌ ماتحذرون». **ابن عباس** گفت: رسول خدا روز آدینه خطبه کرد، آنگه بایستاد و گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یافلان فانك منافق جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول است وعذاب دوم عذاب قبر است. **قتاده** گفت: عذاب اول آنست که **رسول خدا**، سرّ آن دوازده مرد که **لیلة العقبة** قصد مصطفی کردند، با **حذیفه** بگفت که: لایدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط. قال: وتقتلهم الدّبیلة سراجٌ من نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج من صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، **حسن** گفت: احدی المرتین اخذالز کوة من اموالهم وحملهم علی الجهاد والاخری عذاب القبر. وقیل المرة الاولی ضرب الملیئکة وجوههم وادبارهم عندقبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. **ربیع** گفت: سه عذاب است ایشانرا: یکی قتل وفضیحت وخواری ودراسلام رفتن ایشان بناکامی بی حسبت. دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت «ثم یردّون الی عذاب عظیم» عذاب جاودان در دوزخ.

«وآخرون» ای - ومن اهل المدینة قوم آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی النفاق والتأخر عن الجهاد. «خلطوا عملاً صالحاً» التوبه «وآخر سیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابة بن عبد المنذر** آمدو **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند وبغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند: نکون فی الظلال مع النساءِ و رسول الله واصحابه فی الجهاد والله لیوبقنّ انفسنا بالسواری و لایطلقنا احد حتی یکون الرسول هو الذی یطلقنا ویعذرنا. گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است ونه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجد بندیم وتا **رسول خدا** ازما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را از آن بند بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن را در آن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت: وانا اقسم ان لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبوا عنی وتخلفوا عن الغزو مع المسلمین فانزل الله هذه الایة چون این آیت فروآمد تا آنجا که گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم.» **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا از آن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن حزام** و **ثعلبة بن ودیعة**. **مجاهد** گفت: نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظة** ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشارالی حلقه فندم وتاب واقرّ بذنبه.

«خذمن اموالهم صدقةً» هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی الزکوة المفروضة.

«تطهرهم» التاء خطاب **للنبی** علیه‌السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة و کذلك قوله، «و تزکیهم بها» تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یا بپاکی بستودن، ازعیب. اصل او اززکوة است وزکوة درعربیت نماء است

روزافزونی وبه روزی.

« وصلّ علیهم » ای - ادع لهم و استغفر لهم و الصلوة الدعاء فی اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای - فلیدع .

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای - طمأنینة لهم بانّ الله قبل توبتهم . روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول الله** صم بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول الله** صلّ علیّ . فقال اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی** . ویحتمل و « صل علیهم » بعد موتهم خلافاً لمن نهی عن الصلوة علیه فی قوله : « ولا تصلّ علی احد منهم مات ابداً » « ان صلوتك سکنٌ لهم » یتیقّنون بان من صلّیت علیه مغفور . **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورهٔ هود** « اصلوتك تامرك » باقی بجمع خوانند « ان صلواتك سکنٌ لهم » ای - دعواتك مما تسکن نفوسهم الیه .

« والله سمیعٌ » لقولهم « علیم » بنیاتهم ونداماتهم . فلما نزلت توبة هؤلاء ، قال الذین لم یتوبوا من المتخلفین، هؤلاء کانوا بالامس معنا لایکلّمون ولا یجالسون فما لهم و ذلك ان النبی صم لما رجع الی المدینة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل الله تعالی :

« الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات »، وصح فی الخبر عن **ابی هریرة** قال قال : **رسول الله** صم . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولا یقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احدکم فلوه اوفصیله حتی یجعل الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ، اقروا ان شئتم : « ویأخذ الصدقات » .

... « وان الله هو التواب الرحیم » - یرجع علی من رجع الیه بالمغفرة والرحمة .

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این، عام است مؤمن را ومنافق را محسن را ومسیٔ را این منافقان را ازبهر آن گفت که ایشان همیشه در پوشیدن سرائر خویش میکوشند « یستخفون من الناس » ایشانرا است « وقل اعملوا » از الفاظ تهدید است چنان که جائی دیگر گفت : « اعملوا علی مکانتکم » سخنی است که مصر را گویند بعدازآن که زجر شنید و باز نه ایستاد واین را اخوات است در

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، وارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميكنيد آنچه ميكنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست كه جائى ديگر گفت : « ولو نشاء لاريناكهم » وذلك ان الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن و يبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از **مصطفى** ص كه گفت: « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم. قالوا يا **رسول الله** هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال (ص) تعرض علىّ اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس (۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شرٍ استغفرت الله لكم ». ودرخبر است بروايت **ذوالنورين** از **مصطفى** كه گفت : مادخل احدبيتا فى بيت، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به ، وقال (ص) : لوان رجلاً عبدَ الله فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ما كان . عن **اياس بن سلمه** عن ابيه انه قال : بينما نحن مع **رسول الله** ص : اذمر بجنازة فاثنى عليها خير فقال **رسول الله** وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال **رسول الله** وجبت . فقالوا يا **رسول الله** مررت (۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت (۲) بالجنازة الاخرى فقلت وجبت، ما وجبت فقال **رسول الله** : ان الملئكة شهداء الله فى السماء وانتم شهداء الله فى الارض فما شهدتم عليه من شيءٍ وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

« وستردّون » يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، « بما كنتم تعملون » .

« وآخرون مُرجون لامر الله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان كه گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه كس اند **كعب بن مالك** و **مرارة بن الربيع** و **هلال بن امية** كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كما فعل **ابولبابة** واصحابه ، ففارقهم **رسول الله** خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم و مخالطتهم

---

(۱) در نسخهٔ الف خمسين است

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامرالله لایدرون ایعذّبون ام یرحمون حتی تاب الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت : «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة . «مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی است باقی بهمزه خوانند. «مرجون» ای ـ مؤخرون والارجاءُ ـ التأخیر . معنی آنست که ایشان با حکم خدای گذاشتنی اند، نه نومیدی و نه امیدتمام. و تفسیر ارجاء، خود در آیت است. «امایعذبهم واما یتوب علیهم» وایشان که بحذف همزه خوانند آنرا دو وجه است: یکی همان که گفتیم بر مذهب ایشان از اهل عربیت که همزه بیو کنند و آن لغت **مدینه** است و بیشتر اهل **حجاز** . و دیگر معنی از رجاء است و رجاء امیداست ، یعنی که ایشان امیددادگان اند، لامرالله ای ـ لحکم الله ، خواست و حکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کند . «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم ، والتشکیك فی حق العباد . « والله علیمٌ » بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ » بما یفعل بهم .

قال **الزجّاج** : اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعلمون والمعنی : لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ .

« والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً » . این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که باز گشت **از تبوك** و هم **ودیعة بن ثابت و خذام بن خالد و حارثة بن عامر و شبل بن الحارث و یزید بن حارثه و عثمان بن حنیف و حارثة بن عمرو و مجمع بن حارثة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمر بن عوف** کرده بودند، قبیلهٔ اهل تقوی وصدق ازبهر خدایرا . و **مسجد قبلتین** آنست بر قول بعضی ازصحابه وتابعین، خدای آنرا گفت : « اُسّس علی التقوی » و گفت : «اسس بنیانه علی تقوی من الله» و گفت: «احق ان تقوم فیه » ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً وآن قوم منافقان آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامر الراهب** میخواندند سالاری بود از آن منافقان ، مسلمانان اورا **بوعامر الفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی ؟ **مصطفی** گفت : جئت بالحنیفیّة، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودین درست است آوردم آن دین که **ابراهیم خلیل** در آن بود. **بوعامر** گفت من هم بر آن دینم، اما تو بر آن افزوده‌یی و آنچه از آن نیست در آن آورده‌یی. **مصطفی** گفت تو خود بر دین **ابراهیم** نه‌ای و آنچه من آورده‌ام دین روشن است وملت پاك و کیش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتَ اللّهُ الکاذب منّا طریداً وحیداً غریباً. فقال **النبی** ص آمین. پس روز حنین این **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون دید که **هوازن** بهزیمت شدند بگریخت و به **روم** رفت و بمنافقان پیغام فرستاد که در **مدینه** مسجدی از بهر من بنا کنید، تا من از **قیصر روم** لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدینه** آیم و **محمد** واصحاب ویرا از **مدینه** بیرون کنم، منافقان آن **مسجد ضرار** از بهر وی بنانهادند وپرداختند ومقصود ایشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد، خود باخود باشند در رازهای خویش ومؤمنان اسرار ایشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** باز آمد آن قوم استقبال او کردند وازو درخواستند که در آن مسجد آید ونماز کند تا آن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، **مصطفی** اجابت کرد و قصد مسجد کرد **جبرئیل** آمد، گفت اورا: «لا تقم فیه ابداً» پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن عدی وعامر بن السکن ووحشی قاتل حمزة** را گفت: «انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه واحرقوه» فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من النخل فاشعل فیها ناراً ثم دخل المسجد و فیه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبی** (ص) ان یتّخذ ذلك کناسة تلقی فیها الجیفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحیداً طریداً غریباً واین **ابو عامر پدر حنظلة** الکانب است شهید یوم احد **غسیل الملئکة** رضی‌اللّه عنه و روی ان **بنی عمرو بن غوف** الذین بنوا مسجد قبا، سألوا **عمر بن الخطاب** فی خلافته لیأذن **لمجمع بن حارثة** لیؤمّهم فی مسجدهم فقال لا ولا کرامة الیس کان امام مسجد الضرار. فقال له **مجمع** یا **امیر المؤمنین** ولا تعجل علیّ فواللّه لقد صلیت فیه وانی لااعلم ما اضمروا علیه ولو علمت ما صلیت معهم فیه، فعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة فی **مسجد قبا**.

«والّذین اتّخذوا» بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدنی وشامی**

بحذف واو است.

«مسجداً ضراراً» ای - للشر و البلاء والاضرار بالمسلمین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له ای اتّخذوه للضرار و الکفر والتفریق والارصاد. والضرار: مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر.

«و کفراً» آن قصد بد ایشانرا میگوید، وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، وخدای تعالی آنرا کفر شمرد که آن خلاف بارسول، داشتن کفر بود ازایشان.

«وتفریقاً بین المؤمنین» این مؤمنان ایدر اهل قبا اند قبیلهٔ عمرو بن عوف وقبیلهٔ سلمه

«وارصاداً» ای - ترقباً وانتظاراً، اصله من الرصد وهو الطریق، تقول - ارصده اذا وقف فی طریقه یترقبه.

«لمن حارب الله ورسوله» یعنی - ابا عامر الراهب، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج الی الشام لیأتی بجند یحارب بهم رسول الله صم

من قبل، ای - من قبل بناءِ المسجد الضرار.

«ولیحلفنّ» یعنی - بناة المسجد؛ «ان اردنا» ببنآءِ هذا المسجد، «الا الحسنی» الا الخلّة الحسنی وهو الرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم.

«والله یشهد انّهم لکاذبون» فی حلفهم».

«لاتقم فیه ابداً» - این قیام ایدر نام نمازاست چنانکه گفت: «والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً».

«لمسجد اسّس علی التقوی»، «لکاذبون» «لیحلفن» این لامها درین آیات همه ایمان اند تقدیره: والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس علی التقوی، ای - بناه المتقون علی تقوی الله و طاعته. جمهور مفسران بر آنند که این مسجد قبا است وقیل هو مسجد رسول الله صم روی انّ رجلین تماریا فیه فقال علیه السلام: هو مسجدی هذا.

«من اول یوم» یعنی - من اول یوم وضع اساسه وابتدیء بناؤه.

«احق» واولی «ان تقوم فیه» مصلّیاً «فیه رجال» یعنی - فی المسجد.

«رجال» من الانصار. رجال نام برد ونسآء در آن داخل اند همچون بنی آدم که بنات در آن داخل اند.

«یحبّون ان یتطهّروا» یعنی ـ بالمآءِ. چون این آیت فرو آمد **رسول خدا** ایشانرا گفت یعنی انصار را: ما هذا الطهور الـذی اثنی الله به علیکم؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماءِ و نغسل عنّا اثر الغائط والبول. فقال **رسول الله**: هو ذاك. وقیل ـ یطهرون احوالهم من المعاصی بالطاعة وقال **یزید بن شجرة** اتت الحمّی **رسول الله**ص فی صورة جاریة سوداء فقال لها **رسول الله**: من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف الدم و آكل اللحم واصفّر الوجه وارّقق العظم. فقال **النبی**(ص): اذهبی الی الانصار فانّ لهم علینا حقوقاً. فحمّ(۱) الانصار فلما كان من الغد قال ماللانصار؟ قالوا حموا عن آخرهم قال: قوموا بنا نعدهم فعادهم وجعل یقول: ابشروا فانّها كفّارةٌ وطهورٌ فقالوا یا **رسول الله**: فادع الله ان یدیمها علینا ایّاماً حتی تكون كفارةً لذنوبنا فانزل الله عزوجل، یثنی علیهم: «فیه رجالٌ یحبّون ان یتطهروا» بالحمی من الذنوب «والله یحب المطهرین».

«افمن اسس» بضم الف در هر دو حرف «بنیانه» علی الرفع قرائت **مدنی و شامی** است افمن این الف و فا استفهام است سخن بآن مفتتح، چنان كه پارسی گویان گویند در آغاز سخن: باش كه كسی چنین كند، در نگر كه كسی چنین كند، بشنو كه كسی چنین كند، و **عرب** استفهام كنند بالف و بالف وفا وبالف و واو، و بغنّهٔ **صوت** بی حرف.

«شفا جرفٍ» بسكون راء قرائت **شامی** است و **حمزه** و **بوبكر**، باقی بضم را خوانند و هما لغتان: شفا كل شیء شفیره واشفی علیه بلغ شفاؤه وشفا مقصور یكتب بالالف و یثنی شفوان ـ والجرف، ما تهدّم من جوانب الوادی. قال **ابوعبید**: الجرف الهوة یعنی كل وهدةٍ عمیقة یجرفها السیل من الاودیة.

«هارٍ» ای ـ هائر یسقط بعضه علی بعضٍ وهو اسم الفاعل من هار یهور، وقیل: هار یهار، و تقول: هار الجرف و انهار ویهور اذا سقط فهو هائر و معنی هارٍ ای ـ هایر وهذا من المقلوب كقولهم لاث الشیٔ اذا دار به فهو لاثٍ والاصل لایث ورجل شاكی السلاح و انما هو الشائك.

«فانهار به فی نار جهنم» یعنی ـ فانهار الشفا بالبناء وقیل ـ فانهار البناء بالبانی واهله وهذا مثلٌ یعنی ـ انّ بناء هذا المسجد كبنیان علی شفا جرف جهنّم یتهوّر باهله فیها. قال

(۱) در نسخهٔ الف: فجمّ.

جابر بن عبدالله رأیتِ الدخان یخرج من **مسجد الضرار** حین انهار و هو الیوم مزبلةٌ.

«لایزال بنیانهم... الایه» ای- لایزال حبّ ذلك البنیان والتحزن علی خرابه شکاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم کانوا فی بنائه محسنین کما حبب العجل الی قوم **موسی**. و قیل: لایزال مااعتقدوه و بنواله **مسجد الضرار** من الکفر والنفاق لازماً لقلوبهم لایفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریباً اذا کنت مستیقناً منه بالریبة فاذا اسأت به الظنّ ولم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هو فیه اذا ظننتة من غیران تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت **یعقوب** بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك وقتاده که گفتند لایزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا. «الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت **شامی** است و**حمزه** و **حفص** و **یعقوب** ومعنی آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تاخوانند وقیل معناه- الّاان یتوبوا توبة تتقطع بها قلوبهم ندماً واسفاً علی تفریطهم فیفا رقها الریبة.

«والله علیم» بنیّاتهم «حکیم» فیماامر بالهدم. قیل: وهذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ماکانوا ترکوه من الایمان واخذوا به من الکفر، والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة- خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه وتعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت **محمد** را برسه قسم نهاد براندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال وتباین دراخلاق ایشان همان تقسیم که جائی دیگر کرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا پیوسته گفت واینجا گسسته: اماتقسیم همانست وتفصیل همان: اول «والسابقون الاولون»، سابقان‌اند. دیگر: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم»، مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، وآنکه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست درازل سبق عنایت وازخدای مرایشانرا فضل وهدایت. صدراول‌اند وسلف این امت. خیار خلق

ومصابیح هدی واعلام دین، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنتِ و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران‌اند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته، قومی انصارندکه **مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین اسلام‌را تن وجان‌خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتند ومهر بردین نهادند. قومی تابعان‌اند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان...» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

«رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن خشنود خواهد کرد. این یك‌قوم سابقان‌اند. دیگرقسم، مقتصدانند، اقتصادراه میانه‌رفتن است نه‌هنرسابقان ونه‌افراط ظالمان بل که‌راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند هم‌چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابرآمد از دوزخ دور ماندند ونیز ببهشت نرسیدند. مقتصدان ایشان‌اند که‌رب‌العزة ایشانرا میگوید «وآخرون اعترفوا بذنوبهم..» ایشان که‌بگناه‌خویش مقرآمدند وبه‌بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق‌وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن‌وقت‌اقرار، یقول‌الله: «فاعترفوا بذنوبهم‌فسحقاً لاصحاب‌السعیر، فاعترفنا(۱) بذنوبنا فهل الی‌خروجٍ من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان‌است دردنیا، بگناه‌خویش‌معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان‌جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که‌میگوید‌جل جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم» آنگه گفت: «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد، لختی‌پاك لختی پلید، لختی‌حلال

(۱) در نسخهٔ الف: فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف: نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل: «هوان یجمع بین الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب العزه میگوید: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً» و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنگه گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. **عثمان نهری** می گفت در **قرآن** آیتی امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبر درست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرة بن جندب** قال قال **رسول الله**ص «اتانی اللیل آتیان ابتعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن فضة فتلقانا رجال شطر منهم خلقهم کاحسن ماانت راء وشطر کاقبح ماانت راء قالالهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری در سستی درویشی در ناسپاسی وتوانگری در ناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مگر در دل، آشنائی واقرار بیگانگی، ایشان را میگوید: «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب کند ایشانرا بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دردست فضل گرفتاراست. عدل پیش فضل

(۱) در نسخهٔ الف: تلبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللّهُ علیمٌ حکیمٌ » - خدا دانائی است بعلم راست بی غلط حکیم‌است بی سهو وبی خلل نه درعلم وی چیزی فائت نه‌ازقدرت‌وی چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاذاتش همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاک‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاک، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

۱۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « اِنّ‌الله اشْتری من‌المؤمنین » خدای بخرید از گرویدگان، « اَنفُسهم واموالهم » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « بانّ‌لهم الجنة » [آنراخرید تا بهشت، ایشانرا بود، « یقاتلون فی‌سبیل‌الله » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « فیَقتلون » ایشان کشند « ویُقتَلون » ایشانرا کشند، « وعداً علیه حقاً » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست برخدای [مجاهدرا] براستی و درستی، « فی‌التوریة والانجیل والقرآن » در تورات و انجیل و قرآن باز نموده وگفته، « ومن‌اَوفی بعهده من‌الله » وکیست بازآمده تر بپیمان خود ازخدای، « فاستبشروا » شادبید، « ببیعکم الذی بایعتم به » باین خرید وفروخت که کردید « وذلك هوالفوز العظیم. (۱۱۱) » [آن پسند و پذیرفتکاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« التائبون » با خدای گروندگان‌اند، « العابدون » خدای پرستان‌اند، « الحامدون » خدای ستایندگان‌اند، « السّائحون » روزه‌داران‌اند، « الراکعون السّاجدون » نمازگزاران‌اند، « الآمرون بالمعروف » نیکوکاری فرمایندگان‌اند، « والنّاهون عن‌المنکر » وازناپسندباززنندگان‌اند، « والحافظون لحدودالله » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، « وبَشّرالمؤمنین. (۱۱۲) » وشاد کن گرویدگانرا.

« **ماکان للنّبی** » روا نبود و سزا نبود ، پیغامبر را ، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند ، « **اَن یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش‌خواهند مشرکان را ، « **ولوکانوا اولی قربی** » وهرچندخویشان و نزدیکان باشند ، « **من بعد ماتبیّن لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا ، « **انّهم اصحاب الجحیم.** (۱۱۳) » که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند .

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را ، « **اِلّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی که ویرا داده بود ، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد ، « **اَنّه عدوّلله** » که پدر او دشمن است خدایرا ، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **انّ ابرهیم لاوّاه حلیم.** (۱۱۴) » که **ابراهیم** اوّاه بود ، باخداوند خود ، گراینده و گردنده وبردبار .

« **وماکان الله لیُضلّ قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل که قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم ، « **حتی یبیّن لهم مایتّقون** » تاآنگه که ایشانرا پیدا کنند ، [پیغام آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون بایدکوشید تارسند ، « **انّ الله بکل شیء علیم.** (۱۱۵) » که خدای بهمه‌چیز داناست .

« **انّ الله له ملک السّموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین ، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند ، « **ومالکم من دون الله من ولی ولانصیر.** (۱۱۶) » و نیست شمارا جز خدای کاری سازی ونه یاری دهی .

« **لَقدتاب الله** » توبه پذیرفت خدای و با خود آورد ، « **علی النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را ، « **الّذین اتّبعوه** » وایشان که وی را پی بردند ، « **فی ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة ، « **من بعد ماکاد** » پس آن که نزدیك بود ، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » که از جای بگشتید دلهای گروهی از مؤمنان ، « **ثمّ تاب علیهم** » پس آنگه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان ، « **انّه بهم رؤف رحیم.** (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده .

«**وعلی الثلثه الذین خُلّفوا**». آن سه تن را [هم توبه داد] که ایشانرا باپس کردند ایشان، «**حتی اذا ضاقت علیهم الارض**» تا جهان بر ایشان تنگ گشت، «**بما رحُبت**» بفراخی که بود، «**وضاقت علیهم انفسهم**» و دلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**انْ لاملجأ من الله**» که باز گشت نیست از خدا، «**الّا الیه**» مگر هم با خدای «**ثم تاب علیهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**لیتوبوا**» تا باز آمدند، «**انّ الله هو التواب الرحیم.(۱۱۸)**» که خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «ان الله اشتری من المؤمنین» قال **محمد بن کعب القرظی** لما بایعت **الانصار رسول الله**ص **لیلة العقبة بمکه** وهم سبعون نفساً قال **عبدالله بن رواحه**: یا **رسول الله**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربی ان تعبدوه ولاتشرکوا به‌شیئاً واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البیع لانقیل ولانستقیل، فنزلت هذه الایة.

«اشتری» - بمعنی قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم و نه پذیرم. «انفسهم» یعنی - بان یجاهدوابها. «واموالهم» بان ینفقوا فی الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید از مؤمنان که بتنهای خویش بغزا شوند و با دشمنان دین از بهر خدا کشتن کنند و مالهای خویش درراه غزا و در صدقه‌ها هزینه کنند. آنگه گفت: «بانّ لهم الجنة» بآن خرید و آنرا خرید تا بهشت ایشانرا باشد.

«یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون» ای: لهم الجنة قاتلین اومقتولین اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** یَقتلون اعدائی و یُقتلون فی طاعتی. قرائت **حمزه** و **کسائی** «فیقتلون» بضم یاء است «ویقتلون» بفتح یا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، ومعنی آنست: تا ایشان را کشند وایشان کشند «وَعداً علیه حقاً» نصب است بر مصدر، ای - وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فیه «**فی التوریة و الانجیل و القرآن**» ای - مبایعتکم هذه و مجازاتکم بالجنّة مذکورة فی الکتب الثلثة، وهذا دلیلٌ علی انّ کلّ اهل **مکه** امروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال **الحسن** : ماعلی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«ومن اوفی بعهده» ای - لااحد اولی بانجاز الوعد من الله .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به. فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح . « ببیعکم الذی بایعتم » به الرب عزوجل .

« وذلك هوالفوز العظیم » نهایة کلّ طالب ومرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً فی ظل طوبی رفیعات مبانیها

دلاّلها **المصطفی** والله بایعها ممن اراد و **جبریلٌ** منا دیها

« التائبون » این آیت معطوف است بر اوائل سوره ، آنجا که گفت : « المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ » . می گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگر اند صفت و سیرت ایشان اینست که « التائبون » ای - الراجعون الی الله والی طاعته .

« العابدون » ای - الموحدون المطیعون .

« الحامدون » علی الاسلام والایمان وعلی ماناالهم من السراء والضّراء .

« السائحون » ای - الصائمون، لما روی عن **النبی** ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم. هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یاسائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح بر صایم نهادند و فراوی دادند از بهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . ومفسّران را خلاف است که این روزه داران که اند، قومی گفتند: روزه داران ماه رمضان اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض اند، قومی گفتند: صائمان دهر اند. وقیل - « السائحون » - المجاهدون، لماروی ان رجلاً استأذن **رسول الله** فی السیاحة فقال: سیاحةُ امّتی الجهاد فی سبیل الله. وقال **عکرمة**: هم طلاب العلم.

« الراکعون الساجدون » هم المصلّون الّذین یصلّون لله بنیّة صادقةٍ .

« الآ مرون بالمعروف » ای - بالایمان والطاعة .

« والناهون عن المنکر » عن الشرك والمعاصی. وخبر درست است از **مصطفی** ص در بیان امر و نهی بروایت **براء بن عازب** . قال - امرنا **رسول الله** ص بسبع ونها ناعن سبعٍ: امرنا بنصر المظلوم وافشاءِ السلام وابرار المقسم واجابة الداعی وعیادة المریض و اتباع الجنایز وتشمیت العاطس ونهانا عن خواتیم الذهب و آنیة الفضّة ولبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر (۱) الحمر. براء عازب گفت: مصطفی ص بهفت چیز مارا فرمود وازهفت چیز مارا وازد. فرمود مارا که ستم رسیده را یاری دهید وسلام بر مسلمانان فراخ دارید وسوگند خواره را راست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را یرحمك الله گوئید. ونهانا عن سبع: نهی کرد مارا از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنکه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه‌های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان (۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران، «وبشّر المؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطفٌ علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویند چنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابکاراً»، جائی گفت «وفتحت ابوابها» قالوا وذلك ان السبعة عدد مستقل ومابعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد امّا زوج کالاثنین وهواول الاعداد واما فرد کالثلثة وهواول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهواول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهواوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبة الستین ثم ضمّ الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتمّ مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ماکان للنبی» سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص درپیش بوطالب شد عمّ وی بوقت وفات وی، وبوجهل و عبدالله بن امیه هردو نزدیك وی حاضر بودند و مصطفی ص گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ لك بها عندالله، وبوجهل وابن ابی میة میگفتند یا اباطالب اترغب عن ملة عبدالمطلب می‌بر گردی از کیش عبدالمطلب ودین پدران خویش تا آنکه میگفتند که بوطالب گفت آخر سخن که گفت: انا علی ملة عبدالمطلب. فقال النبی ص لاستغفرن لك مالم اُنه عنه، فنزلت هذه الایة ومات

(۱) میاثر جمع میثره نخده‌ای که روی زین میگذاوند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

ابو طالب کافراً. والدلیل علیه انّ **علیاً (ع)** قال لمامات **ابو طالب** اتیت **رسول الله** فقلت: یا **رسول الله** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی اذهب فادفنه ولاتحدثنّ شیئاً حتی تأتینی ثم طلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثر التراب، فدعالی بدعوات مایسرّنی انّ لی بهاماعلی الارض من شیئٍ. وقال **عبدالله بن مسعود** خرج **رسول الله** ینظر فی المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی القبور حتی انتهی الی قبرٍ منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول الله**ص باکیاً فبکینا لبکاءِ رسول الله ثم انّه اقبل الینا فتلقّاه **عمر بن الخطاب** فقال یا **رسول الله** ماالّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه** بنت **وهب** وانی فاستأذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی الاستغفار لهافلم یأذن لی فیه ونزل علیّ: «ماکان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبر درست است که **رسول** گور مادرخودرا زیارت کرد برسر گور وی بنشست اندیشه‌مند وبرخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** برخدای عزوجل گرامی‌تر از **ابراهیم** است، **ابراهیم** را روابود که پدرخودرا آمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردو آیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» - این نفی است بمعنی نهی همچنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول الله» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولو کانوا اولی قربی» ای- ولوکان المستغفر لهم آباؤهم وابناؤهم اواقرباؤهم. قال **ابن عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم المشرکین، فنزلت هذه الایة، فلمّانزلت امسکوا عن الاستغفار لامواتهم ولم ینههم عن ان یستغفروا عن الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این تبیّن اندرآن است که بر کفر میرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن له ...» الایة. چون کافر بر کفر بمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی است. و گفته‌اند- استغفار درین آیت، نمازجنازه است. قال **عطاء بن ابی رباح**

ما كنت لادع الصلوة على احدٍ من اهل هذه القبلة ولو كانت حبشية حبلى من الزّنا لانّى لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشركين بهذه الاية .

پس عذر **خليل** گفت **ابراهيم** در آن استغفار كه پدررا كرد «وماكان استغفار ابراهيم لابيه الّاعن موعدة وعدها ايّاه» وآن آن بود كه ويرا گفته بود : «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربى»، براميد آنكه خداى ويرا ايمان دهد، وگفته‌اند كه **آزر،ابراهيم** را وعده داده بود كه ايمان آرد بدليل آنكه گفت : «واهجرنى مليّا» يعنى استمهله ليتدبّر ويتفكّر. **ابراهيم** تا **آزر** زنده بود براميد ايمان وى از بهر وى آمرزش خواست .

«فلما تبيّن له» اى ـ **لابراهيم** ان اباه عدوّ لله بان مات على كفره . «تبرّء منه» وقطع الاستغفار . «إنّ ابراهيم لاوّاهٌ» اى ـ يكثر قول «آوه». قال **كعب** كان **ابراهيم** اذا سمع ذكر النار قال اوهِ من النار **والعرب** يقول اوهِ بكذا واوه من كذا . اوه مبنىٌ على الكسر ويقال اوهُ بالضمّ ويقال ايه والعامة يقول آوه بالمدّ وحكى **قطرب** الفعل منه (آه ياؤه اوهاً) كقال يقول قولاً ويقال اوّه تأويهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنى ـ اوّاه : رجّاع توّاب . وروى ان **عمر** سأل **النبى** (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان كنت اوّاهاً اى ـ **تلاّءً للقرآن** وقيل ـ الاوّاه ـ الكثير لذكر الله . وقيل ـ هو ـ الرفيق الرحيم لعباد الله وقيل ـ هو ـ المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع يقيناً ولزوماً للطّاعة «حليم» الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوّى القلب الرّزين الصّبر .

«وماكان الله ليضلّ قوماً» بعد از آن كه استغفار از بهر مشركان كه بر كفر مرده بودند حرام گشت بآن آيت كه : «ماكان للنّبى والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين» قومى مؤمنان كه پيش از نهى استغفار كرده بودند ترسيدند كه اگر ايشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمين تسكين دل ايشان را درين آيت بيان كرد كه ايشانرا در آنچه كردند مؤاخذت نيست كه آن نيز ايشانرا نگفته بودند كه روا نيست . فقال تعالى :

«وماكان الله ليضلّ قوماً بعد اذ هديٰهم» يعنى ـ ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى . «حتى يبيّن لهم مايتّقون» فلايتّقوه ، فعند ذلك يستحقّوا الاضلال . اين همچنان است كه در تحويل قبله گفت : «وماكان الله ليضيع ايمانكم» ودر تحريم خمر گفت :

«لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناحٌ فیما طعموا». وقیل معناه: «و ما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم ما یتقون» ای - ما یأتون و ما یذرون. وقیل سبب نزولها - أنّ قوما من الاعراب اسلموا و عادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا رسول الله یفعله من الصلوة الی بیت المقدس و صیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلک علی رسول الله فوجدوه یصلی الی الکعبة و یصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدک بالضلال انّک علی امر و انّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«إنّ الله له ملک السموات و الارض» ملکه قدرته علی الابداع، و المعدوم مقدوره و مملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره و مملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود و لم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی و یمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّله و یمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه و توحیده و یمیت من یشاء بکفرانه و الحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة و یمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، وقیل - هو مفتاح کلامٍ لما کان هو سبب توبتهم ذکر معهم کقوله: «فان لله خمسه و للرسول». قوله: «و المهاجرین و الانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی - تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر و عسرة الماء و عسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاءِ تبوک است و جیش العسرة سپاه آن و ساعة العسرة هنگام آن و وقت آن. و رستاخیز را ساعت نام کردند و آن پنجاه هزار سال است و این ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که جبرئیل پیغام آورد که بغزاء تبوک شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد و آب و مرکوب به تنگی و سختی عظیم رسیده بودند، یک شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند بر تعاقب، و تنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند و آب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» حمزه و حفص «یزیغ» بیا خوانند. قال الفراء الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدم علیه جاز تذکیره و تأنیثه، فذکّر «یزیغ» کما ذکّر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان و اسلام، که این کنایت است از کراهت قتال و دشوار آمدن آن در وقت گرما و همچنان سموم، و نایافت

ساز وبرگ. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند ازدشواری، این زیغ آنست.
قال **ابن عباس** : قیل **لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة ؟ فقال **عمر** - خرجنا مع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن کان الرجل لیذهب یلتمس المآء فلا یرجع حتی یظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشرب به. فقال **ابوبکر الصدیق** یا **رسول الله** انّ الله عزوجل قدعوّدك فی الدّعاء فادع لنا، یعنی - استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب علیهم» این - تاب علیهم - همان قوم‌اند که گفت : «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار» کرّر ذکر التوبه لانّه لیس فی ابتداء الاسلام ذکر ذنبهم فقدم الله ذکر التوبة فضلا منه ثم ذکر ذنبهم ثم اعاد ذکر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان بر گذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تابا طوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا و آخرت.

«وعلی الثلثة» ای - وتاب علی الثلثة این سه تن : یکی **کعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امیة الواقفی**، سوم **مرارة بن الربیع** وهم المرجون لامر الله.

وجمله بدان که : مسلمانان در قصهٔ **تبوك** شش فرقه‌اند : فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامنافقان داشتند چنان که خدای گفت : «وفیکم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند و کسری «وقعد الذین کذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند : «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

و گروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که «وعلی الثلثة...» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و باز نشسته بود هم چون این سه تن و آخر بیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

ابوخیثمة الانصاری است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشگرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد ازدور، وصورت وی از دوری ناپیدا، **مصطفی** گفت یکی آمد اللهم اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. و گفته‌اند آخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است هیجده شبانروز **مصطفی** درآن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اند که دوماه هیچ حرب نرفت اما ازهرجانب مردم همی آمدند وجزیت همی پذیرفتند **رسول خدا** درآن وقت که بیرون شد **محمدبن مسلمه** را بر **مدینه** خلیفه کرد و **علی** را برحجرات خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی دیدار وی اورا باخود نبرد. **علی** از آن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و براثر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت: «اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی**»؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص.

«وعلی الثلثة الذین خلّفوا» این تخلیف دربن موضع نه بر آن معنی تخلیف است که درسورة الفتح گفت: «سیقول المخلّفون» این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت «فثبّطهم» وهمچنان که **رسول خدا** گفت: لایزال اقوام یتأخّرون عن الجماعات حتی یؤخّرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنکه که با **مدینه** آمد، پیش او آمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان این آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت: یا **رسول الله**! **هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم **هلاك** است واگر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی راست نکنم از ضعف و سستی **هلاك** شود. **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس **همه خلق** از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب بن مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده است وترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره‌پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبر آمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **ام سلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت یا **ام سلمه** خبرداری که خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد و آیت فرستاد: «لقد تاب الله علی النبی» تاآخر هردو آیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق را دیدم روی بمن نهاده همی آواز شنیدم ازسر کوه که یا **کعب بن مالك** خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد. من جامهٔ خویش، مبشّر رابخشیدم، جامهٔ دیگر درپوشیدم و آمدم بنزدیك **رسول خدا**، **ابوبکر** و**عمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من همی آمدند ومرا بشارت همی دادند وتهنیت همی کردند، تا آمدم نزدیك **رسول خدا** اورا دیدم چون ماه تابان وخورشید رخشان گفت یا **کعب** ترا بشارت باد که خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

«وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت» این با بمعنی - مع - والرحب - السعة. یقال: فلان رحیب الصدر ای - واسع الصدر. ومنه قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد - رحبة. والرحاب - العراض. یقال: رحّب به اذا قال مرحباً. قال المفسرون: ضیّق الارض علیهم بانّ المؤمنین منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم و کان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم انفسهم» دلهای ایشان وراایشان تنگ گشت یعنی احوال ایشان. وقیل - تبرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن بمعنی یقین جایهاست، «ان لاملجأ من الله» ان لامعتصم من عذاب الله «الاّ الیه». معنی لجأ بازپناهیدن است بایك جا و آن سه رکن است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است.

«وظنّوا ان لاملجا من الله الّا الیه» - میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وباز گشت نیست ازخدای مگرهم باخدا. ازعذاب وی رستن نیست مگر فضل و رحمت وی.

«ثمّ تاب علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی هؤلاء مضی فی قوله «وعلی الثلثة». و درمعنی «ثم تاب علیهم لیتوبوا» لطف بهم فی التوبة(۱) ووفقهم لها. قال **ابویزید** غلطت فی اربعة اشیاء: فی الابتداء مع الله ظننت انی احبّه فاذا هو یحبّنی قال الله تعالی: «یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی عنی قال الله تعالی: «رضی الله عنهم ورضوا عنه» وظننت انی اذکره فاذاً هوذکرنی قال سبحانه: «ولذکرالله اکبر» وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ: قال الله تعالی: تعالی: «ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هوالتواب الرحیم» یتوب علی عبده بفضله اذا تاب الیه من ذنبه.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم...» بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام. آرایش مجلس است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات کریم ودرصفات کریم، ودرمهر کریم ودرنواخت کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشد آنکه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی. اینست مهربانی ولطیفی.

در **توریة موسی** است که: الجنة جنتی والمال مالی، فاشتروا جنتی بمالی فان

---

(۱) درنسخهٔ الف: التوریة.

ربحتم فلكم وان خسرتم فعليّ. یا بنی آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا عليّ».

رب العالمین در ازل پیش ازوجود بنده، بنده را بخرید. خود بایع بود وخود مشتری. خودفروخت وخودخرید، ودرشرع مصطفی روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری یکی بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال مهربانی ومهر ابوّت، اورا رواست، پس چه گوئی درخدا که رأفت ورحمت وی دربنده بیش از آنست، ومهربانی وی بی کران است ومهروی افزون از آن است، چون درحق پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر، وانگه دانست رب العزة که بنده، بد خوی و بدعهد و بی وفاست وبوقت بلوغ اعتراض کند آن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپرآفت خرید، ببهشتی پرناز وپرنعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است، ودرمعاملات شرعی جائی کـه ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود. وآنکه نفس خرید وقلب نخرید ازبهر آن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است و بروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان نیست. حال دل بنده همین است وتسلیم آن ممکن نیست، تارب العزة میگوید «یحول بین المرء وقلبه». قال **النصر آبادی**: اشتری منك ماهوصفتك والقلب تحت صفته فلم یقع علیه المبایعة. قال **النبی** ص: قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن. و گفته‌اند نفس دربان دل است بجای چاکر ایستاده رعیت وار درخدمت، ودل درمحل شهود است، محمول ربوبیت، سلطان وار همی راند ملکت، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت.

پیر طریقت گفت جوهری است برخاك افتاده میان راه، عالم ازقیمت آن جوهر ناآگاه، صاحب دولتی بسر آن رسید ناگاه، پادشاهی جاوید یافت بی طبل و کلاه، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست، قیمت آن جوهرهم که دی بود بجاست. نور

جوهر کرا تابان است، آنرا که عنایت معلوم است. گله برخاست، ابتداء به برّ کی کرد، و از آغاز، این کار که خواست. درخت مهر که کشت، وسرای دوستی که آراست. پس با چندین لطف، این بد اندیشی چراست. روز خریداری عیب میدید و گفت که رواست. الهی! این همه شادی از تو بهرهٔ ماست چون تو مولی کراست؟ وچون تو دوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتمامی گوئی که این خود نشانست وآئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی وآرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که چون خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم الّذی بایعتم به ...» این باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان من، بنازید درمعاملت که کردید بامن، رامش کنید بنام من، بیاسائید بنام ونشان من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردید ومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه‌غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود**است: ای‌پسر آدم، چرا واغیرمن دوستی گیری که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ‌بخش منم، یاتجار الدنیا ربح الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعندالله باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما باز کرد وبه‌ما باز خواند که‌آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دوگانگی

باعدم و حقيقت صافی شده منی ّ عاریت کشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

«التائبون العابدون..» صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاء و شفعاءِ خلق، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حقّ، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که‌کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نمانند‌دل گیرند و امید تازه دارند، گفت :

«التائبون» ، از گناه باز گشتگان‌اند، عذرده‌ان وپشیمانان‌اند.

«العابدون» پرستگاران‌ند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند.

«الحامدون» ستایندگان آزادی کنندگان‌اند، ثنا گویان اند.

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند.

«الراکعون»متواضعان‌اند خدمتکاران‌اند درفرمان برداری به‌پیری رسیدگان‌اند.

« الساجدون » نماز کنندگان اند. متضرعان اند. جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند.

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند. مؤذّنان و باطاعت خوانندگان‌اند. متناصحان ویکدیگر را پند دهندگان اند.

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذ کّران و خلق از شر فرود آرندگان‌اند. وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند.

«وبشّر المؤمنین» بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من برتر از آنست. بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال **ابن عطاء** : لاتصح العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق التوبة، ولا یصح الحمدالا بمداومة السیاحة والریاضة، ولاهذه المقامات والمقدمات

الا بمداومة الرکوع والسجود، ولا یصح هذه کلّه الا بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ولا یصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من یکون هذه صفته؛ لانّ اللّٰه عز وجل یقول وبشر المؤمنین الذین بهذه الصفة. در آثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را ازاین امّت بتر ازو گاه آرند و فریشتگان که بر ایشان موکّل باشند بدیهای ایشان شمردن گیرند، که بارخدایا بدعهدانند بی‌وفایان‌اند، فراموش کاران‌اند، گنه کاران‌اند، دلیران‌وشوخان‌اند. رب العزة گوید جل جلاله: ازآنجا که کردار ایشان است چنان‌اند وازآنجا که کرم وعفو ماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نماز گزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهر مایکتا گویان‌اند، زبان‌حال بیچارگان بنعت انکسار وافتقار میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم واگر عابد، چنان که هستیم آن توایم وبداشت توایم، برخواست تو موقوف وبه بندگی تو معروف؛ ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه.

بنده گر خوبست گرزشت آن تست عاشق ار دانا وگر نادان تراست

۱۳- النوبة الاولی

قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدید، «اتقوا اللّٰه» بپرهیزید از خشم خدای وعذاب خدای، «وکونوا مع الصادقین. (۱۱۹)» وباراست گویان وراستان بید.

«ماکان لاهل المدینة» نیست اهل مدینه را، «ومن حولهم من الاعراب» وایشان که گرد برگرد ایشان‌اند ازعرب بیابان‌نشین، «ان یتخلّفوا عن رسول اللّٰه» که باز پس نشینند ازرسول خدا [که بغزا میشود]، «ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه» ونه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، «ذلك بانهم» این نهی ایشان از تخلّف بآن است، «لا یصیبهم ظمأٌ» نرسد بایشان تشنگی، «ولا نصب» و نه ماندگی، «ولا مخمصة» ونه گرسنگی، «فی سبیل اللّٰه» درراه خدای، «ولا یطأون موطئاً» ونه‌هیچ موقف نه‌ایستند و نسپرند سپرد گاهی، «یغیظ الکفار» که بدرد خشم وغم آرد کافرانرا، «ولا ینالون من عدوٍّ نیلا» وهیچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن ، « **الّاکتب لهم به عمل صالح** » مگر که ایشانرا بهرخردی از آن بزرگی می‌نویسند ، « **انّ اللّه لایُضیع اجر المحسنین** .(۱۲۰) » خدای تباه نکند مزد نیکوکاران .

« **ولاینفقون نفقة** » وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند ، « **صغیرة ولاکبیرة** » خرد یابزرگ ، « **ولایقطعون وادیاً** » وهیچ وادی نبرند ، « **الّاکتب لهم** » مگر که آن همه ایشان را می‌نویسند ، « **لیجزیهم اللّه** » تا پاداش دهد خدای ایشان را ، « **احسن ما کانوا یعملون** .(۱۲۱) » نیکوتر کاری که هرگز میکردند .

« **وماکان المؤمنون لینفروا کافة** » نه‌توانند مؤمنان که هموارهمه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند ، « **فلولانفر** » چرا بیرون نروند ، « **من کل فرقة منهم طایفة** » ازهرجوکی از ایشان ، گروهی ، « **لیتفقّهوا فی الدین** » تا دردین خویش دانش آموزند ، « **ولیُنذروا قومهم** » و قوم خویش را بـه‌پند بیم نمایند ، « **اذا رجعوا الیهم** » آنگه که با ایشان آیند ، « **لعلّهم یحذرون** .(۱۲۲) » تا ایشان ازناپسند بپرهیزند .

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان کـه بگرویدید ، « **قاتلوا الذین یلونکم من الکفار** » کشتن کنید باآن کافران که از سوی شمااند ، « **ولیجدوا فیکم غلظة** » وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنان‌اید درشتی یابند ، « **واعلموا انّ اللّه مع المتّقین** .(۱۲۳) » و بدانید کـه خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیز کاران است .

« **واذا ما اُنزلت سورة** » وانگه کـه سوره‌یی از قرآن فرو فرستاده آید ، « **فمنهم من یقول** » هست ازین منافقان که گوید [فرایاران خویش] ، « **اَیکم زادته هذه ایماناً** » کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود ، « **فامّا الّذین آمنوا** » امّا ایشان کـه گرویدگان اند ، « **فزادتهم ایماناً** » سورت ایشانرا ایمان افزود ، « **وهم یستبشرون** .(۱۲۴) » وایشان بآن شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمان بردار] .

« **وامّا الّذین فی قلوبهم مرض** » و امّا ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است ، « **فزادتهم رجساً الی رجسهم** » آن سوره ایشانرا ناپاکـی برناپاکی بیفزود وناراستی برناراستی و گمان بر گمان ، « **وماتوا وهم کافرون** .(۱۲۵) » وبمردند بکافری .

«**اَوَلا یرون**» نمی‌بینند منافقان، «**اَنّهم یُفتنون**» که ایشانرا می آزمایند «**فی کلّ عام مرة اومرتین**» درهرسالی یکبار یا دوبار، «**ثمّ لایتوبون**» وآنگه توبه نمیکنند، «**ولاهم یذّکرون**. (۱۲۶)» ونه پند می‌پذیرند.

«**واذا ماأُنزلت سورة**» وانگه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، «**نظر بعضهم الی بعض**» بایکدیگرنگرستندید ودریکدیگر نمودندید، «**هل یریکم من احد**» هیچ کس شمارا دید؟ «**ثم انْصرفوا**» آنگه زطاعت بر گشتند، «**صرف اللّه قلوبهم**» خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانیـد، «**بأنّهم قوم لایفقهون**. (۱۲۷)» بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیر کی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

«**لَقد جاءکم رسول**» آمد بشما پیغامبری، «**من اَنفُسکم**» هم از شما آدمی و عربی، «**عزیز علیه ماعَنتّم**» سخت آید بروآنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، «**حریص علیکم**» حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، «**بالمؤمنین رؤفٌ رحیم**. (۱۲۸)» بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

«**فان تولّوا**» اگر برگردند [منافقان ودشمنان ازطاعت وموافقت وياری‌دادن]، «**فقل حسبی اللّه**» گوی خدااَم گواه و یار بسنده، «**لااله الاّ هو**» نیست خدائی مگر او، «**علیه توکّلت**» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «**وهورب العرش العظیم**. (۱۲۹)» واوست خداوند عرش بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «یاایّهاالّذین آمنوا اتّقوااللّه» - این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مراره‌وهلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. «وکونوا مع الصادقین» - ازین پس باصادقان باشیدنه بامنافقان یعنی - بامهاجران غزا کنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول اللّه تعالی: «انما المهاجرون الّذین آمنوا

بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون» یعنی ـ المهاجرین. **سعیدبن جبیر** گفت: «کونوا مع الصادقین» ای ـ کونوا **کابی بکر و عمر** واصحابهما. وقیل: نزلت هذه الایة فی اهل الکتاب، یقول الله تعالی: اتّقوا الله بطاعته، و کونوا مع الصادقین **محمد** و اصحابه. یأمرهم ان یکونوا معهم فی الجهاد والشدّة والرّخاء. **ابن عباس و ابن مسعود** درشواذّ خوانده‌اند: «و کونوا من الصادقین» والمعنی واحد. روی **ابوعبیدة** عن **عبدالله** قال: انّ الکذب لایصلح منه جدّ ولاهزل ولاان یعداحدکم صبیّه شیئاً ثمّ لاینجزمنه، ان شئتم اقرأوا: «یاایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین»، هل ترون فی الکذب رخصة.

«ماکان لاهل المدینة» ـ هذا نفی والمراد به النّهی کقوله: «ماکان لکم ان تؤذوا رسول الله». اهل **مدینه** اینجا انصاراند: **اوس و خزرج**.

«ومن حولهم من الاعراب» سکّان البوادی **مزینه وجهینه واشجع واسلم وغفار**. عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند، امّا ایشانرا بذکر مخصوص کرد که ایشان به **مصطفی**ص نزدیکتر بودند واز شدن **مصطفی**ص به غزاء آگاهی داشتند که بر ایشان پوشیده نبود. میگوید: سزا نیست و روانیست کس را خاصه **اهل مدینه** و اعراب [ان یتخلّفوا عن رسول الله] که باپس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود. «ولایرغبوا» ای ـ وان لایرغبوا. «بانفسهم عن نفسه» ای ـ لایرضوا لانفسهم بالخفض والدّعـة و رسول الله (ص) فی الحرّ و المشقّة و ان یصونوا انفسهم بمالم یصن هومنه. یقال: رغبت بنفسی عن هـذا الامر، ای ـ رفعت عنه. «ذلك» این ذلك فصل است اندر میان دو سخن، چنانکه آنجا گفت: «ذلك ومن عاقب»، جائی دیگر گفت: «هذا وانّ للطاغین»، «کذلك واورثناها»، این همه فصل‌اند. وقیل: معناه ـ ذلك النّهی عن التّخلف. «بانّهم لایصیبهم ظمأٌ» عطشٌ. «ولانصبٌ» تعب یثقل علی البدن تحمّله. «ولامخمصةٌ فی سبیل الله» جوع شدید، من خمص بطنه یخمص اذادقّ، یقال: رجل خمصان البطن و خمیص، ای ـ ضامرة. «ولایطأون موطئاً» لایقفون موقفا. «یغیظ الکفار» یبغضهم». «ولا ینالون من عدوٍ نیلاً» قتلا و اسراً و مالا و کسراً غنیمة اوهزیمة. «الا کتب لهم به عمل صالح». قال **ابن عباس**: بکلّ روعة ینالهم فی سبیل الله

سبعین الف حسنة. «ان الله لایضیع اجر المحسنین». «ولاینفقون» فی الجهاد. «نفقة صغیرة ولا کبیرة»، یعنی - تمرة فما فوقها «ولا یقطعون وادیاً» الی العدوّ مقبلین اومدبرین. «الاّ کتب لهم» اثیب لهم.

«لیجزیهم الله»، بذلك اجراً. قال: فمن خرج فی سبیل الله لم یضع قدماً ولا یداً ولاجنباً ولاانفاً ولارکبة ساجداً ولا راکعاً ولاماشیاً ولانایماً فی بقعة من بقاع الله الاّ اذن لها بالشهادة له وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه الله الغسل من نهر الحیوان فانقطع منه النصب. و صح فی الخبر انّ من ارسل نفقة فی سبیل الله و اقام فی بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یوالقیمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات وعبادات حقّ، و قصد وی درآن درست باشد، خاست ونشست وی درآن، رنج وراحت وی درآن، حرکات وسکنات وی، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود، و بعکس این، هر که قصد معصیت کند. حرکات و سکنات و قیام و قعود وی درآن، همه معصیت باشد و ویرا درآن بیم عقوبت بود.

«وما کان المؤمنون لینفروا کافّة» لما انزل عیوب المنافقین لتخلّفهم عن الجهاد. قال المؤمنون: والله لانتخلّف عن غزوة یغزوها رسول الله ولا سریّة ابداً، فلمّا قدم رسول الله **المدینة** وامر بالسرایا الی العدوّ نفر المسلمون جمیعاً وترکوا رسول الله وحده بالمدینة. فانزل الله هذه الایة: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة». غزاء بر مسلمانان فرض کافّة بود تا آنرا دراین آیت با فرض کفایت آورد، اکنون غزاء و رحلت درطلب علم همچون بانگ نماز، بر کفایت است نه بر کافّة.

«فلولا نفر من کلّ فرقةٍ» ای - قبیلةٍ. «منهم طایفةٌ» ای - جماعةٌ. «لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم». اینجا دو قول گفته‌اند مفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند، لانّهم کانوا اذاخرجوا مع رسول الله کانوا فی صحبته یشهدون افعاله احواله وشمایله واخلاقه و کان ذلك لهم تفقه فی الدین واذارجعوا، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول الله فی سفره ، فیکون ذلک انذاراً للنّاس .

قول دیگر آنست که تفقّه وانذار بامقیمان شود ، حاضران مدینه . « لیتفقّهوا فی الدین » یعنی - لیتعلّموا **القرآن** والسّنن والحدود ، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذ ارجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من القرآن بعدهم ویخوّفوهم(۱) به . « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه . **کلبی** گفت : قبیلهٔ **بنی اسد بن خزیمة** همه به **مدینه** آمدند باعیال واطفال ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت الاسعار، فنزلت هذه الآیة . ای - لاینبغی ان یحضروا باجمعهم ، بل یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون وینذرون قومهم ویعلّمونهم اذا رجعوا الیهم .

فصل

بدان که فقه ، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم : فرض عین وفرض کفایت ، امّا فرض عین : علم طهارت ونماز و روزه است که بر هر مکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن ، ازینجا گفت **مصطفی** (ص) : « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم » . و هرعبادت که گزاردن آن بربنده واجب است ؛ هم چنین شناخت علم آن وذانستن حدود وشرایط آن بروی واجب است، همچون علم زکوة، کسی را که مال دارد وعلم حج ، کسی که استطاعت دارد ، بروی واجب بود . هذا و امثاله . امّافرض الکفایة ، هوان یتعلّم حتی یبلغ درجة الاجتهاد ورتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم من الحوادث . روی **ابن عباس** قال قال: رسول الله (ص) :« من یُرد الله به خیراً یفقّهه فی الدین » . و عن **ابی هریرة** عنه (ص) قال : « تجدون الناس معادن فخیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا » . وعن **ابی امامة** عنه (ص) قال : « فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم » . وقال **الشافعی** رضی الله عنه : طلب العلم افضل من صلوة النافلة .

قوله تعالی : « یا ایّها الذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من الکفّار » . بحکم این آیت ، بهرناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود : بر

(۱) درنسخهٔ الف : ویخوّفهم .

شام، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر**، **ترک**. وکان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترک** و**الروم** و **الدیلم** تلاهذه الآیة. **ابن عباس** گفت: این خطاب با اهل **مدینه** است، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدک** فرمودند.

«ولیجدوا فیکم غلظةً» شدةً وعنفاً وصبراً علی جهادهم، والمعنی ـ اشتدوا علیهم. «واعلموا انّ الله مع المتّقین» بالغلبة والنصرة. ودر قرآن نظیراین جایهااست «واغلظ علیهم ـ اشدّاءَ علی الکفّار اعزّةً علی الکافرین ـ ولاتهنوا ـ وما وهنوا...»

«واذا ماانزلت سورةٌ... الآیة» این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول خدا** آنگه که فروآمد وآنرا برخواند، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان:

«ایّکم زادته هذه ایماناً». وگفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن، برسبیل استهزا، ورب العزة اورا جواب داد گفت:

«فامّا الّذین آمنوا فزادتهم ایماناً» بالله وبصیرةً فی دینهم، واضاف الایمان الی السّورة لانّه یزید بسببها. «وهم یستبشرون» بنزول **القرآن** والفرایض.

«وامّا الّذین فی قلوبهم مرضٌ» شکٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمین.

«فزادتهم رجساً الی رجسهم» ای ـ شکّاً الی شکّهم وکفراً الی کفرهم. «وماتوا وهم کافرون». قال الزجاج: المرض فی القلب کلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فی الدین. این آیت دلیل است که ایمان بنده افزاید و کاهد، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** را گفتید: تعالوا حتّی نزداد ایماناً. وقال: لووزن ایمان **ابی بکر** بایمان اهل الارض لرجحهم. و قال **علی بن ابیطالب** (ع): یبدو الایمان لمظة فی القلب کلما ازداد الایمان ازدادت اللمظة. وکتب **الحسن** الی عمر بن **عبدالعزیز**: انّ للایمان سنناً و شرایع وحدوداً وفرایض من استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان.

«اولا یرون انّهم یُفتنون» یُختبرون. «فی کلّ عام مرّةً اومرّتین» بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهی روائدالموت. «ثمّ لایتوبون» من النفاق ولایتّعظون کما یتّعظ المؤمن بالمرض. و قیل: یُفتنون بان یظهرالله نفاقهم و یفضحهم فی کلّ

مرّةٍ او مرّتين ثم لايتوبون عن نفاقهم ولاينتهون على مافيه خلاصهم. قال **عكرمه**: ينافقون ثم يؤمنون ثم ينافقون. وقيل: ينقضون عهدهم فى السنة مرةً اومرتين ثمّ لايتوبون من نقضهم. « ولاهم يذّكّرون » بما صنع الله بهم اذ كان(۱) رسول الله (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث اليهم السرايا فيقتلونهم. **حمزه** و **يعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبيل تعجّب، باقى بيا خوانند برسبيل تقريع وتوبيخ منافقان باعراض از توبه.

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الى بعض » ـ اين آن بود كه منافقان مى‌آمدند بمسجد **مصطفى** ص بنيوشيدن **قرآن** وپراكنده مى‌نشستند سر فروداشته وخويشتن درمجلس رسول پوشيده داشته وميخواستند كه از غزا ، بازنشستن خودرا عذرى پديد كنند و خويشتن را از فرمان بغزا نـا آگاه شمرند، چون پوشيده مى نشستند كه ما حاضر نبوديم وازفرمان خبر نداشتيم ، آنگه با يكديگر باشارت ميگفتند: « هل يريكم من احدٍ » ـ هيچ كس ازمؤمنان شمارا ديد ؟ تاازآنجا بازگشتيد وازطاعت‌خداى بر گشتيد. وگفته‌اند: چون سورهٔ ازآسمان فروآمدى ايشان درآن طعن ميكردند وعيب آن مى‌جستند وبايكديگر مى گفتند: « ايّكم زادته هذه ايماناً » ، پس ترسيدند كه اگر مؤمنان كسى اين سخن و طعن از ايشان بشنود و بازرساند ، با يكديگر گفتنديد « هل يريكم من احدٍ ». و بودى كه از آسمان آيتى آمدى كه ذكر فضيحت وعيب ايشان درآن آيت بودى ، شنيدن آن برايشان گران آمدى ودشوار، خواستنديد كه‌برخيزند وبگريزند تاآن نشنوند، بايكديگر باشارت ميگفتند كه بنگريد تاهيچكس از ايشان شمارا مى بيند تا برخيزيم ، اگر كسى نديديد ، ايشان برفتنديد ، اينست كه رب العالمين گفت:

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبى ص مخافة الفضيحة. و قيل: انصرفوا عن الايمان . «صرف الله قلوبهم» اضلّهم مجازاةً على فعلهم. وقيل: صرف الله قلوبهم دعاءً عليهم. « بانهم قومٌ لايفقهون » دين الله ولاالعمل به. قال **ابن‌عباس**: لاتقولوا اذا صلّيتم: انصرفنا، فان الله عزّوجلّ عيّر قوماً فقال: « ثمّ انصرفوا صرف الله قلوبهم » ولكن

---

(۱) در نسخهٔ الف و ج: اذاكان، ومتن قياساً تصحيح شد.

قولوا : قضینا الصلوة .

« لقدجاء کم رسولٌ من انفسکم » - این تهنیت است والزام حجت میگوید: آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن خزیمة بن مدرکة بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان**، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب** ، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی شناسید ، یعنی- ذلك شرفٌ لکم ومنقبة . **کلبی** گفت: ولد ته **العرب** کلّها، لیس **فی العرب** بطنٌ الاولدته. و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیٔ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم ازایشان فرستاد از بهر آنکه جنس‌را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بینندکه همی کشند، ازآن اندوهگن نشود، واگر آدمئی‌را بینند که همی کشند، ازآن غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس ما فرستاد تامارا باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من انفَسکم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری ازگرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی الهلاك ولقاء الشدّة والاشراف علیها . « حریصٌ علیکم » ای- علی ایمانکم وهداکم وصلاحکم .

« بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن رآه رحیمٌ بمن لم یره . رأفت مِه ازرحمت است ورحیم بمعنی بیش از رؤف است، تقدیره : بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع الله لاحدٍ من الانبیآءِ بین الاسمین من اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی ص فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « انّ الله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . و گفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاء کم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ. علیه ماعنتم ، لا یهمّه الاّ ماشأنکم، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا یرضیه عند القیام بالشفاعة الا دخولکم الجنة کقوله : من ترك مالاً فاورثته ومن ترك ذنباً او کلاً فالیّ وعلیّ . و گفته‌اند : **عمر بن خطاب** هیچ آیت در مصحف اثبات نکردی تا نخست دو گواه بر آن گواهی دادندید که این **قرآن** است . مردی **انصاری** آمد واین دو آیت آورد ؛ **عمر** گفت : والله لااسئلك علیها بینة کذلك کان رسول الله (ص) فاثبتها . وقال **ابیّ بن کعب** : احدث القرآن بالله عهداً ، لقد جاءکم رسولٌ من انفسکم . . . الی آخر الآیتین ؛ وفی قول بعضهم هی آیة آخر نزلت من السماءِ .

« فان تولّوا » یعنی ـ المشرکین والمنافقین اعرضوا عن الایمان بك وصاروا علیك .

« فقل حسبی الله » ای ـ الذی یکفینی کید من کادنی الله . « لا اله الا هو علیه توکلت » فوّضت امری الیه وبه وثقت .

« و هو رب العرش العظیم » ـ خصّ العرش بالذّکر لانـه اعظم خلق الله تعالی فیدخل فیه الاصغر ، والعرش عند العرب سریر الملك . وفی الخبر الصحیح ان الجنّة مائة درجةٍ مابین درجتین کما بین السماءِ والارض اعدّها الله للمجاهدین فی سبیل الله فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلی الجنّة ومنها تفجر انهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعـالی . وروی انّ **فاطمة** (ع) اتت رسول الله ص تساله خادماً ، فقال قولی : اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کلّ شیء منزل **التوریة** و **الانجیل** و **القرآن** العظیم فالق الحب و النوی اعوذبك من شر کلّ ذی شرٍّ انت آخذٌ بناصیتها انت الاوّل فلاشیء قبلك وانت الآخر فلیس بعدك شیء وانت الظاهر فلیس فوقك شیء وانت الباطن فلیس دونك شیء اقض عنّا الدّین و اغننا من الفقر . وروی فی بعض الاخبار انّ ملکاً من الملائکة قـال : یاربّ انی ارید العرش فزدنی قوّتی حتّی اطیر لعلّی ادرك العرش فخلق الله له ثلثین الف جناح وطار ثلثین الف سنةٍ . فقال الله تعالی : هل بلغت الی اعلی العرش ؟ فقال : لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان یعود الی مکانه فاذن له .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین »، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت ، فرمان خدا ، تشریف بسزا ، تهنیت زیبا ، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار ، تهنیتی بزرگوار . می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیك کند ، تشریف میدهد تا رهی، دل برمهر وی نهد، تهنیت می کند تا صحبت وی جوید ،کار آن رهی دارد که دردل مهر وی دارد ، از حقّ برو خورد ؛ که دلی‌زنده دارد ، یادگار کسی پذیرد که از حقّ تشریفی دارد ، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد .

« یا ایّها الّذین آمنوا » ندای کرامت است ونواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، ودرتجلّی وی غمان دو گیتی فراموش است ، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بارحکم بر بنده آسان شود ، حکم چیست؟ « اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین » بتقوی میفرماید و درتقوی صدق میفرماید ، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنائی است وصدق نشان دوستداری ، تقوی رأس المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان ، تقوی ره روان عالم شریعت را است ، صدق درد زدگان عالم طریقت راست . کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند ، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهد ، فرزندان را یتیم کند ، اقرباء وعشیرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته ، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده ، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه باعقبی اورا آرامی .

از دو گیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گرهمی دعوی کنی در مردی ، آبستن مباش
نیك بودی ، از برای گفت و گویی بد مشو
مرد بودی ، از برای رنگ و بوئی زن مباش

« وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة . . . »

الایة - ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاءِ سنّت **مصطفی**ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که **مصطفی**ص گفت: بلّغوا عنّی ولو آیة، نضرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها وادّاها ورب حامل فقه الی من هوا فقه منه، وروی نضرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کماسمعه فربّ مبلّغ اوعی له من سامع، وروی نصرالله من سمع قولی ثمّ لم یزدفیه این خبرها بمعنی متقارب‌اند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه در آن نیفزاید و نکاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی ودر آن نیفزائی و از آن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف در دین، زهر قاتل است، آن دین که بر تأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست است، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه از تسلیم آید برخداست. **سهل بن عبدالله** رحمه‌الله این آیت برخواند: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة»، گفت: افضل الرّحلة رحلة من الهوی الی العقل ومن الجهل الی العلم ومن الدّنیا الی الاخرة ومن النّفس الی التقوی ومن الخلق الی الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز **دوزخ** برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خود سفر کنند منازل تقوی بازبرند تا بسر کوی محبّت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت درحضرت عندیّت آرام گیرند هرچه بخاطر ایشان درآید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنانکه از آن مهتر دین **بوعلی سیاه** قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی اسیران **روم** افتاد که **محمود** ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ **شیخ** بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاها! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولا یرون انهم یفتنون فی کلّ عام ...» الایة - چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جز زینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق باز ینهار بنده دست بر ینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجاءکم رسول من انفسکم ...» الایة - یباشر کم فی البشریّة لکن یباینکم فی الخصوصیّة. یا **محمد**! توهمی گوی: «انما انا بشرمثلکم» - من بشری ام همچون شما، همی گوییم: «الم یجدك یتیماً فآوی» - تو آن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری را کی رسد که درصدر قبول حقّ محمل ناز وی همی کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کند که «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی کند که «ماآتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا **محمد**! تو دیگری و کار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری　　وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی گمانی دگری　　درتو که رسد توخودجهانی دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم فراق است وهم وصال، درعهد ازل که قسمت دوستی میکردند نالهٔ درد فراق از خانهٔ **بوجهل** برآمد وتلألؤ خورشید وصال از حجرهٔ **محمد** عربی بتافت، ازآن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و ازین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. **موسی کلیم** میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. **عیسی روح الله** میگوید: بارخدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، **خلیل** میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن ، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدمگاه اوخود متحیّر شد ، این چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت ، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد ! گفت : یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلف ما خود در سر کار ما گم شد . نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت :

ای شمع نکورویان آخر چه وصالست این   ای هم تو ز تو حیران آخر چه مثالست این
ای شمع وچراغ ما آخر چه جمالست این   ای چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این (۱)

قال **ابن عطاء** : نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لکن مباینة لها حقیقة فانّها مقدّسة بانوار النبوّة مؤیّدة بمشاهدة الحقیقة ثابتة فی المحل الادنی والمقام الاعلی «مازاغ البصر وماطغی» . نگر تا نگوئی که آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود ؛ اگر یك ذرّه ازتابش نفس او برجان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید ، با این همه میگفت بدعا : لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین - بارخدایا ! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین بارخودی ازما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماست ، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در کنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك ، ووضعنا عنك وزرك» - یا **محمد** ما آن بارتو از تو فرونهادیم ، ارادت ما کارتو بساخت ، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تو نه برای خود آمدی ونه بخود آمدی ، نه بخود آمدی کت آوردم ، «اسری بعبده» نه برای خود آمدی که رحمت خلق را آمدی ، «وماارسلناك الّا رحمة للعالمین» چنانکه مرغ ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن صفت در کنف خود می پرورد ، «واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین» . قال **جعفر الصادق**ع : علم الله تعالی عجز خلقه عن طاعته ، فعرّفهم ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من جنسهم فی الصورة فقال : «لقد جآءکم رسول من انفسکم» فالبسه من نعته الرّأفة والرّحمة واخرجه الی الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته ، فقال : «من یطع الرّسول فقد اطاع الله» .

(۱) از سنائی است .

۱۰ - سورة یونس علیه السلام - مکیة

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند که می بینم جز من دارنده و پرورانندہ نه ، « **تلك آیات الکتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحکیم** . »(۱) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **اَکان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **اَن اوحینا الی رجل منهم** » که‌پیغام دادیم بمردی‌هم از ایشان ، « **اَن اَنذر الناس** » که‌مردمان را بیم نمای و آگاه‌کن ، « **وبشّر الّذین آمنوا** » و بشارت ده‌گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش‌شده ، « **عند ربهم** » بنزدیك خداوندایشان ، « **قال الکافرون** » نا گرویدگان گفتند : « **اِنّ هذا لساحر مبین** . »(۲) این جادوئی است آشکارا .

« **انّ ربکم الله** » خداوند شما الله است ، « **الذی خلق السموات والارض** » اوکه هفت آسمان وهفت زمین آفریداز آغاز ، « **فی ستة ایام** » درشش روز ، « **ثم استوی علی العرش** » آنگه مستولی شد برعرش ، « **یدبر الامر** » میسازد کاروپیش می‌برد ومی اندازد ، « **ما من شفیع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او ، « **ذلکم الله ربکّم** » اوست خداوند شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذکرون** ؟ »(۳) پند نپذیرید وحق درنیابید ؟

« **الیه مرجعکم جمیعاً** » بااوست باز گشت شماهمه ، « **وعدالله حقّاً** » هنگام نهادن خدای‌است این براستی ، « **انّه یبدأ الخلق ثم یعیده** » اوست که آفریده می آرد از آغاز وفردا آنرا زنده کند باز ، « **لیجزی الّذین آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » وکارهای نیک کردندبسزا ، « **والّذین کفروا** » وایشان که کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حمیم** » ایشان را شرابی از آب جوشیده ، « **و عذاب الیم** » وعذابی دردنمای ، « **بماکانوا یکفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند.

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست که خورشید را روشن گردانید، « **والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد، « **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** » [تا بر دیدار ماه] ورفتن او شمار سال وماه وروزگار میدانید، « **ماخلق اللّه ذلك الا بالحق** » نیافرید خدای آنرا مگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش، « **یُفصّل الایات** » نشانهای گشادهٔ روشن می نماید وپیغامهای روشن گشاده می فرستد، « **لِقوم یعلمون.** » (۵) ایشانرا که بدانند.

« **انّ فی اختلاف الّلیل والنهار** » در شد آمد شب وروز، « **وماخلق اللّه فی السّموات والارض** » ودر آنچه خدای آفرید در آسمان وزمین از آفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون.** » (۶) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که از خشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند.

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، « **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وباین جهان [بی آن جهان] می بسندند. وخرسندی کنند « **واطمأنّوا بها** » وبآن آرام می کنند [بی دار آخرت]، « **والذین هم عن آیاتنا غافلون.** » (۷) و ایشان که از وعدو وعید ما نا آگاه ونا گرویدند، « **اولئك مأویهم النّار بماکانوا یکسبون.** » (۸) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

النوبة الثانیة

این سورهٔ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت: « ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » که این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فرو آمد: « فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك » الی آخر الایات الثلث، وقیل ـ کلها **مکیة** الا الآیتین: « قل بفضل اللّه وبرحمته » نزلت فی

ابیّ بن کعب الانصاری وذلك ان رسول الله لما امر ان یقرأ علیه **القرآن**. قال **ابیّ** یا **رسول الله** وقد ذکرت هناك فبکی بکاء شدیداً، ونزلت هذه الآیه، فهی فخرٌ وشرفٌ **لابیّ** و حکمها باق فی غیره والآیة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم القیمة. ودرین سورت هشت آیت منسوخ است بجای خویش گوئیم ان شاء الله. و درفضیلت سورت، **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی** ص قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بیونس** و کذّب به وبعدد من غرق مع **فرعون**.

قوله: «بسم الله الرحمن الرحیم» درآیت تسمیت هم کمال عبادت است هم حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت. اما کمال عبادت آنست که **مصطفی** ص گفت: «لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه» این -لا- بمعنی نفی کمال وفضیلت است چنان که گفت «لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولافتی الّا علی» و قال (ص): «اذا توضّأ احدکم فذکر اسم الله علیه طهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم الله علیه لم یطهر منه الاما مسّه الماء». اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت: «تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام» با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود.

قومی پیش **مصطفی** آمدند گفتند یا **رسول الله** طعام که میخوریم ما را کفایت نمی باشد وسیری نمیکند. **رسول خدا** گفت: سمّوا الله عزوجل واجتمعوا علیه یبارك لکم فیه. وغفران معصیت وبرداشت درجت آنست که **بوهریره** روایت کند از **مصطفی** ص قال: «من کتب بسم الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف الف سیّئة ورفع له الف الف درجة ومن قال- بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع له اربعة آلاف درجة وقال- تنوق رجل فی بسم الله الرحمن الرحیم فغفر له. قوله: «الرا» قرائت **مکی**، **حفص** و یعقوب فتح راست وباقی بکسر خوانند ومعنی آنست که. انا الله اری انا الرب

لارب غیری. **قتاده** گفت - نامی است از نامهای **قرآن** و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند - قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یاد میکند. الف الله است، و - لا - لطیف، و - را - رحیم. باین نامها سوگند یاد میکند که این حروف آیات کتاب حکیم است و نامهٔ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه و تفسیر و معانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل - معناه: هذه الایات التی انزلتها علیك **آیات القران** الحکیم المحکم المتقن الممنوع من الخلل والباطل لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای - هو القرآن الحاکم بین الناس. چنان که جائی دیگر گفت: «وانزلنا معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، و روا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای - حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه وحکم فیه بالحلال والحرام والارزاق والاجال، وحکیم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. و نیز گویند این سخنی حکیم است یعنی از حکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً و ترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك.

قوله: «اَکان للنّاس عجباً» الف استفهام است بمعنی توبیخ و این ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرهٔ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای در همه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم **بوطالب**، و روا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند: الله اعظم مِن ان یکون رسوله بشراً مثل **محمد**، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب العالمین** گفت: «اَکان للنّاس عجباً» ای - لیس بعجبٍ لانه ارسل اِلی مَن قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لایعهد مثله ولا یعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آنرا سببی بود. و تقدیره: اکان ایحاؤنا «الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً» فیکون اَن فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب.

«وبشّر الذین آمنوا اَنّ لهم قدم صدق عند ربهم» قدم الصدق ما تقدم لهم من الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل- قدم الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعة المؤمنین بعضهم لبعض وقیل - اراد به السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدیّ. روی **انس بن مالك** قال قال رسول اللّه ص: «اذا کان یوم القیمه نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم الثانیة ان امضوا الی الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم الرب تعالی فی الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم».

قوله: «قال الکافرون» تقدیره فلمّا انذرهم قال الکافرون «اِنّ هذا الساحر مبین» قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی - ان هذا الرجل ای - **محمداً** ص لساحر مبین باقی بی الف خوانند ای - ان هذا الوحی لسحر مبین.

«اِنّ ربکم اللّه الذی خلق السموات والارض فی ستّة ایام» ای - فی مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلك ثم استوی **علی العرش**، شرح و بیان این همه در **سورة الاعراف** رفت. ویقال جمع السموات لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری و وحّد الارض لانها کلها تراب.

«یدبّر الامر» بقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها. وقیل - یدبّر الامر. ینزل الوحی، «ما من شفیع الامن بعد اذنه» این جواب ایشان است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می پرستیدند و می گفتند: «هؤلاءِ شفعاؤنا عنداللّه». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد. میگوید: خدای بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی: ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ.

آنگه گفت: «ذلکم اللّه ربکم» خداوند شما و دارنده و پرورانندهٔ شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که آفریدگار خلق اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خداگاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ انباز مگیرید. «افلاتذکّرون افلاتتدبّرون ان لایستحقّ غیره العبادة.

«الیه مرجعکم جمیعاً». یعنی بالموت والبعث والنشوز جمیعاً نصب علی الحال و وعدالله نصبٌ علی المصدرای ـ وعدکم الله وعداً «حقّاً» ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که در آن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنگه گفت بر استیناف:

«انّه یبدأ الخلق» لخلقه ثمّ یمیته ثمّ یعیده» قرائت **ابو جعفر** اَنّه یبدأ الخلق بفتح الفاست یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه «یبدأ الخلق ثم یعیده» لیجزی الذین آمنوا» ای ـ یعیده «لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط» ای ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: «هل جزاءُ الاحسان الاّ الاحسان» ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

«و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍ حارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل بمعنی مفعول یقال حمّ الماء اذا اسخن والحمیم العرق منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هو الذی جعل الشمس ضیاءً» ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به فی اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء وجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره» این ـ ها ـ با قمر شود، ای ـ قدر القمر یسیر منازل فیکون ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست و هشت منزل در بریدن دوازده برج در هر برجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عدد السنین والحساب» تاشمار ماه وسال و روز گار میدانید بسیر قمر درین منازل. «ما خلق الله ذلك الّا بالحق» یعنی ـ للحق لم یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. «ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت: الحق هاهنا هوالله، ای - ماخلق الله ذلك الا بالله، ای - وحده لاشریك معه. «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر** و **ابو عمرو** و **حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است.

«انّ فی اختلاف اللیل والنهار». **کلبی** گفت، اهل **مکه** گفتند: یا **محمد** ائتنا بآیة حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل: «ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیء کل واحد منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما. «وماخلق الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالات. «لایات» یوجب العلم الیقین. «لقوم یتقون» الشرك.

«انّ الذین لا یرجون لقاءنا» این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد. رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در **سورة الفرقان** گفت. «وقال الذین لا یرجون لقاءَنا» ولقاء بعث است پس مرگ، یعنی - ان الـذین لا یصدقون بالبعث بعدالموت. وقیل - معناه لا یخافون عقابنا و لا یرجون ثوابنا.

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة. «والّذین هم عن آیاتنا» ای - عن البعث والثواب والعقاب. وقیل - عن القران و **محمد** «غافلون» تارکون لها مکذّبون.

«اولئك مأویهم النّار» ای - مصیرهم و مرجعهم. النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر والتکذیب.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» الله منوّر القلوب، الرحمن کاشف الکروب، الرحیم غافر الذّنوب. الله است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است بازبرندهٔ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندهٔ گناه عاصیان. الله یعطی الرّؤیة بغیر حجاب، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب، الرّحیم یغفر الذّنب بغیر عتاب، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینهٔ خود روزی دهد بی حساب. رحیم است که بفضل خود بیامرزد بی عتاب. الله لارواح السابقین، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحیم لذنوب الظالمین. خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن است که دلهای

مقتصدان بمهروی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. من سمع الله اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً ، فالنفس مع الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی دراستماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع ، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت برشادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هرچه منّت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت: الهی یاد تو میان دل وزبان است ومهر تو درمیان سروجان، یافت تو زندگانی جان است ورستخیز نهان. ای ناجسته یافته ودریافته نادریافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناگاهان. او که ترا یافت نه‌بشادی پردازد نه باندهان.

قوله: «الر» الالف الف الوحدانیّة، واللام لطفه باهل المعرفة، والرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید- بوحدانیت وفردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بربندگان من، که این کتاب نامهٔ من است واین حروف کلام من، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاك، کلامی درست، کلامی که صحبت حق‌را بیعت است وذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

«اکان للنّاس عجباً ان اوحینا الی رجل منهم». کافران را سه‌چیز شگفت آمد وازآن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس‌ازمرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحقّ. سیوم تخصیص **محمد**ص به‌پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن‌مدبران از کمال قدرت‌خدای خبرداشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید واگر عزّت‌خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلـق ایشان را شگفت نیامدید واگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم **مصطفی** روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه‌سود که دیدهٔ حق بین نداشتند تاحق بدیدندید و نه بصیرت دل تاحق دریافتندید. امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تا کافر رابی، عذروبی حجت عذاب نکنند. همانست که گفت جلّ جلاله: «وما کنامعذّبین حتّی نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «وماربك بظلام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، وربّ العزّة بافضل عظیم‌است و کرم بی‌نهایت. یقول تعالی: «والله ذوالفضل العظیم». و گفته‌اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافرانرا بیم‌نمایند بعذاب الیم. اینست که رب‌العالمین گفت: «آن انذر الناس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشرین و منذرین» ای **محمد** کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت‌از بهرایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّرالذین آمنوا ان‌لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن‌علی‌الترمذی**: قدم‌الصدق هوامام‌الصالحین والصدیقین وهوالشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**ص. وگفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس ازجام‌محبت بکأس‌مودّت، شربت مهر داده وایشان را سرمست وسر گشتهٔ‌آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده‌وعده‌یی‌راست درست که باز آرم شما را بااین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك‌قوله «الیه‌مرجعکم جمیعاً وعدالله‌حقاً» رجوع بازگشت‌است وبازگشت راهرآینه بدایتی بود «ولله الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال - منه‌الابتداء والیه‌الانتهاء وما بین‌ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق‌له فی‌الابتداء سعادة اظهرعلیه فی‌مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجزله سعادة الابتداء ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع‌الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق‌له فی‌الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها ازخداست وبازگشت همه بخدا، یعنی در آمدهرچیزازقدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر وبدل شاکر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا و گرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال ـ موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا **قرآن** را کمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل تنگ مدارید که این بار معصیت هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست برداشتن فعل او.

«هوالّذی جعل الشمس ضیاء»... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.

«ان الّذین لایرجون لقاءنا» ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امید وارند که بینند لاجرم بآن رسند. همانست که **مصطفی**ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر وبرؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که - امیّد دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند واز آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است. یقول تعالی: «و اِنّ الی ربك المنتهی» لواراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوا الاحبّوا ولواحبّوا الاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوا القاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنالآ تینا کلّ نفس هداها» اذاکان الذّی لا یرجولقاءه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: اَنّ الّذی یرجو لقاه فقصاراه الوصلة و اللقاء والزّلفة.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**اِنّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات**» ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، «**یهدیهم ربهم بایمانهم**» خدای ایشانرا راه می‌نماید [و درپسندمیراند وبربهی میدارد] بایمان آوردن ایشان، «**تجری من تحتهم الانهار**» میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، «**فی جنات النعیم. (۹)**» دربهشتهای باناز.

«**دعویهم فیها**» درخواست و بازخواست ایشان [چون ازخدای مرادی در خواهندآنست که‌گویند] «**سبحانك اللّهم**» پاکی ترا ای خداوند، «**وتحیّتهم فیها سلام**» و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، «**وآخر دعویهم**» وآخرخواندن ایشان آنست که‌گویند، «**ان الحمدلله رب العالمین. (۱۰)**» ثناء بسزا خدای را خداوند جهانیان.

«**ولو یعجّل الله للناس الشّر**» و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، «**استعجالهم بالخیر**» جائی که ایشان می‌شتابند بنیکی، «**لَقضی الیهم اجلهم**» خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمرهای ایشان، «**فنذر الذین لایرجون لقائنا**» فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون** .(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می باشند .

« **واذامسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانالجنبه** » او خواند مارا [و زاری در گیرد] افتاده بر پهلوی خویش ، **اَوقاعداً اَوقائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّاکشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » روداو ، « **کاَن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ماکانوا یعملون** .(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند .

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنگه که ستم کردند ، « **وجائتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وماکانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین** .(۱۳) » چنین است پاداش از ماگروه بدکاران را .

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون** .(۱۴) » تانگریم که چون کنید.

« **واذاتتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانندسخنان ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای] روشن پیدا ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیرهذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الّامایوحی الیّ** » من نروم مگر برپی آن که پیغام است بمن ، « **انّی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** .(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ » .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگرخدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هرگز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه ودانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری

سخن نگفتم [و بر من هر گز دروغ نیازمودید]، «**افلاتعقلون.(۱٦)**» در نیابید [که چهل سال کسی بر آفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و بر خالق دروغ گوید].

«**فمن اظلم ممّن افتری علی‌الله کذباً**» که بود ستم کارتر از آن که آید و بر خدای دروغ سازد [و پیغام نهد]، «**او کذّب بآیاته**» یا [که بود ستم کار ازو که پیغام که الله داد باو و] آنرا بدروغ دارد، و رساننده را دروغ زن شمارد، «**انه لایفلح المجرمون.**»(۱۷) بدکاران را در پیروزی بهره نیست.

«**ویعبدون من دون‌الله**» می‌پرستند فرود از خدای، «**مالا یضرّهم ولاینفعهم**» آنچه [اگر نپرستند] نگزاید [و اگر پرستند] بکار نیاید، «**ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله**» و میگویند که تا ما را فردا بنزدیك الله شفیعان باشند، «**قل**» [رسول من] بگو: «**اتنبّؤن‌الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی‌الارض**» خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه در آسمان داند خود [را] و نه در زمین، «**سبحانه و تعالی عمّا یشرکون.**[۱۸]» پاکی و بی‌عیبی ویراست و بر تراست [در یکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی.

«**وما کان‌النّاس الّاامّة واحدة**» نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك، «**فاختلفوا**» پس در مخالفت افتادند و در دین خود بپرا کندند، «**ولولا کلمة سبقت من ربّك**» و اگر نه سخنی بودی که پیش شده از الله، «**لقضی بینهم**» میان ایشان کار بر گزارده آمدید، «**فیمافیه یختلفون.**(۱۹)» در آن اختلاف و تفرقه که ایشان در آن بودند.

«**ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من ربّه**» میگویند چرا برین مرد از خداوند او آیتی فرو نیامد، «**فقل**» [پیغامبر من] گوی، «**انّماالغیب‌لله**» علم غیب خدای‌تراست [جز ای این نفرستادن و ننمودن او داند]، «**فانتظروا**» ایشانرا گوی چشم میدارید بودنی را، «**انّی معکم من‌المنتظرین.**(۲۰)» که من با شما از چشم دارندگانم.

«**واذا اذقناالنّاس رحمة**» و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم، «**من بعد ضرّآء مسّتهم**» پس گزند که رسیده بود بایشان، «**اذا لهم مکر فی آیاتنا**» چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما، «**قل‌الله**

اسرع مکراً » بگوی الله زود توان‌تر است [درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی در بدعهدی کردن، « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.** (٢١) » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم . « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا . میگوید ایشان که ایمان آوردند و در دنیا نیك‌مردان و نیکو کاران بودند و خدای را و رسول را ص طاعت‌دار و فرمان‌بردار بودند و بر شریعت و سنت **مصطفی** راست رفتند و راست گفتند، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ العزة فردا ایشانرا پاداش نیکو دهد، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند و بر کرامت و نعمت خویش خواند. **مقاتل** گفت : یجعل لهم نوراً یمشون به علی الصراط الی الجنّة . نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نور صراط باز گذراند، و ببهشت رسد . قال النبّی ص انّ المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ(١) حسنة فیقول له من انت فوالله انی لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی الجنّة والکافر اذا خرج من قبره صُوّر له عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من انت فوالله ربی لاراك امرء سوء ، فیقول انا عملك، فینطلق به حتّی یدخله النّار .

« تجری من تحتهم الانهار » ای - من تحت منازلهم ومساکنهم . و گفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود ، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله : « تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه الانهار تجری من تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ . چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود ، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا در خیمه یا هرجای که نشیند از راست و چپ خویش و برابر خویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد وجامه بوی تر نشود « فی جنّات النعیم » . عن

(١) شاره هیئت ، منظر (المنجد)

وهب بن منبه عن **ابن عباس** قال: خلق الله جنّات النّعيم من الزمرّد الاخضر كلها ازواجها وخدمها و آنيتها واشربتها وحجالها وقصورها وخيامها ومداينها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان كلها مأة درجةٍ مابين الدّرجتين مصيرة خمس ماية عامٍ حيطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من ياقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الياقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاوليائه يقول الله تعالى اُدخلوا الجنّة برحمتى فاقتسموها باعمالكم فلكم صنعت ثمار الفردوس ولكم بنيت القصور التّى اُسّست بالنعيم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعويهم فيها سبحانك اللهم» دعوى ودعا هردو يكسان است ومراد ندا است اى - يدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذكره لاعبادة. ميگويد- در آن بهشت همه خدايرا خوانند وخدايرا دانند وبذكروثناى وى بياسايند. تنعّم ايشان و لذّت و راحت و آرام ايشان، بتسبيح وشكر و ثناى الله بود. **كلبى** گفت: «دعويهم فيها» اى - كلامهم و قولهم اذا اشتهوا شيأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فيؤتون به. اين كلمه علمى است ونشانى ميان بهشتيان وميان خازنان وخادمان بهشت هرگاه كه آرزوئى كنند طعامى يا شرابى خواهند گويند: «سبحانك اللّهم»، خادمان بدانند كه چه ميخواهند و چه آرزو ميكنند آنچه خواهند حاضر كنند و ايشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحيّتهم فيها سلام» ونواخت ايشان يكديگررا آنست كه بر يكديگر شوند وسلام كنند وهمچنين فريشتگان آيند وبر ايشان سلام كنند وآنگه نواخت و كرامت رب العزة بايشان رسد وايشانرا گويد: «سلام عليكم»، سخنى خوش با نواخت و نيكوئى سخنى بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقيل: «تحيتهم» اى - ملكهم سلام اى - سالم. ميگويد- ملك ايشان در آن بهشت جاودانى است، از زوال و فنا رسته وجاويد ايشانرا باناز ونعيم مانده،

«وآخر دعويهم ان الحمدلله رب العالمين» معنى آنست كه بهشتيان درهرچه خواهند بجاى آزادى اند هرچند كه خواهند ياوند و بهرچه بيوسند رسند، بجاى شكراند وبجاى تهنيت. و قيل اول كلامهم التسبيح وآخره التحميد وهم يتكلّمون

بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبرداد رب العزة که بهشتیان درهرسخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکرخدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت ازبهشتیان که گویند « الحمدلله الذی هدانا لهذا » وتقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم « ان یقولوا الحمدلله رب العالمین ».

ولو یعجّل الله للناس » این هم چنان است کـه جای دیگر گفت « عجّل لنا قطّنا » جای دیگر گفت « ویدعُ الانسان بالشر دعائه بالخیر » وناس اینجا کافران اند **النضر بن الحرث** واصحابه که میگفتند: « اللهم ان کان هذاهو الحق من عندك فامطر علینا حجارةً من السماءِ » ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزاو ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فروگشائیم ایشان همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم ونداديم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فراگذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانرا هیچ عذر نماند. و گفته‌اند حکم این آیت برعموم است کسی که ازسر ضجرت دعاءِ بدکند برخویشتن یابرفرزند وخویش وپیوند، گوید ـ اخزاك الله، لعنك الله، اماتك الله، بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب العالمین گفت: لو استجیب لهـم فی الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکـوا قال **شهربن حوشب** قرأت فی بعض الکتب ان ّالله عزوجل یقول للملکین الموکّلین: لاتکتبا علی عبدی فی حال ضجرة شیأ. وتقدیرالآیة « ولو یعجّل الله للناس الشر » حین استعجلـوه استعجالاً کاستعجالهم بالخیر « لقضی الیهم اجلهم ». و عـن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله** صم: اللهم انّی اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنین آذیته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زکوة وقربةً تقربه بها یوم القیمة ». **ابن عامر** و **یعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عزوجل « ولو یعجّل الله للناس ».

قوله « فنذر الذین لایرجون لقاءنا » یعنی مشرکی **مکة**، لایخافون البعث و الحساب ولایأملون الثواب « فی طغیانهم » ای ـ فی شرکهم و ضلالهم « یعمهون »

یتردّدون ویتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

«واذامسّ الانسان الضّر» این درشأن **هشام بن المغیرة المخزومی** آمد، اذاناله مکروه وضرر دعانا، ای ـ دعاالله لازالته ولم یدع غیره. قوله «دعانا لجنبه» یعنی مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» یرید فی جمیع الاحوال «فلما کشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» ای ـ استمر علی کفره معرضاً عن الشکر «کان لم یدعنا الی ضرّ مسّه» لنسیانه ما دعاالله فیه وما صنع الله به، «کذلك» ای ـ کما زیّن لهذا الکافر الدعاء عندالبلاء و الاعراض، «زیّن للمسرفین» عملهم والاسراف فی النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة والبحیرة ومعنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم واسرفوا فی نفقاتهم.

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم» یا اهل مکّه «لمّا ظلموا» کفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبیّنات» بالمعجزات والایات بالامر والنهی، «وما کانوا لیؤمنوا» لانّ الله طبع علی قلوبهم جزاءً لهم علی کفرهم «کذلك نجزی القوم المجرمین» نفعل بمن کذّب **بمحمد** کما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلنا کم خلائف» الخلایف جمع خلیفة واصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع والعلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویةٌ و علامة الاتری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قال فی الجمع خلائف و قدورد التنزیل بهما، قال تعالی: «خلفاء من بعد قوم نوح» وقال «ثم جعلنا کم خلائف» ای ـ استخلفنا کم بعد هلاکهم تخلفونهم قرناً بعد قرن «فی الارض» فی اماکنکم «لننظر کیف تعملون» ای ـ لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی الطاعة واحذروا عن المعصیة. قال النبی ص انّ الدنیا خضرة حلوة و انّ الله مستخلفکم فیها فناظر کیف تعملون. قال **عمر بن خطاب** (رض) صدق الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالینظر الی اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیراً باللیل والنهار والسّرّو العلانیة.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات» ای ـ **القرآن** واضحات الدلایل «وبینات» منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان **مکة** فرو آمد **عبدالله بن ابی امیة**

المخزومی و **الولیدبن المغیرة** و **العاص بن عامر** و جماعتی کـه ایمان ببعث ونشور نداشتند تا رب العالمین میگوید : « قال الذین لایرجون لقاء نا » ای ـ لایؤمنون بالبعث . با **مصطفی** می گفتند « ائت بقرآن غیر هذا » من الله لیس فیه ذکر البعث و النشور ولیس فیه عیب آلهتنا . قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله کـه در آن ذکر بعث ونشور نباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و **مناة** و **هبل** وعیب ایشان در آن نبود . « او بدّله » یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان از امّت خویش وتغییر در آن آر، ذکر بعث ونشور و وعیدها ازان بیرون کن بجای آیت عذاب آیت رحمت اثبات کن . رب العالمین گفت ایشان را جواب ده یا **محمد** « مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی » این **قرآن** نه سخن من است ونه ساختهٔ من، تا در آن تغییر توانم واز امّت خویش بگردانم « تلقاء » مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من التلقی .

« اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ » ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی الله من غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل « انی اخاف ان عصیت ربی » ای ـ ان فعلت عصیت ثم لاآمن « عذاب یوم عظیم » .

« « قل لوشاء الله ماتلوته » ای ـ ماقرأت القران « علیکم ولاادریکم به » ای ـ ولا اعلمکم الله به . یقال دریت الشیٔ علمته وادریته غیری . ای ـ اعلمته ایّاه . اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هرگز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید . قرائت **ابن کثیر**: ولادریکم بی الف، معنی آنست که: اگر خدا خواستیدمن هرگز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی من باین دانا کردی چنانکه گفت: « فان یشاء الله یختم علی قلبك » . « فقد لبثت فیکم » مکثت وبقیت بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی ، « عمرا » ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی الیه بعدار بعین سنة « من قبله » ای ـ من قبل نزول القران ومن قبل هذا الوقت « « افلا تعقلون » انّی صادقٌ وهذا کلام الله، امرنی ان اتلوه علیکم . چون میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیك دانستید کـه برهیچ کس هیچ چیز نخوانده‌ام ونه کتابی نوشته‌ام ونه بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه هرگز برکسی دروغی بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی دهم ازداستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او . درنمی‌یابید که چنین‌است واین **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است وکلام او، وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة توفّی وهو ابن ثلث وستّین سنة .

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم و اکفر ممن کذب علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء . معنی آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا شریك وانباز است وکیست ستمکارتروکافرتر ازآن که برخدای دروغ‌سازد و گوید که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن وی است دروغ شمارد و **محمد** کـه پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد«انّه لایفلح‌المجرمون»لایسعدمن کذّب انبیاءالله .

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة « مالایضرهم » ان لم یعبدوه«ولاینفعهم» اِن عبدوه . این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان ضرر ونفع نه ، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند وسودنکنند‌از‌بهر آن که موات‌اند ، نه‌خیراست‌درایشان نه‌شر، نه‌نفع نه‌ضر، نه کردگاری نه‌توانائی و دانائی . الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا ، هم ضار وهم نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که باید دهـد ، لایحدث شیٔ فی ملکه الابایجاده و حکمه و قضائـه و ارادته و تکوینه ولایلحق احداً ضرٌّ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌّ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحکمه‌عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حکمه وقع فی‌کلّ‌آفة .

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ اناالله الذّی لاآله الّاانا من لم یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکرنعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ **داوود**(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّ النّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحکمی .

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی آنست که ایشان شفیعان

ماااند بنزدیك خدای در کار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان ببعث ونشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عندالله ان یکن بعث ونشور وقیل - فی الکفار من یعتقد البعث ، « قل اتنبّؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض » ای - اتخبرون الله انّ له شریکا فی السموات و الارض او عنده شفیعاً بغیر اذنه ولا یعلم الله لنفسه شریکا فی السموات ولا فی الارض فنفی العلم لنفی المعلوم ، « سبحانه وتعالی عمّا یشرکون » نزّه نفسه عن ان یکون معه معبودٌ اوشریك. قرأ **حمزة** و **الکسائی**: «عمّا تشرکون» بالتّاءِ هیهنا و فی **سورة النحل** و **الروم**.

« و ما کان النّاس الا امّة واحدة » الامّة هیهنا الدین و تقدیره و ما کان الناس الا ذوی امّة واحدة ای - دین واحد و هو الاسلام و قیل - هوالشرك وقد سبق شرحه فی **سورة البقرة** « فاختلفوا » ای - آمن بعض و کفر بعض. وقیل - وماکان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا ای - ولدوا علی الفطرة و اختلفوا بعدالفطرة « ولولا کلمة سبقت من ربك » ای - لولا انّ الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاءِ بینهم وهو یوم القیمة «یفصل بینهم» فی وقت اختلافهم. وقیل -«ولولا کلمة سبقت من ربك» بتأخیرعذاب هذه الامة الی یوم القیمة وانه لایعاجل العصاة بالعقوبة ،« لقضی بینهم » نزول العذاب. میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله وحکم کرد وآن سخن آنست که با **آدم** گفت آنگه که اورا عطسه آمد: یرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه ، اگر نه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف وتفرق که ایشان دران بودند. روی **ابو هریرة** قال قال رسول الله صم: لما خلق الله تعالی آدم ونفخ فیه الروح، عطس فقال له ربه - الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عزوجل یرحمك ربك اذهب فسلّم علی اولئك النفر وهم نفر من الملئکة جلوس فاسمع مایجیبونك به فانها تحیّتك وتحیة ذریّتك. قال - فذهب فقال السلام علیکم فقالوا وعلیك السلام ورحمة الله. ثم رجع الی ربه تبارك و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی و کلتا یدیه یمین ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلّهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد کتب له الف سنة. و ذکر الحدیث فی روایة اخری عن **ابی هریره** قال قال رسول الله صم: لمّا خلق الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتی سبقت

غضبی. «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم در تقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفةالعین درنگ ندادید تا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

«ویقولون» یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء. وقیل - مما اقترحوا علیه فی قوله - «و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض» الایة، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود و دیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید: «اوتأتی بالله والملائکة قبیلا»، جائی دیگر میگوید: «او نری ربنا حتی نری الله جهرةً» رب العالمین گفت بجواب ایشان: «فقل انما الغیب لله» آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد «فانتظروا» وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل.

«واذا اذقنا النّاس» ای - کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة «من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ» این جواب شرط است کقوله: «ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی - وان تصبهم سیّئةٌ قنطوا فکذلك قوله «واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقنا النّاس مکروا وهذا المکر هو صرف الشکر الی غیر المنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحود حق المنعم وذلك قولهم - لولا الدّواءُ والطّبیب ولولا کذا و کذلك کانوا یقولون - سقینا بنوء کذا ولایقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی - «وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکر» این اذا اینجا در آن موضوع است که عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات‌ایدر اعلام نعمتهای‌الله است وایادی وی میگوید - چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت وآسایش برایشان، روان گردانیم ایشانرا درآن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورساننده را استوار ندارند وبرنعمت، دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ، «قل الله اسرع» مکراً یعنی‌الله اقدر علی تغییر تلك النّعم من العبد علی صرف الشّکر الی غیر المنعم ومایاتیهم من العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من المنکر وابطال آیات‌الله «انّ رسلنا» یعنی الحفظة «یکتبون مایمکرون» للمجازاة به‌فی‌الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می‌نویسند برایشان آنچه می‌سازند ومی کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه‌بدبیر حاجت گذاشت ونه بنسخت.

النوبة‌الثالثه

قوله تعالی: «اِنّ‌الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم»... الآیة. از روی اشارت برذوق اهل‌معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید- مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند. **پیر طریقت** گفت توحید نه همه‌آنست‌که اورا یگانه دانی‌توحید حقیقی آنست‌که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه‌باشی، بدایت عنایت آنست که ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شودآنگه وصال فردرا بشاید.

جوینده‌ٔ توهم چو تو فردی باید   آزاد زهر علّت و دردی باید.

آن‌مردغوّاص تا دل ازملك‌جان برندارد روا نبود که دست طلب‌او به‌مروارید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعرهٔ بر کشید **موسی** از سر تندی بانگ بروی زد، درحال، **جبرئیل** آمد

۱- پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بازبردپس کشفی دهد قربی تا ازآب وگل‌بازبرد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که ازبهرما بمجلس‌تو حاضر آمد، توبانگك بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی ، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را درتواجدآرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد . «والله یقبض‌ویبسط». هردیده که ازدنیاپرشد، صفت‌عقبی‌دروی‌نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه‌دنیا ونه عقبی‌بلکه وصال‌مولی. آه کجاست‌همّتی ـِکه(۱) ازدنیا کجاست‌مرادی مِه ازعقبی‌اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبرآئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم .

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم‌ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت‌که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام‌شهود بنازند، گروه گروه وجوق‌جوق، چنانکه الله گفت : « نحشرالمتّقین الی‌الرحمن وفـداً » و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم‌فرمان، بسلام‌می‌آیند وبناز ونعیم‌جاودان بشارت‌می‌دهند . اینست که‌گفت:«وتحیّتهم فیهاسلام»وعاصیان‌امّت‌احمد درآن‌صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض‌گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده ، آخر رحمت الله ایشانرا دست گیرد ، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید : عبادی چون این‌خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد ، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی ،«ان اصحاب‌الجنّةالیوم فی‌شغل فاکهون» لایتفرغون‌الیکم و اصحاب النّار من شدةالعقاب لایرقّون لکم، معاشرالمساکین سلام علیکم کیف انتم ان کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم‌لایهدیکم فانا اهدیکم. ان‌عاملنا کم بما تستوجبون فاین الکرم .

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ایشان

---

(۱) ـِنه: (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و درددل ایشان امرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که ربّ العالمین گفت: «و آخر دعویهم ان الحمدلله ربّ العـالمین» آخر سخن ایشان این بود که «الحمدلله ربّ العالمین» که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مارا همه مقصود ببخشایش حق بود — المنةلله که بمقصود رسیدیم

«واذا مسّ الانسان الضر دعانا»... الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هرکس که در دعاء بروی گشادند در اجابت هم بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله: «ادعونی استجب لکم» دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان وحلقه در حق بدست جویندگان، **مصطفی**ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هر که بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان الله زد و دست نیـاز ببرّ وی زد، یقول الله تعالی: «فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا» وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطراز حرمت واستکانت پر کند وباجابت یقین باشد که **مصطفی**ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لایستجیب دعاء من له قلب غافل لاه» وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگراست و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندائی شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هر جوینده‌ای، **جنید** گفت: بعداز آن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله: «و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا» ای ـ تکبروا وتجبروا ولم یخضعوا بقول الحق. ای بساخواجگان خویشتن پرستان از بن جهان داران و ستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پرنقش و پرنگار بودند، و برپشت مر کبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بردوش گرفته و فرعون وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند وازحقّ سر وازدند ونبوّت انبیا و آیات ومعجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، وتخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان درنوشتند، نه خود زنده نه نام ونشان ایشان در دیار واقطار مانده، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» آری سرانجام ظلم همین است، و خبر **مصطفی** ص گواه اینست: «لو کان الظلم بیتاً فی الجنّه لسلط الله علیه[۱] خراب».

قوله «ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم» ان اعتبرتم بهم نجوتم وان لم تعتبروا احللنابکم من العقوبة مایعتبر بکم فان من لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**هو الذی یسیّرکم فی البر والبحر**» درخشك ودردریا می‌رواند شمارا او آنست، «**حتی اذا کنتم فی الفلك**» تا آنگه‌که شما درکشتی باشید هنگامی، «**و جرین بهم**» و کشتی میرود وایشان در آن، «**بریح طیبة**» ببادی‌خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف ونه قاصف]، «**وفرحوابها**» وایشان بآن باد [باندازه] شادان، «**جاءتها ریح عاصف**» بان کشتی آید ناگاه بادی کشتی شکن، «**وجاءهم الموج من کلّ مکان**» و موج آید ایشانرا ازهرسوی، «**وظنّوا انهم احیط بهم**» وچنان دانند که هلاك ایشان بود، «**دعوا الله**» خدایرا خوانند [ازدل]، «**مخلصین له الدین**» دعا وعذر و بیم وامید اورا خالص کرده [واز هرچه جزو نومید گشته]، «**لئن انجیتنا من هذه**» و گویند اگر باز رهانی مارا ازین بیم، «**لنکوننّ من الشاکرین**.[۲۲]» حقّا که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

«**فلمّا انجیهم**» چون باز رهاند ایشانرا، «**اذاهم یبغون فی الارض**» چون درنگری بازافزونی جستن وستمکاری درگیرند درزمین، «**بغیر الحق**» بناسزا

وناحق، « **یا ایها النّاس** » ای مردمان، « **انّما بغیکم علی انفسکم** » این افزونی جستن شما بر یکدیگر واین ستمکاری برخویشتن، « **متاع الحیوة الدنیا** » روزی چنداست زندگانی این جهان ناپاینده، « **ثم الینا مرجعکم** » آنگـه بـا ماست باز گشت شما « **فننبئکم بما کنتم تعملون** . »(۲۳) پس شمارا خبر کنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی .

« **انّما مثل الحیوة الدنیا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **کماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا وریاحین وعلف]، « **ممّا یأکل الناس والانعام** » از آنچه مردم خورد وچهارپایان، « **حتی اذا اخذت الارض زخرفها** » تـا زمین آرایش خویش گرفت، « **وازّینت** » و آراسته گشت، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون علیها** » که [میوه وبر دردست آمد] وپادشاه گشتند بران [که آنرا بسته بینند برشاخ]، « **اتیها امرنا** » بآن رسد فرمان ما، « **لیلا او نهاراً** » شب یاروز [سرمای شب یا گرمای روز]، « **فجعلناها حصیداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون کاه درودہ کردیم، « **کان لم تغن بالامس** » گوئی دی خود هیچ نبود، « **کذلك نفصل الایات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [و می نمائیم و می شنوائیم]، « **لقوم یتفکرون** . »(۲۴) ایشان را که [بخردهای خویش] دران بیندیشند .

« **والله یدعوا الی دار السلام** » الله باسرای سلامت میخوانـد، « **ویهدی من یشاء** » وراه مینماید و [برطلب میدارد] اورا که خواهد، « **الی صراط مستقیم** . »(۲۵) براه پایندهٔ راست .

« **للّذین احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند، « **الحسنی** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند، « **وزیادة** » ونیز افزونی ازناخواسته و نابیوسیده، « **ولا یرهق وجوههم** » و بران رویهـای ایشان نه نشیند، « **قتر ولا ذلة** » گردی و نه خواری، « **اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون** . »(۲۶) ایشانند بهشتیان، جاویدان دران .

«**والذین کسبوا السیّئات**» و ایشان که بدیها کردند، «**جزاء سیئة بمثلها**» ایشانرا است پاداش هر بدی همچنان، «**وترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ایشان نشیند [نومیدی وخجل و رسوائی]، «**مالهم من الله من عاصم**» ایشانرا کس نه که ایشانرا ازخدای نگه دارد، «**کانّما اغشیت وجوههم**» چنانکه پنداری که در رویهای ایشان کشیدند، «**قطعاً من اللیل مظلماً**» پارهائی از شب تاریك، «**اولئك اصحاب النّارهم فیها خالدون.** (۲۷)» ایشانند دوزخیان در آتش جاویدان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی «هو الّذی یسیّرکم» ای - یحملکم علی السّیر و یجعلکم قادرین علی قطع المسافات «فی البرّ» بالازجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجاریة فی البحار. البّر: الارض الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبدالله شامی** ینشرکم بفتح یا وبنون و شین، من نشر ینشر هم چنان که جائی دیگر گفت «وبثّ فیها من کلّ دا ّبة» باین قرائت معنی آنست که: شمارا می پرا کند ومیخیزانند ومیروانند دردشت ودردریا. وفیه حجة علی القدریة فی خلق الافعال لانّ السیر فعل متصرف فی الخیر والشر لامحالة والله یسیّر کل سائر کماتری، آنگه شرح فرادریا داد: «حتّی اذا کنتم فی الفلك» فُلك هم واحد است و هم جمع بواحد مذکراست چنان که گفت: «فی الفلك المشحون» و بجمع مؤنثاست چنان که گفت: «والفلك التی تجری فی البحر» «و جرین بهم» ای - جرت السفن بمن رکبها فی البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنین کنند، و در **قرآن** ازاین باب هست. و قال الشّاعر:

اسیئی بنا اواحسنی لاملومة   لدینا ولا مقلیّة ان تقلت

«بریح طیّبة» لیّنة الهبوب لاضعیفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای - بتلك الرّیح للینها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است یکی بمعنی بطر وخیلاء و تکبّر چنان که گفت: «ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیرالحق» همانست که در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای - بطرمرح. ودر **سورة القصص**

گفت : « لاتفرح انّ الله لایحبّ الفرحین » ای ـ البطرین . وجه دوم : فرح است بمعنی رضا. کقوله : « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها . وقوله : « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا . وجه سیوم: فرح شادی است وخرّمی. کقوله ـ « بریح طیّبة وفرحوا بها » « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریحٌ عاصفٌ » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال : عصفت الرّیح فهی عاصفٌ وعاصفة واعصفت فهی معصفٌ ومعصفة . وعصفت واعصفت بمعنی واحد . « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطهُ . وقیل: هوما علامن المآء « من کلّ مکان » من البحر . وقیل : من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات . یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قداحیط بفلان ، ای ـ قد احاط به البلاء . وقیل ـ احاطت بهم الملئکة . ومثله : « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم » . « دعوا الله مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً . میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند واز بتان وغیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند وبربوبیّت وی اقرار دهند. این همچنانست که **مصطفی** ص **حصین خزاعی** را پرسید در حال شرك وی : کم تعبد الیوم الهاً ؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض . قال رسول الله ص : فایهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء . **بوعبیده** گفت دعای ایشان به اخلاص آن بود که گفتند اَهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم .

قوله : « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمراست . ای ـ قالوا : « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یاربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك .

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب الله دعائهم . الله دعای ایشان اجابت کرد وایشانرا از هلاك وغرق رهانید . هذا کقوله : « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل الله ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ماتدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که رب العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت : « و ما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن در کار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت وثواب آن جهانی نصیب نیست. وگفته‌اند. «وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذّی کنّا نعمل» وایشان راجواب دهند: «اولم نعمّرکم مایتذ کّر فیه من تذ کّر» امّا دعای ایشان در کار دنیا و درطلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، وبرّ وفاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید - کلاّ نمدّ هؤ لاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» ودلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند؛ آنست که شکایت میکند از آن قوم که درحال بیچارگی ووقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم ومایتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید واندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای - مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها الناس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای - وبال بغیکم علیکم. ای - عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ - «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند - سه چیز آنست که هر که کند آن بوی باز گردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیءُ الا باهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یا ایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنگه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای - ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد ومعنی آنست که - این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بریکدیگر برخورداری است در دنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید. قرائت **حفص** «متاع» بنصب است یا بر حال یا بر مفعول. ای ـ متّعنا کم متاع الحیوة الدّنیا «ثم الینا مرجعکم» فی القیمة «فننبّئکم بما کنتم تعملون» نخبر کم به و نجازیکم علیه.

«انما مثل الحیوة الدّنیا» ای ـ صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها «کماءٍ انزلناه من السماءِ» ای ـ کمطر انزلناه من السماءِ من جانب السماء. یقال: ان السحاب جسمٌ یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوماً امره فاخذ الماء من بحر فی السماءِ وصار الی المکان المقصود بالمطر «فاختلط به» ای ـ بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. وقیل: «اختلط به» ای ـ بسببه «نبات الارض» فطالت وامتدت «ممّا یأکل النّاس» یعنی الحبوب والثّمار والبقول «والانعام» یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها» زخارف الارض ما تضحک به من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّیّنت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند: «وازینت» ای ـ جاءت بالزّینة، وزینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار «وظنّ اهلها» ای ـ اهل هذه الارض «انّهم قادرون علیها» ای ـ علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذ لا مانع دونها «اتیها امرنا» ای ـ قضاؤنا باهلاکها وافنائها «لیلا اونهاراً فجعلناها» ای ـ الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیٔ فیها. وقیل: «جعلناها حصیداً» ای ـ مثل الحصید، کما قال لغلمان الجنّة: «یطوف علیهم ولدانٌ» و هم لم یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهم الکهولة لطراوتهم و حسن خلقهم «کان لم تغن بالامس» ای ـ کان لم تکن اولم تعمر بالامس بالمغانی، المنازل الّتی یعمرها النّاس بالنزول. یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوا به. کذلک الحیوة الدّنیا سبب لاجتماع المال وزهرة الدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّه ممتّعٌ به سلب ذلک عنه بموته اوحادثة تهلکه.

کذاک کسوف البدر عند تمامه فقدناه لمّا تمّ و اعتمّ بالعلی

«کذلک نفصل الایات» ای ـ کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلک نبیّن آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد.

«والله یدعوا الی دار السلام» ببعث الرّسل و نصب الادلّة. و «دار السلام» هی الجنّة.

السلام هو الله و الجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت الله و ناقة الله. وقیل السلام و السلامة واحدٌ کالرّضاع و الرّضاعة ای ـ دار السلامة من الآفات و الاحزان و القطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دار السلام هو من التّحیة الّتی یحییهم الله و الملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابر بن عبدالله** خرج علینا رسول الله صم یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و **میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك و مثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فالله الملك و الدار الاسلام و البیت الجنّة و من دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول الله صم ما من یومٍ طلعت شمسه الّا و کلّ بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق الله کلهم غیر الثقلین، یا ایّها النّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق الله کلهم غیر الثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل الله فی ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یا ایّها النّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «والله یدعوا الی دار السلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً و ممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دار السلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لأنّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت برد وضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطهٔ رسول میخواند ایشانرا از روی تکلیف بر دین اسلام وطاعت داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطهٔ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدار السلام تا ایشانرا گرامی کند و بنوازد بضیافت بهشت و بلقا و رضاء وسلام، وذلك قوله: «والله یدعوا الی دار السلام» و «یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» و گفته‌اند: استعمال سنن است درادای فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی مقعد صدقٍ عندملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتوکّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان الله یحب مکارم الاخلاق و یبغض سفسافها» رب العزّة این مکارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش بااین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین احسنوا» ای ـ آمنوا بالله ورسوله واحسنوا العمل فی الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی تأنیث الاحسن. میگوید ایشان که ایمان آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش ایشان بهشت است و اگر حسنی تأنیث احسن گوئی معنی آنست که ایشان راست که نیکوئی کردند نیکوتر از آنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی دیگر گفت «ولدنیا مزید ـ ویزیدهم من فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول لا اله الاّ الله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابو ذر** قال قلت: یارسول الله علّمنی عملاً یقرّبنی من الجنّة ویباعدنی من النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعها حسنةً. قال قلت من الحسنات لا اله الاّ الله؟ قال: نعم، من احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لا اله الا الله گفتند پاداش ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من قال لا اله الا الله دخل الجنّة» و گفته‌اند: «للذین احسنوا» این احسان استغفار است صحابهٔ رسول را وحسنی شفاعت **مصطفی** است و زیادة رضای خدا. فانّ الله عزّوجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی الله عنهم» **ابن عباس** گفت: «للّذین احسنوا» ای ـ جاهدوا فی سبیل الله «الحسنی» یعنی رزق الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام الحیوة فی قرب المولی لقوله «بل احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف العشرات. وخبر درست است در **صحیح مسلم**، حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی وجه الله عزّوجلّ. وعن **ابی بن کعب** قال سألت رسول الله صم عن الزّیادتین فقال: وماالزّیادتان؟ قلت احدیهما قوله «وارسلناه

الی مایة الف اویزیدون» فقال عشرون الفاً. فقلت: قول الله عزّ وجلّ «للذین احسنوا الحسنی وزیادة» قال الحسنی الجنّة والزّیادة النّظر الی وجه الله عزّ وجلّ وقال(ص) «اذا دخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النار: نادی منادٍ یا اهل الجنّه انّ لکم عندالله موعداً لم ینجزکموه. قالوا: ماهو؟ الم یثقّل موازیننا؟ الم یدخلنا الجنّة؟ الم یجرنا من النّار؟ قال: فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی الله فیخرّون له سجداً. وهی «الزّیادة» الّتی قال الله عزّوجلّ «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ» قال. **یزیدبن هرون** فی اثر هذا الحدیث: من کذّب بهذا فقدبریٔ من الله وبرء الله منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول الله ص «انّ ادنی اهل الجنّة منزلة لرجلٌ ینظر فی ملکه الفی سنة یری اقصاه کما یری ادناه، ینظر فی ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ینظر فی وجه الله عزّوجلّ کلّ یوم مرتین» و روی عن **انس بن مالک** انّه قال فی قوله عزوجلّ «ولدینا مزیدٌ» قال یتجلّی لهم الرّب عزوجلّ کلّ جمعة.

ثمّ قال: «ولا یرهق وجوههم» ای ـ لا یعلوها ولا یغشاها «قتر» غبارٌ. وقیل: سواد و کآبةٌ «ولاذلّة» ای ـ هوان کما یصیب اهل جهنم. قال: **ابن ابی لیلی** هذا بعدنظرهم الی ربّهم «اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون».

«والّذین کسبوا السیّآت» الکفر والشرك «جزاء سیئة بمثلها» یعنی النّار. فلاذنب اعظم من الشرك ولا عذاب اشد من النّار. وتقدیره: لهم جزاء سیئة مثلها. والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» ای ـ یلحقهم ذلّ وخزیٌ. وهو ان «مالهم من الله» ای ـ من عذاب الله «من عاصم» مانع یمنعهم. و «من» صلة «کانّما اغشیت» البست «وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً» ای ـ جعل علیها غطاء من سواد اللیل. ای ـ هم سودالوجوه. قرائت **مکی** و **علی** و **یعقوب** «قطعاً» بسکون طاء و هو جزءٌ من اللیل بعد طایفة منه و «مظلماً» نعته و باقی بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و «مظلماً» نصبٌ علی الحال. ای ـ فی حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدّس «هوالّذی یسیّرکم فی البّر والبحر» الایة. بزبان اهل اشارت

سیر در برّ راه بردن است درمشارع شرع ازروی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است کـه در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه دردریا سیریك‌ماهه بیك‌روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیك جذبهٔ الهی مسافت همه عُمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من الحق توازی عمل الثقلین «سیر برّ، سیرعابدان‌است‌وزاهدان‌دربادیهٔ‌مجاهدت، برمرکب‌ریاضت بدلالات شریعت، مقصدایشان‌بهشت رضوان ونعمت‌جاودان. سیر بحر، سیر عارفان‌است و صدّیقان در کشتی رعایت، میروانند آنرا باد عنایت دربحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اندبرّ وبحر اشارت‌اند بقبض‌وبسط عارفان، گهی درقبض میان‌دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی‌وزد، وابر لطف‌باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت‌بیند «وجرین‌بهم بریح‌طیّبة» نقد وقت وی‌شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی آید، بسطی بیند بنازد ازسرآن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم بردیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ‌جلاله: «جاء تهاریح عاصف وجاء هم‌الموج‌من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش‌خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام‌گذشته، درمقام‌بسط بوقت‌شادی ونازهمی گفت: این‌السموات‌والارضون حتی‌احملها علی‌شعرة جفن‌عینی. ودرمقام‌قبض بوقت‌زاری‌وخواری‌همی‌گفت: ذلی‌عطل ذلّ‌الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه‌آنست که **مصطفی**ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» وگهی میگفت «لاتفضّلونی **علی‌یونس‌بن‌متی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من‌السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران ازآن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیرآدمی نتوان‌فروآوردن وجز بتقدیر

الهی و مشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین‌است بجهد و حیلت و تدبیر و تلبیس بنده هیچ راست نشود، و مجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی و تقدیر الهی، و هرچند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا در شریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، و عطا خواستن از الله بنده‌را سزاست. و **مصطفی**ص گفته: اجملوا فی الطلب. چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازهٔ خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوز الحد اوجب الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریاً کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك المال اذا انفقه صاحبهُ کان محموداً واذا امسکهُ کان معلولا مذموماً. وقیل: ان الماء اذا کان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان نجساً فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالاً و بعکسه لو کان حراماً.

«والله یدعوا الی دار السلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید و شهادت. وهو قوله: «یدعوکم لیغفر لکم» دیگر دعوت حمد و اجابت. وهو قوله: «یدعوکم فتستجیبون بحمده». سه دیگر دعوت اتباع و امامت. وهو قوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت و ضیافت. وهو قوله: «والله یدعوا الی دار السلام» کسی که دعوت کند و خواهد تا دوستان و عزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی از نزدیکان و خاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کنند و نوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسر ایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود ازمهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را باکرام و خلعت باز گرداند. ربّ العالمین درضیافت فردوس این همه ساخته و راست کرده و **قرآن مجید** از آن خبر میدهد و بیان میکند، اوّل خواننده و نویددهندهٔ ایشان **مصطفی** ص است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی اللّه باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال ایشان فرستد «وتتلقّیهم الملئکة» مرکبهاشان فرستد «نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» ای - رکباناً علی نجایب من نور. مشعلهای نور بر راه ایشان فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم وذرّیّاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای ایشان ساخته «جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتّقین» جلاب ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم طیر ممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسر ایشان «ویطوف علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلؤٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که ایشانرا بدیدار خود شاد گرداند، تا ویرا جلّ جلاله می بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن‌تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته پیروز.

پیر طریقت گفت دیداردوست بهرهٔ مشتاقانست روشنائی دیده و دولت جان و آئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان.

ای جوان‌مرد، باش تاشادی بینی، و یکبار بادوست بر بساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اینست که ربّ العالمین گفت: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ ولا یرهقُ وجوههم قترولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ الجنة هم فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة رامیگوید: «واللّه یدعوا الی دار السلام» ارباب صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیادت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دار کم لجوار کم طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول‌اللّٰه‌صم « ان‌ّاللّٰه عزّوجلّ اذا اسکن اهل‌الجنة الجنّة واهل‌النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناءالجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤه الدّر و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد ، فیخرج اهل‌الجنـّة مستبشرین مسرورین فثم مجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامةاللّٰه عزّوجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ اللّٰه انجزه لهم قال فیأذن‌اللّٰه لهم فی‌السماع والاکل والشرب وتکون حلل‌الکرامة .

ثمّ ینادی مناد یا اولیاءاللّٰه هل‌بقی‌مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون‌لا . قدا نجزلنا ماوعدناومابقی‌شی‌الاالنّظر الی‌وجه ربّناعزّوجلّ‌قال‌فیتجلّی‌لهم‌الرّب‌عزّوجلّ‌فی‌حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی‌حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع‌الحجاب‌الاوّل فینظرون‌الی‌نوررحمن‌الرّب‌عزوجل ، فیخروّن‌له سجّداً . فینادیهم‌الرّب‌عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انّما هی دارثواب. فیرفع‌الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون‌للّٰه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّما هی‌دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك‌ینظرون الی‌وجه رب‌العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین‌ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك . فیقول کرامتی امکنکم من‌النّظرالی‌وجهی واحلتکم داری فیاذن‌اللّٰه عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له . فذلك قوله : عزوجلّ «طوبی لهم وحسن مآب» .

۴- النوبة الاولی

قوله تعالی :« **ویوم نحشرهم جمیعاً** » آن روز که ایشان‌را باهم آریم همگان « **ثم نقول للذین اشرکوا** » آنکه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند « **مکانکم** » برجای باشید « **انتم وشرکاؤکم** » هم شما و هم انبازان خویش که مرا می گفتید« **فزیلنا بینهم** »میان ایشان جدائی‌افکنیم (۱)« **وقال شرکاؤهم** »آنکه آن شرکا گویند[مشرکانرا] « **ماکنتم ایانا تعبدون** (۲۹) »هرگز شمامارانپرسیدید

(۱) اوکنیم . (نسخه الف)

« **فكفى بالله شهيداً بيننا و بينكم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان كنا عن عبادتكم لغافلين** (۳۰) » که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن وقت و آن هنگام] « **تبلوا كل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پیش فرافرستاد [از کردار] « **وردوا الى الله** » و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم الله که در آن کرد. « **مولاهم الحق** » خداوند ایشان مدبّر و متولّی کار ایشان خدااست براستی وسزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] « **وضلّ عنهم ما كانوا يفترون** (۳۱) » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند و می پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده].

قل - بگو [پیغامبر من] « **من يرزقكم** » آن کیست که روزی میدهد شما را « **من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن يملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند « **ومن يخرج الحى من الميت ويخرج الميت من الحى** » و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می آرد مرده از زنده « **ومن يدبّر الامر** » و آن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد و ساخته می‌سپارد « **فسيقولون الله** » تا گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندهٔ آن همه] الله است « **فقل افلا تتّقون** (۳۲) » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او.

« **فذلكم الله** » او که آن میکند الله است « **ربكم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الّا الضّلال** » پس براستی چیست جز ازگمراهی ؟ « **فانى تصرفون** (۳۳) » شما را ازوچون برمی گردانند ؟

« **كذلك حقّت كلمة ربك** » آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت « **على الذين فسقوا** » بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند [و کافر] « **انّهم لايؤمنون** (۳۴) » که ایشان نتوانند گروید.

« **قل** » [مشرکانرا] بگوی « **هل من شركائكم** » ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من يبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سازد ؟ « **ثم يعيده** »

پس باز جهان دیگر برد [وایشانرا جهان سازد] « **قل الله** » هم تو گوی خدایست « **یبدؤ الخلق ثم یعیده** » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد « **فانّی تؤفکون (۳۵)** » شما را از وچون می بر گردانند ؟

« **قل هل من شرکائکم** » بگوی هست از این انبازان شما « **من یهدی الی الحق** » کسی که راه نماید براستی ؟ « **قل الله یهدی للحق** » گوی خدای آنست که راه نماید براستی « **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع** » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟ « **ام من لایهدی الا ان یهدی** » یا آنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟ « **فمالکم کیف تحکمون (۳٦)** » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید .

« **وما یتبع اکثرهم الّا ظنّاً** » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « **انّ الظن لایغنی من الحق شیأ** » وپنداشت بجای حق هیچ بکار نیاید [و ببدل راستی هیچ نوایی نیاید] « **ان الله علیم بما یفعلون (۳۷)** » الله تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند .

« **وماکان هذا القرآن ان یفتری من دون الله** » این قرآن نامه‌ای نهاده از سخن کسی جز از خدای نیست « **ولکن تصدیق الذی بین یدیه** » لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « **وتفصیل الکتاب** » و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است « **لاریب فیه من رب العالمین (۳۸)** » شك نیست در آن که از خداوند جهانیان است .

« **ام یقولون افتریه** » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟ « **قل فأتوا بسورة مثله** » گوی یك سورت آرید مانند این « **وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین (۳۹)** » وانگه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای می خوانید .

« **بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه** » [دروغی نیست وفرانهاده این قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که آن در نیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند « **ولمّا یاتهم تاویله** » وبایشان نیامد ودرفهم ایشان نگنجید حقیقت آن « **کذلك کذب الذین من**

قبلهم » همچنانکه اعدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند] دروغ شمردند « **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین (٤٠)** » درنگر که سرانجام ستمکاران چون بود.

« **ومنهم من یؤمن به** » از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است « **ومنهم من لایؤمن به** » و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین (٤١)** » و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.

« **وان کذّبوك** » واگر ترا دروغ زن خوانند « **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کردمن مرا است وکرد شما شمارا « **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما از آنچه من میکنم بیزار « **وانابریٔ ممّا تعلمون (٤٢)** » و من از آنچه شما میکنید بیزار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « ویوم نحشرهم جمیعاً » ای ـ الکفار و آلهتهم و « جمیعاً » نصبٌ علی الحال. میگوید: آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم. حشر در **قرآن** برد و معنی است: یکی بمعنی جمع ونظیر آن در **سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله » و در **سورة الکهف** « وحشرناهم » و در **سورة التکویر** « واذاالوحوش حشرت » و در **سورة النمل** « حشر لسلیمان جنوده » ودر **سورة ص** « والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان است همه بمعنی جمع. وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنانکه درسورة **والصافات** گفت: « احشروا الّذین ظلموا وازواجهم » ای ـ سوقوا الّذین اشرکوا و قرناء هم الشّیاطین بعدالحساب الی صراط الجحیم. ودر **بنی اسرائیل** گفت: « ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم » یعنی ـ نسوقهم علی وجوههم الی النّار. ودر **سورة طه** گفت: « ونحشر المجرمین » ای ـ نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب « الی جهنم زرقاً ».

« قوله: « ثمّ نقول للذین اشرکوا » یعنی عبدة الاوثان « مکانکم » این مکانکم در آن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت با کسی با کاری ودر مفتتح کار وسخن خویش گوید: باش تا گویم. وعرب این برسبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من با تو کار دارم . وهو منصوب علی الامر المضمر فیه یعنی - انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم » تأکیدٌ له « وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه ، وزیلنا للکثرة والمبالغة . ای - فرقنا بین المشرکین وشرکائهم . این آنکه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند ، چنانکه آنجا گفت : « اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة . ایشانرا جدا کنند وبر دیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ما کنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی باللّه شهیداً بیننا و بینکم » ای - اللّه الشاهد علی صدقنا بانّا لم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لانّا کنا جماداً لانسمع ولانبصر و لانعقل .

« هنالك » ای - فی ذلك الوقت « تبلوا » ای - تقاسی « کلّ نفس جزاء ماعملت » کقوله : « فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یرهُ » الایة . وبر قراءت **حمزه** و **کسائی** تتلوا ای - تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار . وقیل : « تتلوا » ای - تتبع کل نفس ماقدمت - بر پی آن ایستد هر کس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع بر پی طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی بر پی معصیت تا بسرای عاصیان . وفی الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله النّار « وردّوا الی اللّه » ای - الی حکمه وحده « مولاهم الحقّ » فالحق من صفة اللّه عزوجلّ ومن قرأ الحقّ بالرّفع ، فالمعنی هو مولاهم الحقّ لامن جعلوا معه من الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون » ای - ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** « من یرزقکم من السماء » المطر « والارض » النبات « ام من یملك السمع والابصار » ای - من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من المیّت » ای - من یخرج الفرخ من البیضة والانسان من النطفة « ویخرج المیّت من الحی » یخرج النطفة من الانسان والبیضه من الطیر . من یخرج المؤمن من الکافر

والکافر من المؤمن «ومن یدبّر الامر العالمین» ینظر فیه وینقض ویبرم «فسیقولون الله» ای ـ فیجیبونك عند سؤالك انّ القادر علی هذه الاشیاء الله ولا یکذبون فیه «فقل افلا تتقون» الله ان یعاقبکم علی اتخاذکم الاصنام. چون میدانید واقرارمیدهید که آفریدگار و کردگار همه الله است نترسید از عقوبت وی که با این دانش بتان را می‌پرستید؟

«فذلکم الله ربّکم الحقّ» ای ـ الذی هذا کله فعله هو الحق لیس هؤلاء الذین جعلتم معه شرکاء «فماذا بعد الحق الا الضلال» ای ـ «اذا کان الحق عبادة الله فعبادة غیره ضلال باطل «فانّی تصرفون» من این تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الکلّ و مدبّر الامر کیف تصرف عقولکم الی عبادة من لایرزق ولا یحیی ولا یمیت» آنگه «انّی» تفسیر کرد وحقیقت آن پیدا کرد گفت: «کذلك حقّت کلمةُ ربّك» وبر قراءت **مدنی** و **شامی** کلمات ربّك. ای وجب حکمه و علمه السّابق «علی الّذین فسقوا» کفروا «انّهم لایؤمنون».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» کانوا مقرّین بانّ الله یبدؤ الخلق وانّ الاصنام لاتخلق شیئاً وفیهم من یقرّ بالاعادة «قل» ای ـ فان اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «الله یبدؤ الخلق ثمّ یعیده فانّی تؤفکون» کیف تصرفون عن قصد السّبیل.

«قل هل من شرکائکم» یعنی آلهتهم «من یهدی الی الحقّ» من یرشد الی دین الاسلام فاذا قالوا لا، ولابدلهم منه «قل الله یهدی للحق» یقال هدیت الی الحق وهدیت للحق بمعنی واحدٍ. «افمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع» امره وطاعته «امّن لایهدی» این حرف برپنج وجه خوانده‌اند **شامی** و **مکی** و **ورش** لایهدّی بفتح یاوها وتشدید دال خوانند اصله یهتدی فادغمت التّاءُ فی الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الی الهاءِ» اهل **مدینة** بی **ورش**، یهدّی بسکون‌ها و تشدید دال خوانند «تُرکت الهاءُ علی حالتها قبل الادغام فجمعوا بین ساکنین کقوله «یخصّمون» **حفص** و **یعقوب** یهدّی بفتح یا و کسرها وتشدید دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساکنین مع اتباع الهاءِ الدّال فی الکسر» **عاصم** و **رویس** یهدّی بکسر یا و ها و تشدید دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» از بهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة **حمزة وکسائی** است، یهدی بفتح یا وسکون‌ها و تخفیف دال، و باین قراءت هـدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیتہ فهدی. کقولهم جبرتهُ فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم تهتد لکن لمّا اتّخذُوها آلهة عبّر عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون الله عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لایمشی الاّ ان یحمل ولاینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی الاصنام و قیل: اراد به الرؤساءَ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمام‌شد. میگوید: ایّ شیءٍ لکم فی عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتان و چه چیز یافتید از آن؟ آنگه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابر می‌نهید؟ «ومایتبّع اکثرهم» ای - کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عندالله. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل مرّة للتحقیق فیکون الیقین کقوله: «الّذین یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للتّزییف فیکون الکذب والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی من الحقّ شیأ» ای - انّ الظّن لایقوم مقام العلم وذلك فیما تعبّد الانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن فیها جایزٌ «انّ الله علیمٌ بمایفعلون» من اتّباع الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وماکان» هذاالقران» **قریش** میگفتند این **قران محمد** ازبرخویش نهاده‌است ووی ساخته. ونیز میگفتند: «ائت بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله» این جواب آنست. میگوید: این قرآن نهاده وساخته کسی نیست جز کلام خداوند ونامه وسخن وی نیست. و **عرب** «کان» گویند بی خبر، اشارت فراقدم. معنی آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» **زجاج** گفت :«وما كان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا كقولهم ما كان هذا الكلام كذباً «ولكن» كان «تصديق الذى بين يديه» اى - بين يدى القرآن من البعث والحساب. والقرآن تقدمه، وقيل «تصديق الذى بين يديه» اى- كتب الله المنزلة قبله. ميگويد: اين **قرآن** گواه آن كتابها است كه پيش ازين آمد، در آن همانست كه در **توریة**(۱) و **انجيل** . كه همه يكديگر را گواه است وسخنى راست است ازيك جا.

«وتفصيل الكتاب» يعنى - «تفصيل» المكتوب من الوعد لمن آمن والوعيد لمن عصى وقيل: «تفصيل الكتاب» يعنى تبيين ما كتب عليكم وفرض «لاريب فيه من ربّ العالمين» لاشك فى نزوله من عند ربّ العالمين ولا تهمة انّه من جلّ جلاله لأنّه فى اعلى طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة .

«ام يقولون افتريه» **بوعبيده** گفت. اين «ام» بمعنى واو است يعنى -«ويقولون افتريه» **محمد** من قبل نفسه «قل» يا **محمد** محتجّاً عليهم «فأتوا بسورةٍ مثله» اى- مثل **القرآن** فى النّظم والبيان . اينجا «بسورةٍ مثله» گفت، جاى ديگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جاى ديگر «بحديثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست از ايشان، چون نتوانستند بايك سورت آورد، چون نتوانستند بايك حديث آورد. آنكه گفت : چون خود عاجز آمديد از آوردن مثل آن ديگران را بيارى گيريد .«وادعوا من استطعتم من دون الله» اى- من هوَ فى التّكذيب مثلكم يريدُ استعينوا بمن شئتم واطعتم سوا الله ليعاونوكم عليه «ان كنتم صادقين» انّ **محمداً** يقوله من نفسه .

«بل كذّبوا بمالم يحيطوا بعلمه» **حسين فضل** را گفتند: هل تجد فى **القرآن**، من جهل شيئاً عاداهُ ؟ قال نعم، فى موضعين قوله :«بل كذّبوا بمالم يحيطوا بعلمه» وقوله: «واذلم يهتدوا به فسيقولون هذا افكٌ قديمٌ» همانست كه گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداءٌ . النّاس ابناء مايحسنون واعداءُ مايجهلون. ونظيره قوله :«اكذّبتم بآياتى ولم تحيطوا بها علما».

« بل كذّبوا بمالم يحيطوا بعلمه » يعنى - **القرآن** « ولمّا يأتهم تأويله » لم يعرفوا حقيقتهُ و ما فيه من النّور والهدى والبيان . وقيل «بل كذّبوا بمالم يحيطوا

(۱) توريث . (الف)

بعلمه » بما فی القرآن من الجنّة و النّار و البعث و القیامة « ولمّا یاتهم تأویله » ای ـ لم یأتهم ، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی الکتاب ، انّه کائن من الوعید ونازل بهم من العذاب « کذلك کذّب الذّین من قبلهم » یعنی ـ کفّار الامم الماضیة بالبعث والقیمة . « فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین » آخر امر المشرکین بالهلاك والعذاب. « کیف » فی موضع نصبٍ علی خبر « کان » ولایجوز ان یعمل فیها « انظر » لانّ ما قبل الاستفهام لایعمل فیه .

« ومنهم من یؤمن به » این آیت درشأن اهل کتاب فرو آمد . میگوید: ازایشان کس هست که گرویده است چون عبدالله سلام و یاران وی . و کس هست که نگرویده است چون دیگر جهودان . زجاج گفت معنی آنست که ازایشان کس است که میداند که این قرآن ورسول حقّ است و بدل راست میداند و تصدیق میکند امّا معاند است و برطریق معاندة اظهار کفر میکند . و ازایشان کس است که خود نمیداند، درشك است و تصدیق نمیکند . وگفته‌اند این آیت درشأن اهل مکه است یعنی ـ ومن قومك یا محمد من سیؤمن بالقران . از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد ، که در علم خدا رفته که ایمان آرد . و کس هست که هرگز ایمان نیارد ، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد « و ربّك اعلم بالمفسدین » الّذین لایؤمنون .

« وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم » این آیت منسوخ است بآیت قتال ، ونظیرش آنست که گفت : « لکم دینکم ولی دین » لنااعمالنا ولکم اعمالکم . میگوید: لی جزاءُ عملی ولکم جزاءُ اعمالکم « انتم بریئون ممّا اعملُ وانابریءٌ ممّا تعلمون » لاتواخذون بعملی ولااوخذ بعملکم » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) « و یوم نحشرهم جمیعاً » الآیة . کردگار قدیم ، جبّار نام دارعظیم ، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز ، روز حشرونشر ، روز عرض وشمار ، روز محاسبت ومسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده ،

(۱) وتقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده ، ترازوی عدل درآویخته ، دوزخ آشفته ، برگستوان سیاست برافکنده ، وآنرا بعرصات حاضر کرده ، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته ، جانها بلب رسیده ، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده ، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاء کم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با(۱) تو پردازم . جای دیگر برعموم گفت : «سنفرغ لکم ایّه(۲) الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس ، آنگه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند ، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند وچنین فرمودند ، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّه شهیداً بیننا وبینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواه است که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بی خبر بودیم ، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی ، نه سزای پرستیدن داشتیم ، نه زبان فرمودن . آنگه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند ، هم عابد را وهم معبود را ، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هرطاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست .

«قل من یرزقکم من السّماءِ والارض» خبر میدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگاراست وروزی گماراست ، ودر آفریدن یکتا ودرروزی(۳) دادن بی همتا ، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت ، روزی میدهد از خزینه فراخ بی مؤنت . خبر درست است از مصطفی ص «یداللّه ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار» .

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال ، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده ، وآنگه گذشته را باز پس آرنده ، وکهنه را نو سازنده ، ازنیست هست بیرون آرد و آنگه آن هست به نیست آرد ، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهرکاری را عکس وی راند ، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر و کسر همه تواند ، وسرّ آن داند ، سنّیی باقدریی مناظره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) درّوزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من‌است این‌فعل، نبینی که من کردم وتوان‌منست؟ سُنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن‌قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤُ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤُ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی بابقائه، فلذلک عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است ازنامهای خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند ووی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان‌عارفان، نه‌تغیّرپذیر نه‌حال‌گرد، بسزاوارخدایی‌راجاودان. وبرلسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آنگه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس‌از صنع درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات‌بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل‌الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** ص» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك‌منك. آنگه از دیدن خود نیز در گذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگرمقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

پیر طریقت برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده‌است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن در دیدار گم (۱) سیل که بدریا رسیداز آن سیل چه معلوم، جهان از روز پراست و نابینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

٥- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ومنهم من یستمعون الیك**» وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو «**افانت تسمع الصمّ**» توهیچ توانی که کران راشنوائی «**ولو کانوا لایعقلون**(٤٢)» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند.

«**و منهم من ینظر الیك**» و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو «**افانت تهدی العمی**» توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی «**ولو کانوا لایبصرون**»(٤٣) چون توانی وایشان نمی‌بینند.

«**انّ اللّه لایظلم الناس شیئاً**» اللّه برمردمان ستم نکند هیچ. «**ولکنّ الناس انفسهم یظلمون**»(٤٤) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند.

«**ویوم نحشرهم**» وآن روز که‌ایشانرا بهم کنیم وجمع آریم «**کان لم یلبثوا**» گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هرگز «**الا ساعة من النّهار**» مگر یك ساعت ازروز «**یتعارفون بینهم**» آشنائی بایکدیگر فرامیدهند [درمحشر] «**قدخسر الذین کذّبوا بلقاء اللّه**» زیان‌کار گشتندایشان که دروغ شمردند رستاخیزرا وشدن بخدای، ودیدار او «**وماکانوا مهتدین**»(٤٥) وایشان برراه نبودند.

«**وامّا نرینّك**» واگر بتونمائیم [درحال زندگی تو] «**بعض الذی نعدهم**» چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] «**اونتوفینّك**» یا ترا پیش بمیرانیم [از آنکه ایشانرا عذاب کنیم] «**فالینا مرجعهم**» بازگشت ایشان آخر باما است «**ثم اللّه شهید علی مایفعلون**»(٤٦) و آنکه اللّه گواست برآنچه ایشان میکنند [وبآن دانا].

«**ولکل امّة رسول**» هرامّتی را پیغامبری است [از اللّه بایشان] «**فاذا جاء**

---

(۱) گوم (ج)

رسولهم » چون رسول آمد بایشان « **قضی بینهم بالقسط** » میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بدادو سزا «**وهم لا یظلمون(٤٧)**» و بر هیچ کس از ایشان ستم نجویند [وپیش از آگاه کردن بنه گیرند].

« **و یقولون متی هذاالوعد(٤٨)** » میگویند که هنگام این خاست از گور کی‌است؟« **ان کنتم صادقین(٤٨)** »اگر می‌راست گوئید[که ماباز انگیختنی ایم].

« **قل** » بگو[ای **محمد**]« **لا املك لنفسی ضراً** »من خویشتن‌را نتوان گزند باز داشتن دارم « **ولا نفعاً** » ونه توان سود یافتن « **الا ماشاءالله** » مگر آنچه الله خواهد [مراازگزند وسود] «**لکل امّة اجل**» هلاك گشتن ومردن هر گروهی راهنگامی است « **اذا جاء اجلهم** » چون هنگام ایشان در رسد « **فلا یستأخرون ساعة** » از آن هنگام نه یك ساعت باپس نشینند « **ولایستقدمون(٤٩)** » ونه یك ساعت پیش شوند.

« **قل** » بگو [یا **محمد**] «**ارایتم ان اتیکم عذابه**» چون ببینید اگر بشما آید عذاب او [وناگاه بپای شود رستاخیز]« **بیاتاً او نهاراً** » به شبیخون یا بروز « **ماذا یستعجل منه المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است از آنکه بد کاران و کافران بآن می‌شتابند.

« **اثمّ اذا ما وقع آمنتم به** » پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن ؟ « **ءَ الآن** »[تاشمارا گویند] که اکنون است« **وقد کنتم به تستعجلون(٥١)** »وهمه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [بسخن ومیگفتید که کی].

« **ثمّ قیل للذین ظلموا** » آنکه ستم کاران را گویند « **ذوقوا عذاب الخلد** » چشید عذاب جاویدی « **هل تجزون الا بما کنتم تکسبون(٥٢)** » شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو « **احقّ هو** » که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل ای وربّی** » بگو آری بخدای من « **انه لحق** » که این خبر راست است «**وما انتم بمعجزین(٥٣)**»وشما پیش نشوید واورا درخود عاجز نیارید «**ولو انّ لکل نفس ظلمت**» واگر هر کسی را که[کافر شد] وبرخود ستم کرد «**مافی الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است « **لا فتدت به** » خویشتن را بآن باز خرید جوید و نیابد « **واسرّوا الندامة** » و پشیمانی خویش در دل نهان دارند «**لمّارأوا العذاب**» آنگه که عذاب بینند «**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون** (٥٤)» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**انّ للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا است هرچه در آسمان وزمین است «**الا انّ وعداللّه حق**» آگاه باشید که گفت خدا راست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون** (٥٥)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده می‌میراند «**و الیه ترجعون**(٥٦)» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را در آن‌هیچ نفع نبود، وایشان را بکارنیامد، همچون کسی که کر باشد وخود به اصل‌هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای - لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم‌ازین باب‌است. وجه دیگر سمع است بگوش‌سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای - سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** ص ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب‌است که این‌استماع بگوش سراست «افانت تسمع الصّمّ» یا**محمد** توچون‌توانی که کران را بگوش‌دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت‌نیست که ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم‌سراست «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل‌است چنانکه جای‌دیگر گفت: «فانّها لاتعمی‌الابصار ولکن‌تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید که

بصیرت دل و بینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ می‌نبینند. درین دو آیت بیان است که سمع را بر بصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل را ور سمع بست ونظر بر(۱) چشم بست. و گفته‌اند: بصر درقرآن بر سه وجه است: یکی دیدار دل است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی الاعمی والبصیر» یعنی بصیر القلب بالایمان وهو المؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم حدیدٌ» یعنی بالعینین. وجه سیوم بصیرت حجّت است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی بالحجة فی الدّنیا.

قوله: «انّ الله لا یظلم النّاس شیئاً» لانّه یتصرّف فی ملکه وهو فی جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادلٌ «ولکنّ النّاس انفسهم یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم مالیس لهم ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ کس ظلم نکند وفعل وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل است واو را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم یلبثوا الّا ساعة من النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان داند که دردنیا وبرزخ یك ساعت بیش نبودست مؤمن درشادی همهٔ(۳) اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

«یتعارفون بینهم» روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که «یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه» «ولا یسئل حمیم حمیماً» وهنگامی باشد که «یتعارفون بینهم» ای ـ یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل «یتعارفون بینهم» تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی وما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای ـ خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست «وان نرك» این رؤیت رؤیت بصر است یعنی ـ ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك «اونتوفینّك» ولم نرك ذلك «فالینا مرجعهم» فی القیامة. «ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون» عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی تو عذاب ایشان وانتقام کنیم از ایشان، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برجا است وایشانرا میعاد. و گفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

«ولکلّ امّة» من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا «قضی بینهم بالقسط» ای ـ اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هرامتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت برایشان محکم گشتید وعذر برنده شدید، رب العالمین عذاب بایشان فروگشادید گردن کشان وناگرویدگان را هلاك کردید، ومؤمنانرا نجات بودید، واین از خداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جائی دیگر گفت «وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً » وقال تعالی : « رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی الله حجّةٌ بعدالرّسل » **مجاهد** گفت و **مقاتل** و **کلبی** « فاذاجآء رسولهم » یعنی یوم القیمة « قضی بینهم بالقسط » گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید: « الم یأتکم رسلی بکتابی » رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند: ماأتانالك رسولٌ ولا کتابٌ، بما هیچ پیغامبر نیامد و نههیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و برامّت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جائی دیگر گفت: « ویکون الرّسول علیکم شهیداً » جائی دیگر گفت: « وقال الرّسول یارب ّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » وقال تعالی: « فکیف اذا جئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ » الآیة. پس چون ایشان گواهی دادند « قضی بینهم بالقسط » میان ایشان کار برگزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند « وهم لایظلمون » لایعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولایزادون علی سیّآتهم.

« ویقولون متی هذا الوعد » چون این آیت فرود آمد که « وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم » کافران گفتند: برسبیل استهزا این وعدهٔ عذاب کهمیدهی کی خواهدبود « ان کنتم » یا **محمد** انت واتباعك « صادقین » بنزول العذاب.

« قل یا **محمد** مجیباً لهم « لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّماشاء الله » ان املکه فکیف املك انزال العذاب. و گفتهاند: « متی هذا الوعد » این وعد بعث است درهمه **قرآن** و معنی آنست که چون ایشان از رستاخیز پرسند یا **محمد** توجواب ده که « لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً » بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت: « قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءالله » « ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر » ترامی پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی وبه هرچه خیر(۲) بودی رسیدمی، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ « لکلّ امّةٍ اجلٌ » ای - لهلاك کلّ امّةاجلٌ « اذاجاء اجلهم » وقت فناء اعمارهم « فلایستأخرون ساعة ولا یستقدمون » ای - لایتأخرون ولا یتقدّمون. **عمر خطاب** گفت: اوّل مایهلك من الامم الجراد.

(۱) کوژید وبهرچه خواهید ازخیررسید. (الف) (۲) در (ج) (چیز) است واین تصحیح قیاسی است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در قرآن آنرا نظائر است « انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع » آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران است. ودر قرآن عذاب است مراد بآن مرگ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز، و عذاب بحقیقت عذاب. « بیاتاً » ای ـ وقت بیاتٍ وهو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی « ارأیتم ان اتیکم عذابه » چه‌بینید اگر این عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای شود بشب یا بروز، شما بچه‌چیز می‌شتابید از آن، چه‌چیز است از آن عذاب واز آن روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ـ ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون.

« اثمّ اذا ماوقع آمنتم به » این « ثم » نه حرف عطف است که بمعنی حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی وقت نزوله وآمنتم بالله وقت البأس. این جواب ایشانست که گفتند: چون عذاب معاینه بینیم ایمان آریم، ایشانرا گویند در آن حال « الآن وقد کنتم به تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: « یوم یاتی بعض آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها » الآیة.

« ثمّ قیل للّذین ظلموا » اشرکوا « ذوقوا عذاب الخلد » ای ـ علی الدّوام « هل تجزون » الیوم « الّا بما کنتم تکسبون » فی الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار.

« ویستنبئونك » ای ـ یستخبرونك « احقٌ » مااخبرتنا به من العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی ابن اخطب** چون به **مکه** آمد به **مصطفی** ص گفت یا **محمد** احقٌ مانقول ام باطل اباالجّد منك هذا ام انت هازلٌ؟ این جواب وی است « قل » **یامحمد** « ای وربّی » جائی دیگر گفت: « قل بلی وربّی » جایی دیگر گفت: « قل نعم » معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست « انّه لحقٌ » این « ها » باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب، ای ـ انّ ذلك لحقّ کاینٌ لامحالة « وما انتم بمعجزین » ای ـ سابقین فائتین.

« ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت » ای ـ کفرت « ما فی الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداه، همانست که جائی دیگر گفت: « وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذ منها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافر بود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند.

«واسرّوا النّدامة» ای - اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی ظاهر کنند آن روز لکن پشیمانی سود ندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّوا النّدامة» ای - کتموا النّدامة یعنی - الرّوساء من السفلة الّذین اضلّوهم «وقضی بینهم» ای - بین السفلة وبین الرّؤساء «بالقسط» بالعدل فیجازی کلّ علی صنعه. میگوید: مهتران وسروران کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفر داشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت خویش، امّا آن پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان میدارند وظاهر نکنند تارب ّالعزة میان ایشان حکم کند و کار بر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون» این آیت را حکم تکرار نیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی‌است واین درحق قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ للّه مافی السموات والارض» فلا مانع من عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعداللّه حقٌ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لا یعلمون» البعث «هو یحیی» للبعث «ویمیت» فی الدّنیا «والیه ترجعون» فی الآخرة

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل صعلوکی** گفت: مستمع درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان نظر رحمت در کار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از منصور مغربی گفت: بحلّه‌ای از حلّهای عرب فرو آمدم جوانی مرا مهمانی کرد در میانه ناگاه بیفتاد آن جوان و بیهوش گشت، از حال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته و این ساعت آن بنت عمّ در خیمهٔ خویش فرا رفت، غبار دامن وی در حال رفتن این جوان بدید بیفتاد و بیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انه لا یطیق شهود غبار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش در حق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال و صحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبینند که او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمکّن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: فلمّا حضروه قالوا انصتوا».

«انّ الله لا یظلم النّاس شیئاً» نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم دروصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ حقّ او، ظالم کسی باشد که ازحدّ فرمان در گذرد، وحکمی که اورا لازم آید اندازهٔ آن درگذارد. وحقّ جلّ جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه محکوم، آمراست نه مأمور، قهّار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند و آفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلالُهُ وتقدست اسماؤه و تعالت صفاتُه. «وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم» الآیة. خبر وی درست، و وعد وی راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی، وهرچه آید آمده گیر و پرده ازروی

کار بر گرفته گیر. یقول الله عزّ و جلّ «فکشفنا عنك غطآءك فبصرك الیوم حدید»

«قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءَ الله» ای مهتر کونین وسیّد خافقین ورسول ثَقلین گوی نفع وضرّ بدست ما نیست، راندن ونواختن کار ما نیست، بند و گشاد دار و گیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت یك خدای نیست، ضارّست خداوند گشاد و بند، و پادشاه بر سود و گزند، و کلید دار جدایی و پیوند، نافع است سود نمای خلقان، وسپردن سودها بروی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

«قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتاً او نهاراً» من خاف البیات لم یستلذ السیّآت، من توسد الغفلة ایقظه فجأة العقوبة، من عرف کمال القدرة لم یا من فجأة الاخذ بالشدّة.

«ویستنبئونك احقّ هو» الآیة. راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که یك مرد راه رو نیست، دریغا که بُستان نعمت پر ثمار لطایف است ویك خورنده نیست، همهٔ عالم پُر صدف دعوی ویك ذرّه جوهر معنی نیست، درمیدان جلال صدهزار سمند هدایت و یك سوار نیست. **بو یزید بسطامی** گفته: که راه حق چون آفتاب تابان است، هر که بینائی دارد چون در نگرد بایقین وایمان است، درهر کلوخی وذرّه‌ای از ذرائر موجودات بر یگانگی حقّ صدهزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پراز نسیم صبا است

«الا ان لله ما فی السّموات والارض» الحادثات باسرها لله ملکاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً والیه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بتّ وهوالعلیّ، وعلی مایشاء قوی، یحیی القلوب بانوار المشاهدة، ویمیت النّفوس بانواع المجاهدة، یحیی من یشاء بالاقبال علیه ویمیت من یشاء بالاعراض عنه یحیی قلوب قوم بجمیل الرجاء ویمیت قلوب قوم بوسم القنوط.

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یا ایها الناس**» ای مردمان «**قدجاءتکم موعظة من ربکم**» آمد بشما پندی از خداوند شما «**وشفاء لمافی الصدور**» و شفا و آسانی آنرا که

دردلها بود [ازتنگی وشك] «**وهدی ورحمة للمؤمنین**(۵۷) »وراه نمونی ومهربانی گرویدگانرا .

«**قل بفضل الله وبرحمته** »گوی بفضل خدای ورحمت او« **فبذلك فلیفرحوا** » بآن شادباشید(۱) وخرّم«**هو خیر مما یجمعون**(۵۸) »فضل خدای به است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« **قل ارایتم** » گوی چه بینید « **ما انزل الله لکم من رزق** » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « **فجعلتم منه حراماً وحلالا** » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « **قل آلله اذن لکم** » گوی الله شما را دستوری داد « **ام علی الله تفترون**(۵۹) » یا بر الله دروغ می‌سازید .

« **وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب** » چه می‌پندارند ایشان که بر خدای می‌دروغ سازند « **یوم القیمة** » [چه پندارند که چه بینند ازپاداش] روز رستاخیز. «**ان الله لذو فضل علی الناس** » الله بافضل است بر مردمان [در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « **ولکن اکثرهم لایشکرون**(۶۰) لکن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« **وما تکون فی شان** » در هیچ کار نباشی تو « **وما تتلوا منه من قرآن** » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « **ولاتعملون من عمل** » و هیچ کار نکنید « **الا کنا علیکم شهوداً** » مگرمابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «**اذتفیضون فیه**» آنگه که می‌باشید در کار ومیروید در آن « **ومایعزب عن ربك** » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده ورو](۲) «**من مثقال ذرة**»هام(۳) سنگ یك ذره «**فی الارض ولا فی السماء**» نه در زمین و نه در آسمان «**ولا اصغر من ذلك ولا اکبر**» و نه کم‌ازذره‌یی ونه مه‌از آن« **الا فی کتاب مبین** (۶۱) »مگر که درنوشته‌ایست پیدای ، روشن درست .

« **الا ان اولیاء الله** » آگاه بید که اولیای خدا آنند که باو گروند «**لاخوف علیهم ولاهم یحزنون**(۶۲) »ورایشان فردا(۴) نه بیم است ونه اندوهگن باشند .

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ج) (۴) آخرت (ج)

«**الذين آمنوا**» ایشان که باو بگرویدند «**وكانوا يتّقون** (٦٣)» و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

«**لهم البشرى فى الحيوة الدنيا وفى الاخرة**» ایشانرا بشارت است درین جهان ودر آن جهان «**لاتبديل لكلمات الله**» بدل کردن(۱) نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا «**ذلك هو الفوز العظيم**» (٦٤) آنست پیروزی بزرگوار.

«**ولايحزنك قولهم**» اندوهگن مکناد ترا سخن ایشان «**انّ العزة لله جميعاً**» خدایی الله راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس «**هو السميع العليم** (٦٥)» او شنواست دانا.

«**الا ان لله من فى السموات ومن فى الارض**» آگاه بید که الله راست هرچه در آسمان وزمین چیز و کس است «**ومايتبع الذين يدعون من دون الله شركآء**» بچه چیزی می پی برند ایشان که جز از الله(۲) انبازان می خوانند «**ان يتّبعون الاالظن**» برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می برند «**وان هم الايخرصون** (٦٦)» وجز از دروغ روشن که میگویند.

«**هو الذى جعل لكم الليل**» اوست که شمارا شب آفرید «**لتسكنوا فيه**» تادرو بیارامید «**والنهار مبصراً**» وروز روشن آفرید تادرو بینند «**انّ فى ذلك لايات**» در آن نشانهای روشن است توانائی ودانائی الله را «**لقوم يسمعون** (٦٧)» ایشانرا که بشنوند.

«**قالوا اتخذ الله ولداً**» گفتند: که الله فرزند گرفت «**سبحانه**» پاکی و بی عیبی وبی فرزندی الله راست «**هو الغنى**» او [از اولاد] بی نیازاست وپاکاست «**له ما فى السموات وما فى الارض**» اوراست هرچه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است «**ان عندكم من سلطان بهذا**» نیست بنزدیك شما این سخن را هیچ عذر وهیچ حجت «**اتقولون على الله ما لاتعلمون** (٦٨)» برخدای چیزی میگوئید که آنرا ندانید.

«**قل ان الذين يفترون على الله الكذب**» بگوی ایشان که بر خدای دروغ می سازند(۳) «**لايفلحون** (٦٩)» نیك نیابند.

---

(۱) جد کردن (الف) (۲) جد زالله (ج) (۳) می دروغ سازند (الف)

« **متاع فی الدنیا** » یك چندی ایشانرا درین جهان فرادارند « **ثم الینا مرجعهم** » وآنگه باز گشت ایشان باما « **ثم نذیقهم العذاب الشدید** » وآنگه بچشانیم ایشانرا عذاب سخت « **بما کانوا یکفرون** « ۷۰ » » بآنچه حق فرامی‌پوشیدند و کافرمی‌شدند .

النوبة الثانیة

قوله تعـالی : « یا ایها النّـاس » واین ناس مشرکان قریش‌اند و« موعظة و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات **قرآن** اند موعظة خوانند زیرا کـه در آن هـم وعظ است و هم زجر، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز معصیت باز ایستد، شفا خوانند زیرا کـه درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را درمان . «هدی و رحمة» خوانند بیگانه را برراه میخواند وآشنا را برصواب میراند ، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خـایفان ، وتبصرهٔ دوستان و قیل : «و رحمة للمؤمنین» ای ـ نعمة من‌الله لاصحاب **محمد** ص .

«و قُل» یا **محمد** للمؤمنین« بفضل‌الله وبرحمته‌فبذلك فلیفرحوا» میگوید : بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این «باء» بفضل‌الله ، خود تمام است بمعنی . و این « باء » « بذلك » بدل‌است از آن درآورد که سخن متطاول گشت « هوخیر » یعنی ـ فضل‌الله خیر، فضل ورحمت یادکرد وآنگه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعربیّت مشهور است ودر**قرآن** این را نظائر است «فلیفرحوا» بیاء « تجمعون » بتاقرائت **ابوجعفر** است و **شامی** . والمعنی فلیفرح‌المؤمنون بذلك‌فهوخیرٌ ممّا تجمعونه ایّها‌المخاطبون فلتفرحوا، و« تجمعون »بتاءِ مخاطبه‌قرائت **یعقوب** است بروایت **رویس** یعنی‌فلتفرحوا یا معشرالمؤمنین هوخیر ممّا تجمعون من‌الاموال‌لانّ منافع **القرآن** والایمان تبقی لصاحبه ومنافع‌الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی‌العقبی. امّاتفسیر فضل ورحمت آنست که **مصطفی** ص گفت : قال بفضل‌الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان‌جعلکم من‌اهله . **ابن‌عباس** گفت: فضل‌الله، الایمان ورحمته **القرآن.ابن‌عمر** گفت : فضل‌الله، الایمان و رحمته تزیینه فی‌القلب، یقول‌الله تعالی: «وزیّنه فی قلوبکم » **سهل بن عبدالله** گفت : فضل‌الله، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل: فضل‌الله، النّعم‌الظّاهرة و رحمته‌النّعم الباطنة .

یقول الله تعالی: «واسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنةً» وقیل: فضله «ان الّذین سبقت لهم منّا الحسنی» ورحمته «اولئك عنها مبعدون» وقیل: فضل الله **القرآن** لانّ الله تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً، فقال تعالی: «ولقد آتیناك سبعاً من المثانی و **القرآن** العظیم» وقال: تعالی «وکان فضل الله علیك عظیماً» فکانّه قال: «وکان فضل الله علیك عظیماً» ان آتاك **القرآن** العظیم، و رحمته **محمد**ص قال تعالی: «و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین» و قال **النبی** ص: «انّما انا رحمةٌ مُهداةٌ» وقیل: فضل الله قوله «حبّب الیکم الایمان» و رحمته «کرّه الیکم الکفر» و قیل: فضله، اظهار الجمیل. و رحمته، ستر القبیح. وفی الدّعاء «یامن اظهر الجمیل و ستر علی القبیح» **ذوالنون**: گفت رحمت عام است که گفت: «رحمتی وسعت کلّ شیء» وفضل خاصّ است که گفت: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً» و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد، فقال تعالی للنبی: «وکان فضل الله علیك عظیماً» و قال لامّته: «وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً».

قوله: «قل ارأیتم ماانزل الله» این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون: بحیره وسائبه و وصیله و حامی و چیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماههایی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین چیزهائی حلال کردند بخویشتن از حرام چون خون و مُردار، و ذلك قوله: «وان یکن میتةٌ فهم فیه شرکاء» و حلال گرفتن شعائر وهدی و آنچه در آن آیت است که «لاتحلّوا شعائر الله» و مردان از زنان میراث بردن، و ذلك قوله: «لایحلّ لکم ان ترثوا النّساءَ کرهاً» اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ العالمین میگوید: «ارایتم ماانزل الله» یعنی من تحلیل «رزق» لکم «فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآلله اذن لکم» فی هذا التّحریم والتّحلیل «ام علی الله» یعنی - بل علی الله «تفترون» وهوقولهم: «والله امرنا بها» معنی آنست که الله شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازید همانست که جائی دیگر گفت: «ءآلذّکرین حرّم ام الانثیین» «قل من حرّم زینة الله» «ولاتقولوا لماتصف السنتکم الکذب هذاحلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا علی الله الکذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة و الانعام** مفصل است.

«وماظنّ الّذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة» ای - ماظنّهم ذلك الیوم بالله وقد افتروا علی الله، یعنی ایحسبون انّ الله لا یو آخذهم به و لا یعاقبهم علیه؟ کلا «انّ الله لذوفضلٍ علی النّاس» بتاخیر العذاب و بما انزل من الرّزق و وسّع علی العباد «ولکنّ اکثرهم لا یشکرون» الله علی نعمه.

«وماتکون» یا **محمد** «فی شان» ای - امرٍ من امورك، وجمعه شئون تقول العرب ماشانت شانه، ای - ما عملت عمله. و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فی الهامة. واحدها، شان ومعناه ای - وقت تکون فی شأنٍ من عبادة «وما تتلوامنه» ای - من الله من **قرآن** انزله علیك «ولاتعملون من عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان ازهم جدا کرد این دلیل است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه مخلوق است و نه در شمار اعمال وی است بخلاف قول **لفظیان و جهمیان**، **احمد حنبل** گفت: اللفظیّةُ شرٌ من الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض. و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه مخلوق است وچون بقصد شکر نعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم گرفت ودست برسائل افشاند، گفت: این سخن دروغ است و باطل. ماکان غیر مخلوق فهو علی الالسن غیر مخلوقٍ و ماکان مخلوقاً فهو علی الالسن مخلوق. وقال **ابوسعید یحیی بن منصور** من اشار الی لفظ اوتحریك لسان اواستماع آذان او کتابة او تحریك اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأ منها مخلوق فهو کافرٌ. و هذا قول **احمدبن حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابةٍ مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولاتعملون من عملٍ الاّ کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون.

«اذتفیضون» ای - تاخذون وتدخلون فی ذلك العمل. این خطاب با **مصطفی** است وامّت وی، وافاضت هموار رفتن بود در کار. میگوید: شما هیچ کار نکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما دانا ایم وآگاه و می بینیم شمارا در آن کار آنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن ربك» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کقوله یعکِفون و یعکُفون و یعرِشون و یعرُشون و العزبة و العزوبة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ «من مثقال ذرّةٍ» من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ و ذرّةُ النّملة الحمراء الصّغیرة ضربها الله مثلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها «فی الارض ولا فی السّماء» در **قرآن** ارض بهفت وجه آید یکی آنست که زمین بهشت خواهد وذلك فی قوله «واورثنا الارض نتبوء من الجنّة» همانست که درسورة **الانبیاء** گفت: «انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون» یعنی ارض الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله: «یستضعفون مشارق الارض» همانست که جائی دیگر گفت «و نجیّناه و **لوطاً** الی الارض التّی بارکنافیها» یعنی الارض المقدّسة. وجه سیوم ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت** «یاعبادی الّذین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ» یعنی ارض **المدینة** یأمرهم بالهجرة الیها، همانست که درسورة **النساء** گفت: «الم تکن ارض الله واسعةً» ودر **بنی اسرائیل** گفت: «وان کادوا لیستفزّونك من الارض» وقال فی **النساء** «یجد فی الارض» یعنی - ارض **المدینة** «مراغماً کثیراً وسعةً» چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله «اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» ودر سورة **الانبیاء** گفت: «ننقصها من اطرافها افهم الغالبون» و درسورة **النساء** گفت: «کنّا مستضعفین فی الارض» یعنی ارض **مکة**. پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» ای - علی خراج ارض **مصر**. وقال «مکّنّا یوسف فی الارض» وقال تعالی: «فلن ابرح الارض» وقال: «انّ فرعون علافی الارض» «ونرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض» «انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده» «یاقوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض» «ویستخلفکم فی الارض» «اوان یظهر فی الارض الفساد» مراد باین همه زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت: «اوینفوا من الارض» یعنی ارض **العرب** ارض الاسلام همانست که گفت: «انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض» یعنی ارض **العرب** وهی ارض الاسلام: وجه هفتم ارض الاسلام یعنی جمیع الارضین همه زمینها در تحت آن شود کقوله تعالی: «و ما من دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها» یعنی جمیع الارضین و کذلك قوله: «ولوانّ مافی الارض من شجرة اقلامٌ» و کذلك قوله: «فی الارض ولافی السّماء»

و نظائر این فراوان است «ولااصغر من ذلك ولاا كبر» **حمزه** و **یعقوب** اصغروا کبر هردو را برفع خوانند باقی بنصب خوانند، من رفع فالمعنی «مایعزب عن ربّك مثقال ذرةٍ ولا اصغر من ذلك ولاا کبر» ومن نصب فالمعنی، مایعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولاا کبر والموضع موضع خفضٍ الّا انّه فتح لانّه لاینصرف «الّا فی کتابٍ مبین» وهواللّوح المحفوظ.

«الا انّ اولیاءالله» اولیاء جمع ولیّ است وولیّ بروزن فعیل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غیران یتخللّها عصیان، وروا باشد که فعیل بمعنی مفعول بود هچون جریح وقتیل، فیکون الولیّ من یتوالی علیه احسان‌الله و افضاله، وقدیکون بمعنی کـونه محفوظاً فی‌عامّة احواله من‌الزّلات و کما انّ النّبی لایکون الّامعصوماً فالولیّ لایکون الّا محفوظاً، والفرق بین‌المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لایلمّ بذنب‌البتّة والمحفوظ قد یحصل منه هنات وقدیکون‌له فی‌الندرة زلاتٌ ولکن لایکون‌له‌اصرارٌ «اولئك‌الّذین یتوبون من‌قریب» وعن **سعید بن جبیر** قال سئل رسول‌اللّٰه‌ص: من‌اولیآءالله؟ قال: «هم‌الّذین اذا رؤاُ ذِ کرالله» وقال‌النّبی‌ص قال‌الله‌تعالی: «انّ اولیائی‌الّذین یذکرون بذکری واذ کر بذکرهم» وعن **عمرالخطاب** قال‌قال: رسول‌اللّٰه‌ص: «انّ من عبادالله لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم‌القیمة بمکانهم‌من‌الله. فقال: رجلٌ من‌هم یارسول‌الله وما اعمالهم‌لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ یتحابون بروح الله من غیر ارحامٍ بینهم ولا اموال یتعاطونها بینهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلی منابر من‌نورٍ لایخافون اذاخاف النّاس ولایحزنون اذا حزنوا. ثمّ‌قرأ «الاانّ‌اولیاءاللّٰه‌لاخوفٌ‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون» وعن **ابی‌ادریس الخولانی** عن **ابی‌الدرد آء** قال‌سمعت‌رسول‌اللّٰه‌ص یقول: «قال‌الله عزّوجلّ حقّت محبّتی للمتحابین فیّ، وحقّت‌محبتی‌للمتزاورین‌فیّ، وحقّت‌محبّتی‌للمتجالسین‌فیّ، الّذین‌یعمرون‌مساجدی بذکری و یعلمون النّاس الخیرویدعونهم الی طاعتی اولئك اولیائی الّذین اظلّهم فی‌ظلّ عرشی واسکنهم فی جواری و اومنهم من عذابی و ادخلهم الجنّة قبل‌النّاس بخمس مایة عامٍ یتنعّمون فیها وهم فیها خالدون. ثمّ قرأ نبیّ‌اللّٰه‌ص «الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» و قال **امیرالمومنین**ع «اولیاءالله قوم صفرالوجوه

من السّهر، عمش العیون من العبر، خمص البطون من الخوی، یبس الشّفاه من الدّوی.

قوله: «الّذین آمنوا و کانوا یتّقون» خواهی در آیت اوّل پیوند، ومعنی آنست که اولیاء خدا ایشان‌اند که ایمان آوردند وپرهیز کاران‌اند وباین معنی یتّقون وقف است وسخن تمام شد، واگر خواهی بر «یحزنون» سخن بریده کن وانگه «الّذین آمنوا» ابتدا کن «ولهم البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة» میگوید: مؤمنانرا بشارت است دراین جهان ودر آن جهان، دربن جهان خواب نیکواست که خودرا بینند یا ایشانرا بینند، ودر آن جهان بهشت. هکذا روی عن النّبی ص فیماروی عن **ابی الدرداء** قال: سألت **رسول الله** ص عن قول الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة» قال هذه البشری فی الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی الحیوة الدّنیا؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وفی الآخرة الجنّة. وفی روایة **عبادة** قال: سالت عنها **رسول الله** فقال: هی الرّؤیاالصّالحة یراها المؤمن لنفسه‌اوتری له‌وهو کلامٌ یکلّم به‌ربك عبده‌فی المنام. وعن **عایشة** انّ النّبی ص قال: لایبقی بعدی من النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: یا **رسول الله** وما المبشرات؟ قال: الرّؤیا الصّالحة یراها الرّجل اوتری له. وعن **ابی قتادة الانصاری** عن رسول الله ص قال: «الرّؤیا الصّالحة من الله والرّؤیا السّوء من الشّیطان، فمن رای رؤیا یکرهها فلینفث عن یساره ثلثاً ولیتعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم، فانها لا تضرّه ولا یخبرها احداً وان رای رؤیا حسنةً فلیستبشر بها ولا یخبرها الّا من یحبّه» وقال النّبی ص: «الرّؤیا ثلثٌ الرّؤیا الصّالحة بشری من الله ورؤیا اخری من الشّیطان و رؤیا من حدیث النّفس» وقال: «اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ورؤیا المؤمن جزءٌ من ستّة و اربعین جزء من النّبوّة» این خبررا دومعنی گفته‌اند یکی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او یکی از آن‌جمله بود که وی هرچه درخواب دید در بیداری دید و لذلك قال تعالی: «لقد صدق الله رسوله الرّؤیا بالحقّ» معنی دیگر گفته‌اند که **مصطفی** ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش از آمدن **جبرئیل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بیست‌و سه سال بود وبیست وسه سال بتفصیل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شد که این شش‌ماه که وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدوصم. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عندالموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من الله وتاتی اعداءالله بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عندخروج نفس المؤمن یعرج بهاالی الله کما تزفّ العروس یبشّربرضوان من الله، قال الله تعالی «الّذین تتوفیّهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشرّهم الله فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاءالله ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبدالله الجوزقی** یقول رأیت **اباحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایهاالحاکم نحن لانزال نذکرک ونذکر محاسنک فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرک و نذکر محاسنک. قال الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن الثّناء الحسن واشاربیده. وفی الخبرالصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول الله** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلک عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات الله» ای لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلک هوالفوز العظیم»

«ولا یحزنک قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد تراسخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت نابکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغ زن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو «انّ العزة لله جمیعاً» ای - انّ الغلبة لله وهوناصرک وناصردینک، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایرا است آنرا عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یرید العزة فلله العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازالله جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی - ان العزّ الذی للرّسول وللمؤمنین فهولله تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فاذاًالعزّ کلّه لله عزّ و جلّ ولا منافاة بین الآیتین.

«الا انّ لله من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشاء «ومایتبع الّذین یدعون من دون الله شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکارمیگوید: ماذا یعمل الذین یعبدون غیرالله چه می پندارند اینان وچه بدست دارند. یعنی - انّهم

لیسوا فی شیٔ ولا یصنعون شیأ کقوله تعالی: «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت: «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای - مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی الله زلفی «وان هم الّا یخرصون» یقولون مالا یکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای - لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّماینام فیه یعنی - انّ النّهار یبصر فیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت: «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» ای - مبصراً فیه «انّ فی ذلک لآیات لقومٍ یسمعون» سماع اعتبارٍ وموعظة.

«قالوا» یعنی - المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هوقولهم الملئکة بنات الله «سبحانه» تنزیهاً له عمّا قالوه «هوالغنیّ» ان تکون له زوجةٌ اوولدٌ «له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای - ماعندکم فی کتاب الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی الله مالا تعلمون».

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی الله الکذب لایفلحون» هذا وقف التّمام ای - لاینجون ولایفوزون ولایأمنون «متاعٌ» ای - لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون به و بلاغٌ ینتفعون به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت: «ولکم فی الارض مستقرٌّ ومتاعٌ الی حین» ای - بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت: «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی - وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای - منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بما کانوا یکفرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: «یاایّها النّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عامّ است. وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص فرمان عامّ است وتوفیق خاص ّ اعلام عامّ است و قبول خاصّ، نه هر کرا خواند اوراخواهد نبینی که آنجا گفت: «والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاایّهاالنّاس» ای مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری للمؤمنین» یادگار مؤمنان است ومونس عارفان، و سلوة محبان وآسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش اندوهگنان، جائی دیگر گفت: «وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علّتها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاد است که ازدلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسباب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفا در **قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفای خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت: «ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفاءٌ لمافی الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهو یشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خاصّ کلام اوست، شفای خاص ّالخاص خوداوست، و گفته‌اند: درین آیت **قرآن** را چهار صفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفای هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل الله و برحمته» یا **محمد** مؤمنان را بشارت ده ایشانرا بگو(۱) بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن** و **اسلام** و **محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شاد آنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حـاضری با روی تو
جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

وقیل «فضل الله و رحمته» الّذی لك منه فی سابق القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هرکس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هرکس‌را تکیه گاهی و تکیه‌گاه عـارفان سبق من، هرکس را گنجی و گنج مقتو گلّان ضمان من، هرکس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهـدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، وخدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسر آوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم ترا که بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهد گفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادید آید، واز آن چه آید؟ ربّ العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهاد که از آن بفریاد آمد بر پیغامبرشد و زاری کرد وشفا خواست، وحی آمد به پیغامبر که زاهد را گوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فليفرحوا هو خيرٌ ممّا يجمعون » تؤملون من الثواب على الافعال.

«الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان که رسد عبهردین برآید، برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بز نّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز (۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم از این است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّادك وقد عوفيت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم اگر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** از بیماری برمی‌خاست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم «الا انّ اولياءالله» گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جز حلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حقّ برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی «لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب‌العالمین گفت «لهم‌البشری فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة» ایشانرا دو بشارتاست یکی امروز یکی فردا، امروز «و بشرالّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم» فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ وجنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شاد دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هرچه جوئید مه‌ازخشنودی من‌نجوئید، بهرچه‌رسید به‌ازفضل من‌نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و اناجارکم. بزرگوار آن‌روز گارکه سرانجامش اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوالاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

النوبة الاولی

قوله‌تعالی «**واتل علیهم نبأنوح**» برخوان برایشان‌خبر **نوح** «**اذقال لقومه**» که قوم خویش را گفت «**یا قوم ان کان کبرعلیکم‌مقامی**» ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این‌خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما «**وتذکیری بایات‌الله**» و پنددادن من شما را به‌پیغام خدای و فرمان او و سخنان او «**فعلی‌الله توکلت**» من پشت بخدای باز کردم «**فاجمعوا امرکم وشرکاءکم**» کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم آرید همه «**ثم‌لایکن امرکم علیکم‌غمة**» و هیچ چیز از کار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد «**ثم اقضواالیّ ولاتنظرون(۷۱)**» و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«**فان تولیتم**» پس اگر از فرمان پذیرفتن بر گردید و استوار نگیرید(۱) «**فماسالتکم من‌اجر**» من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم «**ان‌اجری الاعلی الله**» نیست مزد من مگر بر خدای «**وامرت ان اکون‌من‌المسلمین(۷۲)**»

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم.

«**فکذّبوه**» دروغزن گرفتند اورا «**فنجیناه ومن معه فی الفلك**» رهانیدیم اورا وآنکه باوی بود در کشتی «**وجعلناهم خلائف**» وایشان را پس نشینان زمین کردیم «**واغرقنا الذین کذّبوا بآیاتنا**» وباآب بکشتیم ایشانرا که بدروغ شمردند پیغامهای ما «**فانظر کیف کان عاقبة المنذرین (۷۳)**» بنگر که سرانجام بیم نمودگان وآگاه کردگان چون بود.

«**ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم**» آنگه پس نوح پیغامبران را فرستادیم بقوم ایشان «**فجاؤهم بالبیّنات**» تا بایشان پیغامهای روشن آوردند «**فما کانوا لیؤمنوا**» بران نبودند که ایمان آرند و بنخواستند گروید «**بما کذّبوا به من قبل**» بآنچه دروغ شمردند پیش ازاین «**کذلك نطبع**» همچنان مهر می‌نهیم «**علی قلوب المعتدین (۷٤)**» بردلهای اندازه گذاران و شوخان.

«**ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون**» پس ایشان فرستادیم **موسی وهرون** «**الی فرعون وملائه**» **بفرعون** واشراف قوم او «**بآیاتنا**» بپیغامهای ما وسخنان ما «**فاستکبروا وکانوا قوماً مجرمین (۷۵)**» گردن کشیدند وقومی بدان بودند.

«**فلمّا جاءهم الحق من عندنا**» چون بایشان آمد کار راست درست از نزدیك ما «**قالوا انّ هذا لسحر مبین (۷٦)**» گفتند اینت جادوئی آشکارا «**قال موسی**» گفت: **موسی** «**اتقولون للحق لما جاءکم**» چنین گویند حق را که بشما آید؟ «**اسحر هذا**» این پردیو است؟ «**ولایفلح الساحرون (۷۷)**» و پردیو گران را نه پیروزی است ونه بقا.

«**قالوا اجئتنا لتلفتنا**» گفتند بما آمدی تا ما را بر گردانی؟ «**عما وجدنا علیه آباءنا**» از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتیم؟ «**و تکون لکما الکبریاء فی الارض**» وپادشاهی شمارا بود درزمین [**مصر**] «**ومانحن لکما بمؤمنین (۷۸)**» وما شما را استوار گیرندگان نیستیم.

«**وقال فرعون ائتونی**» **فرعون** گفت بمن آرید «**بکل ساحر علیم (۷۹)**» هرجا دوی استاد که هست.

« **فلما جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قال لهم موسی** » گفت ایشانرا موسی « **القوا ما انتم ملقون (۸۰)** » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند (۲)

« **فلما القوا** » چون بیفکندند [حبال و عصی خویش] « **قال موسی ما جئتم به السحر** » موسی گفت : آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « **ان الله سیبطله** » الله آنرا تباه کند « **ان الله لا یصلح عمل المفسدین (۸۱)** » که الله باز نسازد کار تباه کاران .

« **و یحق الله الحق بکلماته** » والله پیش برد کار راست بسخنان خویش [و فرمان و وعد و یاری دادن خویش] « **ولو کره المجرمون (۸۲)** » و هر چند که دشوار آید بد کاران را .

« **فما آمن لموسی** » بنگروید بموسی « **الا ذریة من قومه** » مگر فرزندانی از قوم او « **علی خوف من فرعون وملائهم** » بر بیم و ترس از **فرعون** و قوم ایشان « **ان یفتنهم** » که ایشانرا از دین با پس آرد [بعذاب] « **وانّ فرعون لعال فی الارض** » و **فرعون** مردی براوراشته در زمین « **وانه لمن المسرفین** » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان .

« **وقال موسی یا قوم** » موسی گفت فرا قوم خویش ای قوم « **ان کنتم آمنتم بالله** » اگر گرویده اید بخدای « **فعلیه توکلوا** » [درین بیم] پشت با او باز کنید « **ان کنتم مسلمین (۸٤)** » اگر گردن نهادگان اید اورا .

« **فقالوا** » جواب دادند قوم **موسی** موسی را « **علی الله توکلنا** » پشت بخدای باز کردیم [و اورا کارساز بسندیدیم] « **ربّنا** » خداوندما « **لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین (۸۵)** » مارا آزمایش بدان مکن [و دلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای] .

« **ونجّنا برحمتك** » وبازرهان مارا برحمت خویش « **من القوم الکافرین (۸٦)** » از گروه ناگرویدگان .

النوبة الثانية

قوله تعالی « واتل علیهم نبأ **نوح** » گفته اند نام **نوح** سکن بود اورا نام **نوح** نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا . قوم وی اولاد **قابیل** بودند چون برایشان

(۱) بیو کنید . (الف) . (۲) او کند ، (الف) . (۳) هن (الف) .

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمربن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول الله (ص) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (ص) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامة بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (ص) فما بینك و بین **ابلیس** الّا **ابوان**، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قد افنیت الدّنیا عمرها **الّا قلیلا**، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام وآمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (ص): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا**نوح** انّی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماءِ قال فخررت لله ساجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذبالله ان اکون من الجاهلین. وکنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم وابکانی وکلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. وکنت زواراً **لیعقوب** وکنت من **یوسف** بالمکان المبین. وکنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان وانّی لقیت **موسی بن عمران** وعلّمنی **التوریة** وقال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی بالسّلام وانّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرأه منّی السّلام فارسل رسول الله (ص) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لادائك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول الله افعل بی ما فعل **موسی** علّمنی **التوریة** قال فعلّمه رسول الله **الواقعة و المرسلات** و**عم یتساءلون** و **اذا الشمس کورت** و **المعوذتین** و **قل هو الله احد** و قال ارفع الینا حاجتك یا **هامة** ولا تدع زیارتنا . قال **عمر بن الخطاب** فقبض رسول الله و لم ینعه الینا فلست ادری احیّ هو ام میّت .

« واتل علیهم » ای - اقرأ یا **محمد** علی اهل **مکة** خبر **نوح** اذ قال لقومه » وهم ولد **قابیل** « ان کان کبر » ای - عظم و ثقل « علیکم مقامی » طول مکثی فیکم و « تذکیری » ووعظی ایّاکم « بآیات الله » بحججه و بیّناته و تخویفی ایّاکم عقوبة الله فعزمتم علی قتلی وطردی « فعلی الله تو کلت » فافعلوا ماشئتم وهو قوله « فاجمعوا امرکم » ای - احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا « شرکاءکم » آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم . این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش را یارگیرید، **رویس** از **یعقوب** « فاجمعوا » خواند بوصل، « شرکاؤکم » برفع ای - فاجمعوا امرکم انتم وشرکاؤکم . کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه « ثم لا یکن امرکم علیکم غمّة » ای - خفیّاً مبهماً من قولهم غمّ الهلال علی النّاس، اذا اشکل علیهم یعنی - لیکن امرکم غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فیه ماشئتم لا کمن یکتم امراً ویخفیه فلایقدر ان یفعل ما یرید « ثمّ اقضوا الیّ » یعنی - اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة **لفرعون** « فاقض ما انت قاض » ای - اعمل ما انت عاملٌ « ولا تنظرون » لاتمهلونی ولا تؤخروا امری . این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید، میگوید : یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت : شما هرچه توانید از کید ومکرخویش درقصد قتل من بسازید وآشکارانه پنهان درآن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و **مشیّت الله** هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست .

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوض ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای مااجری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامرالله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرآن ایشان‌اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً** و **شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا لیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران وآنکه در کفر وتکذیب بر پی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران‌اند ودر حکم ازل بیگانگان . و گفته‌اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغامبران در دل داشتند بعد از آن چون الله پیغامبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

« کذلك » ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امرالله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** « وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » « التّسع » « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « و کانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بالجرم واکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحقّ» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذى آتينا به «لسحر مبين» اى - بين. ميگويد: چون موسى پيغام رسانيد . ورسالت حقّ بگزارد قوم وى گفتند اين سحرى روشن است ، پرديوى پيدا . موسى ايشانرا جواب داد «انقولون للحق» الّذى اتاكم من عندالله سحر . سخنى راست و كارى درست كه بشما آمد ، ازنزديك خدا ميگوئيد كه سحراست آنكه موسى گفت «اسحر هذاولا يفلح السّاحرون» كقول الله تعالى، «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» موسى گفت : كيف يكون هذا سحراً والسّاحر لايفلح اى - لايفوز بما يريد ولا يفلح فى الدّنيا والآخرة . چون تواند بود كه اين سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنيا وآخرت فلاح نيابد وآمن نبود «قالوا اجئتنا» فرعون وقوم او موسى را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» كان بعيد «آباؤنا» وكانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم وامرهم بعبادتها «وتكون لكما الكبرياء» اى الملك والعزّ والسّلطان فى ارض مصر وقرأ ابوبكر يكون ، بالياءِ «وما نحن لكما بمؤمنين».

«وقال فرعون ائتونى بكلّ ساحرٍ عليم» فلمّا جاء السحرةُ قال لهم موسى القوا ماانتم ملقون» اين قصه مبسوطاست شرح آن جايها در قرآن . «فلما القوا قال موسى ماجئتم بهالسّحر» . اى - الّذى جئتم بهسحر على وجه الاخبار . برين قرائت موضع «ما» رفعاست بابتدا و «جئتم به» من صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت الالف واللام السّحر لانّه جواب كلام سبق . اين جواب ايشان است كه گفتند «انّ هذا لسحر مبين» آنچه تو آوردى يا موسى سحر است ، موسى جواب داد و گفت نه چنانستكه شما ميگوئيد . بلكه سحر آنست كه شما آورديد وبرقرائت ابوجعفر وابوعمر آالسّحر بهمزة ممدودة برمعنى استخبار ماى ابتداست و «جئتم به» خبرابتدا وسخن اينجا بريده گشت ميگويد برسبيل توبيخ اىّ شئٍ جئتم به؟ چه چيزاست اين كه آورديد وساختيد؟ پس گويد بابتدا السّحرواينجا وقف كند وجواب وىمحذوف بود تقديره آالسّحر هوالّذى جئتم به ، سحراست آنچه شما آورديد «ان الله سيبطله» آرى الله آنرا تباه كند ، نيست گرداند . «ان الله لايصلح عمل المفسدين» بل يمحقه ويظهر فضيحة صاحبه «ويحق الله الحق» يظهره بالدّلائل الواضحة «بكلماته» اى -

بوعده وبامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذُرّیّة من قومه» گرویدگان **بموسی** در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف زتسخیر **فرعون** زاده بودند **بموسی** می گرویدند بربیم وترس از **فرعون** وقوم او که ایشانرا بعذاب ازدین باز پس آرد(١) که **فرعون** مردی گردن کش بود متکبّر ومتطاول درزمین **مصر**، گزاف کار گزاف گوئی، وگزاف کاری وی آن بود که بنده بود ودعوی خدائی کرد. **ابن عباس** گفت «الّاذرّیّةٌ من قومه» یعنی - من قوم **موسی** من **بنی اسرائیل** وکانوا ستّمایة الفٍ وذلك انّ **یعقوب** رکب الی **مصر** فی اثنین وسبعین انساناً فتوا لدوا **بمصر** حتّی بلغوا ستّمائة الف. **کلبی** و جماعتی مفسّران گفتند: «من قومه» این‌«ها» با **فرعون** شود ومعنی ذرّیّة آنست که نفری اندك ازقوم **فرعون بموسی** بگرویدند و هم امرأة **فرعون** و مؤمن **آل فرعون** و خازن **فرعون** وماشطته. وگفته‌اند: هفتاد کس بودند از آل **فرعون** که مادران ایشان از **بنی اسرائیل** بودند و پدران ایشان **قبطیان** فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال **الفراء** سمّوا ذرّیة لانّ آباءهم کانوا من **القبط** و امّهاتهم من **بنی اسرائیل** کما یقال: لاولاد **فارس** الذین سقطوا الی **الیمن** الابناء لانّ امّهاتهم من غیرجنس آبائهم، یرید **الفراء** انّهم یسمّون ذرّیة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال **الفراء** وانما قال «علی خوفٍ من **فرعون** و ملائهم» فذکر بالجمع و **فرعون** واحدٌ لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هوواصحابه کما یقال قدم **الخلیفة** یراد هوومن معه ویجوزان یکون اراد به: **فرعون** آل**فرعون** کقوله «وسل القریة» ونظائرها.

قوله: «وان **فرعون** لعال فی الارض» هذا کقوله: «انّ **فرعون** علا فی الارض» «وانّه کان عالیاً من المسرفین» ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدارالاخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّاً فی الارض ولافسادا». «قال موسی» لمؤمنی قومه «یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه تو کّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی الله تو کّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای - لاتظهرهم ولا تسلّطهم علینا فیروا انّهم خیرٌ منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لوکانوا علی حقّ ماسلّطنا علیهم فیفتتنوا

(١) باپس آرد (ج)

وقال **مجاهد** لاتعذبنا بعذاب من عندك فیقول قوم **فرعون** لو کانوا علی حقّ لماعذّبوا و یظنّوا انّهم خیرٌ منّا فیفتتنوا وقیل - لاتسلّطهم علینا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من القوم الکافرین » قال **النبی**صم : « الرّاحمون یرحمهم الرّحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء » وقال صم : « لماقضی الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتی غلبت غضبی » قوله « لما قضی الله الخلق » ای - خلقهم کقوله « فقضیهنّ سبع سموات » ای - خلقهنّ و روی انّ رسول اللّه صم کان فی بعض الاسفار فمرّ بأمراة تخبز ومعها صبیّ لها فقیل لها انّ رسول اللّه صم یمرّ فجاءت وقالت یارسول الله بلغنی انك قلت انّ الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها فهو کما قیل لی فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی هذا التّنور فبکی رسول اللّه صم فقال: انّ الله لایعذب بالنّار الاّ من انف ان یقول لااله الاالله وفی بعض کتب الله یابن آدم کماترحم کذلك ترحم و کیف ترجوا ان یرحمك الله وانت لاترحم النّاس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واتل علیهم نبأ نوح » الآیة. مثال ربّانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از کاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر که نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید، عادت خلق چنان است که هرکه را بدوستی اختیار کنند همه راحت وآسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد « انّ اشدّ النّاس بلاء الانبیاء ثم الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ الله عبداً صبّ علیه البلآء صباً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت : « فعلی الله توکّلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم » شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود پسندیدم، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم «فعلی الله توکلت» توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید: «و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین» «ومن یتوکّل علی الله فهو حسبه» هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده‌است دیگری او را می‌درنباید شب **معراج** گفت: «یا سیّد صم یا **محمد** عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری»، کسی که یادما دردل دارد، بایاد دیگران چون پردازد، اوکه مهرما بجان‌دارد، گرجان درسر آن کند شاید «فعلی الله توکّلت» توکل برید حضرت رضا است، ونشان صدق وفا است، وحقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی ونهایتی‌است دربدایت حلاوت‌خدمت، وبرهمه جانوران‌شفقت، واخلاص‌دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی‌قراری. در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت: «فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» و در نهایت این بیند که حق جل‌جلاله فرا **مصطفی** **گفت**: «وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت» شیخ **ابوالقاسم نصرآبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب‌فرستاد که **بوعلی** مردی بی کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. اتفاق است همهٔ ائمه طریقت راکه هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام‌تر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه کار هربی کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر **خواهی** که بحقّ مسلمان شوی، آنگه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردوباز **گفت**: «فکذّبوه فنجیّناه ومن‌معه فی‌الفلك وجعلناهم‌خلائف واغرقنا الّذین کذّبوا بآیاتنا» **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت، قوم **نوح** بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت.

«ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون» الآیة. قصّ علیه صم نباءالاوّلین و شرح له جمیع احوال‌الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین‌فکانوا نجوماً وهوالبدر، وکانوا انهاراً وهوالبحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم.

یومك وجه الدّهر من‌اجله　　جنّ غـدٌ والتفّت الامس

« وقال موسی یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا » اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، واحوال در اعمال بسته، اقوال صفت زبان است، و اعمال حرکت ارکان است، واحوال عقیدهٔ پاك ازمیان جان است، و توکّل عبارت از جملهٔ آنست ، **موسی** قوم خود را گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکّل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید وبروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و ازحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست وقسام مهربانست که دروی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که « علی الله توکّلنا » ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و کیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم. روی **عبدالله بن مسعود** قال قال: **رسول الله**ص : اریت الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال.ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنّة بغیر حساب لایکتوون ولایتطیّرون ولایسترقون وعلی ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن الاسدی** فقال یا **رسول الله** ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول الله ص، اللهمّ اجعله منهم . فقام آخر فقال: ادع الله ان یجعلنی منهم . فقال رسول الله ص : سبقك بها **عکاشة**.

۸ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **واوحینا الی موسی واخیه** » پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او ، « **ان تبوآ لقومکما** » که جای بسازید قوم خویش را « **بمصر بیوتاً** » بشهر مصر خانها « **واجعلوا بیوتکم قبلة** » وخانهای خویش نمازجای سازید ، « **واقیموا الصلوة** » ونماز به پای دارید « **وبشر المؤمنین** » ومؤمنانرا بشارت ده[که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد].

« **وقال موسی ربنا** » **موسی** گفت خداوند ما « **انك اٰتیت فرعون وملاءه** » تو دادی **فرعون** را و کسان اورا « **زینة واموالا** » آرایش این جهانی ومالها « **فی الحیوة الدنیا** » در زندگانی این جهانی « **ربنا لیضلوا عن سبیلك** » تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن.

«**واشدد علی قلوبهم**» ودلهای ایشان سخت کن «**فلا یؤمنوا**» تابنگروند(۱) «**حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)**» تاعذاب دردنمای بینند.

« **قال قد اجیبت دعوتکما**» الله گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت می‌بیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگر که پی نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)**» براه ایشان که نمی‌دانند.

«**وجاوزنا**» فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » **بنی اسرائیل** را بدریا « **فاتبعهم** » برپی ایشان ایستاد« **فرعون وجنوده** »فرعون وسپاه او« **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم کاری واندازه در گذاری «**حتی اذا ادرکه الغرق**» تاآنگه که آب بدهن وی رسید «**قال آمنت**» گفت بگرویدم «**انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل**» که نیست خدا جز ازو(۲) که گرویده اند باو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم الله را.

« **الان**» [ورا گفتند] اکنون است «**وقد عصیت قبل**» و پیش ار این سر می دشیدی «**وکنت من المفسدین(۹۱)**» واز تباه کاران وبدکاران(۳) بودی.

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسرآب آریم بااین زره« **لتکون لمن خلفك آیة** » تاپسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [نکالی] «**وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)**» ازنشانهای [عبرت نمودن] ماغافل‌اند تانشان ننمائیم ندانند وکه(٤) نمائیم نشناسند.

«**و لقد بوّأنا بنی اسرائیل**» جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوّأ صدق** » جای بسزای نیکان [بزرگوار پاك نیکو] براستی « **و رزقناهم من الطیبات** » وابشانرا روزی‌دادیم از روزیهای پاك« **فمااختلفوا** »دوگروه نشدند

(۱) بنه گروند (الف) (۲) جداز و (الف) (۳) زیان کاران . (ج)
(٤) کی (ج)

«**حتی جاءهم العلم**» تا آنگـه که بایشان علم [و سخن و پیغام] رسید از خدای «**ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة**» خداوندتوداوری بردمیان ایشان روز رستاخیز «**فیما کانوا فیه یختلفون**(۹۳)» بپاداش دادن هر گروهی را در آن جداجد رفتن(۱) که میرفتند .

« **فان کنت فی شك** » اگر چنانست که در گمانی « **مما انزلنا الیك** » اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] « **فاسئل الذین یقرؤن** » پرس از ایشان کـه میخوانند « **الکتاب من قبلك** » آن نامه کـه پیش ازتو فرو آمد «**لقد جاءك الحق من ربك** » آنچه بتو آمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد « **فلا تکونن من الممترین**(۹٤)» هان که از گمان زدگان نباشی(۲) .

« **ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله** » ونگر کـه ازایشان نباشی کـه سخنان خدای دروغ می‌شمارند « **فتکون من الخاسرین**(۹۵) » هان که از زیان کاران نباشی .

«**ان الذین حقت علیهم کلمة ربك** » ایشان که براستی ودرستی بر(۳) ایشان برفت سخنان خداوند تو[که نپسندد ایشانرا بدین وتوحید] «**لایؤمنون**(۹٦)**ولو جاءتهم کل آیة** » بنخواهند گرویدوا گر بایشان آید هر معجزتی ونشانی[کـه خواهند وسود ندارد هر پیغام که شنوند «**حتی یروا العذاب الالیم**(۹۷) » تا آنکه کـه عذاب دردنمای بینند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل قطّعته وتقطّعته وخلّصته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلًا و لغیری منزلًا : **مصر** لم ینون لانّه اسم بلدةٍ بعینها قیل: هوالا**سکندریة** وقیل: **مصر فرعون** .«بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها . مفسّران گفتند عبادتگاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کلیساها وجزدر آن کنیسها و کلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج) (۲) نبیا (الف) (۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص) : « وجعلت لی الارض طهوراً ومسجداً » پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونماز گاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تااز **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد ووی در آن معذور بود والیه اشار **النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ . قالوا یا رسول الله وماالعذر قال خوفٌ اومرضٌ. قال **الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توّجهوا الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای یقابل بعضها بعضاً

«واقیموا الصلوة وبشر المؤمنین» این خطاب با **موسی** است میگوید: **بنی اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت ده که **فرعونیان** بآب کشتنی اند وشما بجای ایشان نشستنی اید. همانست که رب العزة گفت « فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم کذلك و اورثناها **بنی اسرائیل** » و گفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی الدنیا و الجنة فی العقبی .

«وقال **موسی** ربنا انك آتیت **فرعون** و ملأه زینةً» حلّیاً من اللباس والمراکب «واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً «فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك الضّلال . معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشانرا در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند وازایمان سرواززدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت. و گفته اند لام کی است کقوله : « **لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه** » یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یُضلّوا ، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی ، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند « **یضلوا** » بضمّ یا قرائت کوفی است .

«ربنا اطمس علی اموالهم» سه بارخداوند خویش را خواند وگفت : «ربنا» سنّت

است که دعاخواهی کرد سه بارالله خوانی گوئی : ربنا ربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگرباز گفت :« اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد و آن مالها و مطعومهایشان سنگین کرد **مقاتل** گفت و **مجاهد** و **قتاده** که درم و دینارایشان همچنان برشکل و نقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشت زار ایشان ، میوه بردرختها ، طعام درگنجینها ، جواهر درصندوقها ، همه سنگ گشته. **محمدبن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته بودند که فراسر ایشان شدند هر دوسنگ بودند **سدی** گفت : مسخ الله اموالهم حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت احدی الایات التسع . روی انّ **عمربن عبدالعزیز** دعابخریطة فیها اشیاء من بقایا **آل فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسها واطبع علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح للایمان فلایؤمنوا . قیل : هو نصب بجواب الدعاءِ بالفاءِ وقیل : هو عطف علی قوله« لیضلوا »ای لیضلّوا فلا یؤمنوا . قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال« اللهم فلایؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم »وهو الغرق . می گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تابعذاب دردناك رسند امروز غرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت وآمین گفتن هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز در اوّل این آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب العالمین **فرعون** را و **قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتما علیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العذاب « ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء الساکنین وبکسر النون فی التثنیة لهذه العلة . وقرأ **ابن عامر** بتخفیف النون لان نون التأکید تخفف وتثقل .وقیل: هو نفی ای۔ انتما «لاتتبعان سبیل الذین لا یعلمون»

---

(۱) نیست کن (ج)

یقول: لاتسلکا طریق الذین یجهلون حقیقة وعدی فتستعجلا قضائی. ایشانرا درین آیت نهی کرد از دوچیز ازنومیدی از فرج وازاستعجال در دعا. روی **انس بن مالک** « قال قال رسول الله صم لایزال العبد بخیر مالم یستعجل » قیل یا رسول الله و کیف یستعجل قال یقول دعوت ولم یستجب لی.

« وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر » ای - عبرنابهم و صیرناهم الی الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادرکهم « فرعون وجنوده » یقال اتبعه وتبعه اذا ادرکه ولحقه و لحقه واتبعه بالتشدید اذاسار خلفه واقتدی به « بغیاً وعدواً» ای - باغیاً عادیاً یعنی - مستکبراً ظالماً وقیل: بغیاً فی القول، عدواً فی الفعل، وذلك ان الله امر **موسی** ان یخرج **بنی اسرائیل** لیلاوهم ستمایة الف وعشرون الفالایعد فیهم ابن ستین ولاابن عشرین سنة متوجهین الی البحر ومات ابکار **القبط** تلك اللیلة و شغلواعن **بنی اسرائیل** حتی اصبحوا وهو قوله: « فاتبعوهم مشرقین » بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم رکب فی طلبهم ومعه الف الف و ستمایة الف قالوا وفی عسکر **فرعون** مایة الف حصان ادهم سوی سایر الشیات و **فرعون** کان فی الادهم وکل رجل منهم علی حصان علی رأسه بیضة وبیده حربة فلماوصل **فرعون** بجنوده الی البحر وراوا البحر بتلك الهیئة قال **فرعون** هابنی البحر و خافوا دخول البحر و کان **فرعون** علی حصان ولم تکن فی خیل **فرعون** فرس انثی فجاء **جبرئیل** علی فرس ودیق وخاض البحر و **میکائیل** یسوقهم لایشذ رجل منهم فلماشم ادهم **فرعون** ریح فرس **جبرئیل** و **فرعون** و **فرعون** لایراه انسل خلف فرس **جبرئیل** فی الماء ولم یملك **فرعون** من امره شیئاً واقتحمت الخیول خلفه فی المآء فلمادخل آخرهم البحر وهم اولهم ان یخرج انطبق المآء علیهم فذلك قوله: «حتی اذا ادرکه الغرق » ای غمره المآء وقرب هلاکه « قال آمنت انه » ای - بانه «لاآله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل** » و شرح این قصه مستوفی در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **کسائی** آمنت انه» بکسر الف است باضمار قول ای - آمنت وقلت « انه لاآله الا » ورواباشد که کسرانه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاماً تاماً مکتفیا بنفسه کقوله « ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین » ثم استأنف انه علی جهة التوکید یعنی - فقال **فرعون** « انه لااله الاالذی آمنت به **بنوا اسرائیل** وانامن

المسلمین » المنقادین المطیعین له فـدس جبرئیل علیه السـلام فـی فیه من حماة البحروقال:

«الان وقد عصیت قبل» ای ـ الان تومن وتتوب. وقیل: قال‌الله «الان» تؤمن « وقد عصیت ». کفرت « قبل و کنت من المفسدین » المانعین الناس من الایمان قال رسول‌الله (ص): قال‌لی جبرئیل ماابغضت احداًمن عبادالله ماابغضت عبدین احدهما من الجن والاخر من الانس فاما من الجن ف: ابلیس حین ابی السّجود لادم واما من الانس ف: فرعون حین قال انا ربکم الاعلی ولورایتنی واناادس الطین فی فمه مخافة ان تدر که الرحمة. وقال ابن عمر قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول قال لی جبرئیل یا محمد ما غضب ربك علی احد غضبه علی فرعون اذقال ماعلمت لکم من اله غیری واذحشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی فلما ادر که الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تدر که الرحمة. وفی هذه الایة التحذیر عن تأخیر الایمان الی وقت المعاینة فذاك وقت الایاس ولاینفع صاحبه لمعاینة ملك الموت کفعل فرعون حین آمن فـی ذلك الوقت حتی قیل له «الان وقد عصیت قبل» قال‌الله تعالی فلم یك ینفعهم ایمانهم لماراوا بأسنا. وقال: «ولیست التوبة للذین یعملون السیئات» الایة « فالیوم ننجیك ببدنك » قرأ یعقوب ننجیك بالتخفیف ببدنك یعنی بجسدك لاروح فیه وقیل: ببدنك یعنی مع درعك و کان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر. یقول نجعلك تعلواالماء وتطفوا فوقه لانه اول جیفة آدمی طفت فوق الماء. وقیل: ننجیك معناه نلقیك علی نجوة من الارض وهـی المکان المرتفع. چون موسی قوم خودرا خبرداد ازهلاك فرعون وغرق وی قومی ازایشان جحود کردند وانکار نمودند گفتند: مامات فرعون وانه اعظم شاناً من ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا فرعون را از قعر خویش واسر آورد وبرسر آب بایستادو فرعون ازین سرخهٔ بود کوتاه بالا ـی ملح همچون گـاوی نر، وبروی سلاح بود و درع بنگاه غرق. و ذلك آیة لان الحدید یرسب ولا یطفوا و قیل: ننجیك نترکك حتی تغرق فالنجاء، الترك. وقیل: نسوّدك ونجعلك علامة فانّ النجاء قد یکون العلامة والسواد ویحتمل انه من النجاء الذی معناه الاسراع ای ـ ننجی اهلالك. وقوله: ببدنك تأکیداً کما تقول قال بلسانه وجاء بنفسه. قوم موسی چون فرعون را مرده برسر آب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روز بر سر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب العالمین گفت: « لتكون لمن خلفك آية » اى عبرة ونكالا. و قيل: لمن تاخر عن قومك « و ان كثيراً من النّاس عن آياتنا » فى **موسى** و **فرعون** و سائر الايات « لغافلون » لاهون.

« و لقد بوأنا بنى اسرائيل مبوء صدق » آن متبوأ پیش ازاین **مصر** است واین مبوأ ایدر (۱) **بیت المقدس**. وقيل: هو **الاردن** و**فلسطين** وهى الارض المقدسة التى كتب اللّه ميراثاً **لابرهيم** و ذريته این همان است که جائی دیگر گفت « و قلنا من بعده **لبنى اسرائيل** اسكنوا الارض يعنى - **ارض القدس**. میگوید: جای دادیم **بنی اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی ومسکن انبیاء وزمین محشر « ورزقناهم من الطيبات » ایشانرا روزیهای پاك حلال دادیم یعنی - در تیه پیش آنکه بقدس رسیدند و هى المن والسلوى والماءُ من الحجر و طيبها منالها من غير مكسبة ولا مسئلة.

« فمااختلفوا حتى جاء هم العلم » يعنى جاء هم **القران** على لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتين فرقة اسلموا وفرقة ثبتوا على اليهودية وقيل نزلت هذه الاية فى **قريظة والنضير** يعنى - انزلناهم منزل صدق يريد من ارض **يثرب** مابين **المدينة والشام** « وَ رَزقناهُم من الطيّبات » من النخلَ والثمار وَ وسعنا عليهم الرزق. فما اختلفوا فى تصديق **محمد** ص انه نبى حتى جاءَ هم العلم يعنى - **القرآن** والبيان بانه رسول صدق و دينه حق. وقيل: حتى جاء هم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم كانوا يعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنى المعلوم كما يقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق اللّه و يقال هذا الدرهم ضرب الامير اى مضروبه « ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون » من الدين.

قوله: « فان كنت فى شك مما انزلنا اليك » روى ان النبى (ص) لما نزلت هذه

(۱) اینجا (-)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء» یخاطب النبی و هو شامل للخلق کلهم. وگفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله از آن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی در آن مضمر است وتقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك «فان کنت فی شك مما انزلنا علیك» و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت «قل یـا ایها الناس ان کنتم فی شك من دینی» و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف، بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغزن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: «ان کنت» ایها الانسان «فی شك مما انزلنا الیك» من الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماء اهل الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان الفارسی** و **تمیم الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند؛ «فان کنت» «ان» بمعنی جحد است ای ـ ما کنت، همچنان که گفت جلّ جلاله «وان ادری» ای ـ ما ادری وان کان مکرهم ای ـ ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون **النبی** (ص). وگفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولاامتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید «ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون الله» و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق» و بر ترسایان حجت باشد و تعییر وتبکیت ایشان بود. وقال **عبدالعزیز بن یحیی** الشاك فی الشئی یضیق به صدراً، فیقال لضیق الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبر الانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبة امرهم من النصر والتمکین «فلاتکونن من الممترین».

ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين » هذا كله خطاب مع **النبي** (ص) والمراد به غيره .

قوله : « ان الذين حقت عليهم كلمة ربك » اى وجب عليهم الوعيد فى قوله : « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعين » وقيل الكلمة قوله هؤلاءِ فى النار ولاابالى وقيل : كلمته لعنته فى قوله : « الا لعنة الله على الظالمين » وقيل : كلمة ربك اخباره انهم لا يؤمنون . ميگويد : براستى و درستى سخن خداوند تو بر مشركان عرب برفت و حكم كرد كه ايشان هرگز ايمان نيارند والله خود ايشانرا بدين و هدايت و توحيد مى نپسندد .

« ولا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الاليم » فلاينفعهم حينئذ الايمان كما لاينفع **فرعون** ايمانه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « واوحينا الى موسى واخيه ان تبوآ لقومكما بـ : **مصر** بيوتاً واجعلوا بيوتكم قبلة » از روى ظاهر بزبان تفسير مؤمنان را بيت الخـدمة مسجد و محراب است ميگويد : آنرا ساخته داريد ، عبادت وخدمت مارا ، ودر آن معتكف نشينيد طلب قربت مارا ، وسود خود دران جوئيد كه آن بازار آخرت است وشما بازرگانان و توحيد رأس المال واصل بضاعت و هر كس را سود براندازهٔ بضاعت بـاشد ، چنانكه در خبر مى آيد « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سكانها تجارها و كل تاجر يربح على قدر بضاعته » شرط آنست كه چون روى به بيت الخدمة نهى وقصد مسجد ومحراب كنى تا بحضرت نماز شوى نخست باطن خود بآب توبه بشوئى چنانكه ظـاهر را به آب مطلق طهارت دادى آنگه خواجگى ورعنائى وتكبر بر در مسجد ازخود فرو نهى ، بنده‌وار بسان بندگان شكسته و كوفته قدم عجز ونيـاز در مسجد نهى سر در پيش افكنده ، وزبان تضرع بگشاده ، بادلى پر درد وجانى پر حسرت وچشمى پر آب بانشوير وباخجلت تكبير بندى در حال تكبير كبرياء حق بديدهٔ سر بديده ، و بوقت قيام در خجلت گناه خود بمانده وچون نام و كلام او برزبان وانى نهاد توبكليت بايد كه عين

آگاهی گردد، در رکوع همه‌عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این‌طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشرالمؤمنین» ای **موسی** قوم خود را گوی نماز بپای دارید وشرط‌بندگی وفرمان برداری درآن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید باانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیراینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه درید بیضاو عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد که «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در کامش می نشاندند،

نجاست بر مهر نبوت می انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسر ایشان نهاده و دست ترحم وشفاعت بگشاده ، که «اللهم اهدقومی فانهم لایعلمون » خداوندا راهشان نمای که می ندانند ، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب العزة خود دانست. کـه دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل ویرا آیت فرستاد «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك » بر تأویل ایشان که گفتند : ان ضقت به ذرعاً فاصبر. «وسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك » کیف صبر الانبیآء علی اذی الاعداء . نظیره قوله : « ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون »

وقوله : « قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون » الایة .

۹- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **فلولا کانت قریة آمنت** » چرا مردان شهری که بخواستندی ، گرویدآنوقت گرویدندی «**فنفعها ایمانها** » که ایشانرا گرویدن سود داشتی، [نه آنگه که بچشم سر خویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] « **الاقوم یونس لمّا آمنوا** » مگر قوم یونس که ایمان آوردند [پس آن که عذاب دیدند] « **کشفنا عنهم** » بازبردیم ازایشان «**عذاب الخزی**» عذاب رسوائی «**فی الحیوة الدنیا**» درین جهان « **ومتّعناهم الی حین** (۹۸)» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان .

«**ولوشاء ربك** » واگر خداوند تو خواستی « **لآمن من فی الارض** » ایمان آوردی هر که درزمین « **کلهم جمیعاً** » همگان بهم « **افانت تکره الناس**» تو توانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی « **حتی یکونوا مؤمنین** (۹۹) » تا گرویدگان باشند .

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن را « **ان تؤمن الاباذن الله** » که بگرود بخدای مگر بخواست او «**ویجعل الرجس**» و کژی بیگانگی می‌افکند و می آلاید «**علی الذین لایعقلون** (۱۰۰) برایشان که حقّ می درنیاوند(۱)

---

۱ - درنمی‌یابند (ج)

« قل انظروا » گوی درنگرید « ماذا فی السموات والارض » تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [از نشانهای هستی و یگانگی وتوانائی(۱) ودانائی] « وما تغن الایات والنذر » وچه سود دارد نشانها وپیغامها و آگاه کنندگان وبیم نمایندگان « عن قوم لایؤمنون(۱۰۱) » قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی باید گرویدن .

« فهل ینتظرون » چشم نمیدارند « الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم » مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش ازین « قل فانتظروا » گوی [بودنی را] چشم میدارید بمن وبخویشتن « انّی معکم من المنتظرین (۱۰۲) » که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما .

« ثم ننجّی رسلنا » آنگه بازرهانیم فرستادگان خویش ا « والذین آمنوا » و ایشان که گرویدگان اند « کذلك حقاً علینا » همچنان حق است بر ما « ننجی المؤمنین(۱۰۳) » که بازرهانیم [محمد] و گرویدگان بااو .

« قل یاایها الناس » گوی ای مردمان « ان کنتم فی شك من دینی » اگر شما درگمان‌اید از دین من « فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فروداز خدای « ولکن اعبدالله الذی یتوفّیکم » ولکن الله را پرستم آن خدای که شما را میراند « وامرت ان اکون من المؤمنین (۱۰٤) » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش .

« وان اقم وجهك للدین حنیفاً » وآهنگ خویش وروی خویش راست‌دار دین را مسلمان برملت ابراهیم « ولاتکوننّ من المشرکین (۱۰۵) » ونگر که از انبازگیرندگان نباشی .

« ولاتدع من دون الله » و فرود از الله(۲) مخوان « مالاینفعك ولایضرك » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « فان فعلت فانك اذا من الظالمین (۱۰٦) » اگر چنین کنی آنگه توآنی که یکی از ستم‌کاران باشی .

« وان یمسسك الله بضر » واگر الله بتوگزندی رساند « فلاکاشف له الاهو »

---

۱ - توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای مخوان (ج)

باز برنده‌یی نیست آن گزند را مگر هم او «**وان یردك بخیر**» واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله**» بازدارنده‌یی نیست فضل اورا «**یصیب به من یشاء من عباده**» میرساند آنرا باوکه خواهد از بندگـان خویش «**وهو الغفور الرحیم (۱۰۷)**» و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان.

«**قل یاایها الناس**» گوی ای مردمان «**قدجاءکم الحق من ربکم**» آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌یی راست از خداوند شما «**فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه**» هرکـه بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد «**ومن ضل فانما یضل علیها**» و هرکه از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد «**وما انا علیکم بوکیل (۱۰۸)**» و من برشما کوش دارنده ونگه دارنه‌ام.

«**واتبع مایوحی الیك**» و برپی می‌باش آن پیغام راکـه می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم الله**» تاآنکه که الله بر گزارد کار وخواست خود «**وهو خیر الحاکمین (۱۰۹)**» وبهتر حاکمان الله است درحکم.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای - هلاّ کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها، این حجّت خدا است جلّ جلاله بر **فرعون** کـه ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. یقول الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه الغرق حین المهلة، آنکه قوم **یونس** را مستثنی کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. وقیل: معناه فماکانت قریة، ای - اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمانهم لمّا رأوا امارات العذاب لما علم الله من صدقهم، وهوقوله: «کشفنا عنهم عذاب الخزی» الهلاك والهوان فی الحیوة الدنیا «ومتعناهم الی حین» ای - الی احایین آجالهم. وقیل: «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب. خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعد الوقوع

او اناقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب العزة آن عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحال درست بود، اما چون مرگ بمعاینه دید وازحیات نومید گشت، توبهٔ وی درست نباشد که میگوید جل جلاله: «وان من اهل الکتاب الا لیؤمنّن به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بودوخانهٔ او **نینوی**، ما دروی **تنخیس**(۲) نام بود و پدر وی **متی**، و **موصل** ازآن خوانند که **شام** به **عراق** پیوندد، رب العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول نکردند، **یونس** گفت: اکنون که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را از آسمان عذاب آید وآنکه سه روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك امشب اورا بیازمائید بنگرید که امشب ازمیان مابیرون شود یانه، اگر بیرون شود و برجای خویش نماند پس بدانید که راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات ودلائل عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، واز کردها و گفتهای خویش پشیمان شدند، ورب العزّة جلّ جلاله دردلهای ایشان توبت افکند همه بیك بار بصحرا بیرون شدند، مردان وزنان و کودکان وچهارپایان نیز بیرون بردند، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق این دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی الموتی یاحیّ لااله الاانت. فعرف الله صدقهم فرحمهم واستجاب دعاءهم وقبل توبتهم و کشف العذاب عنهم، و کان ذلك یوم عاشوراء. و کان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأ و کان من کذب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب السفینة. فذلك قوله: «و **ذاالنون**

---

۱ ـ منحصر به نسخه الف است (۲) تنحبس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله .

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تکره النـاس حتی یکونوا مؤمنین » قال **ابن عباس** : کان **النبی** (ص) حریصاً علی ایمان جمیع الناس . وقیل : نزلت فی **ابی طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة . « افانت تکره الناس » اکراه الهدایة لااکراه الدعوة ، یا **محمد** تو نتوانی که ایشان را تا کام راه نمائی ، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی « لیس علیك هدیهم ، انك لاتهدی من احببت »

« وماکان لنفس » وما ینبغی لنفس ، وما کانت النّفس « لتؤمن الا باذن الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی هدیها فانّ ذلك الی الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله . قال بعض المحققین : لایمکن حمل الاذن فی هذه الآیة الا علی المشیّة لانه امر الکافة بالایمان والذی هو مامور بالشی لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذا الجاءه الحق الی الایمان واضطره ، لانه یوجب اذاً ان لایکون احد فی العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة ، فصحّ قول **اهل السنة** انّ ماشاءالله کان ومالم یشاء لم یکن .

قوله : « ویجعل الرجس » ای ـ یجعل الله الرّجس . وقرأ **ابوبکر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل العذاب الالیم . و قیل : **الشیطان** . و قیل : الغضب والسخط « علی الذین لایعقلون » دلائله واوامره ونواهیه .

« قل انظروا » ای ـ قل للمشرکین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیٔ . ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی علم الله سبحانه انه لایؤمن ، فقال : « وماتغنی الآیات والنّذر » درین « ما » مخیّری ، خواهی باستفهام گوی ، خواهی بنفی ، اگر باستفهام گوئی معنی آنست که چه سود دارد آیات ومعجزات . واگر بنفی گوئی معنی آنست که سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. «فهل ینتظرون» مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون «الا» ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و «مثل ایام الذین مضوا من قبلهم» وایّام‌الله عقوباته وایّام **العرب** وقایعها. منه قوله: «وذکّرهم بایّام‌الله» وکل ما مضی علیك من خیرٍ وشرٍ فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چـه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

«قل» یا **محمد** «فانتظروا» مثلهاان لم‌تؤمنوا «انی معکم من‌المنتظرین» لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

«ثم ننجی رسلنا» قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین «کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** «ننجی المؤمنین» ای ـ ننجی بالتخفیف والاخـرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحدٍ. «حقاً علینا» یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله لصدقه ولایجب علیه لعزّه.

«قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی» این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من‌آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: «وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم» وقیل: معناه «ان کنتم فی‌شك من‌دینی» الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگرشما درگمان‌اید ازین دین که من‌آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ‌گمان درستی وراستی آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: «علی بصیرة اناومن‌اتبعنی» آنگه گفت: «فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله»

---

۱ ـ فادروغ زن گیران (الف).

بآنکه شما در گمان اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنکه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست «وامرت ان اکون من المؤمنین» بما اتی به الانبیاء علیهم السلام قبلی. فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان ماجاء به، قیل: لانهم لمارأوا الآیات والمعجزات اضطربوا وشکوا فی امرهم وامر النبی ص. وقیل: کان فیهم شاکون فهم المراد بالآیة کقوله حکایة عن الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی المعنی تقدیره، وامرت ان اکون من المؤمنین، کن مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل معناه، وامرت ان اکون من المؤمنین واوحی الیّ ان اقم وجهك للدین ای ـ استقبل **الکعبة** فی الصلوة وتوجه نحوها. وقیل استقم مقبلا بوجهك علی ماامرك الله «حنیفاً» علی «ملة **ابراهیم**» «ولا تکونن من المشرکین».

«ولا تدع من دون الله مالا ینفعك» ان دعوته «ولا یضرك» ان خذلته، لاینفعك ان اطعته ولایضرك ان عصیته. سیاق این سخن تحقیر بتان است، ومذلت وخواری ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جزالله نیست «فان فعلت فانك اذا من الظالمین» الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنکه تحقیق وتأکید این سخن را گفت.

«وان یمسسك الله بضر» فلا یصبك بشدّة و بلاء مرض اوفقر «فلاکاشف له» ای لادافع له «الاهو» «وان یردك بخیر» رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای ـ لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من نعمة «یصیب به» بکل واحد من الضرو الخیر «من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم» فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته.

«قل یاایها الناس» خطاب با **قریش** است و با **مکیان** «قدجآءکم الحق من ربکم» حق اینجا **مصطفی** است و **قرآن** «فمن اهتدی» یعنی ـ آمن بـ : **محمد**

وعمل بما فی الکتاب« فانما یهتدی لنفسه » ای - فلنفسه ثواب اهتدایه« ومن ضل» ای- کفر بهما «فانما یضل علیها» ای - علی نفسه وبال الضلالة «وما انا علیکم بوکیل» ای - بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من الهلاك حتی لاتهلکوا . مفسران گفتند: درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت قتال، یکی آنکه گفت: «فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین» دیگر «وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» سه دیگر «واما نرینّك بعض الذی نعدهم» چهارم « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم الله » نسخ الصبر منها بآیة السیف « و اتبع مـا یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعـذار والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالة وتحمل المکاره « حتی یحکم الله » من نصرك وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم **بدر** « وهو خیر الحاکمین » حکم بقتل المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها «عن یدوهم صاغرون» وقیل :«خیر الحاکمین» لانه المطلع علی السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :«فلولا کانت قریة آمنت» بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار، نامدار رهی دار، کریم ومهربان، خدای جهان وجهانیان، دارندۀ ضعیفان، نوازندۀ لهیفان، نیوشندۀ آوازسایلان، پذیرندۀ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز درویشان ونالۀ خستگان، دوست دارد بنده‌یی را که دروزارد، واز کرد بد خویش بدو نالد، خودرا دست آویزی نداند، دست ازهمۀ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر برزبان، ومهر درمیان جان، نبینی که باقوم **یونس** چه کرد؟ آنگـه که درماندند و عذاب بایشان نزدیك گشته ، و **یونس** بخشم بیرون شده ، وایشانرا وعدۀ عذاب داده ، بامداد ازخانها بدر آمدند، ابرسیاه دیدند ودود عظیم ، آتش از آن پاره پاره می افتاد ، بجای آوردند که آن عذاب است که **یونس** مرایشانرا وعده داد **یونس** راطلب کردند ونیافتند ، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکان را ازمادران جدا کردند ، کودکان را

از پدران باز بریدند، تا آن کودکان وطفلکان بفراق مادر و پدر گریستن وزاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند ومحاسن سپید بر دست نهادند همی(۱) بیك بار فغان بر آوردند، وبزاری وخواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آنگه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد. پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای(۲) که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، وبر درگاه تو زارندگانیم، چه بود که مارا ازعقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب ازسر ایشان بگشت برسرجوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب ازایشان در گذشت برسرکودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلانرا رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم(۳) مارا ردّ مکن ونومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، وچارهٔ بیچارگان، وفراخ بخش مهربان. آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: «کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدّنیا ومتّعناهم الی حین» قوله: «وماکان لنفس ان تؤمن الّا باذن الله» بی آیینهٔ توفیق کس روی ایمان نبیند، بی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکند، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّر نکند، بنده هرگز بشناخت اوراه نبرد. والله لولاالله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو ... یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله کـه خرد راه نداند بی تو ... جان زهره ندارد که بماند بی تو.

«قل انظروا ماذا فی السّموات والارض» همه عالم آیات و رایات قدرت اوست،

(۱) بجای: همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (ج)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می دربايد، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید کـه بوی داند برد ورنه عالم پر ازنسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن قومٍ لایؤمنون» الادلّة وان کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما انّ الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن الادراك بما عمی(١) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز واکرام‌نجات ایشان برنجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم، چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم، تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست کـه در دوزخ و در عـذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای - اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار، وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت در گوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد روحم راحت ز اتصّالت خواهد
گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبهٔ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

(١) بما لمعی (ج)

رهی تاا کنون طالب بود. مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بودمراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبرعیان گشت، ومبهم بیان شد، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید، خود را ندید او، که درست دید.

پیرطریقت گفت: الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوخته‌را برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیست‌را بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانه بینداختم، واز علائق وا پرداختم، وبود خویش جمله درباختم.

کی باشد کین قفس بپردازم　　در باغ الهی آشیان سازم.

(۱) برسید (ج)

١١ - سورة هود ع (مكية)

النوبة الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «**الر كتاب**» این حروف نامه‌ایست «**احكمت آياته**» درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. «**ثم فصلت**» پس آنگه گشاده و روشن و پیدا بازنموده «**من لدن حكيم خبير**(١)» از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان.

«**الا تعبدوا الا الله**» آنرا که نپرستید مگر الله «**انني لكم منه نذير و بشير** (٢)» که من رسانند‌ه‌ام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم.

«**وان استغفروا ربكم**» و آنرا که آمرزش خواهید از خداوند خویش «**ثم توبوا اليه**» وباز گردید باو «**يمتعكم متاعاً حسناً**» تا شما را برخورداری‌دهد [وروزی برسازد وبهره‌سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] «**الى اجل مسمى**» تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد «**ويوت كل ذي فضل فضله**» و هر خداوند فضل‌را وافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باودهد. «**وان تولوا**» و اگر بر گردید «**فاني اخاف عليكم**» من می‌ترسم بر شما «**عذاب يوم كبير**(٣)» از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

«**الى الله مرجعكم**» باخدای است بازگشت شما «**وهو على كل شيء قدير** (٤)» و او بر همه‌چیز تواناست.

«**الا**» آگاه باشید(١) و[بدانید] «**انهم يثنون صدورهم**» [ایشان که دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی «**ليستخفوا منه**» تا آنرا پنهان دارند از الله «**الا**» آگاه باشید [وبدانید] «**حين يستغشون ثيابهم**» آنگه که جامها در سر میکشند(٢) [با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن]

١ - بید (الف) ٢ - که می در کشند (الف)

«یعلم مایسرون و ما یعلنون» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] و آشکارا می‌نمایند [از راستی] **«انه‌علیم بذات‌الصدور(۵)»** کـه الله داناست بهرچه در دلها است.

الجزء الثانی عشر

«وما من دابة فی‌الارض» ونیست هیچ جنده‌یی(۱) درزمین **«الا علی‌الله رزقها»** مگر برخدا است روزی آن **«ویعلم مستقرها و مستودعها»** و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی(۲) آن. **«کل فی کتاب مبین(۶)»** همه در لوح است درنسختی پیدا روشن.

«وهو الذی خلق‌السموات والارض» او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین **«فی ستة ایام»** در شش روز **«وکان عرشه علی الماء»** و عرش او بر آب بود [چنانکه اکنون] **«لیبلوکم»** تا بیازماید شما را **«ایکم احسن عملا»** که‌کیست‌ازشمانیکو کارتر **«ولئن قلت»**، واگر گویی [مشرکان‌را] **«انکم‌مبعوثون من بعدالموت»** کـه شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیـز را] از پس مرگ **«لیقولن الذین کفروا»** خواهند گفت کافران **«ان هذا الا سحرمبین(۷)»** که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«ولئن اخرناعنهم‌العذاب» واگروا(۳) پس داریم ازایشان عذاب **«الی امة معدودة»** تا هنگامی شمرده **«لیقولن»** خواهند گفت **«مایحبسه»** چه چیز آن عذاب را باز می‌برد(۴) **«الایوم یاتیهم»** آگاه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید **«لیس مصروفاًعنهم»** [عذاب آن‌روز] ازایشان‌بازداشتنی نیست **«وحاق بهم»** وفرا سرایشان‌نشینند **«ماکانوا به یستهزؤن(۸)»** آنچه‌بر آن می خندیدند وافسوس میکردند بر آن.

«ولئن‌اذقنا الانسان» واگر مردم را بچشانیم **«منا رحمة»** از خود مهربانی **«ثم نزعناها منه»** آنگه بازستانیم ازو **«انه‌لیؤس کفور(۹)»** مردم براستی نومید

---

۱ - در همه نسخه‌ها چنین است. ۲ - ترجمه مستودع است کـه در تازی بمعانی: جای حفظ و جایگاه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب.

۳ - با پس (الف) ۴ - می‌باز برد (الف)

است ناسپاس.

«**ولئن اذقناه نعماء**» واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی «**بعد ضراء مسته**» پس گزند و بد روزگاری که رسیده بود باو «**لیقولنّ**» براستی که او گوید «**ذهب السیات عنی**» آن بدروزی و بدحالی وآن بیماری و درویشی همه رفت از من «**انه لفرح فخور (۱۰)**» براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده.

«**الا الذین صبروا**» مگر ایشان که [ببدروز] شکیبااند «**وعملوا الصالحات**» ودرتنگ روز نیکو کار «**اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر (۱۱)**» ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزرگوار.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست وپنج کلمه و هفت هزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ **مکة** فرو آمد از آسمان بقول **ابن عباس** مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این یك آیت **مدنی** است. ودرخبر است که **بوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله عجلّ الیك الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** واخواتها **الحاقه و الواقعة** و **عم‌یتساءلون و هل اتیك حدیث الغاشیة**»: قال **یزید بن ابان** رأیت **النبی**ص فی المنام فقرأت علیه سورة **هود** فلمّا ختمتها قال یا: **یزید** قرأت فاین البکآء. وعن **ابی بن کعب** قال قال **رسول‌الله**ص: «من قرأ سورة **هود** اعطی من‌الاجر عشر حسنات بعدد من‌صدق بـ **هود** و کذّب به و **نوح** و **شعیب** و **صالح** و**ابراهیم**ع و کان یوم‌القیامة عندالله تعالی من السعداء. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علی کلّ‌شی و کیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة، نسخها قوله تعالی «من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشآء لمن نرید» سوم قوله تعالی: «اعملوا علی مکانتکم انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف.

قوله: «آلر» روایت کنند از **ابن عباس آلر وحمٓ ونون**(۱) **الرحمن** متفرقة.

---

(۱) و ن (ج)

قال **الضحاك**: معناه اناالله اری. وقال **الحسن** هو اسم من اسماءالله عزوجل. وگفته‌اند: «آلر کتاب» ای ـ هذه الحروف الثمانیة والعشرون مجموعة کتاب، میگوید: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است، نامهٔ وی، سخن وی، برین‌معنی «الر» ابتداست وما بعدخبرابتدا، آنگه صفت نامه کرد «احکمت آیاته» ای ـ احکمهاالله عن التناقض و الکذب والباطل و اتقنها بالنظم العجیب و اللفظ الرصین و المعنی البدیع فما یقدر ذو زیغ ان یطعن فیها. وقیل: احکمت بالحجج والدلایل. وقیل: احکم **القرآن** من ان ینسخ بکتاب سواه کما نسخ سایر الکتب به «ثم فصلت» ای ـ فصلهاالله یعنی ـ بینها بالاحکام من الامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید والثواب والعقاب. وقیل: **القرآن** مفصل یکون کل معنی من معانیه منفصلا عن غیره. وقیل: «فصلت» ای ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً فی عشرین سنةً کما دعت الحاجة الیه. «من لدن حکیم» ای ـ هذا الکتاب من عندالله الحکیم العدل فی قضائه‌یضع الشیء موضعه «الخبیر» باعمال عباده‌یعلم ماکان ومایکون.

«ان لاتعبدوا الاالله» محل «ان» رفع است بر ضمیر محذوف ای ـ فی ذلک الکتاب «ان لاتعبدوا الاالله» ورواباشد که محل ان خفض بود ای ـ فصلت و احکمت آیاته بان لاتعبدوا الاالله وبان‌استغفروا ربکم «انّنی لکم‌منه» ای ـ من‌الله «نذیر» من‌النار لمن عصاه «بشیر» بالجنة لمن اطاعه.

«وان استغفروا ربکم» کفّار **مکه** را میگوید:

«استغفروا ربکم» من‌الشرک «ثم توبوا» ای ـ ثم ارجعوا الیه بالطاعة و العبادة ـ این «ثم» را درین‌موضع حکم تعقیب نیست که این‌درموضع واو عطف‌است چنانکه تو گوئی: فلان حکیم فصیح ثم هو فی‌نصاب مجد وبیت شرف، استغفارفرا پیش داشت که مقصود ومطلوب بنده مغفرت‌است وتوبه وسیلت است وسبب، یعنی ـ سلواالله المغفرة وتوسلوا الیهابالتوبة، فالمغفرة اول فی‌الطلب وآخر فی‌السبب. وقیل: استغفروا ربکم لمامضی من‌الذنوب ثم‌توبوا الیه لما عسی‌یقع من‌الذنوب فی المستأنف «استغفروا» این سین طلب است و معنی آنست: اطلبوا الی‌الله ان یغفر کفرکم و

معاصیکم «یمتعکم متاعاً حسناً» یعمر کم ولا یهلککم و یحییکم حیوةً طیبةً واصل الامتاع الاطالة. یقال: امتع الله بکم ومتع بکم وقال بعضهم: العیش الحسن الرضا بالمیسور والصبر علی المقدور، وفیه دلیل علی استنزال الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح ع «فقلت استغفروا ربکم» الآیة «الی اجل مسمی» ای - الی حین الموت. وقیل: الی یوم القیامة. وقیل: الی وقتٍ لا یعلمه الا الله. «و یوت کل ذی فضلٍ فضله» ای - و یعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة. قال: **ابو العالیة**: من کثرت طاعاته فی الدنیا زادت درجاته فی الجنة، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس**: من زادت حسناته علی سیّآته دخل الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من اهل **الاعراف**، ثم یدخلون الجنّة بعد. وقیل «ویوت کل ذی فضل فضله» یعنی - من عمل لله وفقه الله فیما یستقبل علی طاعته. قال **الزجاج**: من کان ذا فضل فی دینه فضله الله فی الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه ص وفی الآخرة بالثواب الجزیل «وان تولوا» اصله تتولوا فحذف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائة **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاءِ. و قیل: و «ان تولوا» ماض یعنی - ان اعرضوا عن الاستغفار، «فانی اخاف» ای - فقل انی اخاف علیکم «عذاب یوم کبیر» وهو یوم القیمة «الی الله مرجعکم» ای - مصیر کم فی الاخرة، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه. «وهو علی کل شیءٍ» من الاحیاءِ بعد الموت والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک «قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم» **کلبی** گفت: این آیت درشأن **اخنس بن شریق** آمد، مردی منافق بود، ازین خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی بروی وی تازه وخندان، باوی دوست وار سخن گفتی، و بدل اورا دشمن داشتی،(۱) و کافروار زندگانی کردی: «یثنون صدورهم» ای - یخفون مافی صدورهم من الشّحناء والعداوة واصله من ثنیّت الثوب وغیره اذا عطفت بعضه علی بعض حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه» ای - من **النبی** (ص) وقیل: من الله ان استطاعوا. **عبد الله شداد** گفت: مردی منافق بر سول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لایراه **النبی** (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تا رسول خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد. وقیل: کان الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: هل یعلم الله مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» یغطّون رؤسهم بثیابهم «یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم. وقیل: «مایسرّون» یعنی- عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار. وقیل: یرید اللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلک النهایة فی الخفاء وهو لله ظاهرٌ جلیٌ. اعلم الله سبحانه فی الآیة، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلک الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور»، بما فی النفوس من الخیر والشرّ.

«و ما من دابّة فی الارض» یقال لکلّ ما دبّ من الناس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول: لیس من حیوان دبّ علی وجه الارض «الّا علی الله رزقها» غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهو المتکفل بذلک فضلا منه ورحمةً لاوجوباً. روی **سلام بن شرحبیل** قال: سمعت **حبة و سوا** ابنی **خالد** یقولان اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهزّزت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من. ای- من الله رزقها ان شاء وسعه وان شاء ضیّقه ان شاء رزق وان شاء لم یرزق فذلک الی مشیّته. قال **مجاهد**: ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً.

«ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۲) للاجل. قال **مجاهد**: مستقرها فی الرحم ومستودعها فی الصّلب، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین» وقیل: المستقر الجنّة او النّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة: «حسنت مستقراً ومقاماً» وفی صفة اهل النّار: «ساءت مستقراً ومقاماً». وقری «ویعلم مستقرها ومستودعها» فالمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج: رزقها نیست (۳) درنسخه ج: فی الدنیا نیست

النطفة «کلّ فی کتاب مبین» ای - کلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها و مثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها و الفایدة فی کتابة اللوح التقریر فی الفهوم ان الله عزّوجلّ قد احاط بالاشیاء کلّها و نعوتها و اما کنها و احاطتها علماً.

قوله: «وهو الّذی خلق السّموات والارض» یعنی - وما بینهما «فی ستّة ایّام» ای - فی ستّة ایّام لانّ الیوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها و لم یکن یومئذ یومٌ و لا شمس و لا سماء فی ستّة ایّام. قال **ابن عباس** من ایّام الآخرة کلّ یوم الف سنة و قال **الحسن** کایّام الدنیا و قد سبق شرحه «و کان عرشه علی الماءِ» ای - فوق الماء، قبل ان خلق السّماء والارض و کان المآءُ علی متن الریح و فی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غیر قرار اعظم الاعتبار لأهل الانکار. قال **کعب**: خلق الله عزّ وجلّ یاقوتة خضراءَ ثمّ نظر الیها بالهیبة فصارت مایرتعد ثمّ خلق الرّیح فجعل المآء. علی متنها ثمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة**: انّ الله عزّ وجلّ کان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض و خلق القلم فکتب به ما هو خالق و ما هو کائن من خلقه ثمّ انّ ذلـک الکتاب سبّح الله و مجّده الف عامٍ قبل ان خلق شیئاً من خلقه. و روی انّ الله عزّوجلّ کتب الکتاب و قضی القضیّة و عرشه علی المـآءِ و العرش اسم لسریر الملک، قال **رسول الله** (ص): ا: **سعد بن معاذ** یوم حکم حکمه فی **بنی قریظة** لقد حکمت فیهم بحکم الملک علی سریره. و قال **امیة بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سریراً. «لیبلوکم» یعنی - و خلقکم و «لیبلوکم» ای - لیختبرکم اختبار المعلم لا اختبار المستعلم یقول: خلقکم لیتعبدکم فیظهر الاحسن منکم عملا فیجازیه بقدره. وقیل: «احسن عملا» ای - اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنیا واشدّ تمسّکاً بالسنّة.

«ولئن قلت» این «ان» را درین موضع هیچ حکـم شرط نیست و بمعنی کلّما است. میگوید: هر گاه که گوئی ای **محمد** اهل **مکه** را «انّکم مبعوثون» احیاء «بعدالموت» شما پس مرگ قیامت را انگیختنی اید و هرچند کـه برایشان خوانی بدرستی وراستی این وحی و تنزیل من وسخنان من، ایشان جواب دهند که آنچه **محمد** میگوید باطل است و دروغ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گویند، ازبهر آنکه سحر آن باشد که چیزی نمائی که آن نبود قرأ **حمزة و الکسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به **محمد** (ص) و قرأ الباقون « سحر » بغير الف والمراد به‌القول.

« ولئن اخّرنا عنهم » یعنی- عن کفار **مكة** العذاب « الی امّة معدودة » ای - الی اجل معدود ومدّة معلومة - اگر ما عذاب از کافران ومشرکان **مكة** بازپس داریم تا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب « مایحبسه » چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی - که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکه جائی دیگر گفت: « یستعجلونك بالعذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن میکردند که آنرا دروغ میشمردند، رب العالمین گفت: « الا یوم یاتیهم العذاب » یعنی ب- : **بدر** « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز که عذاب فروگشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی‌است که آن‌روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند « وحاق بهم » احاط بهم ونزل بهم « ماکانوا به یستهزؤن » جزاء استهزائهم. و گفته‌اند: « الی امة معدودةٍ » ای - قلیلة. مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهر آن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است، اما لفظ امت در **قرآن** برهشت‌وجه آید: یکی از آن بمعنی عصبة‌است وجماعت، چنانکه درسورة **البقره** گفت: « ومن ذریتنا امةً مسلمةً لك » ای - عصبةً مسلمة لك، « تلك امةٌ قدخلت » ای - عصبة. ودر **آل‌عمران** گفت: « امة قائمة » ای - عصبة قایمة. و درسورة **المایدة** گفت: « امـة مقتصدة » ای - عصبة. ودر سورة **الاعراف** گفت: « وممن خلقنا امـة یهدو ن بالحق » ای - عصبة. وجه‌دوم امّت‌است بمعنی ملت، کقوله: « انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ » ای- علی‌ملة « وان‌هذه امتکم‌امة واحدة » ای- ملتکم‌ملة **الاسلام** وحدها، جائی دیگر گفت: « ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة » یعنی- ملة **الاسلام**. وجه سوم امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله: « ولئن اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة » ای- الی‌مدةٍ و کقوله: وادّ کر بعدامّة. ای- بعدمدّةٍ. وجه‌چهارم بمعنی امام‌است کقوله: « ان‌**ابراهیم** کان‌امة‌قانتا » یعنی-

(۱) قسمت داخل کروشه درنسخه (ج) نیست.

کان اماماً یقتدی به فی الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته وجهانداران از کافران وغیر ایشان. کقوله: «ولکل امة رسولٌ» «وان من امة الا خلافیها نذیر» یعنی- الامم الخالیة. وجه ششم امت **محمد** اندص مسلمانان برخصوص. کقوله: «کنتم خیر امة» وقوله: «کذلك جعلنا کم امة وسطاً». وجه هفتم کافران امت **محمد** اند بر خصوص. وذلك قوله: «کذلك ارسلناك فی امة قدخلت من قبلها امم» یعنی- الکفّار خاصة. وجه هشتم امّت است بمعنی خلق. کقوله فی سورة **الانعام**: «ولاطایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» یعنی الا خلق مثلکم.

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اینجا **ولید مغیرة** است یعنی- اعطیناه نعمة وصحة وسعة، واذقناه حلاوتها ومکنّاه من التلذذ بها «ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور» یعنی- ثمّ سلبناه ایاها یئس من النعمة و کفرها لأنّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من المال.

«ولئن اذقناه نعمآء» ای- وسعنا علیه الصحة والمال والعافیة «بعد ضرآء مسته» ای- بعد الفقر الذی ناله «لیقولن ذهب السیّات عنی» ظن انه زایل له کل مکروهٍ فلا یعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خیر له «انه لفرح» بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غیر شکرلها. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبی کامی و درویشی، نعمت وعافیت دهیم و آسانی وراحت چشانیم واورا در آن نعمت بطربگیرد آن رنج وبی کامی وبی نوائی همه فراموش کند شکر منعم بگزارد وحق نعمت نگزارد(۱) وباز بردن بلاومکروه نه ازحق بیند، در آن نعمت می نازد وشادی میکند ومیگوید: «ذهب السیّآت عنی» فارقنی الضر والفقر، از نقمت وغضب حق ایمن نشیند وازمکر وی نترسد «ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون» رب العالمین گفت: «انه لفرح فخور» اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح وسرور هردو در **قرآن** بیاید. اما فرح بذم آید ناپسندیده ونکوهیده چنانکه گفت: «لاتفرح ان الله لا یحب الفرحین» «فرح المخلفون» و سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنانکه گفت: «ولقاهم نضرة و سروراً» و الفخوز- المتکبّر المتطاول. وقیل: «فرح(۲) فخور» ای- اشر

(۱) بنه گزارد (الف) (۲) فرح در (ج) نیست.

بطر، یفاخر المؤمنین بماوسّع الله علیه.

ثمّ ذکر المؤمنین فقال: «الاالذین صبروا» این استثناء منقطع است یعنی ـ لکن «الذین صبروا» علی الشدّة والمکاره «وعملوا الصالحات» فی السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر کبیر» یعنی ـ الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم» «بسم الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن الرّحیم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والکرم کاشف الارواح باسم الله فهیّمهم(۱)، و کاشف النفوس بالرحمن الرحیم فتیّمهم(۲)، فالارواح دهشی فی کشف جلاله، والنّفوس عطشی الی لطف جماله.

یا نزهتی فی حیوتی و راحتی بعد دفنی   مالی بغیرك انس من حیث خوفی وامنی.

صد سال بر آید و بریزد دل من   هم بوی وصال تو دمد از گل من.

ای خـدای کریم مهربان، ای نامدار(۳) رهی‌دار نگهبان، عالم توئی باسرار بندگـان، مطلع خودی بر دلهای دوستان، بارخـدای همهٔ بار خدایان، خداوند همهٔ خداوندان، پیش از هرزمان وپیش ازهر نشان، درملك بی‌دربایست، ملکی درذات بی‌هامانست، خداوندی پاك ازدریافت چون، منزّه از گمان و پندار وایدون، بینندهٔ هر تاریك، دانندهٔ هرباریك، نزدیك‌تر ازهر نزدیك، نزدیك است ببر، تا دوست از شادی شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند که هست، از دوست بجنایت نبرد که بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فریب(٤) نگیرد که جبّار است و کردگار، نه‌عدل ویرا چرا پیدا، نه فضل ویرا منتهی پدید، نه عدل ویرا درمان، نه فضل ویرا کران، عدل پیش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال در گوش، نبینی(٥) که عدل نهانست وفضل پیدا، تادشمن مغروراست و دوست شیدا، خداوندا آرام دل‌غریبانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین زبانی، بخود از خود ترجمـانی، بحقّ

---

(۱) هیّمه‌الحب، جعله ذاهیام. (المنجد) وهیام بمعنی جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(۲) تیمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(۳) نام دار (الف)   (٤) فریب (ج)   (٥) نه بینی (الف)

توبر تو که ما را بوصال خود رسانی.

« آلر » الالف یؤلّفهم علی نعمه و یامرهم بالتوحید، واللام یلومهم علی تخلفهم ویأمرهم بالتجرید، والرآء یرفقهم بلطفه ویحملهم علی التفرید، الف خلق را بانعمت منعم مألوف میگرداند، آنگه ایشانرا و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تا کی زنید، دست درچنگ وصل لم یزل زنید.

پیر طریقت گفت: الٰهی! گاه میگوئی که فرود آی، وگاه می گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا، و گاه گوئی که پرهیز، خدایانشان قربت است این؟ یا محض رستاخیز؟ هر گز بشارت ندیدم تهدید آمیز، ای مهربان بردبار، ای لطیف و نیك یار، آمدم و ادر گاه خواهی بنازدار، و خواهی خوار.

الله یعلم اننی بك واجد ما ان ارید علی هواك بدیلا

واللام یلومهم علی تخلفهم ویامرهم بالتجرید - لام ایشانرا ملامت میکند که هان تا بنگارستان و بوستان مشغول نشوید، که آنگه از دوستان واپس مانید، و به ایشان درنرسید. درخبر است که سیروا سبق المفردون. والله عزّ وجلّ یقول: والسابقون السابقون اولئك المقربون » «را» اشارت است برهـا شدن جوانمردان، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان، تا خود کجا فرا راه(۱) آیند، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(۲) افتند، و شب انتظارشان کی بسر آید، وصبح دولت از افق سعادت کی پدید آید.

پیر طریقت گفت: حقیقت این کارهمه نیاز است، حسرتی بی کران، ودردی مادرزادست، درآن هم ناز است وهم گداز است، هم رستخیز نهان، و هم زندگانی(۳) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است، بلای جان مقربان است، حیرت علم محققان است، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسر گردانی جوانمردان(۴) است سر گردانی ایشان درین راه چنان است، که کسی در چاهی بی قعر افتد، هرچند که

۱- واراه (ج). ۲- با کران (ج). ۳- زندگی (الف). ۴- جوان مردان (الف).

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هرگز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(١) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هرگز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی
نگر نندیشیا هرگز که این ره‌را کران‌بینی

«و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» استغفار توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه مار از پوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس توبه‌کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول برخیز برگزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان، آن یکی حق خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست که گفت: «یمتعکم متاعاً حسناً» ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: «و یؤت کل ذی فضلٍ فضله».

قوله: «و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها» خداست که آفریدگار است، و روزی گماراست، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: «یدالله ملای لا تغیضها نفقة سحّاءالّلیل والنّهار» سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، **مصطفی** (ص) گفت: «اذا احیل احد کم علی ملیٔ فلیحتل» اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٔ که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگار بندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود ایشانرا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. وفی‌بعض

١ـ هم چنین (الف).

کتب اللّٰه : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال **النبی**(ص) « ان روح القدس نفث فی روعی ان نفساً لن تموت حتی تستکمل رزقها ، الافاتّقوا اللّٰه واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی اللّٰه فانه لا یدرک ما عند اللّٰه الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقر العابدین المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد، ومستقر المحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال لکل احد مثوی و مستقر الاالموحد، فانه لامأوی له ولا منزل . کذا قال **عیسی بن مریم**(ع) : ان لابن آوی مأوی و لیس لابن مریم مأوی، فاجابه الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له . **رابعه عدویه** را می آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سر گردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : آلهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **فلعلك تارك** » مگر که فروخواهی گذاشت [ونهان خواهی کرد] « **بعض مایوحی الیك** »چیزی از آنچه بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « **وضائق به صدرك** » ودل تو از آن تنگ می خواهدبود، « **ان یقولوا** » که [دشمنان]میگویند «**لولا انزل علیه کنز** » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرو نفرستادند ، « **اوجاء معه ملك** » یا [گویند] که چرا با او [پیغام رسانیدن را] فریشته‌یی نیامد « **انما انت نذیر** » نه ای تو مگر آگاه کنندهٔ بیم نمای ، « **واللّٰه علی کل شی**

وكيل (۱۲) » والله بر همه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند .

« **ام يقولون افتريه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت ، «**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله** » ده سورت مانند این . « **مفتريات** » فرا ساختهٔ شما ، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌الله** » و آنکه اگر توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانیـد «**ان كنتم صادقين** (۱۳)» اگرراست میگوئید[کهاگرخواهیم‌چنین قرآن گوئیم].

«**فان لم يستجيبوا لكم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌الله** » کـه آنچه فرو فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلـم او] « **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی‌جز او(۱)« **فهل انتم مسلمون** (۱٤) گردن نهادن را هستید .

« **من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها** »هر که‌زندگانی‌این جهان‌میخواهد وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ اليهم‌اعمالهم فيها** » بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فيها لايبخسون** (۱۵) » ومزد کردار ایشان درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد .

«**اولئك الذين**» ایشان آنند ، « **ليس لهم فی‌الاخرة** » که نیست ایشانرا درآن‌جهان « **الاالنّار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافيها**» وتباه گشت هر کردار که‌میکردندددردنیا« **وباطل ماكانوا يعملون** (۱٦) » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند از کردار .

«**افمن كان‌على بيّنة من‌ربّه**» کسی که بر درستی‌وپیدائی‌است‌ازخداوندخویش، «**ويتلوه شاهد منه**» وزبان او آنرا میخواندآن زبان که گواه الله است [برخلق،] « **ومن قبله كتاب موسى اماماً ورحمة** » و پیش از **قرآن‌تورات موسی** راهی در پیش رونده واز الله مهربانی « **اولئك يؤمنون‌به**» اینان گرویده‌اند بآن «**ومن‌يكفر به من الاحزاب**» وهر که ب: **محمد** کافرشود [ازجوکهای(۲) **جهود** و**ترسا** و**گبر** و

۱ - جذزو (الف) ۲ - جوقها (ج).

ومشرك و دهری ومنافق] ، «**فالنار موعده**» آتش وعده جای او ، «**فلاتك فی مرية منه**» نگر که در گمان نیفتی ازاین قرآن ، «**انه الحق من ربك**» که آن سخن راست و درست است ازخداوند تو ، «**ولكنّ اكثر الناس لایومنون (۱۷)**» لکن بیشتر مردمان بنه می گروند .

«**ومن اظلم**» وکیست افزونی جوی تر وستم کارتر «**ممّن افتری علی الله کذباً**» از آن کس که دروغ سازد برخداوند خویش ، «**اولئك یعرضون علی ربهم**» مفتریان ایشان اند که فرداشان عرضه میکنند برخداوندایشان [پیش دیدار اومی آرند ایشانرا] ، «**و یقول الاشهاد**» و گویند گوایان(۱) الله ، «**هولاء الذین کذبوا علی ربهم**» اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، «**الالعنة الله علی الظالمین (۱۸)**» آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«**الذین یصدون عن سبیل الله**» ایشان که می گردانند از راه خدای ، «**ویبغونهاعوجاً**» و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کژی جویند ، **وهم بالاخرة هم کافرون (۱۹)**» وایشان برستاخیز نا گرویده .

«**اولئك لم یکونوا معجزین فی الارض**» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند «**وماکان لهم من دون الله من اولیاء**» ونیست ایشانرا فرود ازالله یاران «**یضاعف لهم العذاب**» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «**ماکانوا یستطیعون السمع**» حق شنیدن نمی توانستند [از زشتی آن] «**وماکانوا یبصرون (۲۰)**» وحق بنمی توانستند دید [اززشتی آن] .

«**اولئك الذین خسروا انفسهم**» ایشان آنند که بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] . «**وضل عنهم ماکانوا یفترون (۲۱)**» وگم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می خواندند «**لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون (۲۲)**» براستی وسزا ایشان درآن جهان زیان کارترهمهٔ زیان کاران اند .

---

۱ - درهمه نسخه چنین است ۲ - بید (الف) . ۳ - شوند (ج)

النوبة الثانية

قوله تعالى: «فلعلك تارك» سبب نزول اين آيت آن بود كه كفّار **مكه** گفتند: يا **محمد** أيتنا بكتاب ليس فيه سبّ آلهتنا ولاعيبها حتّى نتبعك و نجالسك - مارا كتابى آر بيرون ازين **قرآن** كه در آن عيب بتان وخدايان ما نباشد تا آنگه ما با تونشينيم و ترا پس رو باشيم. ونيز قومى گفتند: هلاّ انزل اليك ملك يشهدُ لك بالصدق اوتعطى كنزاً تستغنى به انت واتباعك، چرا فريشته‌اى از آسمان فرونيايدبتو آشكارا تا بصدق تو گواهى دهد وچرا مالى فراوان بتوندهند و گنجى برتونگشايند تا برخويشتن نفقه كنى وبرين درويشان پس روان تو ؟ و اين سخن ايشان بر طعن وتعنّت مى گفتند واز ايشان كه اين سخن ميگفتند، يكى **عبدالله بن امية المخزومى** بود و **رسول** خدا، از آنكه برايمان ايشان سخت حريص بود وخواهان، همت كرد كه طعن بتان وسبّ ايشان وقتى بگذارد وآنچه ايشان شنيدن آن كراهيّت ميدارند بر ايشان نخواند تا ايشان بايمان درآيند واز آنچه گفتند: «لولا انزل عليه كنز اوجاء معه ملك» دلتنگ و اندوهگن گشت، تا رب العالمين آيت فرستاد: «فلعلك تارك» بلفظ خبر گفت اما بمعنى نهى است، اى - «لاتركن الى كلامهم ولايضق صدرك باقتراحهم ولاتهتّم ان لم تؤت ماسألوك»، والضمير فى «به» يرجع الى التكذيب، وقيل يرجع الى «بعض مايوحى اليك» اى لايضيقن صدرك ببعض مايوحى اليك خوفاً من ان يكذبوا به. وقيل: معنى قوله: «فلعلك تارك بعض مايوحى اليك» اى - لعظم مايرد على قلبك من تخليطهم تتوهم انهم يزيلونك عن بعض ما انت عليه من امر ربك «وضائق صدرك» بان يقولوا «لولا انزل عليه كنز او جاء معه ملك» نظيره فى سورة **الفرقان**: «لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيراً او يلقى اليه كنز» الآية.

«انما انت نذير» اى - عليك ان تنذرهم وليس عليك ان تأتيهم بمايقترحون «والله على كل شيءٍ وكيل» حافظٌ لكل شيءٍ. الوكيل المطلق هوالذى الامور موكولة اليه وهو ملئٌ بالقيام بها وفىّ باتمامها و ذلك هوالله جلّ جلاله.

«ام يقولون افتريه» اين «ام» درموضع واوعطف است يا الف استفهام يعنى - ويقولون اختلقه **محمد**. ميگويند اين كافران كه **محمد** اين **قرآن** از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هـذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند **محمد** دروغی است که بر الله می‌بندد و سخنی است که خود می‌سازد، وقومی دیگر از **جهودان**، که ویرا در آن یاری می‌دهند. ربّ العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا **محمد** « فاتوا بعشر سورٍ »مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان ویکون « مفتریاتٍ » بزعمکم ،گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما . این جاده سورت گفت و در سورت **یونس** گفت «بسورةٍ مثله» اگر نزول سورهٔ **هود** پیش از سورهٔ **یونس** بـوده پس در معنی آن اشکال نیست کـه اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گـفت یکـی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست ، امّاقومی گفتندکه: اوّل سورت **یونس** فروآمد پس معنی آنست که : «فأتوا بسورة مثله» فی الخبرعن الغیب والاحکام والوعد والوعید ، فلماعجزو قال لهم فی سورة **هود** ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبارعن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّدالبلاغة .

«وادعوا من استطعتم من دون‌الله» الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لونشآءُ لقلنا مثل هذا » پس گفت :«فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة .« فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » انزله **جبرئیل** باذن الله و بعلمه ای ـ والله عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند :این : باء، اینجا بمعنی من است . ای ـ من علم‌الله ، میگوید: اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه راست نشد و عجز جملهٔ **عرب** درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این **قرآن** ازخداست از نزدیك او و از علم او . در **قرآن** چند جایگه میگوید کـه این **قرآن** از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ **القرآن** .

ثم‌قال : «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله :«فهل انتم منتهون»،والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فـاسلموا . مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که‌این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشر المؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله : «من کان یرید الحیوة الدنیا» این «کان» کون حال‌است نه کون‌قدم ، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بریا کنند برید ار مردم ، نه براخلاص، **رسول خدا** ص گفت :«ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال : «الریاء» . وقال (ص) :«اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه ، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك» . **ضحاك** گفت : این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند ، گرسنگان‌را طعام دهند ، و برهنگانرابپوشند ، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند ، ودر جمله بابواب خیر کوشند ، رب‌العالمین هم در دنیا جزای کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررساند ، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیـا بتمامی بایشان رسد چنانکه گفت :«وهم‌فیها لایبخسون»ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل‌یوفّونه،اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت : « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوا یعملون» این حکم کافرانست و منافقان ، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکو کند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگـر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردل وی غالب بود .

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او را ، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جاودانه رساند ، اینست که **مصطفی** ص گفت : « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی آلاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان . (الف)

فیطعم بحسناته فی الدنیا حتی اذا افضی الی الآخرة لم تکن له حسنة یعطی بها خیراً»

«افمن کان علی بینة» این «کان» همچنانکه «کان» (۱) پیشین است یعنی - افمن هو علی بینة و هو الرسول (ص) «علی بینة» ای - بیان وحجة، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای - یقرأه «شاهد منه» یعنی - لسان **محمد** (ص) قال **محمد بن الحنفیة**: قلت لابی انت التالی، قال: وماتعنی بالتالی. قلت: قوله سبحانه: «ویتلوه شاهد منه» قال وددت انی هو ولکنه لسان **النبی** (ص): «ویتلوه شاهد منه» سخن اینجا تمام شد وجواب محذوف است. میگوید: که کسی بر چیزی روشن و بر پیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است بر خلق این کس چنان کسی است که اورا ازاین هیچ چیز نیست؟ و گفته‌اند: جواب محذوف آنست که «افمن هو علی بینة من ربه کمن یرید الحیوة الدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی «یتلوه» یتبعه، می گوید: کسی که او بر درستی وراستی وپیدائی بود ازخداوند خویش و گواهی از الله ایستاده بر پی آن کس و آن **جبرئیل** است که درپی **محمد** نشسته بپیغام افزایی وسخن رسانی ودین آرایی این کس چنان دیگر است که اورا ازاین هیچ چیز نیست؟ وعن **الحسین بن علی** (ع) «شاهد منه» **محمد** (ص) فیکون افمن کان هو المؤمن علی بینة ای - بیان وبصیرة من ربه ویتلوه شاهد منه یعنی - ویشهد له **محمد** ص یوم القیمة لقوله: «وجئنابك علی هولا شهیداً». وقیل: یتلوه ای - یتبع **محمد** ص شاهد منه وهو **علی بن ابی طالب** (ع) وقیل: هو **ابو بکر**. قال **النحاس**: الهاء فی ربه للنبی ص وفی یتلوه تعود علی البینة لان البینة والبیان واحد وفی «منه» تعود علی اسم الله عزوجل «ومن قبله» ای - من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان «کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن اتّبعها یعنی - **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی الحال. و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است، ومنه قول بعضهم:

جئتك مسترفداً بلا سبب الیك الّا بحرمة الادب
فاقض امامی فانّنی رجل غیر ملحّ علیک فی الطّلب

(۱) همچنان: که آن پیشین است. (ج)

« اولئك » یعنی ـ اصحاب **محمد** (ص) و قیل : اراد به مسلمة اهل الکتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه « یؤمنون به » یعنی ـ **بالقرآن** وقیل : **بالتورية** . میگوید: مسلمانان اهل کتاب گرویده اند به **تورات** و گرویدگان ایشان به **تورات** ازبهر آن گفت که ایشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت یافتند وبپذیرفتند « ومن یکفر به » ای ـ بـ : **محمد** (ص) و **القرآن** « من الاحزاب » من الکفار الّذین تحزّبوا واجتمعوا علی **رسول** الله وعدوانه من **الیهود** و**النصاری** و**المجوس** وسایر الملل « فالنّار موعده » میگوید: هر که به **محمد** کافر شود و به **قرآن**، از هرجو کی ازجو کهای **جهود** و**ترسا** و**گبر** ومشرك و**دهری** ومنافق آتش دوزخ وعده جای اوست . این آیت دلیل است بر بطلان مذهب جماعتی **متکلمان** که گفتند کافران بحقیقت **دهریان** اند و**زنادقه** امّا **جهود** و**ترسا** و**گبر** وجملهٔ اصناف کفره بیرون از **دهری** ایشانرا کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت **مبتدعان** است جاوید درآتش نمانند واین مذهب باطل است و این سخن کفر وگویندهٔ آن کافر و اوّل من قاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروی** و قال : **سعیدبن جبیر** : کنت اذا وجدت الحدیث عن **النبی** (ص) صحیحاً اصبت مصداقه فی کتاب الله فافکرت فی قول **النبی** (ص) لیس یسمع بی احد فلا یؤمن بی ولا **یهودیّ** ولا **نصرانیّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه فی کتاب الله فاذا هو « ومن یکفر به من الاحزاب فالنّار موعده » .

« فلا تك فی مریة منه » ای ـ من انّ موعده النّار . وقیل : من **القرآن** فیکون الخطاب للنبیّ ص والمراد غیره ، یحتمل انّ التقدیر ، قل للشّاك فی ذلك : « فلا تك فی مریة منه انه الحقّ » منزل « من ربّك ولکنّ اکثر النّاس لایؤمنون » لا یصدّقون بانّ ذلك کذلك .

« ومن اظلم » ای ـ من اعتی واشدّ کفراً « ممّن افتری علی الله کذباً » انّ له ولداً وشریکاً ووصفه بغیر صفته وافتری علیه مالم ینزله ، « اولئك یعرضون علی ربهم » این همچنانست که جائی دیگر گفت « الینا مرجعهم » میگوید: هیچ کس عاصی تر و کافرتر وشوخ تر ازآن کس نیست که خدایرا ناسزا گوید وبرو دروغ بندد وآنچه ازبرخویش نهد وخود گوید کلام حق شمرد . این جواب ایشان است که میگفتند:

«افتری **محمد** القرآن «من تلقآءِ نفسه»، آنگه گفت : «اولئك یعرضون علی ربّهم» ناچار مرجع ایشان باحقّ است وانتقام را برو عرض دهند تاایشانرا بآن دروغ که گفتند جزادهد ، «ویقول الاشهاد» وفریشتگان و پیغامبران وجملۀ مؤمنان که حاضرباشند در آن مجمع عظیم وموقف حساب گویند آنگه که ایشانرا فرا دیدار الله برند تا از ایشان سؤال کنند «هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم» ایشان‌اند که برخداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند ، «اشهاد» جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب واصحاب ، ورروا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد ، چنانکه گفت : «یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم» الآیة .

«الا لعنة الله» خواهی این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف برقول اشهاد .

آورده اند که مظلومی مستغیث پیش **عبدالملك مروان** بپای ایستاد و **عبدالملك** برمنبر بود ویرا گفت : یاامیرالمؤمنین اذّق یوم النّدوة ، وی گفت : وما یوم الندوة ؟ مستغیث گفت : یوم « یقول الاشهاد الا لعنة الله علی الظّالمین » . فارتعد **عبدالملك** وامر بردّ مظلمته وتوفیرحقّه علیه. وروی **عبدالله بن عمر** عن **رسول الله**(ص) انّ الله یدنی المؤمن یوم القیمة یستره من النّاس فیقول : ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول : نعم. حتی اذا قرّره بذنوبه قال فانّی سترتها علیك فی الدّنیا وقد غفرتها لك الیوم ثم یعطی کتاب حسناته. وامّا الکافرون والمنافقون فیقول «الاشهاد هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم الا لعنة الله علی الظّالمین» .

«الّذین یصدّون عن سبیل الله» یمنعون عن دین الله ، «ویبغونها» ای - یبغون لها «عوجاً» ای - یطلبون للاسلام میلا عن الحقّ وعن الاستقامة. وقیل : «یبغونها عوجاً» ای - یتاوّلون **القرآن** تأویلا باطلا . - العوج فیما لایری بالعیون [من الکلام والعهد والخلق وماشبهها . والعوج بفتح العین فیما یری بالعیون](۱) من العیدان والحیطان وما اشبهها ، قال الله تعالی «قرآناً عربیّاً غیر ذی عوج» «فهم با لآخرة» ای - بالبعث بعدالموت «هم کافرون» .

«اولئك لم یکونوا معجزین» این هم کون حال است یعنی - «اولئك» لیسوا

(۱) منحصر به نسخه الف است .

بمعجزين فى الارض، اى- لم يعجزونا ان نعذّبهم فى الدّنيا ولكن اخرّنا عقوبتهم. وقيل: «معجزين» اى - سابقين فايتين هرباً «وما كان لهم من دون الله من اولياء» يمنعونهم من عذابه، «يضاعف لهم العذاب» قرأ **مكى و شامى ويعقوب** «يضعّف» مشدّدة العين بغير الف وقرأ الباقون «يضاعف» بالالف مخفّفة العين، وقد مضى الكلام فى هذه اللفظة فيما سبق. وتضعيف العذاب لهم لاضلالهم الغير واقتداء الاتباع بهم «ما كانوا يستطيعون السّمع» اين دليل است كه بنده را پيش از فعل استطاعت نيست، جائى ديگر گفت «و كانوا لا يستطيعون سمعاً». قال **قتادة**: «ما كانوا يستطيعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلا يسمعونه «وما كانوا يبصرون» الهدى قال الله تعالى: «انّهم عن السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» قال **ابن عباس**: اخبر الله تعالى انّه حال بين اهل الشّرك وبين طاعته فى الدّنيا و الآخرة قال: «فلا يستطيعون» «خاشعة ابصارهم» وروا باشد كه اين نفى استطاعت از بتان بود كه بتان نشنوند ونبينند و نتوانند كه شنوند يا بينند، همانست كه جائى ديگر گفت «ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون بها». «اولئك الّذين خسروا انفسهم» اى- خسرو راحة انفسهم وسعادتها «وضلّ عنهم ما كانوا يفترون» اى- ما كانوا يزعمون من شفاعة الملئكة والاصنام. وقيل: بطل سعيهم وخاب رجاؤهم ولم ينتفعوا بكذبهم.

«لاجرم» معناه حقّاً. وقيل معناه: حقّ له. وقيل: لا بد ولا محالة، وذهب بعض النّحويين الى ان «لا» نفى لما ظنّوا انّه ينفعهم يعنى- لا ينفعهم ذلك، ومعنى «جرم» كسب، وفاعله مضمر تقديره: كسب فعلهم «انّهم فى الاخرة هم الاخسرون» يعنى- من غيرهم و ان كان الكلّ فى الخسار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك...» الاية. فرمان آمد از درگاه احديّت وجناب صمديّت بمهتر كائنات، وسيّد سادات، شمس هدايت، و كيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحر طهارت، كه ما ترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهاى اندوهگنان باشى، مرهم دردسوختگان، و آسايش جان مؤمنان باشى، اين نامهٔ ما بر ايشان خوانى، و آن لهيب آتش عشق ايشان و سوز دل ايشان در آرزوى ديـدار مـا امروز بر

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال و دیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ قطیعت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از تو ترك آن می درخواهند آنرا می بگذاری، و برامید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم. ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جز پاكان را بخود راه ندهد «انّ الله تعالی طیّب لا یقبل الّا الطیّب» هر که نه آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه آدمی وچه سگ. یقول الله عزّوجلّ: «انّما المشر کون نجس» وهر که آن ماست اگرچه عین نجاست است اورا پاك شمر چه آدمی وچه سگ. یقول الله تعالی: «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی بروفای دین قدمی بر داشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا باآن جوانمردان بداشتیم، واز آفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده و ذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یرید الحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة - من قنع منّا بالدّنیا مع دناءة صفتها ماضننّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلو طعم عسلها سم حنظلها. هر که ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن از آخرت درماند وآن دنیا با وی هم بنماند.

درآثار بیارند که هر که روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد.

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت، **ذوالقرنین** گفت: این ملك بمن تسلیم کن. گفت: لاولا کرامة، خواست که بقهر ملك بستاند عارش آمد که بازنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون از دعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر در آن کرده. **ذوالقرنین** گفت: چه خورم طعام باید، که این هیچ خوردن را نشاید، آن زن گفت: چون نصیب تو از دنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دوتانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال، **ابوبکروراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا آنست که در آن آیت گفت: «زیّن للنّاس حبّ الشهوات» الی آخرها. و حیات دنیا کراهیت مرگ است. هر که دنیا دوست دارد، از خدا خبر ندارد، وهر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت، و از آن «حیوة طیبة» که دوستان در آن‌اند بی‌خبر، اشارت **قرآن مجید** و عزت کلام بار خدا اینست که «افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه» هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان. حیات غافلان آنست که گفت: «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها» و حیات عارفان «افمن کان علی بینةٍ من ربه» میگوید: عارفان در روشنایی آشنایی‌اند بر نور دین، وروح یقین، براه توفیق رفته، وبمقصد تحقیق رسیده، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یافته، این بیّنت بر لسان اهل اشارت آن تخم درد عشق است که روز اول درعهد ازل در دلهای دوستان خود ریخت چنانکه در خبر است: «ثم رشّ علیهم نوراً من نوره» نهادایشان خاکی خوش بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب بر آمده بود، قابل تخم درد عشق آمده پس آفتاب «واشرقت الارض بنور ربّها» بر آن تافت، پرورشی تمام بیافت، تا عبهر عهد

بر آمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، ومحل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که « و انیبوا الی ربکم ».

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو
کز رشتهٔ تو سری در انگشت من است.

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی -: « **انّ الّذین آمنوا و عملو الصّالحات** » ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند، « **واخبتوا الی ربّهم** » و با خداوند خویش آرمیدند! و خویشتن را بفروتنی فراوی دادند، « **اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون** (۲۳) ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) در آن‌اند.

« **مثل الفریقین** » مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان]، « **کالاعمی والاصمّ** راست چون‌نابینا است وکر،« **والبصیر والسّمیع** »وبینا وشنوا « **هل یستویان مثلا** » در صفت هرگز یکسان بـاشند؟ « **افلا تذکّرون**(۲٤) در نمی‌یابید [که چنین است؟]

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» فرستادیم **نوح** رابقوم خویش، « **انّی لکم نذیر مبین**(۲۵)» که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا.

« **الاّ تعبدوا الاّ اللّه** » که مپرستید مگر الله را، **انّی اخاف علیکم عذاب یوم الیم**(۲٦)» که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای است.

«**فقال الملاء الذین کفروا من قومه**» سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او، «**ماتریك الاّ بشراً مثلنا**» نمی‌بینیم ترامگر مردمی [هم‌چون‌ما]، «**وماتریك اتّبعك**» ونمی‌بینیم تراکه بتو پی‌برد« **الاّ الذین هم اراذلنا** » مگرایشان که رذالهٔ مااند [بنگرود آن‌ما]، « **بادی الرأی** » پیشین دیدار [نااندیشیده وترا ناشناخته]،

۱- نگهبان. (ج). (۲) جاودان (ج).

«**وما نری لکم علینا من فضل**» ونمی‌بینیم شمارا برما افزونی ازمهتری، «**بل نظنّکم کاذبین(۲۷)**» نه جز از ان که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

«**قال یاقوم**» [**نوح**] گفت ای قوم، «**ارایتم**» چه بینید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی**» اگر من بربیداری وراستی‌ودرستی‌ام ازخداوندخویش، «**و آتانی رحمة من عنده**» ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، «**فعمیت علیکم**» آن بر شما پوشیده‌ماند، «**انلزمکموها**» درشمابندیم آن‌بیّنت را، «**و انتم لها کارهون(۲۸)**» وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

«**ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا**» وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، «**ان اجری الّا علی‌اللّه**» نیست مزدمن مگر برالله، «**وما انابطارد الذین آمنوا**» ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند بالله، «**انهم ملاقوا ربّهم**» که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، «**ولکنّی اریکم قوماً تجهلون(۲۹)**» لکن من شمارا قومی می‌بینم که ندانید.

«**ویاقوم من ینصرنی من‌اللّه**» وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد از الله «**ان طردتهم**» اگر من گرویدگانرا رانم، **افلا تذکّرون(۳۰)**» درنمی‌یابید.

«**ولااقول لکم عندی خزاین‌اللّه**» ونمی گویم شمارا که‌نزدیک من‌خزائن‌الله است[که هرچه خواهم‌دارم وهرچه خواهیدنمایم]، «**ولا اعلم الغیب**» ونمیگویم که من‌نیامده وپوشیده دانم، «**ولا اقول انّی ملك**» ونمیگویم که من‌فرشته‌ام،(۱) «**ولا اقول للّذین تزدری اعینکم**» ونمی گویم ایشانرا کـه بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، «**لن یؤتیهم اللّه خیراً**» کـه الله ایشانرا نیکی(۲) نداد [و بایشان نیك نخواست]، «**اللّه اعلم بما فی انفسهم**» الله داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، «**انّی اذا لمن الظالمین(۳۱)**» [اگرمن ایشانرا رانم] آنگه من از ستمکاران باشم.

«**قالوا یا نوح قد جادلتنا**» گـفتند: ای **نوح** باماباز‌پیچیدی، «**فاکثرت جدالنا**» و این پیچیدن باما فراوان ودراز کردی، «**فأتنا بما تعدنا**» بیاریك راه

---

۱ فریشته (الف). (ج) ۲ ـ نشید (الف)

آنچه می‌وعده دهی(۱) ما را، «ان کنت من الصادقین (۳۲)» اگر می‌راست گوئی(۲).

«قال انما یأتیکم به الله ان شاء» نوح گفت: آنکه میخواهید آنست که الله آنرا بشما آرد اگر خواهد، «و ما انتم بمعجزین (۳۳)» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«و لا ینفعکم نُصحی» و سود ندارد نیك خواهی من و پند دادن من، «ان اردت ان انصح لکم» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پند دهم، «ان کان الله یرید ان یغویکم» اگر الله خواهد که شمارا تباه و بی‌راه کند، «هو ربّکم والیه ترجعون (۳۴)» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«ام یقولون افتریه» میگویند که این مرد قصه نهاد از خویشتن، «قل ان افتریته» بگوی اگر من نهادم این را، «فعلیّ اجرامی» بد کرد من برمن، «وانا بریءٌ مما تجرمون (۳۵)» و من هم بیزارم از بد که شما کنید.

«و اوحی الی نوح» و پیغام دادند بـ: نوح «انّه لن یؤمن من قومك» که نخواهد گروید از قوم تو، «الّا من قد آمن» مگر آنکه(۳) بگروید تا اکنون، «فلا تبتئس بما کانوا یفعلون (۳۶)» رنجه مباش و تیمار مدار با آنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای - تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهم، واشتقاقه من الخبت وهی الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای - اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت جان وسکون جوارح درطاعات، رسته‌از تراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب الجنّة» الواصلون الی الرّضوان الاکبر، «هم فیها خالدون».

آنگه مثل زد مؤمنان و کافران را: «مثل الفریقین» فریق المسلمین و فریق

---

۱ - وعده میدهی (ج) ۲ - راست میگویی (ج) ۳ - آنچه (الف)

الکافرین، همانست که جائی دیگر گفت: «فای الفریقین احقّ بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یك فریق نابینا و کر، ودیگر فریق بینا وشنوا، کافر درنابینائی و کری دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی‌است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنگه گفت: «هل یستویان مثلا» ای ـ هل یتشابهان فی‌المثل؟ وهونصب علی‌التّمییز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون‌هم؟ ثمّ قال: «افلا تذکّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل **مکه** فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأکید قسم، تقدیره: واللّه «لقد ارسلنا **نوحاً**» کان‌اسمه **ساکتاً** (۱)فسمّی **نوحاً** لانّه کان‌ینوح‌علی‌نفسه. والجمهورعلی انّه اسم اعجمّی الی، قومه المعبوث الیهم، «انّی لکم نذیر مبین» بفتح الف قرائت **مکی و بصری و کسائی** است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذرکم عذاب‌اللّه، «مبین» ابیّن لکم مصالحکم.

«ان لاتعبدوا الّااللّه» یجوز ان‌یکون نصباًعلی‌تقدیر ارسلناه بـ: «ان‌لاتعبدوا الّااللّه». وقیل: ابیّن لکم «ان لاتعبدوا» و یجوز ان‌یکون جزماً علی النّهی و«ان» هی‌المفسّرة «انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم» یریدالغرق و«یوم‌الیم» کقول‌القائل: نهاره صائم، لان‌الالم والایلام یقعان فیه. وقال **مقاتل**: بعث **نوح**(ع) بعد مأیة سنة و لبث یدعو قومه تسع مأیة وخمسین سنة و کان‌عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **وهب** قال: اوحی الیه و هو ابن خمسین سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسین سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسین سنة و کان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **ابن‌عباس** قال: اوحی‌الیه وهوابن اربع مایة و ثمانین سنة ودعا قومه مائة و عشرین سنة ورکب السّفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسین سنة، فذلك الف سنة الّا خمسین عاماً.

«فقال‌الملاء الذین کفروا من قومه» ای ـ الاشراف من قومه «ما نریك» یا **نوح** «الا بشراً مثلنا» سمی‌الانسان بشراً لظهور بشرته خلافا للبهائم والطیور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنین است ظ: سکناً

والصدف . چون **نوح** ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عذاب بیم داد ، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که : ای **نوح** ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما ، و این سخن بر انکار صحت نبوت وی گفتند « و ما نریك اتّبعك الاالذین هم اراذلنا » همانست که جای دیگر گفت : « انومن لك واتّبعك الارذلون » اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب . وگفته‌اند : جمع ارذل است وهوالناقص القدر ، یعنی ، فرومایه و بی قدر نه خواجه و رئیس « بادی الرّأی » قرأ **ابو عمرو** بادیٔ بالهمز بعدالدال « الرّای » بغیر همزٍ ، والمعنی « اراذلنا » فی مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك . وقرأالباقون بادی بالیای غیرمهموزة . فمن قرأ بادیٔ الرای بالهمز ، فمعناه اوّل الرّای من بدأت الشی و ابتدأت ، و من قرأ بادی الرّای بغیرالهمز فمعناه : ظاهرالرّأی من بداالشی یبدو اذا اظهر ، چون بهمزخوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ مااند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند ، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تا ترا بشناختندید ، هر گز ترا نپذیرفتندید ، وپس روی نکردندید ، واگر به « یا » خوانی بی همز ، معنی آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان که نفایهٔ مااند چنانکه پیداست وچنانکه فرامی نگریم ، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حاجت بتأمل نیست . و قیل : معناه : اتّبعوك فی ظاهرالرّای و باطنهم علی خلاف ذلك . وفی الرّای قولان : احدهمامن الرؤیة کقوله : رأی العین . والثانی من التفکر ، وهذا اظهر . وانتصاب بادی علی المصدرکما تقول ضربته اوّل الضرب . وقیل : علی الظرف وانماحمل علی الظرف ولیس بزمانٍ ولامکانٍ لان « فی » مقدّر معه ای - فی ظاهرالامر وفی اوّل الرّای .

« و ما نری لکم علینا من فضلٍ » **نوح** را میگفتند و اتباع وی را که شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی ، نه در مال و نه در نسب و نه در دین ، که در آنچه می گوئید دروغ‌زنان‌اید ، **نوح** در دعوی که میکنند ، و اتباع وی در تصدیق .

« قال یا قوم ارایتم ان کنت » این کون حال است « علی بیّنةٍ من ربّی »

ای ـ علی بیان و یقین من ربّی ، و معرفة مایجب له‌علیّ «وآتانی رحمةً من‌عنده» رحمنی بها فجعلنی نبیّـاً . «فعمیت علیکم» تلك‌البینة ، ای ـ خفیت علیکم فعمیتم عنها، لانّ‌الله سلبکم علمها و منعکم معرفتها لعنادکم‌الحق . بیّنة اینجا دلایل نبوت است از معجزات و آیات ، و رحمت نبوت است کـه سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان ، ازین جهت آنرا رحمت نام کرد ، قرأ **حمزة والکسایی وحفص** «فعمیت علیکم» مضمومة‌العین مشددة‌المیم من عمّی‌یعمی‌تعمیة ، ای ـ عماها‌الله‌علیکم لاعراضکم عنها ، کما قال‌الله تعالی : « اولئك‌الذین لعنهم‌الله فاصمهم و اعمی ابصارهم» وقیل : عماها **الشیطان** بوسوسته لکم وتزیینه، کقوله :«وزیّن لهم **الشیطان** ما کانوا یعملون » والفعل فی هـذه‌القراءة مبنی لما لم یسم فاعله ، وعمیت، ای‌ـ اخفیت‌والتاء ضمیرالرحمة من قوله : « و آتانی رحمة من عنده » و قرأ**الباقون** فعمیت بفتح‌العین و تخفیف‌المیم ، والوجه ان‌الفعل مبنی للفاعل وهوضمیرالرحمة، وعمیت، بمعنی‌خفیت ویجوز ان‌یکون علی‌القلب، والمعنی : عمیتم عنها کما تقول ، ادخلت‌الخاتم‌فی اصبعی و کقوله : «ولا تحسبنّ‌الله مخلف وعده رسله» ویقال : عمی‌علی هذا الامر وعمیت‌عنه اذا لم افهمه « انلزمکموها وانتم لها کارهون » یعنی ـ انلزمکم قبولها و نضطرّکم الی‌معرفتها اذ کرهتم ، قال **ابن‌جریر** : ای ـ لانجبرکم‌علی‌الایمان بالله وانتم کارهون لذلك ولکن نکل امرکم الی‌الله حتی یقضی‌فی‌امرکم مایشاء . قال **مقاتل** : لو استطاع **نبی‌الله** لالزمها قومه ، ولکن لم یملك ذلك .

« و یا قوم لا اسئلکم علیه » ای ـ علی تبلیغ‌الرسالة کنایة عن غیر مذکور، «مالا» ای ـ جُعلا «ان اجری الا علی‌الله» ای ـ ما ثوابی الا علی‌الله « و ما انا بطارد الذین آمنوا » این جواب آنست که گفتند :« هم اراذلنا » اینان که بتو پی‌برده‌اند نزدیك ما سفله و رُذال‌اند نه اشراف و رؤسا ، وما ننگ داریم که باایشان باشیم، ایشانرا از بر خویش بران تا بتو ایمان آریم . **نوح** بجواب ایشان گفت :« ما انا بطارد الذین آمنوا » من ایشانرا نرانم که ایشان گرویدگان‌اند «انّهم ملاقوا ربّهم» ایشان ببعث و نشور ایمان دارند ، و ایشان خداوندخویش را خواهند دید ، وجزای ایمان و کردار خویش ببینند؛ وهر که ایشانرا راند وبرایشان ظلم کندبجزای‌خویش

رسد « ولکنی اریکم قوماً تجهلون » لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران.

« و یا قوم من ینصرنی من‌الله » ای - من ینجینی من عذاب‌الله « ان طردتهم افلا تذکّرون » افلا تتّعظون و تتفکّرون ان طرد من قرّبه‌الله یوجب سخط‌الله.

« ولا اقول لکم عندی خزائن‌الله » ای - خزائن‌امواله فاعطیکم علی‌الایمان. و قیل: خزائن‌المطر فاسوقها الیکم. و قیل: مفاتح‌الغیب، وهو جواب‌لقولهم‌اتّبعوك فی‌ظاهر ماتری منهم وهم فی‌الباطن‌علی خلافك، فقال‌مجیباً لهم: «لااقول لکم‌عندی خزاین » غیوب‌الله « ولااعلم » مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم‌فسبیلی قبول ما ظهر منهم.

« ولااقول انّی ملك » این جواب ایشان است که گفتند: « ما نریك الا بشراً مثلنا» ما ترا بشری، آدمیی هم چون‌خود می‌بینیم **نوح** گفت: من‌خودنمی گویم که من ملکی‌ام که من‌همان‌آدمی وبشرام که شما میگوئید « ولا اقول للذین تزدری» ای- تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی- المؤمنین«تزدری» تفتعل، من‌قولهم زریت علی‌الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به « لن‌یؤتیهم‌الله‌خیراً» توفیقاً و ایماناً « الله اعلم بما فی انفسهم » من‌الخیر والشر و لیس لی ان اطلع‌علی‌ما فی نفوسهم وضمائرهم « انّی اذاً لمن‌الظالمین » ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهرلی منهم‌الایمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اتّبعوك فی‌ظاهر الرّای‌وباطنهم علی خلاف ذلك، **نوح** گفت: برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام‌الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان‌چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آنگه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یانوح قدجادلتنا» ای - بالغت فی‌خصومتنا، ومعنی‌الجدال فتل‌الخصم عن‌رأیه بالحجاج، جدل درلغت **عرب** بر پیچیدن‌است، جدیل‌مهار (۱) پیچیده‌است، ودر

---

۱ - ماهار (الف)

شوان خوانده‌اند: «یانوح قدجدلتنا فاکثرت جدلنا» برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی- قدا کثرت جدلنا فجدلتنا. ای **نوح** چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال ببردی و به پیکار بشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی و غالبنی فغلبنی. «فاتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی وعیدك.

«قال انما یأتیکم به‌الله» ای- لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما ذلك الی‌الله و هوالذی یاتیکم به «ان شاء وما انتم بمعجزین» ای- لستم بمعجزیه ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم. «ولا ینفعکم نصحی» ای- دعائی الی التوحید «ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم» اینجا سخن تمام شد و در آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: ان کان‌الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی «ان اردت ان انصح لکم» میگوید: اگر الله خواسته‌است که شما را بی راه(۱) کند وحکم شقاوت که در ازل کرده برسر شما براند نصیحت من امروز شما را چه سود دارد ونیك خواست من چه بکار آید. من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة، من لم یؤهّله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجّتی محکم است این آیت بر **معتزله** و **قدریه**، که اضافت ضلالت وغوایت با خود میکنند، وارادت خود فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هادی ومضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت وضلالت بحکم اوست، و بارادت ومشیّت اوست، لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عینٍ ولافلتة خاطر ولالفتة ناظرٍ الابقضاءالله وقدره وبارادته ومشیّته فمنه الخیر والشرّ والنفع والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة، لارادّ لقضائه «ولا معقّب لحکمه» «یضلّ من یشآء ویهدی من یشاء» «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون» «هوربکم» ای- خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته «و الیه ترجعون» ای- الی حکمه ترجعون والی مشیته تمضون، وقیل: «الیه ترجعون» بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغیّ» فوق الضلال، والغیّ لایقال، الّا للانسان فانّه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطّین ولایقال غوی الاّ للنّاکب عن الصواب.

---

۱ - بیراه (ج)

« ام یقولون افتریه » این آیت عارض است درمیان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باین **مصطفی** است (ص) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی - کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت « قل ان افتریته » ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلیّ اجرامی » وبال جرم من و جزای بد کرد من برمن نه برشما. یقال : اجرم الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** « فعلیّ اجرامی » بفتح الف، میگوید: بد کردهای من برمن . آنگه گفت :« وانابریءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علیّ اجرامی » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت :« و انا بریءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید. وقیل :« امیقولون افتریه» یعنی به **نوحاً** ع فیحتاج الی اضمار یعنی - فقلنا له : **نوح** «قل ان افتریته» والاول اظهر. قوله: واوحی الی **نوح** انه لن یومن من قومك الاّ من قد آمن» حقّ عزّ وجلّ (۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد، از اینجا رواداشت که بریشان دعای بد کرد گفت : « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً ، انك ان تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّاراً » . قال : اهل التفسیر کان **نوح** (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقی فی بیته یرون انه قدمات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم . وقیل : جاءه رجل معه ابنه وهو یتوکّاء علی عصاه فقال: یا بنیّ انظر هذا الشیخ لا یغرّنك . قال : یا ابت مکنّی من العصا فناوله ایّاها فشّجه شجّةً فی رأسه « فلاتبتئس بما کانوا یفعلون » ای لا تغتم ولا تحزن . والابتیاس افتعال من البؤس والبؤس الحزن، وقیل: الابتیاس حزن معه استکانة . قیل : هذا خطاب له بعد الدعاء لانّه لمّا دعا علیهم حزن واغتمّ . وقیل: هومتّصل بالاول ، ای - لاتحزن ولا تستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلکهم ومنقذك منهم فحینئذ دعا علیهم فقال :« رب لاتذر علی - الارض من الکافرین دیّاراً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ان الذّین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم » الایة .

---

۱ - جلّ جلاله (ج) .

از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علیین ایشان خواهند بود که امروز حلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند ، درسرای اخبات آرام گرفته ، درشاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته ، وازراه معارضه برخاسته . گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد ، وآن پسندی که او کند ، ای مسکین ، **نمرود** طاغی در کافری یك بار(۱) تیر انکار درروی ایمان زد ، تودرمسلمانی بروزی چندین بار تیرانکارواعتراض برروی احکام تقدیر زنی ، صفت(۲) بندگیت کجا درست آید ، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که درکوی حقیقت کمروفا برمیان بندی ، ودست دربند شریعت دهی ، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی ، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی ، بنده هرگزچون خداوند نبود ، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند .

راحت مشرّقةً و رحت مغرّباً   ومتی التقاء مشرّقٍ و مغرّبٍ

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً » نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد ، تاازروی استدلال بآیات آفاق نظر کند ، نه‌دل فکرت دارد تادرآیات انفس تأمّل کند ، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند ، و بینای بحقیقت اوست که بعلم‌الیقین شواهد افعال نگرد . که «اولم ینظروا فی ملکوت السمّوات والارض» باز بعین‌الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون **القرآن**» باز بحق‌الیقین جلال ذات بیند . که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست ، عین‌الیقین بحکم بیانست ، حق الیقین بنعت عیانست ، علم الیقین مؤمنان راست ، عین‌الیقین پیغامبران راست ، حق‌الیقین **مصطفی** راست ص ، از آن است که عالمیان باخبراند و او باعیان . همهٔ عالم صدف‌اند واو جوهر ، همهٔ عالم طفیل‌اند واو مقصود .

گرنه سبب توبودی ای درّ خوشاب   آدم نزدی دمی درین کوی خراب

« و لقد ارسلنا **نوحاً** الی قومه » الآیة . آورده‌اند که **نوح** ع روزی بسگی

---

۱ - یکبار (ج)   ۲ - صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی برفت که : ما اقبحه ، چه زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . ربّ العزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب کنی (۱) بر آفریدهٔ ما ؟ اخلق انت احسن من هذا ؟ **نوح** از سیاست این عتاب بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای مسکین ! **نوح** با درازی عمر یك بار کلمه‌ای گفت نه پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلاّت نهمار، ومعصیت بی‌شمار ، خود چه باید کرد ، وحالت گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، ونواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی کرد و خدایرا شکر همیگفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سر آن صبروشکر برخاست ، دانست که بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هر که درو صبر کند ، دوستی را سزاست : **مصطفی** صم گفت : «انّ الله تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبر کند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش کند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران　　　درجان وجگر خدنگها دارم من

پیر طریقت گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت (۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس آنگه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس الله روحه] (۳) روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بارخدایا طعام

---

۱ - عیب میکنی (ج)　　۲ - عندیت . (ج)　　۳ - در (ج) نیست .

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که اوطعام وابلا میخورد، خود ندانستند که وارضا میخورد، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست، وثمره‌ای بزرگوارتر از ثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله: «ورضوان من الله اکبر»

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی-: « **واصنع الفلك باعيننا ووحينا** » و کشتی کن بر دیدار دو عین ما و به پیغام ما، «**ولاتخاطبنی**» وباما سخن مگوی، « **فی الّذین ظلموا** » در کار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن، « **انّهم مغرقون (۳۷)** » که ایشان بآب کشتنی اند.

«**ویصنع الفلك**» و کشتی میکردید(۱)، « **وكلما مرّ عليه** » و هر گاه که بر گذشتید(۲) برو، « **ملاء من قومه** » گروهـی از قوم او، « **سخروا منه** »افسوس میکردند برو«**قال ان تسخروا منّا**» [نوح] گفت: اگر می‌افسوس(۳)دارید ازما«**فانّا نسخر منكم كما تسخرون**» ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما «**فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه** » آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی کـه رسوا کند او را «**ويحلّ عليه عذاب مقيم (۳۸)**»و[بدانید] که آن کیست که فرو آید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه «**حتی اذا جاء امرنا**» [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد، « **وفار التّنور** » واز تنور تافته آب برجوشید، «**قلنا احمل فيها** » [نوح] را گفتیم بر گیر در کشتی، «**من كلّ زوجين اثنين** » از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه‌ای ومادینه‌ای « **واهلك** » و کسان خویش، « **الّا من سبق عليه القول** » مگر اوکه سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت، «**ومن آمن** » وهر که گرویده است [در کشتی نشان] « **وما آمن معه الّا قليل (۳۹)** » و بنگروید با او مگر اند کی.

«**وقال اركبوا فيها** »[الله] گفت: درنشینید درکشتی [و بگوئید]«**بسم الله مجريها ومرسيها** »بنام خدا راندن آن وبازداشتن آن، «**انّ ربّی لغفور رحيم (٤٠)**» [و گوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان.

---

۱ - میکردی (ج) ۲ - بر گذشتی (ج) ۳ - افسوس میدارید (ج) ٤ - وبگو (ج)

«**وهی تجری بهم**» و می بردی کشتی روان ایشانرا «**فی موج کالجبال**» درموج موج چون کوه کوه، «**ونادی نوح ابنه**» وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**]، «**وکان فی معزل**» وبا یکسو شده بود کران گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] «**یا بنی ارکب معنا**» ای پسر بیا ودرنشین باما. «**ولاتکن مع الکافرین (٤١)**» وباکافران مباش.

«**قال ساوی الی جبل**» پسر گفت: من با کوهی شوم، «**یعصمنی من الماء**» که مرا نگاه‌دارد از آب، «**قال لاعاصم الیوم من امرالله**» [**نوح**] گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای، «**الّا من رحم**» مگرالله که هم او بخشاید، «**وحال بینهما الموج**» [تادرسخن بودند] موج میان ایشان درآمد، **فکان من المغرقین (٤٢)**» [وپسر را ببرد] واز غرق کردگان گشت.

«**وقیل**» و گفتند [پس ازهلاك غرق شدگان]: «**یاارض ابلعی ماءك**» ای زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای «**ویا سماء اقلعی**» وای آسمان تو بازگیر آن آب که فروگذاشته‌ای، «**وغیض الماء**» وآب زمین درزمین فرو بردند، «**وقضی الامر**» وکاربرگزاردند، «**واستوت علی الجودی**» وکشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی**، «**وقیل بعداً للقوم الظّالمین (٤٣)**» والله گفت: دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را برخویشتن.

«**ونادی نوح ربّه**» **نوح** [چون خواست که از کشتی فروآید] خداوند خویش را خواند بآواز، «**فقال ربّ انّ ابنی من اهلی**» گفت خداوند من پسر من از کسان من بود، «**وانّ وعدك الحق**» و وعدهٔ تو راست است، «**وانت احکم الحاکمین (٤٣)**» وتوراست حکم ترحا کمانی و باداد ترداوران.

«**قال یا نوح انّه لیس من اهلك**» گفت: ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود، «**انّه عمل غیر صالح**» که او کسی بود که کار نه‌نیك میکرد، «**فلا تسئلن مالیس لك به علم**» هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی]، «**انّی اعظك ان تکون من الجاهلین (٤٥)**» من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی.

«**قال ربّ انّی اعوذ بك**» **نوح** گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، «**ان اسئلك مالیس لی به علم**» که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه میخواهم، «**والا تغفرلی و ترحمنی**» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «**اکن من الخاسرین(۴۷)**» اززیان کاران یکی باشم.

«**قیل یا نوح اهبط**» الله گفت‌ای **نوح** فرودآی [از نردبان کشتی] «**بسلام منّا**» بسلامی و تحیّتی ازما [برتو] «**و برکات علیك**» وبرکات از ما برتو، «**وعلی امم ممن معك**» و برگروهانی که از پشت این پسران بود نی‌اند که با تواند، «**وامم سنمتّعهم**» و گروهانی خواهند بود که ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «**ثم یمسّهم منّا عذاب الیم(۴۸)**» وآنگه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتّی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: که **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» واین درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انّه لم یدر کیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء(۱) الطائر لیشقّ الماء. و قیل: بوحینا الیك ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی‌الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: «فی الّذین ظلموا» زوجته **واغلة** و ابنه **کنعان**. **ابن‌عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی‌ساز پس چون آن درخت بر آمد و ببالید و ببرید و خشك گشت مزدوران را بدست یاری گرفت تا آن کشتی‌بساختند هزارو دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن. وقیل: کان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وبابها فی‌عرضها. بدانکه(۲) سه طبقه

۱ـ الجؤجؤ، من‌الطائر والسفینة، الصدر. (المنجد). ۲ ـ وآنگه (الف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صد سال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّ علیه ملأٌ من قومه سخروا منه » ربّ العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید(۱) بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس می کردند و می گفتند(۲) : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درودگر گشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درودگر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می‌کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب رود ، گفتند : کیف تجری السفینة فی البرّ ؟اینجا خشك زمین است برخشك زمین(۳) کشتی چون رود ؟ همچنان افسوس میداشتند وبا یکدیگر می خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخر منکم » عند نزول العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ، وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنگه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه » من، استفهام است بمعنی: ایّ، وموضع آن رفع ، والتقدیر «فسوف تعلمون» فیما بعد ایّنا اولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکهم « و فارالتّنور » یعنی جعل علامة لـ **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای ناراً . **حسن** گفت: تنوری بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می‌پخت . ربّ العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت نزول عذاب را، میگویند: روزشنبه بود که زن **نوح** **رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب بر آمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح** السفینة فی

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلى باب **كندة**، و قيل: كان فى ارض **الهند**، وقيل: كان بـ: **الشام** فى موضع يدعى **عين وردة**. وقيل: «فار التنور» كناية عن اشتد دالامر و صعوبته كما يقال: حمى الوطيس اذا اشتد الحرب، وقيل: التنور - وجـه الارض. يعنى - اذا رأيت الماءَ قد فار على وجه الارض فار كب انت و اصحابك السفينة، و قيل: «فار التنور» اى - طلع الفجر. والاكثرون على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

« قلنا احمل فيها » اى - فى السفينة « من كلّ زوجين ». قرأ **حفص**: «من كلٍ زوجين» بتنوين لامِ كلّ، و كذلك فى **المؤمنين**، والمعنى: من كل شیء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعـد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول « احمل » والمراد احمل فى السفينة من كل شى او من كل صنف من الحيوان « زوجين » ذكراً وانثى، ثم قال: « اثنين » على سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: « من كل زوجين » مضافاً غيرمنون فى السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الى الزوجين وجعل قوله: « اثنين » مفعول « احمل » والمعنى: احمل اثنين من كل زوجين، اى - احمل من كل شیء له زوج اثنين ذكراً وانثى، والزوج فى كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجاحمام.
قال الله تعالى: « وانّه خلق الزّوجين الذكر والانثى » فالـذّكر زوج للانثى والانثى زوج للذّكر. «واهلك» يعنى - ولدك و عيالك « الّا من سبق عليه القول» يعنى - تقدّم قولى لك «لاتخاطبنى فيه» وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: «الا من سبق عليه القول» يعنى - من كان فى علم الله انّه يغرق بكفره. «ومن آمن» اى - واحمل من صدّقك من المؤمنين.

« وما آمن معه الا قليل » مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در كثرت امّت **نوح** اندك باشد و درست تر(۳) آنست كه دركشتى كم ازده تن بودند، **نوح** بود وزن وى وسه پسر[**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** و زنان ايشان. واصاب **حام** امرأته فى السّفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسّودان. هرچه

---

۱ - الداخلى (ج). ۲ - يعنى درين سوره و در سورة مؤمنين. ۳ - درستر (الف).
٤ - منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگر این سه پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترک** است و **خزر** و **صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین** ، ساکنان حدود مشرق تا یمهبّ شمال ایشان‌اند. و**حام** پدر سیاهان است. **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان** . ومسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود : **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی الارض الّتی سمیّت و نسبت الیه ، و گفته‌اند : ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هو الّذی ینتهی الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی بر فرزندان **نوح**، **سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والّذی تسمیّه **العجم** ، **ایران** . وهو الّذی بنی ارض **العراق** فاختصها لنفسه فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد** ، **شالخ** بود پسر وی و بعد از وی برادرزادهٔ وی **جمّ بن ویونجهان بن ارفخشد** و هو الّذی ثبت ارکان الملك و بنی معالمه و اتخذ **یوم النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ : **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروا بها فشحنت بهم و کان کلام الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی بعض فتفرّقت کلّ فرقة جهة من جهات العالم باللّسان الّذی علیه اعقابهم الی الیوم . وعن **ابن عباس** قال: قال **الحواریون** ، ا : **عیسی**ع لو بعثت من شهد السّفینة فحدّثنا عنها ، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم ، قال : هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قد شاب . قال له **عیسی**ع : هکذا اهلکت؟ قال: لا ، متّ وانا شاب ولکنّی ظننت انّها السّاعة فمن ثمّ شبت. قال : حدّثنا عن سفینة **نوح** . قال : کان طولها الف ذراع ومایتی ذراع وعرضها ستّمائة ذراع وکانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطیّر ، فلمّا کثرت فیها اروات الدّوابّ اوحی الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی الرّوث . فلمّا وقع الفار فی السّفینة جعل

---

۱ - وؤم (الف) ۲ - آرفخشد (الف) ۳ - ثلاثمائه (الف)

يقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت فی السّفينة فاوحی الله الی **نوح** ان اضرب بين عينی الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا علی الفارة، فقال له: يا **عيسی**ع كيف علم **نوح** ان البلاد قدغرقت؟ قال: بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوقع عليها فدعا عليه بالخوف، فلذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها وطين برجليها فعلم انّ البلاد قدغرقت قال فطوّقها الحمرة الّتی فی عنقها ودعالها ان تكون فی انس وامان فمن ثمّ تالف البيوت. قال: فقالوا يا **رسول** الله: الانطلق به الی اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا، قال: كيف يتبعكم من لا رزق له. قال فقال له: عد باذن الله فعاد تراباً.

«وقال اركبوا فيها» ای ــ قال الله اركبوا فيها. و قيل: قال لهم **نوح** اركبوا فی السّفينة. يقال: ركب الدّابّة وركب فی الفلك. قال **ابن عباس**: اوّل ما حمل **نوح** فی الفلك من الدّواب الذّرة، وآخر ما حمل الحمار، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل **نوح** يقول: و يحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّی قال **نوح**: ويحك ادخل وان كان **الشيطان** معك. كلمة سبقت علی لسانه. فلمّا قالها **نوح**، خلی **الشيطان** سبيله فدخل و دخل **الشيطان** معه فقال له **نوح**: ما ادخلك علیّ يا عدوّالله؟ فقال: الم تقل ادخل و ان كان **الشيطان** معك؟ قال: اخرج عنّی يا عدوّالله قال: لابد من ان تحملنی معك. فكان فيمايز عمون فی ظهر الفلك. وقيل: انّ ابليس واولاده صاروا رياحاً فطاروا فی الهواء الی ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند كه مار و كژدم آمدند، گفتند: يا **نوح** ما را درنشان دركشتی **نوح گفت**: ننشانم كه سبب مضرّت وبليّت ايد، ايشان گفتند: مارا درنشان كه باتوعهد كرديم كه هركه نام تو برد، اورا نگزيم و نرنجانيم اكنون هركه ازمضرّت ايشان ترسد تااين آيت برخواند: «سلام علی **نوح** فی العالمين انا كذلك نجزی المحسنين انّه من عبادنا المؤمنين»، فانّهما لاتضرّانه. «وقال اركبوا فيها» **نوح** گفت: درنشينيد در كشتی بنام خدای گوئيد: «بسم الله مجريها و مرسيها» ــ قرائت **حمزه و كسائی و حفص** «مجريها» بفتح ميم است، ای ــ جريها ــ بنام خدا است رفتن آن. باقی «مجريها» خوانند، ای ــ اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن و برضمّ ميم، «مرسيها» همه متفق اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجریها و مرسیها» بنام خدای که رواننده آنست و بدارنده آن **زجاج** گفت: باللّٰه تجری وبه‌تستقرّ، بنام اللّٰه کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی گرفت و هر گه که **نوح** خواستی تا کشتی روان شود گفتی: «بسم‌اللّٰه» روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌اللّٰه» بایستادید.

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال رسول‌اللّٰه (ص) «امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌اللّٰه الملک و ما قدروااللّٰه حق قدره»، «بسم‌اللّٰه مجریها و مرسیها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» چون **نوح** درکشتی نشست‌واصحاب‌وی، فرمان‌دادندتاآسمان آب فروگذاشت چنانکه‌اللّٰه گفت: «ففتحنا ابواب السّمآء بماءٍ منهمر» وزمین‌آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت: «وفجّرنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت: «وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمر وتمرة، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّیاح الشّدیدة فی خلاله.

«و نادی **نوح**ٌ ابنه» و اسمه **کنعان** و قیل **یام**، و قیل **عرویا**، «و کان فی معزلٍ» من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌اللّٰه، والعزلة البعد. «یابنّی» قرائت عامّهٔ قرّاء کسر، «یا» است مگر **عاصم** که بفتح یاخواند، فمن کسرفلانّه حذف یاء المتکلّم‌فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، کما تقول: یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام.

«ارکب معنا» باظهار، قرائت **نافع** است و **ابن‌عامر** و **حمزه** و **یعقوب** و **بزی** از **ابن‌کثیر**، و ترک الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان. باقی بادغام خوانندلانّهماحرفان متقاربان من مخرج واحد فلمّا کانا من مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. **نوح** گفت مر پسرخویش را: «ارکب معنا» یعنی ـ اسلم و ارکب، اورا بر کشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت **نوح** اورا میخواند، و اگر **نوح**

آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، واومی ترسید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آنگه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من الماء» ای ـ من الغرق «قال لاعاصم الیوم من امرالله» گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافقٍ وعیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی ـ لکن من رحمه‌الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. واگر گوئیم استثنا صحیح است موضع «من» رفع باشد، یعنی ـ من رحم هوالله عزّوجلّ، ای ـ لاعاصم الاّالله «وحال بینهم الموج» ای ـ بین **نوح** و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای ـ صار من المهلکین بالماء. روی انّ **ابن نوح** بنی من الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب **نوح** السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی اتّخذه من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلك البیت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق **ابن نوح** فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه **نوح** واصحاب وی در کشتی بودند دهم **رجب** درکشتی بودند، و روز **عاشورا** از کشتی فرو آمدند، و در ستتر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمهٔ کوههای عالم سی گز آب بر گذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامراة صبیّ صغیرٌ و کانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء طرحته فقال‌الله لـ: **نوح**: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب **نوح** السّفینة فی اوّل یوم من **رجب** فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجرت السّفینة بهم الی **یوم‌النحر** «واستوت علی **الجودی**» **یوم‌النحر** (۱) فمکثت علیه شهراً حتی جفّت الارض وخرجو امنها یوم **عاشوراء** فصام **نوح** و من معه شکرا لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی ـ قال‌الله للارض بعد تناهی الامر فی هلاك قوم **نوحٍ** «یا ارض ابلعی ماءكِ» ای ـ تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمان داد بزمین که آب

---

۱ ـ یوم‌النحر دهم ذیحجة (منتهی الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر، میگویند: لختی از آن بقاع زمین استعصا نمود وسر وا زد ازین فرمان، تا ربّ العالمین آب وی تلخ وشور گردانید وآن زمین شورستان کرد. «و یا سماءُ اقلعی» ای - یا سحاب امسکی عن انزال المیاه. «وغیض المآء» ای - ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض، یقال: غاض الماء یغیض، اذا غار فی الارض، وغاضه الله ای - نقصه، لازمٌ ومتعدّ کما یقال: زاد الشیئُ وزدته. «وقضی الامر» ای - فرغ من محازاة الاعداء، کقوله: «و انذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر» یعنی - فرغ من محاسبة الاعداءِ ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی**» یعنی - استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل: فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد**. «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر - میگوید: دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را، این از کلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را از پشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت: «الا بعداً لـ: **عاد**» «الا بعداً لـ: **ثمود**» «الا بعداً لـ: **مدین**» «ولا یخاف عقباها» هم ازاین باب است. آنچه **موسی** را گفت: «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت: «فکیف آسی علی قومٍ کافرین» ولیس ربّنا بجبّارٍ یبدوله ندامة او یخاف عاقبة، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیة، بعدان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها وحسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ.

«ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی، وذلک فی قوله تعالی: «واهلك» بارخدایا تومرا گفته‌ای که تراو کسان ترا از غرق برهانم واین پسر از کسان من بود، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ العالمین اورا جواب داد که: «انّه لیس من اهلك» ای - من اهل دینك. وقیل: لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم. روایت کنند از علی [مرتضی](۱)(ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر، ولهذا قال: من اهلی ولم یقل: منّی. وقیل: کان لغیر رشده وهذا غیر صحیح لانّ الله تعالی عصم انبیاءه من مثله، وحمل المفسّرون. قوله «فخانتاهما» علی -

۱ - (ج)

الدّين لاعلى الفراش يعنى- احديهما كانت تخبر النّاس انّه مجنون والاخرى كانت تدلّ على الاضياف. وقال **ابن عباس**: مابغت امراة نبىّ قط. يکى از **سعيد جبير** پرسيد كه «انّ ابنى من اهلى» اين پسر **نوح** بود يانبود. **سعيد** خشم گرفت، گفت: سبحان الله لااله الّاالله» خداى ميگويد جلّ جلاله بارسول خويش كه پسر وى بود وتومى گويى كه نبود، آنكه گفت: كان ابنه ولكنّه كان مخالفاً فى النيّة والعمل والدّين فمن ثمّ قال: «انّه ليس من اهلك انّه عمل غير صالح» بكسر الميم وفتح اللاّم ونصب «غير» قرأها **الكسايى و يعقوب**، والوجه انّ الضمير فى «انّه» لابن **نوح** والمعنى: انّ ابنك عمل غير صالح، والتقدير: عمل عملا غير صالح فحذف الموصوف واقيم (۱) الصّفة مقامه. ميگويد: اى **نوح** او از كسان تو نبود كه كارنيك نميكرد (۲) يعنى - كه در دين ونيّت وعمل مخالف تو بود. وقرأ الباقون «عمل» بفتح الميم ورفع اللاّم منوّنة ورفع «غير» والوجه انّه يجوزان يكون الضّمير فى «انّه» لابن **نوح** ايضاً فيكون على حذف المضاف، والتقدير انّ ابنك ذوعمل غير صالح فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه، ويجوزان يكون الضّمير فى «انّه» للسّئوال، والتّقدير انّ سؤالك، ماليس لك به علم عمل غير صالح. يعنى - اين گفت كه تو مرا گفتى اى **نوح** كارى نه نيك است وآن گفت وى خلاص خواستن پسر بود پس از آنكه كفر وى شناخته بود ودانسته. و گفته‌اند خلاص وى خواستن بود پس از آنكه گفت «لاتذر على الارض من الكافرين ديّاراً»

«فلا تسئلنّ» درين كلمت سه قرائت است «تسئلنّ» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن كثير** است وبفتح لام و كسر نون و نون مشدد قرائت **نافع و ابن عامر** است ولكن **ورش** و **اسمعيل** از **نافع** اثبات ياء روايت كرده‌اند درحال وصل نه در حال وقف، و**قالون** حذف ياء روايت كرده درهر دوحال، و **بصريان و كوفيان** «تسئلن» خوانند بسكون لام وكسر نون مخفّف، واز **بصريان ابو عمرو** ياء اثبات كند درحال وصل دون الوقف، و **يعقوب** درهردو حال اثبات كند و **كوفيان** در هردو حال حذف كنند واصل كلمه «لاتسئلن» (۳) بجزم لام است برمعنى نهى ودخلته النون الثقيلة للتّوكيد، معنى آنست كه مپرس آنچه علم آن برتو پوشيده كرده ام و ندانى كه در حكم من

۱- اقيمت (ج) ۲ - كار نه نيك كرد (الف) ۳ - لاتسئل (ج)

جائز است « انّی اعظك ان تکون من الجاهلین » اینجا، لا، مضمر است یعنی - ان لاتکون من الجاهلین. وقیل : معناه: ان تکون من الجاهلین فتظنّ انی لاافی (1) بوعدی وعدته.

پس نوح بزلّت خویش معترف شد، گفت: « ربّ انّی اعوذ بك » ای - استجیر بك « ان اسئلك ما لیس لی به علم » ای - ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه « والا تغفرلی » ذنبی بسؤالی « وترحمنی » بفضلك وتنقذنی من غضبك « اکن من الخاسرین » الهالکین.

« قیل یا نوح اهبط » انزل من السفینة الی الارض « بسلام منّا » ای - بسلامة وخلاص من المکاره والهلاك. قال: **عمر بن الخطاب** لمّا استقرّت السفینة علی **الجودی** لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدر الغراب علی الارض وفیها الغرقی من قوم **نوح** فوقع علی جیفة من قوم **نوح** فابطاء علیه فلعنه، ودعا الحمامة فوقعت علی کف **نوح** فقال: اهبطی فائتینی بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت. تنفض ریشة فی منقارها.

وروی انها اتته بورق الزیتون فی منقارها والطّین فی رجلیها، فقالت: اهبط. فقد انبتت الارض. قال **نوح**: بارك الله فیك وفی بیتٍ یؤویك وحبّبك الی النّاس لولا ان یغلبك النّاس علی نفسك لدعوت الله ان یجعل رأسك من ذهب. وقیل: « بسلام » ای - بتحیّة وبتسلیم « منّا وبرکات علیك » یعنی - زیادات فی نسلك حتّی صار ابا البشر بعد **آدم** وان بنی آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة، البیض من **سام**، والحمر من **یافث**، والسّود من **حام**. اینست که رب العالمین گفت: « وجعلنا ذرّیته هم الباقین » ادرکت البرکة کلّهم فتننا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا. ذلك قوله: « وعلی امم ممّن معك » ای - و علی قرون من ذرّیّة من معك من ولدك وهم المؤمنون منهم، ثمّ استأنف الکلام فقال: « وامم سنمتّعهم » فی دنیاهم، یعنی - الامم الکافرة من ذرّیته « ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم » امّا عاجلا وامّا آجلا، قال: **محمد بن کعب القرظی**: دخل فی ذلك السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم القیمة و کذلك فی ذلك العذاب و الامتاع کلّ کافر و کافرة الی یوم القیامة.

---

۱ - اوفی (الف)

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اصنع الفلك باعیننا » **نوح** را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش‌داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر . و نهنگان جان ربای بر رصد ، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تابساحل امن رسی ، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا ، وانگه بادبان صدق بر آن بند وبر مهبّ صبای اطلاع‌ما بدار . اینست که گفت : « باعیننا و وحینا » که ماخود چنانکه باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم « هوالذی یسیّرکم فی البرّ والبحر » « وحملناهم فی‌البّر و البحر » ازروی اشارت میگویدبندهٔ من تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن‌را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردارتو(۲) محمول لطف مایی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده . این همانست که **مصطفی** صم گفت : « الا فتسلکون جسراً من‌النّار یطاء احد کم الجمرة فیقول الجسر، یقول ربّك عزّوجلّ اوانه » کرامتی بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذر گاه صراط با بندهٔ عاصی کند، فمرّة یقف و مرّة یعثر . می‌افتد و می خیزد و رب‌العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳) نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند . درخبرمی آیدکه رحمت‌الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند، واگر(٥) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود ، هربار مادر گوید برخیز جان مادر و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود .

پیرطریقت گفت : الهی ! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت ، وتابرّتو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت ، الهی ! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی ، و نه نا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی ، بلکه(٦) بخود ارزانی کردی تا بر گزیدی و بپوشیدی عیب ، که می‌دیدی .

۱ ـ سیوم (الف) ۲ ـ در دوردار (الف) ۳ ـ دست گیر (الف) ٤ ـ دست گیری (الف)
٥ـ وگر (ج) . ٦ـ بل که (الف) .

« حتّی اذا جاء امرنا و فار التّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان عقوبت وعذاب فراسر ایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلك الّا من سبق علیه القول » هر که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من- المنظرین الی یوم الوقت المعلوم » ولا مکان الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواند که « ارکب معنا » و **ابلیس** دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها » بسم الله سلامة الخلق ، و بالله نجاة الخلق ، بسم الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةٌ عند کلّ ترحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

« و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » **پیر طریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده ، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند بر آن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** را که بستاخی کرد، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستگان (الف) .

او را جواب دادند که «انّه لیس من اهلك» **موسی** (ع) همچنین(۱) بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود؛ بی دستوری دیدار خواست، گفت: «ارنی» جواب آمد که: «لن ترانی»، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت، شب قرب و کرامت که بحضرت اعلی رسید، و بساط جلال و عظمت دید، سر در پیش افکند و هیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید، و دستوری چه دهد، ندا آمد که یا **محمد** «سبّح اسم ربّك الاعلی» دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای، و ما را بپاکی بستای، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یزل نرسد، ثنای خود همچون(۲) چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا، چراغ در آفتاب چه روشنایی دهد، و قطره در دریا چه افزاید، همین کلمت(۳) گفت: «لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك» فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم، بگوی تا نیوشم، سل تعطه اشفع تشفع.

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی - . «**تلك من انباء الغیب**» این قصه از خبرهای پوشیده [بر عرب] است «**نوحیها الیك**» که پیغام دهیم(٤) آنرا بتو، «**ماکنت تعلمها انت**» هرگز ندانستی تو آنرا، «**ولا قومك من قبل هذا**» و نه قوم تو [عرب] دانستند پیش ازین وقت، «**فاصبر**» شکیبایی کن [تو برآذای قوم خویش] «**انّ العاقبة للمتّقین** (٤۹)» که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست.

«**والی عاد اخاهم هوداً**» وفرستادیم به **عاد** کس ایشان **هود**، «**قال یاقوم**» [**هود**] گفت [**عاد** را] که ای قوم «**اعبدوا الله مالکم من اله غیره**» خدای پرستید نیست شمارا خدایی جز از وی(۵) «**ان انتم الّا مفترون** (۵۰)» نیستید مگر دروغ

۱- هم چنین (الف). ۲- هم چون (الف). ۳- کلمه (ج).
٤ - میدهم (ج) ۵ - جذز وی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان .

«یاقوم لااسئلکم علیه اجراً» ای گروه نمی‌خواهم از شما برپیغام رسانیدن مزدی «ان اجری الّا علی الّذی فطرنی» نیست مزد من مگر برو که بیافریدمرا [پس آنکه نبودم] ، «افلا تعقلون(٥١)» در نمی‌یابید [که من یگانه پی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲) .]

«و یا قوم استغفروا ربّکم» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش ، «ثمّ توبوا الیه» وبوی‌باز گردید ، «یرسل السماء علیکم مدراراً» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار ، «ویزدکم قوّة الی قوّتکم» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما ، «ولا تتولّوا مجرمین(٥۲)» وبرمگردید [از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش .

«قالوا یاهود» گفتند: ای هود «ماجئتنا ببیّنة» نیاوردی بماپس کاری روشن وپس پیغامی درست ، «ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك» ومادست بدارندهٔ خدایان خویش نیستیم ازبهر گفت تو ، «ومانحن لك بمؤمنین(٥۳)» وماترا استوار گیرند گان نه ایم .

«ان نقول» نمیگوئیم ما بتو «الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی «قال انّی اشهد الله واشهدوا» گفت: من الله گواه خواهم و شما گواه باشید(۳) انّی بریٔ ممّا تشرکون(٥٤) من دونه» که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(٤) باالله «فکیدونی جمیعاً» با من کارید و بکوشید(٥) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست ، «ثمّ لاتنظرون(٥٥)» آنگه مراهیچ درنك مدهید .

«انّی توکّلت علی الله» من پشت باالله(٦) باز کردم «ربّی وربّکم» خداوندمن وخداوندشما «ما من دابّة الّا هو آخذ بناصیتها» نیست هیچ جنبده‌ای مگراوناصیت آن گرفته دارد ، «انّ ربّی علی صراط مستقیم(٥٦)» خداوند من است براهی راست .

---

۱ - دروغ زنان (الف) ۲ - نجویم بیهوده (ج) ۳ - من الله می گواهی ید (ج) .
٤ - می انباز خوانید (لف) ٥ - بامن کاوید و بامن کوشید (الف) ٦ - باالله (ج)

«**فان تولّوا**» اگر بر گردید، «**فقد ابلغتكم**» من بشما رسانیدم، «**ما ارسلت به اليكم**» آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما، «**ويستخلف ربى قوماً غيركم**» و خداوند من ازپس شما گروهی جزازشماخلیفت نشاند [درزمین]، «**ولا تضرّونه شيئاً**» وشما بسر کشیدن ازطاعت‌وی ویرا نگزائید، «**انّ ربّى على كلّ شیء حفيظ(۵۷)**» خداوند من برهمه‌چیز نگهبان(۱) است [بآن دانا وآنرا یاددار ونگه‌دار].

«**ولمّا جاء امرنا**» و آنگه که فرمان ما آمد، «**نجّينا هوداً**» برهانیدیم **هود** را، «**والذين آمنوا معه**» و ایشان که گرویده بودند با او، «**برحمةٍ منّا**» بمهربانی ازما، «**ونجّيناهم من عذاب غليظ(۵۸)**» وبرهانیدیم ایشانرا ازعذابی بزرگ.

«**وتلك عاد**» و این **عاد** آنست، «**جحدوا بآيات ربّهم**» که شنیدند ونیوشیدند، دیدند وننگریستند، یافتند ونپذیرفتند، آگاه شدند وباراه نیامدند. «**وعصوا رسله**» وسر کشیدند دررسولان(۲) او، «**واتّبعوا امر كلّ جبّار عنيد(۵۹)**» و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را.

«**واتبعوا فى هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة**» وبرپی [**عاد**] بادا درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان، «**الا انّ عاداً كفروا ربّهم**» آگاه‌باشید که **عاد** کافر شدند بخداوند خویش، «**الا بعداً لعاد قوم هود(۶۰)**» آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا **عاد** را قوم **هود**.

النوبة الثانية

قوله تعالى ـ: «تلك من انباءِ الغيب» اى ـ تلك الاقاصيص فى خبر **نوح** ع. من اخبار الغيب عنك ينزل بها **جبرئيل** عليك معجزة و صحّة لنبوّتك يا **محمد**، «ما كنت تعلمها انت ولاقومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت. و قيل: من قبل **القرآن** اى ـ لولا انّا اوحينا اليك ما كنت تعرفها «فاصبر» اى ـ على تكذيبهم لك كما صبر **نوح**. «انّ العاقبة» اى ـ حسن العاقبة من الظفر والنّصر «للمتّقين» كما كان لمؤمنى قوم **نوح** وساير من آمن بالانبياء والرسل.

---

۱ ـ کوشوان (الف) ۲ ـ درّسولان (الف).

«والی **عاد** اخاهم **هوداً**» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی **عاد** اخاهم **هوداً** و این **عاد** اوّل است، و هو **عادبن ارم بن سام بن نوح**. نژاد این **عاد** همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصر خویش جهانداران، و درزمین **یمن** مسکن داشتند و اولاد **سام** و **حام** و **یافث** در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان **شدید بن عمليق بن عاد بن ارم** بود، این ملك برادرزادهٔ خود را **ضحاك بن علوان بن عمليق بن عاد** که **عجم** اورا **بیوراسف** گویند بزمین **بابل** فرستاد تا اولاد **سام** را مقهور کرد و **جم بن ویونجهان بن ارفخشد بن سام** که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را **الولید بن الریان بن عاد بن ارم** بزمین **مصر**، فرستاد و اولاد **حام** را مقهور کرد، **مصربن القبط بن حام** که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که **الریان بن الولید** ملك **مصر** که صاحب **یوسف** بود و **الولید بن مصعب**، **فرعون موسی** و **جالوت** الجبّار که **داود** اورا کشت، این هرسه ازفرزندان **ولید بن الریان بن عاد** اند و **شدید بن عمليق** برادرزاده یی دیگرداشت، **غانم بن علوان بن عمليق**، برادر**ضحاك** اورا بزمین **ترك** فرستاد و اولاد **یافث** را مقهور کرد و **افراسیاب**(۱) که ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان **رستم الشدید** من ولد **غانم**. پس **شدید بن عمليق** هلاك گشت و برادر وی **شداد بن عمليق بن عاد بن ارم** بجای وی نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر **هود** پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بر دین حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی **عاد** اخاهم **هوداً**» وهو **هود بن خالدبن الخلود بن عیص بن عمليق بن عاد**. و قیل: **هود بن عبدالله بن عوص بن ارم**، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه کان من نسبهم. قال **الزّجاج**: هوا خوهم من حیث انّه من ولد **آدم** وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای- وحّدوه «مالکم» من معبود «غیر» الله «ان انتم الاّ مفترون» کاذبون فی اشراکم مع الله الاوثان.

۱- فراسیاب (الف)

« یا قوم لا اسئلکم » علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة « اجراً » ای ـ ثواباً ورزقاً « ان اجری » ای ـ ماجزائی وثوابی. « الّا علی الذی فطرنی » ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً « افلاتعقلون » انّی لااطلب منکم علی ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذالانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

« ویا قوم استغفروا ربّکم » این استغفار درقرآن کفّار را جایها است « ولولا تستغفرون‌الله » آن قوم **صالح** ازین‌جنس است، « وما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون » « فقلت استغفروا ربّکم » همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص که **عدی حاتم** او را گفت: انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** لـ: **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال‌ص لهما ومایغنی ذلك عنهما ولم یستغفرالله قط، فاستغفارالکافر رجوعه‌الی‌الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهدبالتّوحیداستحقّ المغفرة فتوحیده استغفار. « ثمّ‌توبوا الیه » « ثمّ » درجای عطف‌است نه‌درجای تعقیب. « یرسل السّمآء علیکم مدراراً » ، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشك سال ایشانرا پیش آمد، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی آمد **هود** ایشانرا گفت: « استغفروا ربّکم » من کفرکم بان تؤمنوا « ثمّ توبوا الیه » من ذنوبکم « یرسل السّماء » سمآء اینجـا مطراست. « **زید بن خالد الجهنی** گفت درصحاح خطب رسول‌الله‌ص: فی‌اثر سماء کانت من‌اللّیل یعنی ـ فی‌اثر مطر. « مدراراً » یعنی ـ دائما ساکناً وذلك‌انفع مایکون، واصله من‌درّ اللبن اذا نزل متتابعاً، و مفعال من بناءِ المبالغة یستوی فیه‌المذکّر والمؤنّث.

« ویزدکم قوّةً الی قوّتکم » این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فی‌الجدب. و قیل: معناه ویزدکـم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلك انّ‌الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود**ع المطر والاولاد علی الایمان والاستغفار والتوبة، « ولاتتولّوا مجرمین » ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من‌التّوحید مقیمین علی‌الکفر

« قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة » ای ـ برهان وحجة، « وما نحن بتارکی آلهتنا » ای ـ لانترك عبادة آلهتنا « عن » جهة « قولك » ، « ومانحن لك بمؤمنین » مصدقین

«ان نقول» ای - ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی- بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا المّ به.

«قال» لهم **هود** : «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بری‌ءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید که ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهر کید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرا زمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح وهود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستعیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی- نواصی الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعآء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ ذلک مأخوذ من فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا ارادتنکیله جزّ ناصیته. ومنه‌قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی- تاخذالزّبانیة بنواصی الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیـا بباقیة لحیّ وماحیّ علی‌الدّنیا بباق.

«انّ ربّی علی صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّك لبالمرصاد» وقیل معناه: انّ ربّی علی طریق الحق یجازی المحسن باحسانه والمسیئ باسائته لایظلـم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو **الاسلام**، وقال: **ابن عباس** یرید انّ الّذی بعثنی الله به دین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » یعنی - ان تتولّوا ، ای - تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتکم » الزمتکم الحجة بتبلیغ الرّسالة « ویستخلف ربّی قوماً غیرکم » هذا تهدیدٌ خفیّ لانّ الله لا یستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذین قبلهم، یعنی - ان لم تؤمنوا اقام خلفآء یکونون سکّان الارض بعدکم یعبدونه ، « ولاتضرّونه شیئاً » بتولّیکم واعراضکم انّما تضرّون انفسکم « انّ ربّی علی کلّ شیئی حفیظٌ » یحفظنی من ان تنالونی بسوءٍ ، وقیل : حفیظ علی اعمال العباد فیجازیهم علیها .

« ولمّاجآء امرنا » ای - عذابنا . وقیل: امرنا بهلاك **عاد** « نجّینا **هوداً** والذین آمنوا معه » وهم اربعة آلاف « برحمة منّا » بما اریناهم من البیان ، وهدیناهم للایمان، وعصمناهم من الکفر . وقیل: « برحمة منّا » انّه لاینجو احدوان اجتهد الّا برحمة الله ، « و نجّیناهم من عذاب غلیظ » وهو الرّیح التی اهلکت **عاد** بها ، وقیل : عذاب یوم القیمة ، یعنی - کمانجیّناهم فی الدنیا من العذاب ، کذلك نجیّناهم فی الآخرة من العذاب.

« وتلك **عادٌ** جحدوا » جحد مهٔ از انکار است ، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری، میگوید: قبیلهٔ **عاد** و وفد **عاد** حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمردنمودند « و عصوا رسله » مراد باین رسل **هود** است یگانه ، چنانکه جائی دیگر گفت : « کذّبت **عادٌ** المرسلین » باین مرسلین مراد **هود** است و هر پیغامبری را که این لفظ در **قرآن** بیاید معنی هم اینست ، و گفته‌اند : هر پیغامبری که بقوم خویش آمد ایشانرا گفت گواهی دهید که الله یکی و من و **محمد** رسولان او ، از بهر آنکه همهٔ پیغامبران را گفته بودند که « لتنصرنّه » آن مرسلون و این رسل **هود** است و **محمد** ، و آنجا که گفت: « کذّبت قوم **نوح** المرسلین » **نوح** است و **محمد** و آنجا که گفت : « کذّبت **ثمود** المرسلین » **صالح** است و **محمد** . و گفته‌اند : انما جُمع لانّ من کذّب رسولا واحداً فقد کفر بجمیع الرسل « واتبعوا امر کل جبار عنیدٍ » متکبر کافرٍ قهارٍ یجبر غیره علی ما یرید و باب فعّال فَعل و قد جآء من افعل اجبر، فهو جبارٌ وادرك فهو درّاك ، والجبّارُ فی حقّ الله من الجبر وهو الاصلاح ، و یجوز ان یکون من اجبر ایضاً « عنید » ای - طاغٍ باغٍ ، تقول ، عند عنوداً و عنداً ، اذاتجبر وطغا ، و عَند عن الحق . مال ، وقیل : هو فعیلٌ من لفظ عندی کانّ فیه معنی

الاعجاب و حسن الظّن بنفسه و ما عنده، والمعنی: عصوا من فی طاعته سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم.

«واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة» ای - بعد هلاکهم یلعنهم الملائکة والمؤمنون. «ویوم القیمة»، یعنی- وفی یوم القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی الدنیا والآخرة، تمّ الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال: «الا انّ **عاداً** کفروا ربّهم» نزّه نفسه فی هذه الایة عن النّدم والظّلم «کفروا ربّهم» ای - نعمة ربهم، وقیل: ربهم کفروا، ای - بربّهم، کما تقول: نصحته و نصحت له و شکرته و شکرت له.

«الابعداً لـ: **عادٍ** قوم **هودٍ**» انتصاب «بعداً» علی انه مصدرٌ اقیم مقام فعل الدعاء کما یقال: سقاه الله و یوضع مکانه سقیاً له، ای - ابعدهم الله من خیره فبعدوا بعداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک» اشارت است بجلال قدر **مصطفی** (ص)، و کمال عزّوی لطف ایزدی است که گوهر فطرت **محمد** مرسل را جلوه میکند، میگوید: ماقصّهٔ پیشینان(۱)، و آیین رفتگان، وسرگذشت جهانیان از قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وامثال ایشان همه برتو کشف کردیم، ومشکلهای غیبی و نکتهای علمی خلق را برزبان تو بیان کردیم دومعنی را، یکی اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی، محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم، ای **محمد** ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم «و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین». دیگر معنی آنست که ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگذشتها آرامی در دل تو آریم،

---

۱ - پیشینیان (ج).

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتو همانست «فاصبر انّ العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خار در دست تو بیش نشاند، در قیامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رساند.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو بر آید چنانکه از شادیِ رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن در آی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، **بوهریره** گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. **بوهریره** برخاست، بدر شد وباز آمد **سیّد** گفت: یا **باهریره** زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هر گزچون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهکی از در درآمد جامهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت که کرده پوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن بباد برخواهی داد.

بوهریره گفت: یا **رسول الله** آن جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام **مغیره** بود نام وی **هلال** در مسجد آمد و در نماز ایستاد **سید** گفت: ان الملائكة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان بر موافقت ومتابعت وی درخدمت نماز ایستاده‌اند، چون سلام باز داد **رسول** خدای اشارت کرد، اورا نزدیك خود خواند دست در دست **رسول** (ص) نهاد **رسول** گفت: مرا دعائی گوی **هلال** بحکم فرمان گفت: اللهمّ صلّ علی **محمد** و

---

۱ - ائتمّ به، ای اقتدی. (المنجد).

علی آل محمد، **رسول** گفت: آمین، پس برخاست و رفت و **رسول** خدا دو دیدهٔ مبارك خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید: ما اکرمك علی‌الله، ما احبّك الی الله، چه گرامی بنده‌ای بر خدا که توئی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت «وهو معکم» تو داری، دل در نظر حق شادان، وجان بمهر ازل نازان.

پیر طریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که در فضای طلب تو پروازی کند، دل خود نثار کنیم محبّی را، که بر سر کوی تو آوازی دهد.

چون **هلال** از مسجد بدر شد **رسول** خدا ص گفت: لم یبق من عمره الّا ثلثة ایّام، **بوهریره** گفت: چرا خبرش نکنی گفت: بر اندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی مرگ با اندوه ندارد، روز سیوم **رسول** برخاست با یاران و بسرای **آل مغیره** رفت گفت: یا **آل المغیرة** هل مات فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، والله انا کم طارق فاخذ خیر اهلکم. فقال **المغیرة**: یا **رسول الله** هو اقلّ ذکراً واخمل قدراً من ان یذکره مثلك. فقال **رسول الله** ص کان معروفاً فی السّمآءِ، مجهولاً فی الارض، دوستان خدا در زمین مجهول باشند و در آسمان معروف، غیرت حق نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون آیند، «اولیآئی فی قبابی (۱) لا یعرفهم غیری» **رسول** خدا در چهرهٔ آن دوست خدا نگرست، قفس خالی دید و مرغ امانت با آشیان ازل بازرفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل تو گردانَدم زحال بحال.

رسول خدا ص چون دروی نگرست دو چشم نرگسین خود پر آب کرد، آنگه گفت: یا **مغیرة** انّ الله تعالی سبعة نفر فی ارضه بهم یمطر، و بهم یحیی، و بهم یمیت، وهذا کان خیارهم، ثم قال: یا معشر الموالی خذوا فی غسل اخیکم. **عمر** خواست تا فرا پیش شود و اورا غسل دهد، **سید** گفت: یا **عمر** امروز روز غلامان است و کار کار مولایان، **سلمان** و **بلال** در پیش رفتند تا اورا بشویند **عمر** دلتنگ شد، **رسول** گفت: دل خوشی

---

۱ - فی قبابهم (ج)

عمر را : خذوه عوناً لکم ، **عمر** را نیز بیاری گیرید . آری خوش بود داستان دوستان گفتن ، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما .

۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : « **والی ثمود اخاهم صالحاً** » فرستادیم ب : **ثمود** کس ایشان **صالح** ، « **قال یاقوم اعبدوا الله** » گفت ای قوم خدای را پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز او ، « **هو انشأکم من الارض** » او آفرید و کرد شما را ازخاك زمین ، « **واستعمرکم فیها** » وشمارا درزمین نشاند ، « **فاستغفروه** » آمرزش خواهید ازو ، « **ثمّ توبوا الیه** » وبااو گردید ، « **انّ ربّی قریب مجیب**(۶۱) » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده .

« **قالوا یاصالح** » گفتند : ای **صالح** « **قد کنت فینا مرجوّا قبل هذا** » ما از توجز ازین می بیوسیدیم پیش ازین ، « **اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا** » باز می زنی مارا که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما ، « **واننّا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه** » وما در گمانیم ازآنچه مارا باآن میخوانی ، « **مریب** (۶۲) » دل را وخرد را شورنده .

« **قال یاقوم ارایتم** » گفت : ای قوم چه بینید [وچه گوئید] ، « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درستم از خداوند خویش « **وآتانی منه رحمة** » واومرا پیغام داد بمهربانی ، « **فمن ینصرنی من الله ان عصیته** » که رهاند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد ؟ « **فما تزیدوننی غیر تخسیر**(۶۳) » نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمان شما برم وبا رأی شما آیم] مگر زیان کاری .

« **ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة** » وای قوم این ناقهٔ خدا شمارا نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من] ، « **فذروها تأکل فی ارض الله** » بازشوید(۱) ازآن و گذارید آنرا تا روزی می خورد در زمین خدای ، « **ولا تمسّوها بسوء** » و بآن هیچ بدی

۱ - بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب(۶۴)**» که شما فرا گیرد عذابی نزدیک.

«**فعقروها**» پی کردند آن ناقه را و بکشتند، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» **صالح** گفت: برخوريد و فرا گذاريد سه روز ازجهان [وزندگانی خويش]، «**ذلك وعد غیر مکذوب(۶۵)**» آن وعده‌ایست که درآن دروغ نیست.

«**فلمّا جآء امرنا**» چون فرمان ما آمد [بعذاب وهلاك ایشان] «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که گرویدگان بودند با او، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما، «**ومن خزی یومئذٍ**» از رسوائی آن روز [عذاب آشکارا]، «**انّ ربّك هوالقوی العزیز(۶۶)**» خداوند تو اوست آن تاونده با نیروی و کم آورندهٔ سخت گیر.

«**و اخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا گرفت آن ستمکاران را بانگ فریشته که برایشان زد، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (۶۷)**» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خويش] افتاده مرده گشتند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گویی هرگز در آن نبودند، «**الا انّ ثمودأ کفروا ربّهم**» آگاه باشید(۱) که **ثمود** کافرشدند بخدای خويش و ناسپاس آمدند درو، «**الا بعداً لثمود(۶۸)**» آگاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را.

«**و لقد جاءت رسلنا ابراهیم**» و آمدفرستادگان ما به**ابراهیم**، «**بالبشری**» ببشارت دادن[بفرزند]، «**قالوا سلاماً**» گفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** گفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ درنگ نکرد [**ابراهیم**]، «**ان جاء بعجل حنیذ(۶۹)**» که گوسالهٔ آورد بریان کرده در سنگ.

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فراگوساله نمی‌شود، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفراز آمد، «**و اوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید، «**قالوا لاتخف**» ایشان گفتند: [**ابراهیم** را] که مترس، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط(۷۰)**» ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم].

---

۱ - بید (الف)

«و امرأته قائمة» وزن **ابراهیم** برپای بود ، **«فضحکت فبشّرناها باسحق»** آن زن چون برزبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید ازشگفتی ، **«و من ورآء اسحق، یعقوب(۷۱)** و از پس **اسحق** ، **یعقوب** .

« قالت یا ویلتی » گفت آن زن ای ویـل بمن ، **« ءَالدُ وانا عجوز »** من فرزند زایم و من پیر زن . **« و هذا بعلی شیخاً »** و این که شوی منست پیر است ، **«انّ هذا لشیئٌ عجیب(۷۲)»** اینت چیزی شگفت .

«قالوا اتعجبین من امرالله» [فریشتگان] گفتند : شگفت میداری از کار خدای ، **«رحمةالله وبرکاته علیکم اهل البیت»** بخشایش خدا وبرکات او برشما ای خاندان ، **«انّه حمید مجید(۷۳) »** او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار .

«فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع» چون بیم از **ابراهیم** برفت، **«وجاءته البشری»** وآمد بوی بشارت به فرزند ، **« یجادلنا فی قوم لوط (۷۴) »** باما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط** .

«انّ ابراهیم لحلیم» ابراهیم زیرك است بردبار ، **«اوّاه»** آوه کننده از بیم خدای ، **«منیب(۷۵)»** باز گراینده ودل با خدا آرنده .

« یاابراهیم اعرض عن هذا » ابراهیم را گفتیم روی گـردان ازین سخن ، **« انه قدجاء امر ربّك »** که فرمان خداوند تو آمد ، **« وانّهم آتیهم»** و بایشان آمدنی است **«عذاب غیرمردود(۷۶)»** عذابی نه باز بردنی .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «والی ثمود» یعنی - وارسلنا الی **ثمود** « اخاهم **صالحاً** » **ثمود وعاد** نام جدّ ایشان است همچون **قریش** و **ربیعه** و **مضر** نامهای اجداد عرب ، و **ثمود** **عاد** آخر است برادرزادهٔ **عاد** اول، وهو **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر وهو ابوالیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود و کان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمّیه **العجم افریدون** و نژاد این **ثمود** که

در آن عصر بودند همچون **عاد** اوّل متمرّد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادی القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تا از ربّ العزة از نسب ایشان وقبیلۀ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان ازفرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان العربی عند تبلبل الالسن وهم **العرب** الاولی الذین انقرضوا عن آخرهم.

«قال یاقوم اعبدوا الله» اخلصوا العبادة لله دون ماسواه «مالکم من آله» یستوجب علیکم العبادة «غیره هوانشأکم من الارض» ای ـ خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق من تراب الارض. وقیل: انشأکم فی الارض. وقیل: انشأکم بنبات الارض. «واستعمرکم فیها» یعنی ـ و استسکنکم فیها، وعمّار الدار سکانها. وقیل: اقدرکم علی العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمرکم» مشتق ازعمارت است و روا باشد که مشتق ازاعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنی واحدٍ، نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلك استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا» مرجّو کسی بود که او کاری بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهر آن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو و کار گزار وسید باشی که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین دیدیم و نیزظن می بردیم که بدین ما باز گردی، واین ازآن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا ازآن نهی نمیکرد، پس چون ایشانرا نهی کرد این سخن بگفتند: «أتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یریدالاصنام «واننا لفی شكٍّ» ای ـ تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من عبادة الله وحده «مریب» ای ـ موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب الریبة.

« قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بیّنةٍ من ربّی » این جواب ایشان است که گفتند: « قد کنت فینا مرجواً قبل هذا ». قوله: علی بینة من ربی، ای - علی یقینٍ وبصیرةٍ من ربّی « و آتانی منه رحمةً » ای - نبوة « فمن ینصرنی من الله » من یمنعنی من عذاب الله « ان عصیته » فی تبلیغ رسالته ومنعکم عن عبادة الاوثان « فما تزیدوننی » باحتجاجکم بقولکم: « اتنهینا ان نعبد ما یعبد آباؤنا » « غیر تخسیرٍ » ای - غیر تخسیر لکم حظوظکم من رحمة الله، فالتخسیر لهم، لا له، (ع) هذا کما تقول لمن تدعوه الی رشدٍ فیابی ماتریدنی الامضرةً یعنی - لنفسك. وقیل: خسّره، ای - نسبه الی الخسران، ای - فیما تزیدوننی غیر نسبتی ایاکم الی الخسران. و قال **ابن عباس**: « غیر تخسیر » ای - غیر بصارتکم فی خسارتکم.

« ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة » ناقة الله خوانند تعظیم را کالکعبة التّی اضافها الله تعالی الیه تشریفاً وتعظیماً، فقال: « طهّر بیتی » و « آیةً » نصب است بر حال، والعامل فیها معنی الاشارة فی هذه، می گوید: اینست ناقهٔ خدا که الله شمارا نمود نشانی روشن، و معجزتی ظاهر، ودلیلی قاطع بر صحت نبوّت من. وقیل: « لکم آیةً » ای - عبرة لانّها خرجت من صخرة صماء، وسبق شرحه فی سورة **الاعراف**، « فذروها تاکل » من العشب « فی ارض الله » فلیس علیکم مؤنتها ولا علفها، « ولا تمسّوها بسوء » ولا تصیبوها بعقرٍ اونحرٍ « فیاخذکم عذاب قریب » فی الدنیا ای - لا تمهلون، یقال: عقر الناقة وعرقبها اذا نحرها، لانّ الناحر یعقرها اوّلا ثم ینحرها اذا وجبت.

« فعقروها فقال »: **صالح** « تمتعوا فی دارکم ثلثة ایّامٍ » ای - عیشوا فی منازلکم. وقیل: المراد بدارکم دار الدّنیا. وقیل: انّما وحّد لانّ المراد بها البلد، « ذلك » ای - ذلك الاجل الّذی اجلتکم « وعد » من الله « غیر مکذوب » لیس فیه کذب، ای - انّ العذاب نازل بکم بعد ثلثة ایّام حقیقة، وقیل: مکذوب مصدر کالمعقول والمحصول، یقال ماله معقول، ای - عقل.

« فلمّا جاء امرنا » ای - العذاب. وقیل: امرنا بالعذاب، « نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه برحمة منّا ومن خزی یومئذ » این « واو » زائد است در این موضع تدخلها **العرب** مرّة وتحذفها اخری، کقوله: « والنّاهون عن المنکر » « وفتحت ابوابها » وفتح

و کسر درمیم « یومئذ » اینجا هردو رواست ، فتح قرائت **کسائی** است و **ورش** و **قالون**، و کسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه العذاب. والخزی، العیب الّذی تظهر فضیحته ویستحیی من مثله «انّ ربّك هوالقویّ» فی بطشه «العزیز» فی سلطانه لایغلبه غالب.

«واخذ الّذین ظلموا الصّیحة» صاح بهم **جبرئیل**، وقیل: الصّیحة، العذاب، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآءِ لایدرون من این یأتیهم العذاب، فلمّا اصبحوا فی الیوم الرّابع اتتهم صیحة من السّمآءِ فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم «فاصبحوا فی» مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین صرعی، والجثوم، السّقوط علی الوجه فاماتهم الله الا رجلا کان فی حرم الله فمنعه حرم الله من عذاب الله وجآء فی الخبر انّه **ابو ثقیف**.

«کان لم یغنوا فیها» کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم الّا مابقی من اجسادهم الدّالة علی الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة** و **یعقوب** و **حفص** « **ثمود** » بغیر تنوین، والباقون « **ثموداً** » منوّناً. قال **سیبویه**: انّ **ثمود** قدیصرف فیجعل اسماً للحیّ ولایصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ: **ثمود**» ای - بعداً من الله ورحمته لـ: **ثمود**.

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری» گفته‌اند: که این فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل**. **سدی** گفت: یازده بودند برصورتهای جوانان و نیکورویان. وقیل: علی صورة الاضیاف. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند. وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن عمّه **لوط** منهم «قالوا سلاماً» سلام گفتند یعنی که: بر **ابراهیم** رسیدند و سلام کردند « سلام » نصب علی المصدر ای- سلّموا سلاماً، کما یقال: کلّموا کلاماً، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً، وقیل: نصب لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای - و علیکم سلام. فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد. **حمزه** و **کسائی** « سلم » خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هو الصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءٍ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند که بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب داد که: آشتی وصلح یعنی که ـ ازیك دیگر ایمن ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم عبری** بود و در زبان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرء الباقون سلام، بالالف و فتح السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله: « سلام » ای ـ علیکم سلام فحذف الخبر، او امرنا « سلام » فحذف المبتداء. درخبراست که خصصنا ایّتها الامة بثلاث: بالسلام والتأمین والصف فی الصلوة. این خبر دلیل است که در زبان **عبری** سلام نیست « فما لبث » ای ـ ما مکث **ابراهیم** « ان جاء » ای ـ عن « ان جاءَ » فیکون محلّه نصباً علی نزع الخافض «بعجلٍ حنیذٍ» محنوذٍ و هو المشویّ بالحجارة المحماة. و قیل: « حنیذ » ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم: حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه الجلّ حتی یقطر عرقاً. ویقال: الحنیذ السمیط. وقیل: السمین، درین آیت حث است بر تعجیل مهمان‌داری که رب العزة **ابراهیم را** بستود بآنکه زود طعام فرا پیش مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان؛ و انشد بعضهم:

رسم جری فی الناس لیس بقاصد حبس الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان الملائکة لا یأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشانرا دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بانکار فرا پیش ایشان آمد وبخود در بترسید که نباید که ایشان دشمنان‌اند یا دزدان‌اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت‌داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست که الله گفت: « نکرهم و اوجس منهم خیفةً » یقال: نکر و انکر واستنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی ـ خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی ـ اخفاها کقوله: «فاوجس فی نفسه خیفةً **موسی**» وقیل: الایجاس الادراك: ای ـ ادرك واجسّ بخوفٍ حدث فی نفسه، چون فریشتگان **ابراهیم** را دیدند که بترسید گفتند: «لاتخف» مترس که ما فریشتگانیم. **ابراهیم** را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آنگه چون بزمین آمدندید (١) عذاب‌را آمد ندید(٢) چنانکه الله گفت: «ماتنزّل الملائکة الا بالحق» ای ـ بالعذاب فریشتگان گفتند: «انّا ارسلنا الی قوم **لوط**» مترس که ما را با هلاك قوم **لوط** فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت: «انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین». و جاء فی الخبر ان **ابراهیم** (ع) قال لهم: الا تأکلون؟ قالوا: یا **ابراهیم** لانطعمه الا بثمنٍ، قال **ابراهیم**: فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه فی اوّله وتحمدوا الله فی آخره، فنظر **جبرئیل** الی **میکائیل** فقال: حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا.

«و امرأته» و هی **سارة بنت هاران بن ناحور بن شاروع بن ارغواءبن فالغ** و هی ابنة عمّ **ابراهیم** «قائمة» من وراءِ الستر تسمع کلام الرسلّ وکلام **ابراهیم** «فضحکت» لانها کانت قالت لابراهیم اضمم **لوطاً** ابن اخیك الیك فانی اعلم انه سینزل بهولاءِ القوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی الامر علی ما توهمته.

سارة با **ابراهیم** گفته بود که برادر زادهٔ خود را **لوط** و اپناه خود گیر و ازمیان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد، پس چون آن فریشکان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم **لوط** آمده ایم **ساره** در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنگه آنچه وی گفته بود فرا **ابراهیم** راست آمد و درست. و گفته‌اند: «قائمة» آنست که **ساره** بخدمت مهمانان ایستاده بود و **ابراهیم** باایشان نشسته ودرآن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة **الاعراب** و نازلة البوادی والصحرا. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

١ ـ و ٢ ـ آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخوردند، و گفته اند: آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند **جبرئیل** پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد **ساره** آن کار شگفت داشت بخندید. واصح الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی ـ فبشرناها باسحق، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد. و یقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأی العجیب البدیع حصل من مادة البدن هیئةالضحك و گفته‌اند: «ضحکت» ای ـ حاضت یعنی ـ رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها، وهذا قول **مجاهد** و **عکرمة** تقول **العرب**: ضحکت الارنب ای ـ حاضت.

«فبشّرناها»: **اسحق**» انما خصت بالبشارة جزاء علی خدمتها للضیف. وقیل: لان النّساءَ اعظم سروراً بالولد من الرجال، و قیل: لان **ساره** لم یکن لها ولدٌ وکان **ابراهیم** ولد وهو **اسمعیل** (ع). و گفته‌اند: بشارت دادن فریشتگان **ساره** را آن بود که گفتند: ایّتها الضاحکة ستلدین غلاماً، و «من وراءِ **اسحق یعقوب**» ای ـ وبعد بشارة **اسحق**: **یعقوب**. **شامی** و **حمزه** و **حفص** «**یعقوب**» بنصب خوانند بر تقدیر فبشرناها: **اسحق** و **یعقوب** من وراءِ **اسحق** ای ـ من بعد **اسحق** وموضعه الجر الا انه لا ینصرف فیکون فی حال الجر مفتوحاً وقیل: انتصابه بفعل مضمر والتقدیر فبشرناها: **اسحق** ووهبنالها **یعقوب**، باقی **یعقوب** برفع خوانند وهو مرفوع بالابتداءِ وخبره من وراء **اسحق** مقدم علیه فیکون المعنی: فبشرناها: **اسحق** و **یعقوب** یحدث لها من وراءِ **اسحق**، قال: **ابن عباس** و **الشعبی** و جماعة من المفسرین واهل اللغة: الوراء ولدالولد تقول **العرب**: هذا ابنی من الوراءِ: ای ـ ابن ابنی. یقول بشرناها بانها تعیش الی ان تری ولد ولدها فکانت سن **ابراهیم** یومئذ مایة سنةٍ و **ساره** اصغرمنه بسنةٍ.

«قالت یا ویلتی» نداء ندبة وهوایذان بورود الامر الفظیع «أألدوانا عجوزٌ» همانست که جائی دیگر گفت: «فصکّت وجهها وقالت عجوز عقیم» دست بروی همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت بینند یا شنوند، میگفت: من فرزند چون زایم ومن پیرزن، سال من به نودونه رسیده واین که شوی منست سالش

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة، «وهذا بعلی شیخاً» نصب على الحال ای - ما تذکرون من ولادتی علی کبرسنّ ابرهیم و ترکه غشیان النساء لشیءٌ عجیب، استبعاد واستنکار وی ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ جلاله.

آنگه فریشتگان گفتند: «اتعجبین من امرالله»؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامرالله حکمه وقضاؤه «رحمةالله وبرکاته علیکم اهل البیت» این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت **مصطفی** صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند «کماصلّیت و بارکت علی **ابراهیم** و علی آل **ابراهیم**» وآن برکات نبوّت است درخاندان **ابراهیم** که هرچه پیغامبران بودند بعد از **ابراهیم** ازنسل **اسحق و اسمعیل** بودند. قیل: انّما وحدالرحمة لان الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لان المراد بهبقاء کلّ خیر «انّه حمیدٌ مجید» ای - محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: «مجید» ای - کریم جواد یکثر الخیر من قبله و المجد نیل الشرّف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

«فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع» ای - الفزع «وجاءته البشری» بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی «یجادلنا» ای - اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: «انا مهلکوا اهل هذه القریة» **ابراهیم** گفت با فریشتگان: ارایتم ان کان فیها خمسون من المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی بلغ الواحد قالوا: لا، قال: «انّ فیها **لوطاً**» وهومؤمن، «قالوا نحن اعلم بمن فیها» الایة. «انّ **ابراهیم** لحلیم» ای - رزین عاقل وقور «اوّاه» یعنی - رحیم «منیب» ای - راجع الی الطّاعة «حلیم» در **قرآن**، **ابراهیم** راست وپسر اورا و **یحیی** را آنجا که گفت: «وسیّداً» یعنی - حلیماً و **مصطفی** صم **یوسف** را گفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: «یا **ابراهیم** اعرض عن هذا» الجدال ودع الخصومة فی امرهم «انّه قدجاءَ امر ربّك» باهلاکهم «وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود» غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی انّ **ابراهیم** لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض له

فکلّما عمل دیرة من الدّیار غرز بالّة و صلّی. فقالت الملائکة: حقیق علی اللّه ان یتّخذاللّه **ابراهیم** خلیلاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « والی **ثمود** اخاهم **صالحاً** » کردگار قدیم جبّار نام‌دار عظیم خداوند حکیم، جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه و عظم شأنه دربیان قصهٔ **عاد** و **ثمود** اظهار جلال و تعزّز واستغنای ازلی میکند، سیاست جبّاری وعظمت قهاری خود بخلق مینماید، تابدانند که او بی‌نیازاست ازجهان وجهانیان، نه‌ملك وی بطاعت مطیعان، نه عزّت وی بتوحید موحدان، نه درجلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه‌زیان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد که ای **هود** تو **عاد** را بخوان، ای **صالح** تو **ثمود** را بخوان، ای **ابراهیم** تو **نمرود** را بخوان، شما میخوانید و من آنکس را بار دهم که خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ماست ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است.

پیر طریقت گفت: آدمی هرچند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی باردّ ازلی برنامد، عبادت باداغ خدای برنامد، وایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکر نهانی برنامد، مفلس گشتیم کس راور ما رحمت نامد، دنیا بسرآمد واندوه بسر نامد.

« هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه » ای قوم! اللّه شمارا بیافرید و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت درآن نگرید، وکردگار وآفریدگار آن بشناسید، ودرین دنیاکار آخرت بسازید، نه بدان‌آفرید تایکبارگی روی بدنیا آرید، وطاغی و یاغی‌شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست ازدنیا بداشته بود یاران وی اورا گفتند: چرا ازدنیا نصیبی برنداری؟ گفت: اگر از شما کسی شنود که ما با عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی که سربچنین عجوزی فرتوت فروآورد و جوانی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیراست و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدّت یکی

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یک‌روز بارستی
ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی؟
وگر رنگی زگلزار حدیث او ببینی تو
بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جاءت رسلنا **ابراهیم** بالبشری» **ابراهیم** پیغامبری بزرگوار بود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بدانند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی الارض ولافی السمآءِ». دیگر معنی آنست که وی جلّ جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خود آشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه خواهد، بحجّت خداوندی و کردگاری و آفریدگاری، «فله الحجّة البالغة» «ولله المثل الاعلی» و گفته‌اند: رب العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت **خلیل** را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و **خلیل** خودخواند، گفت: «واتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً» آنگه اورا بدوام خلّت بشارت داد، واز قطیعت ایمن کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وای بشارة اتمّ من سلام الخلیل علی الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان جآء بعجل حنیذ» **ابراهیم** اول پنداشت که مهمانان‌اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر پیش نهاد، رب العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك المحبیب. **مصطفی** ص گفت: «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل: **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل: **عیسی** والفقر ل: **محمد**ص مردی بوداورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمان‌داری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فروآمدند اشارت به‌خادم کرد که قدّم السّفرة، خادم رفت ودیر باز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی ازایشان انکاری پدید آمد که این نه‌نشان فتوت‌است ونه‌عادت جوانمردان، پس‌ازان که انتظار دراز گشته‌بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانیّت فی تقدیم السفرة؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم‌ارفی الفتوّة ان اوذیها اوذبها ولافی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار، قدّمتها. فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح**.

«فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم» تمام احسان الضّیف تناول الید الی مایقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا والاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین «فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی‌قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد درکار **لوط** وباز پیچیدن که میرفت لله وفی‌الله میرفت ازشوب ریا پاك، وازحظّ نفس‌دور، لاجرم آن جدال‌اورامسلّم داشتند، وازو درگذاشتند، ودر نواخت وکرامت بیفزودند، که بروی این‌ثنا گفتند: «انّ **ابراهیم** لحلیم اوّاه‌منیب» برخدای هیچ‌کس زبان نکند، وهرچه برای خدابود جز درشرف و کرامت‌نیفزاید، جوانمردی مهمان داری کردجمعی‌را که رسیده‌بودند، ودرآن ضیافت فرمود تاهزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت: که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی، گفت: درخانه رو وهرآنچه نه از بهرحقّ ونه درطلب رضا برافروخته‌ام آنرا بکش که رواست، مرد درخانه‌گرد آن چراغها برآمد تایکی فروکشد نتوانست ونه دستش بآن رسید.

هرآن شمعی که ایزد بر فروزد گرانرا پُف کنی سبلت بسوزد

۷ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ولمّا جاءت رسلنا لوطاً** » و چون فرستادگان ما **بلوط** آمدند[**جبرئیل** ویاران او] « **سیئی بهم** » اندوهگن شد بایشان « **و ضاق بهم ذرعاً** » وتنگ دل شد بایشان « **وقال** » و گفت : [**لوط** چون ایشانرا دید] « **هذا یوم عصیب** (۷۷) » این روزی است سخت برمن گران وصعب .

« **وجائه قومه** » وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] « **یهرعون الیه** » می‌شتافتند باو « **ومن قبل کانوا یعملون السیّآت** » وپیش(۱) از آن قوم بدیها میکردند « **قال یا قوم** » [لوط] گفت : ای قوم ، « **هؤلاء بناتی** » آنکه اینان دختران من اند ، « **هنّ اطهر لکم** » ایشان شما را حلال تر باشند « **فاتّقوا الله** » بترسید از خدای « **ولا تخزون فی ضیفی** » ومرا خجل مکنید در مهمانان من « **الیس منکم رجل رشید** (۷۸) » درمیان شما مردی نیست برراه راست .

« **قالوا** » [قوم] گفتند[**لوط** را] « **لقد علمت** » تودانسته‌ای « **مالنا فی بناتك من حق** » که مارا فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست « **و انّك لتعلم ماتريد** (۷۹) » وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم .

« **قال لوانّ لی بکم قوة** » [**لوط**] گفت : کاشك مارا بشما قوّتی بودی(۲) « **او آوی الی رکن شدید** (۸۰) » یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید .(۳)

« **قالوا یالوط** » [فریشتگان] گفتند : ای **لوط** ، « **انّا رسل ربّك** » ما فرستادگان خداوند توایم « **لن یصلوا الیك** » بهیچ بد بتو نرسند آن قوم « **فاسر باهلك** » کسان خویش را بر « **بقطع من اللّیل** » پس پاسی از شب « **ولا یلتفت منکم احد** » ومباد که یکی ازشما باپس نگرد(۴) « **الّا امرأتك** » مگرزن تو که باز خواهد نگرست(۵) « **انّه مصیبها ما اصابهم** » که باو رسیدنی است آنچه بایشان

(۱) وپیش فا آن قوم (الف) (۲) بودید (الف) (۳) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (۴) باپس نگرا (الف . ج) (۵) نگرید (ج) .

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است « **الیس الصبح بقریب (۸۱)** » هنگام بام نزدیك نیست ؟

« **فلمّا جاء امرنا** » چون فرمان ما آمد [بعذاب] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زبر آن کردیم « **وامطرنا علیها حجارة من سجّیل** » و فروبارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و درتاشش سنگ و اندرون آتش آکنده « **منضود (۸۲)** » برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی .

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هرسنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان] نزدیک خداوند تو « **وما هی من الظّالمین ببعید (۸۳)** » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران [قوم تو] دور نیست .

« **والی مدین اخاهم شعیباً** » وفرستادیم ب: **مدین** کس ایشان **شعیب** ، « **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت: ای قوم خدایرا پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » که نیست شمارا خدایی جزاو(۱) « **ولا تنقصوا المکیال والمیزان** » و مکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکورایم بنیکویی فراشما می نگرم [وچشم عنایت فراشمامیدارم] ، « **وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط (۸٤)** » ومن برشمامی ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما درآید .

« **ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط** » ای قوم تمام برپیمائیدوبرسنجید براستی و داد « **ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم** » وهیچ چیز(۲) از چیزهای مردمان بمکاهید ، « **ولا تعثوا فی الارض مفسدین (۸۵)** » وبتباهی در زمین تباه کارمباشید « **بقیّة اللّه خیر لکم** » آنچه ماند [دردست حلال جویان ورچه اندك بود] آن به است شمارا وبابرکت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگر گرویدگانید(۳) « **وما انا علیکم بحفیظ (۸۶)** » ومن برشما کوشوان(٤) نیستم که من پیغام رسانم .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ولمّا جاءت رسلنا **لوطاً** » چون از نزدیك **ابراهیم** بیامدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا که **ابرهیم** بود تابشارستان **لوط** چهار

۱ـ جنزو (الف) ۲ـ هبچیز . (الف) (ج) ۳ ـ گرویدگان اید (الف) ٤ ـ نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان نگرست قومی را دید بصورت جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا بر آن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ العزّة گفت «سیئ بهم» ای ـ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی و شامی و کسائی و رویس** «سیئ» باشمام ضم خوانند اشارةً الی الاصل فانّ اصله سوی بهم من السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای ـ ضاق بمکانهم صدره لمایعرف من قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من المکروه سبیلا. و نسب الی الذرع علی عادة **العرب** فی وصف القادر علی الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول الید والباع والذراع ثم یوضع ضیق الذرع مکان ضیق الصدر وهو نصب علی التمییز «وقال هذا یوم عصیب» ای ـ ثقیل و شدید فی الشر و کذلک العصبصب واصله من العصب و هو الشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانانایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهاداتٍ، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه القریة، بشماچه رسید کار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومامرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد باللّه انها لشرّ قریة فی الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهرگز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب العزة گفت «فخانتاهما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپردنه آنکه از وی فجور می آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط». قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، فذلك قوله تعالی: «و جائه قومه یهرعون الیه» ای ـ لطلب الفاحشة منهم. والاهراع، الاسراع مع رعدة. وقیل: هو السوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول، کقولهم: عنیت بکذا. و قیل: کان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا. «ومن قبل» یعنی ـ من قبل مجیء الملائکة «کانوا یعملون السیآت»، کنایة عن اتیان الذکران. و قیل: کانوا تأتون النساءَ فی ادبارهنّ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها. و قیل: کانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون.

«قال یاقوم هؤلاء بناتی» یعنی ـ بنات صلبه وهما اثنتان **زعورا** و**ریسا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه کرد، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتکم «هنّ اطهر لکم» ای ـ هن احلّ لکم، میگوید: اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم که شمارا ایشان حلال‌تر باشند و تزویج ایشان پاك‌تر و بپرهیزگاری نزدیك‌تر، و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «فاتّقوا الله» و گفته‌اند: روا باشد، که در آن عصر نکاح میان کافر ومسلمان روا بود چنانکه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی، که از دختران خویش یکی بزنی به **عتبة بن ابی لهب** داد ویکی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو کافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران ویرا پیش از آن حال بـه زنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی کرد تا آن ساعت که کار بروی تنگ شد گفت: اسعفکم بما کنتم تطلبون. یعنی ـ آنچه تـا اکنون نمی کردم اکنون می کنم و دختران را بزنی بشما می‌دهم. **مجاهد** گفت: بنات امّة میخواهد نه بنات صلب، و کل نبی ابو امّته، و منه قراءة من قرأ: «النبی اولی بـالمؤمنین من انفسهم» هو ابوهم و ازواجه امهاتهم، فان قیل: فای طهارة فی نکاح الرجال حتی قال لبناته «هن اطهر لکم»، قیل: هذا لیس بالف زیادة الفعل کقولهم: فلان غنی و فلان اغنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی کلام **العرب**، کقولنا: والله اکبر، وما کابر الله احد حتی یکون هو اکبر منه، و قد یقول الرجل لولده، الاعز ولیس له ولد غیره. ومنه قول **النبی** (ص) فی جواب **ابی سفیان** (۱)، قل یا **عمر** الله اعلی واجلّ، لما قال: اعلُ هبلُ. ولم یکن هبل قطّ عالیاً.

---

۱ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا الله ولا تخزون فی ضیفی » ای - لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من الخزایـة و هوالاستحیاء. و قیل: لا تفضحونی فیهم لانّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته الفضیحة. و قوله: « فی ضیفی » یعنی - فی اضیافی، یقال: هذا ضیفی و هؤلاء ضیفی، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای - صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر، استفهام بمعنی الانکار.

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ » حق اینجا بمعنی حاجت است ای - لا حاجة لنا فی بناتك. و قیل: معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ، « وانّك لتعلم ما نرید » یعنی - اتیان الذکور.

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است، ای - لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی و تنصرنی. و قیل: معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم، فحذف الجواب لدلالة الکلام علیه، قال **زید بن ثابت**: لو کان لـ: **لوط** مثل رهط **شعیب** لجاهدبهم، وعن **ابن عباس** قال: ما بعث الله بعد هذه الکلمة من **لوط**، نبیـاً الا فی عزّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه.

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال **النبی** (ص) عند قرائة هذه الایة: رحم الله اخی **لوطاً** لقد کان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ، یعنی - الی الله عزوجلّ، ونصره. وگفته‌اند که: **لوط** این سخن باقوم خویش از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار بر آیند فریشتگان چون دیدند، که **لوط** اندوهگن است بسبب ایشان، ودر رنج ومشقت، گفتند: « یا **لوط** انّا رسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لانّـا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك، یا **لوط** کار آسانتر از آن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوندتوایم، آمده‌ایم تا ایشانرا هلاك کنیم، در سرای باز نه تا در آیند، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان، **لوط** چون سخن ایشان بشنید در سرای باز نهاد وایشان در آمدند، **جبرئیل** پر خویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند، همی گفتند: « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا. آنگه **لوط** را تهدید

دادند که تو جادوان را بخانه آورده‌ای چون خویشتن، و آنگه می گوئی که مهمان‌اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه‌کنیم، ازینجا گفت **لوط**: متی موعد هلاکهم؟ قالوا: الصبح، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلکتموهم الآن. فقالو: «الیس الصبح بقریبٍ»؟

آنگه **جبرئیل** گفت: «فاسر باهلك» قرأ **مکی** و **مدنی** «فاسر» موصوله الالف وقرأ الباقون فأسر مقطوعة الالف، والوصل والقطع لغتان، یقال: سریت واسریت اذا سرت لیلا، و نطق **القرآن** بهما. قال الله تعالی: «اسری بعبده لیلا»، و قال: «واللیل اذا یسر» قوله: «بقطعٍ من اللیل» القطع والقطیع هوی(۱) من اللیل، فریشتگان گفتند: ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر، یك نیمهٔ شب گذشته، شو بـ: **صاعورا**، دهی بود بچهار فرسنگی **سدوم** «ولا یلتفت منکم احد» ای ـ لا یتخلّف منکم احد، و قیل: لا ینظر الی ماورائه. و قیل: لا یلتفت الی ماله هناك، ای ـ لا یبال به «الّا امرأتك» قرأ **مکی** و **ابوعمرو** بالرفع، والباقون بالنصب، فمن رفع فعلی البدل من احدٍ علی ان یکون الاستثناء من الالتفات لامن الاسراءِ وتکون المرأة مخرجةً ملتفتةً ای ـ ناظرةً الی ورائها، فالاستثناء علی هذا لیس من الموجب فلذلك رفعت امرأتك، کما تقول: ماجائنی احد الا زید. ومن نصب فعلی انه مستثنی من قوله: «فاسر باهلك» فالاستثناء علی هذا من الموجب فلذلك صار نصبا، کما تقول: قام القوم الازیداً، والمعنی «فاسر باهلك الا امرأتك» فیکون **لوط** ماموراً بان لا یخرج امرأته لانّها کافرة، قیل: نهوا عن الالتفات فخالفت المرأة فالتفتت فجاء حجرٌ من السماءِ فقتلها.

«انه مصیبها ما اصابهم» یعنی ـ ان المرأة تهلك کما یهلك القوم «انّ موعدهم الصّبح» ای ـ موعد هلاکهم وقت الصّبح، فقال **لوط**: ارید اعجل من ذلك، فقالوا «الیس الصبح بقریبٍ» ای ـ الوقت الذی امرنا فیه باهلاکهم قریب وهو اول الفجر.

«فلمّا جاءَ امرنا» ای ـ قضاؤنا فیهم بالهلاك و بلغ الکتاب اجله «جعلنا عالیها سافلها» میگوید: چون حکم وقضای ما که در ازل کردیم بایشان رسید، و

۱ ـ هوی: بضم یا بفتح ها، پاره‌یی ازشب (از المنجد)

هنگام هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** رافرمودیم تاپر خویش زیر چهار شارستان ایشان فرو کرد: **سدوم وعامورا وداذوما وصبو آئیم** وهی المؤتفکات(۱)، وآنرا ازقعر زمین بر آورد و بعنان آسمان بردچنانکه اهل آسمان بانگ سگ وخروه(۲) می شنیدند، در گردانید وزیر آن زبر کرد. روی انّ **النبی**(ص) قال لـ: **جبرئیل** انّ الله تعالی سمّاك باسماء ففسرها لی، قال الله تعالی فی وصفك: «ذی قوةٍ عند ذی العرش مکینٍ» «مطاع ثم امینٍ» فاخبرنی عن قوّتك. فقال: یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم الارض علی جناحی فی الهواء حتی سمعت ملائکة السماء اصواتهم و اصوات الدیکة ثم قلبتها ظهراً لبطن. قال: فاخبرنی عن قوله: «مطاع» قال ان رضوانَ خازن الجنان ومالکا خازن النیران متی کلّفتهما فتح ابواب الجنّة والنّار فتحاهما لی. قال: فاخبرنی عن قوله: «امین» قال: انّ الله عزوجلّ انزل من السماءِ مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری.

قوله: «وامطرنا علیها» یعنی- علی المدن. وقیل: علی شذّاذها ومسافریها، میگوید: سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که دروقت عذاب بغربت بودند آنجا کـه بودند سنگ بارید بر سر ایشان تـا هلاك شدند. **مجاهد** گفت: مردی از ایشان درحرم **مکه** بود ببازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی الحرم، فقامت الیه ملائکة الحرم، فقالوا: للحجر ارجع من حیث جئت فانّ الرجل فی حرم الله فخرج الحجر فوقف خارجاً من الحرم اربعین یوماً بین السماءِ والارض حتّی قضی الرجل تجارته، فلمّا خرج اصابه الحجر خارجاً من الحرم. وعن **مقاتل** عن **ابی نضرة** عن **ابی سعید** قـال: من عمل ذلك من قوم **لوط** انما کانوا ثلاثین رجلاً ونیفاً لا یبلغون الاربعین فاهلکهم الله عزوجلّ جمیعاً، یؤید ذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن المنکر اولیعمنّکم العقوبة. وعن **ابی بکر بن عیاش** قال: سألت **اباجعفر** اعذّب الله نساءَ قوم **لوط** بعمل رجالهم؟ فقال: الله تعالی اعدل من ذلك استغنی الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء.

قوله: «وامطرنا علیها حجارةً» ای - جعلنا الحجارة بدل المطر حتی اهلکهم من آخرهم «من سجّیل». **ابن عباس** گفت: «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی-

---

۱ - مؤتفکات: شهرهایی که بر گردانده شدند برقوم لوط (ع)(منتهی الارب)

۲ - لهجه‌ایست در خروس.

سنگ و گل، بدلیل قوله: «لنرسل علیهم حجارةً من طینٍ» سنگها بود در دیدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجیل» سجّین است فابدلت نونه لاماً و سجّین جهنم است. یعنی - امطرنا علیها حجارة من جهنم. **ابن زید** گفت: السجّیل اسمٌ للسماءِ الدنیا، **عکرمه** گفت: بحرٌ معلّق بین الارض والسماء منه انزلت الحجارة، وقیل: سجیل فُعیلٌ من اسجلته، اذا ارسلته فکانها مرسلة علیهم. وقیل: حجارة من مثل السّجل فی الارسال، والسجل الدلو. وقیل: من سجّیل کقولك: من سجلٍ ای - مما کتب لهم، والمعنی انها حجارة ممّا کتب الله ان یعذّبهم بها «منضود» نضد بعضه علی بعضٍ حتی صار حجراً، یقال: نضدت اللبن اذا جعلت بعضه علی بعضٍ. وقیل: «منضود» ای مصفوفٍ فی تتابعٍ یتلو بعضه بعضاً کالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» ای - معلمة ببیاض و حمرةٍ. یقال: سوّمت الشیئی (۱) اذا اعلمته. وقیل: «مسومة» بعلامة یعلم بها انّها لیست من حجارة اهل الدنیـا و یعلم بسیماها انها مما عذّب الله عزوجل به. و قیل: مکتوبٌ علیها اسم من اهلك بها عند ربّك فی خزائنه وفی علمه. **وهب منبه** گفت: آتش و کبریت بود که برایشان بارانیدند. آنگه ربّ العزة کفار **مکه** را باین عذاب و این عقوبت بیم داد گفت: «و ما هی من الظالمین ببعید» ای - لیست هذه الحجارة والعذاب عن مکذّبیك ببعیدٍ، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ماهی ممّن عمل، عمل قوم **لوط** ببعیدٍ. قال **انس بن مالك**: سأل **رسول الله** (ص) **جبرئیل** عن قوله: «وما هی من الظالمین ببعیدٍ» فقال یعنی - عن ظالمی امتك مامن ظالم منهم الا وهو بعرض حجرٍ یسقط من ساعةٍ الی ساعةٍ.

«والی **مدین**» یعنی - وارسلنا الی اهل **مدین** فحذف اهل واقیم **مدین** مقامه. **مدین** نام آن زمین است که **شعیب** آنجا مسکن داشت نزدیك **طور** است: و قیل: هی اسم للقبیلة. وقیل: اسم لقریة بناها ابن لـ: **ابراهیم** (ع)، اسمه **مدین** فسمّیت به و **شعیب** صهر **موسی** است، **شعیب بن یثرون بن بویب بن مدین بن ابرهیم**. «قال یاقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره ولا تنقصوا المکیال» ای - المکیل بالمکیال والموزون بالمیزان، «انّی اریکم بخیر» ای - فی نعمة وخصب وسعة یعنی - فایّ حاجة بکم

۱- ای - اعلمته (ج).

الى التّطفيف مع ماانعم الله سبحانه عليكم من المال ورخص السّعر ، «وانّى اخاف عليكم عذاب يوم محيط» يعنى ـ يوم يحيط عذابه بكم . قيل: هو غلاء السّعر . وقيل: اراد به القيامة . روى **عكرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول الله** (ص) : « يا معشر التّجار انّكم قدو ليتم امراً اهلكت فيه الامم السّالفة المكيال والميزان » . و روى **طاوس** عن **ابن عباس** قال قال رسول الله (ص): مانقض قوم العهد الّا سلّط عليهم **عدوّهم** ولا طفّفوا الكيل الّا منعوا النّبات واخذوا بالسّنين . وقال (ص) : «مانقص قوم المكيال والميزان الّا سلّط الله عليهم الجوع .

« ویاقوم اوفوا المكيال والميزان » انّ الوفاء تمام الحقّ والايفاء اتمامه . يقول: اجعلوها وافية . « بالقسط » اى ـ بـالعدل مصدر اميت فعله والفعل منه بالزّيادة . «ولا تبخسوا النّاس اشياءهم » اى ـ حقوقهم ذكر باعمّ الالفاظ يخاطب به القايف(١) والنّخاس(٢) والخرّاص وصاحب القبّان والمسّاح والذّراع والمحصى . میگوید : هیچ چیز از حقوق مردمان مكاهيد «ولاتعثوا فى الارض مفسدين» العثى والعيث اشدّ الفساد، يقال : عاث يعيث وعثى يعثى واحد .

« بقية الله خير لكم » اى ـ ماابقى الله لكم بعد ايفاء الكيل والوزن خير لكم من التّطفيف لانّ الله تعالى يجعل فيه البركة . وقيل: طاعة الله خير لكم لانّ ثوابها يبقى ابداً . وقيل : رزق الله ورحمة الله ، من قوله « وما عندالله خير وابقى » . قال **ابن زيد** : الهلاك فـى العذاب، والبقيّة فى الرّحمة ، يعنى ـ اذا اطعتم فبقيتم خير من ان عصيتم فهلكتم «ان كنتم مؤمنين» شرط الايمان لانّهم انّما يعرفون صحة مايقول اذا كانوا مؤمنين . « وما انا عليكم بحفيظ » اى ـ لم اومر بقتالكم و اكراهكم علـى الايمان ماعلىّ الّا البلاغ وقد بلغت ، وقيل : « وما انا عليكم بحفيظ » يحفظ عليكم نعمكم فاحفظوها بترك المعصية .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سيئى بهم وضاق بهم ذرعاً » الآية .

---

١ ـ القايف . الذى يعرف النسب بفراسته ونظره الى اعضاء المولود . ج قافه . (المنجد)

٢ ـ نخاس در نسخه الف غلط است . النخاس : بياع الرقيق ، بياع الدواب . دلالها . (المنجد) .

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین ، هم تشریفاست اوراهم بشارت، تشریفاست از آن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند ، وازاندوه وی عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشاند ، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد ، وبشارت از آن است که هر کرا بر آمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی درکام وی نشانند ، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند ، آنگه‌چون یکبارگی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد که : «انّ‌الله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد ، اندوهش بدان‌دهد تازوزی گوید ، که :«لاتحزن»ترس وبیم دردلش‌افکند، تادروقت نزع‌اورا گوید که :«لاتخف»آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خریشتهٔ گور برسینهٔ عزیز اونصب کنند، دوستان متفکّرحال او ، خویشان متحیّر انتقال او ، دل وی پراز اندوه وبیم گشته ، میان نواخت وسیاست درمانده ،گوش برغیب نهاده ، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند ، بنده درین سوز وحسرت بود ، کـه فضل آلهی دررسد ، لطف ایزدی درپیوندد ، خطاب آید ، بنعت اکرام وافضال ، عبدی تر کوك وعزّتی وجلالی لانشرّن علیك رحمتی ، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار کـه ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم ، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم ، همانست که ربّ العزّة گفت : «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة » اینست بار درخت اندهان ، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه **پیر طریقت** گفت : آلهی ! نصیب‌این بیچاره ازین کارهمه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخورداست ، بیچاره آنکس که ازین درد فرداست، حقّاکه هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد / دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد / کآتش‌چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(۱)

«قال لوانّ‌لی بکم قوّة اوآوی الی رکن شدید» قال **ابن عطاء** لوانّ‌لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم ، آن مهجوران درگاه عزّت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای **لوط** بر آمدند بقصد

۱ ـ ظ : کآتش چو بسوخته رسد در گیرد .

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر **لوط** دشخوار شد و رنج دل وی درحق آن مهمانان بغایت رسید، و بی آرام گشت ازسر تحیّر گفت: «لو انّ لی بکم قوّة» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق وهدایت ایشان دردل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت وهدایت بدست من بودی، بردلهای ما درمعرفت گشادمی، وشما را باین عصیان وخذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، وهدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشاء» یا **محمد** هدایت وغوایت خلق حقایق تعزّز ماست، وخصایص تفرّد ما، برتو جزاز دعوت نیست، وراه نمودن جز کار آلهیّت ما نیست.

«فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لایزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لایزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال وتیرگی روزگار نعت حدثان است، وسرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، وروزی غمانست، یکی بی کام وبی نوا یکی شادان ونازان است، از آن گه چنین وگه چنان است، که ازخاك مختلط آفریده، وبآب تغیّر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، وبا اوهیچ منازع ومشارك نه، آنرا که خواهد بفضل خود نوازد، واورا به وی حاجت نه، و آنرا که خواهد بعدل خود راند، واز کس بیم نه، آنگه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً و من یرنی فلایغترّ بعدی

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی- : «**قالوا یا شعیب**» گفتند: ای **شعیب** «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرماید مار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

الرشيد (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ .

« **قال ياقوم** » [**شعيب**] گفت: ای قوم : « **ارايتم** » چه بينيد وچه گوئيد «**ان كنت على بيّنة من ربّى** » اگرمن بر چيزی راست و كاری درست روشن ام ازخداوند من « **و رزقنى منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نيكو « **وما اريد ان اخالفكم** »ونمی خواهم كه شوم مخالفت كنم(۱) ازشما ، «**الى ما انهيكم عنه** » [وبا پس شما آن كنم] كه [پيش شما] شمارا می باززنم از آن «**ان اريد الّاالاصلاح**» نمی خواهم مگر باصلاح آوردن و نيك كردن كار شما و كار خويش «**ما استطعت**» تاتوانم ، «**و ما توفيقى الّابالله**» ومرا توان راست داشتن وموافق كردن گفت و كرد وآهنگ نيست مگربخدای [وخواست وياری او] «**عليه توكّلت**» پشت باو بازكردم وكار باو سپردم ، «**واليه انيب(۸۸)**» و باو گشتم و باو گرائيدم .

« **ويا قوم لايجرمنّكم شقاقى** » ای قوم شمارا بر آن مداراد خلاف كردن با من وستيز جستن با من « **ان يصيبكم** » كه بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان عذاب كه بقوم **نوح** رسيد [از آب] ، «**اوقوم هود**» يابقوم **هود** رسيد [ازباد] «**اوقوم صالح**» يا بقوم **صالح** رسيد [ازبانگ] «**وماقوم لوط منكم ببعيد(۸۹)** » و قوم **لوط** [و آنچه بدايشان رسيد] از شما نه دور است .

«**واستغفروا ربّكم**» وآمرزش خواهيد ازخداوند خويش ، « **ثمّ توبوااليه**» وبا او گرديد ، «**انّ ربّى رحيم ودود (۹۰)** خداوند من بخشاينده است دوست‌دار .

« **قالوا يا شعيب** » گفتند: ای **شعيب** « **مانفقه كثيراً ممّاتقول** » درنمی يابيم مافراوان ازين كه تو ميگويی [ازاخبارغيب] «**وانّا لنريك فينا ضعيفاً**» وترا درميان خويش بيچاره می بينيم «**ولولا رهطك لرجمناك**» وگرنه خاندان تو بودی ماترابيرون كرديمی و براندیمی(۲) ، « **وما انت علينا بعزيز(۹۱)** » و تو برما گرامی نه ای و نه دريغ .

« **قال ياقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطى اعزّ عليكم من الله** » خاندان من برشما گرامی‌تراند و بنزديك شما دريغ‌تر ازالله « **واتّخذ تموه ورآءكم ظهريا** »

(۱) وجذ كنم (الف) . (۲) كرديد و.براند يد (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، «**انّ ربّی بما تعملون محیط**(۹۲)» خداوند من بکرد شما دانا است.

«**ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل**» ای قوم همچنان می‌باشید(۱) وهمچنان می‌زئید وهمه کارمی کنیدو من همچنان می‌باشم و همچنان می‌زیم و همه کار می کنم «**سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری،بدانید و آگاه شوید(۲) که آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کند «**ومن هو کاذب**» وبدانید که دروغزن کیست «**وارتقبوا انّی معکم رقیب** (۹۳)» چشم میدارید تا من باشما میدارم.

«**ولمّا جاء امرنا**» چون عذاب ما آمد بفرمان ما، «**نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **شعیب** را و ایشان را که گرویده بودند با او «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما «**واخذت الّذین ظلموا الصیحة**» وفرا گرفت آن ستمکارانرا بانك که فریشته زد برایشان «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین** (۹٤)» تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گوئی هر گز نبودند، «**الابعداً لمدین**» دوری بادا و لعنت افزایا(۳) **مدین** را، «**کما بعدت ثمود** (۹۵)» چنانکه دوری دید و لعنت شنید **ثمود**.

«**ولقد ارسلنا موسی بایاتنا**» وفرستادیم **موسی** را بسخنان ونشانهای خویش «**وسلطان مبین** (۹٦)» و حجّت آشکارا.

«**الی فرعون وملائه**» **بفرعون** و کسان وی «**فاتّبعوا امر فرعون**» فرمان **فرعون** را پی بردند «**وماامرفرعون برشید** (۹۷)» و فرمان **فرعون** بر راه راست نبود.

«**یقدم قومه یوم القیمه**» در پیش قوم خویش می‌آید روز رستاخیز «**فاوردهم النّار**» تا ایشانرا بآتش رساند «**وبئس الورد المورود** (۹۸)» وبدرسیدن جای که بآن رسند.

«**واتّبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة**» برپی ایشان کردند لعنت درین جهان

۱ - می‌بید (الف). ۲ - شید (الف) ۳ - افزا (الف)

وروز رستاخیز ، «بئس الرفد المرفود (۹۹)» بد چیز دادند آنکس را که لعنت دادند «ذلك من انباء القری » آن از خبرهای شهرهاست [که پوشیده بود بر عرب] «نقصّه علیك» میگوئیم و میخوانیم آنرا بر تو «منها قائم» هست از آن شهرها که برپای هست اینز(۱) «وحصید (۱۰۰)» و لختی از آن درووده و کنده و نیست کرده .

«وما ظلمناهم» و ستم نکردیم ماور(۲) ایشان « ولکن ظلموا انفسهم » لکن ایشان ستم کردند برخویشتن « فما اغنت عنهم » پس بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا « آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء» آن خدایـان ایشان کـه میخواندند فرود از الله بهیچ چیز،(۲) «لمّاجاء امر ربّك» آنگه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو «وما زادوهم» ونفزود آن خدایان ایشان ایشانرا «غیر تتبیب (۱۰۱)» مگر زیان کاری نمودن .

«وكذلك اخذ ربك» و چنان است گرفتن خداوند تو « اذا اخذ القری » که شهر های دشمنان بعذاب فرا گرفت « وهی ظالمة » و ایشان برخود ستمکار والله نه بیداد گر، « انّ اخذه الیم شدید (۱۰۲) » گرفتن خداوند تو دردنمای است سخت

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك» . ابن عباس گفت: شعیب نماز بسیار کردید(۳) از آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که ما را از پرستش بتان بازداری . حمزه و کسایی و حفص «اصلوتك» خوانند بر لفظ واحد، یعنی- اقراءتك التی تقرأها فی صلوتك تامرك ، وقیل ؛ دینك یامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «اوان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان گویند یر کب البغل اوالفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف است بر «ما یعبد» نه عطف است بر «ان نترك» یعنی- اصلوتك تامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا وفعلنا فی اموالنا مانشاء . وآنچه ایشان در مال خویش میکردند بخس بود در کیل

---

۱ - در بعض نسخ ناخواناست وظاهر الهجه یی در کلمهٔ «هنوز» است ۲ - بر (ج) بهیچیز (الف-ج)
۳ - کردی (ج)

ووزن وتکسیر الدّراهم والدّنانیر، یعنی - اذا تراضینا فیما بیننا بذلک فلم تمنعنا منه، میگوید: ما خود رضا دادیم و پسندیدیم آنچه میکنیم از بخس و تکسیر، تو چرا ما را باز میداری. و در شواذّ خوانده‌اند «ماتشاء» به تاء، و برین قرائت «ان نفعل» عطف بر «ان نترك» باشد و معنی آنست که **سفیان ثوری** گفت: کان یأمرهم بالزّکوة فاجابوه بذلک. «انک لانت الحلیم الرشید» این سخن بروجه استهزا گفتند و بوی ضدّ این خواستند یعنی انك لانت السّفیه الغاوی. این همچنان است که خزنهٔ آتش **بوجهل** را گویند: «ذق انّك انت العزیز الکریم» وروا باشد که این سخن بتحقیق گفته باشند یعنی - انّك فینا حلیمٌ رشیدٌ فلیس یحمل بك شقّ عصا قومك ولامخالفة دینهم. همچنانکه قوم **صالح** گفتند: «یاصالح قد کنت فینامرجوّاً قبل هذا» والرّشید یصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشیدٌ وارشده الله فهو رشیدٌ مرشد ومرشد فیهما جمعاً.

قال: «یاقوم ارایتم ان کنت علی بیّنة من ربّی» ای - اخبرونی عماترون فیما اقول ان کنت علی بیان من ربی و برهان فیما ادعو کم الیه. «ورزقنی منه» ای - من الله، وقیل: من البیان. «رزقاً حسناً» حلالاً طیّباً من غیربخس و تطفیف وذلك انه کان کثیرالمال. وقیل: رزقاً حسناً، علماً ومعرفة ونبوة. جواب شرط محذوف است و «ان کنت» این کون حال‌است میگوید: من که بربیان وبصیرت تمامم و برحجّتی روشن و روزی فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفیق طاعت، افاعدل عنها واتّبع الضلال؟ چه بینید شما وچه گوئید ازین برگردم وبر پی ضلالت روم؟

«وما ارید ان اخالفکم الی ماانهیکم عنه» یعنی - لاانهاکم عن شی ثمّ آتیه. میگوید: من شما را از چیزی نهی نکنم که پس خود کنم بخلاف آنچه میگویم واین از نکوترین خطابهاست در **قرآن** وپندها که علما را داده‌اند وآن‌سه آیت‌اند در **قرآن** یکی اینست، دیگر «اتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم» سه دیگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب‌است نظر درین آیات کردن وحقّ آن‌بجای آوردن وکار بند آن بودن، خود درآن پند پذیرفتن، و آنکه دیگران را در آن

پنددادن، وباين معنى گفته‌اند:

لا تنهَ عَنْ خُلقٍ و تَاتیَ مِثلَهُ عارٌ عليكَ اذا فعلتَ عظيمٌ.

وقال آخر:

و غير تقیٍّ يامُرُ النّاسَ بالتّقى طبيبٌ يداوى و الطّبيب مريضٌ.

وگفته اند: **يحيى معاذ** هر گه که برسرير نشستی تا خلق راپند دهد، نخست اين بيت گفتيد:(۱)

مواعظ الواعظ لن تُقبلا حتّى يعيها قلبهُ اوّلا
يا قوم ما اقبح من واعظٍ خالف ماقد قاله فى الملاَ
اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا.

«ان اريد الا الاصلاح» اى- ما اريد فيما آمركم به وانهاكم عنه الّا الاصلاح فيما بينى و بينكم بان تعبدوا الله وحده وتفعلوا ما يفعل من يخاف الله. ميگويد: من بآنچه ميفرمايم شما را جز صلاح كار شما نمى خواهم كه صلاح كار شما در آنست كه خدايرا پرستيد، واورا طاعت دار باشيد، وكارنيكان وپرهيز كاران كنيد، آنگه گفت. «ما استطعت» يعنى ـ اين پند كه دادم، وصلاح شما كه خواستم، بقدرطاقت خويش كردم، و طاقت و وسع من بيش از ابلاغ و انذار نيست. امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نيست، كه آن جز بتوفيق الله نيست «وما توفيقى الّا بالله» يعنى وما توفيقى لدعائكم الى الاسلام وترك التّطفيف «الّا بالله عليه توكلت» اى ـ فوّضت امرى اليه و استعنت به و وثقت به «واليه اُنيب» ارجع فى السراءِ و الضّراءِ واليه ارجع فى المعاد.

«ويا قوم لايجرمنّكم» اى ـ لايكسبنّكم ولا يحملنّكم كقول الشاعر:

ولقد طعنتُ **اباعيينة** طعنة جرمت **فزارة** بعدهاان تغضبا.

وهو متعدٍّ الى مفعولين احدهما الكاف و الميم و الثانى «ان يصيبكم» والشّقاق المخالفة والمعاداة وان يكون فى شقٍّ غيرشقّه. ومعنى الآيه: لايحملكنّم معاداتكم ايّاى «ان يصيبكم» عذاب العاجلة «مثل ما اصاب قوم **نوح** من الغرق» اوقوم **هودٍ**»

۱ - گفتى (ج)

من الریح العقیم، «اوقوم صالح» من الرجفة والصّیحة، «وما قوم لوط منکم ببعید» این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند باهلاك قوم **لوط** که **شعیب** را بر اثر **لوط** فرستادند. میگوید: نه دیراست تا ایشانرا هلاك کردند، چرا بهلاك ایشان پند نپذیرید، وعبرت نگیرید، وگفته اند: دیار ووطن قوم لوط نزدیك بودبایشان میگوید: چرا در آن دیار و وطن ننگرید، وعبرت نگیرید، که رب العزّة آنرا چنان زیرو زبر کرده، ودمار برآورده؟

«واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه» معنی استغفار و موضع این «ثمّ» از پیش رفت، «انّ ربی رحیم ودود» رحیم بالمؤمنین ودود متحبب الی عباده وبالاحسان علیهم. میگوید: خداوند من مهربانست. وبخشاینده برمؤمنان، سخت دوست دار ایشان. ومهراو کننده(۱) میان خود و بندگان، بنیکو کاری کردن باایشان. «ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنی فاعل، وروا باشد که فعول بمعنی مفعول بود، وبهردو معنی صفت خداست، واورا سزاست، فانّه تعالی یودّالمؤمنین ویودّونه، کما قال جلّ وعزّ: «یحبّهم ویحبّونه» وقال: «والذین آمنوا اشد حباً لله». و قال: «سیجعل لهم الرحمن ودّاً».

«قالوا یا شعیب مانفقه کثیراً مما تقول» ای - مانفهم الاالیسیر مما تقول من التوحید والبعث والنشور ووفاءالکیل والمیزان. «وانّالنریك فیناضعیفاً» ای-ضعیف البدن. و قیل: قلیل البصر بمصالح الدنیا و عمارتها و الانتفاع بها. وقیل: ضعیفاً، ای - ضریراً، یعنی - ضعیف البصر. وفی لغة **حمیر**: یسمی الضریر ضعیفاً، و کان **شعیب** (ع) ضریراً ویسمّی الاعمی ضریراً لانه ضرّ بذهاب بصره، ویسمّی ایضاً مکفوفاً لانه کف عن التصرف بذهاب بصره. گفته اند: **شعیب** (ع) ضریر بود، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت، و اورا خطیب پیغامبران میگفتند، شیرین سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشیره وقبیلهٔ وی فراوان بودند ازینجابود که قوم وی گفتند: «لولا رهطك لرجمناك» میگویند، رهط وی چهار هزار بارهزار بودند همه بر ملّت ایشان نه بر ملّت **شعیب**، ازین جهت بایشان میل داشتند واکرام

---

۱ - افکننده (ج)

ایشانرا میگفتند ؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ لولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شر القتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل الکرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبةٍ و ملك ، و کانوا یسمون الملك عزیز .

قال یاقوم ارهطی اعزّ علیکم من الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انکار نمود گفت : تترکون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبکم من الله والله خالقکم ورازقکم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، وکردگار ذوالجلال که آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذ تموه وراء کم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت علیك ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و امّا قوله : « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه علیه ، ویقال : مولیاً علیه ظهره « ان ربّی بما تعملون محیط » عالم به مجازٍ علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مکانتکم » قرأ **ابوبکر** مکاناتکم بالجمع ، والمکانة المنزلة . وقیل : مصدر ، مکن مکانة اذا تمکن من الشّی « ویا قوم اعملوا » این آیت ونظایر این درقرآن تهدیداندواظهار غنااز خلق . والمعنی : اعملوا علی ماانتم علیه « انّی عامل » علی ماانا علیه من طاعة الله وسترون منزلتکم بمنزلتی « سوف تعلمون » ایّنا الجانی علی نفسه والمخطی فی فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو کاذب » قیل : « من » فی محلّ النّصب . ای ـ سوف تعلمون من هو کاذب . وقیل : ویخزی من هو کاذب . وقیل : محلّه رفع تقدیره ، ومن هو کاذب فیعلم کذبه ویذوق وبال امره « وارتقبوا » ای ـ انتظروا ماوعدتکم من العذاب « انّی معکم رقیب » ای ـ منتظر لکم العذاب فی الدّنیا

وقیل: انّی مرتقب الرّحمة من الله.

«ولمّا جآء امرنا» ای ـ قضاؤنا فی قوم **شعیب** بالعذاب «نجّینا **شعیباً** والّذین آمنوا معه برحمة منّا واخذت الّذین ظلموا الصّیحة» قیل: الصّیحة الصّیاح، صاح بهم **جبرئیل** فماتوا. وقیل: الصّیحة هاهنا العذاب وانّما اهلکوا بالحرّ وهم اهل «یوم الظّلّة» وقیل: بعث الله **شعیباً** الی **مدین** والی **اصحاب الایکة** فاهلك اصحاب **مدین** بالصّیحة کما فی الآیة، واصحاب **الایکة** بالحرّ و یقوّیه مابعده «الا بعداً ل: **مدین** کما بعدت **ثمود**» و **ثمود** اهلکوا بالصّیحة «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین» میّتین صرعی هلکی، «کان لم یغنوا فیها» ای ـ کأن لم یکونوا فیها، ای ـ فی دیارهم. وقیل: فی الدّنیا، ای ـ کان لم یعیشوا فی الدّنیا ولم یکونوا من عمّارها. وقیل: کأن لم ینزلوها، یقال: غنینا بالمکان، اذا نزلنا به «الا بعداً ل: «**مدین**» ای ـ انّهم قد بعدوا من رحمة الله عزّوجلّ. وهومنصوب علی المصدر، ای ـ ابعدهم الله فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّقرب، وبعد بالکسر هلك.

«ولقدارسلنا **موسی** بآیاتنا» وهی **التوریة** وماانزل فیهامن الاحکام «وسلطان مبین» حجّة واضحة نیّرة وهی العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غیرها. والسّلطان من السّلیط. والسّلیط: مایستضاءُ به، و من هذا قیل للزّیت سلیط. والمبین الواضح والموضح ایضاً لانّ، ابان، یجئی لازماً و متعدّیاً. وقیل: السّلطان، الّذی خصّه الله به استیلاؤه علی قلب من رآه، کماقال: «والقیت علیك محبّة منّی» لم یره احد الّا احبّه ثمّ لم یأخذه فی الله ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضیع کما فی القصّة ولطم وجه **ملك الموت** کما فی الخبر «واخذ برأس اخیه یجرّه الیه» و قتل **القبطی** واقدم بالجسارة علی سؤال الرّؤیة ففی جمیع هذا تجاوزالله عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الی **فرعون** وملائه فاتّبعوا» ای ـ الملأُ اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشید» هذا جواب ل: **فرعون** فی قوله: «وما اهدیکم الّا سبیل الرّشاد» و قیل: ما امره ذاصلاح و قیل الرّشید هیهنا بمعنی المرشد «یقدم قومه یوم القیمة» یعنی یتقدّمهم فیقودهم الی النّار، یقال: قدمه یقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذکره بلفظ الماضی یحتمل وجهین: احدهما: فاوردهم فی الدّنیا النّار، ای ـ موجبها وهوالکفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرها جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهم خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهواتیان المآءِ . وقیل : الورد، الدّخول .

«وَاتّبعوا فی هذه» ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً» نزّه الجبّار عزّوجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود ازندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خداوند ذوالجلال ، و کردگار برکمال ، از آنچه برکرد وی پشیمانی رود ، یا فعل وی بروی تاوان آید ، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «وَاُتبعوا فی هذه لعنةً» میگوید : درین جهان لعنت برپی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت برایشان کند ، هم مؤمنان برایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان درآسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان برایشان لعنت کنند «بئس الرّفد المرفود» ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعداللّعنة وکلّ شئٍ جعلته عوناًلشئٍ واسندت به شیئاً فقد رفدته‌به ، یقال : عمدت‌الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباءالقری» این همچنان است که در عقب خبر **نوح** گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبارالقری والامم «نقصّه علیك» نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عذاب الامم الخالیه . میگوید : اینست خبر شهرها و امتّها و سر گذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی کـه قوم خود را و **عرب** را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا از مثل آن عذاب ، آنگه گفت : «منها قائم» از آن شهر ها هست که اینز بر پـای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و **هرمین مصر** و **کنیسهٔ رها** «وحصید» و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلجین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** وامثال آن . و گفته‌اند : «قائم»

---

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیلحین (ج) بازق (الف)

دیارقوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست .

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفروالمعصیة . انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق آلهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته واذالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای - ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون الله من شیءٍ» ای - شیئاً من العذاب «لمّاجآء امرربك» ای - قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای - مازادتهم عبادتها «غیرتتبیب» ای - غیرتخسیر وهلاك، التّباب **الخسار**، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی تباب» ومنه قوله : «تبّت یدا **ابی لهب** ای - خسرت .

« و کذلك اخذ ربّك » ای - هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب الامم الخالیة ، ای - مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی - اهل القری اذا کفروا ، والمراد بالاخذ العقوبه : «انّ اخذه الیم» ای - مؤلم «شدیدٌ» یعسرزواله، کقوله : «انّ بطش ربّك لشدیدٌ» ، روی **ابوموسی** قال قال **رسول الله**ص : ان الله یمهل الظّالم و روی یملی الظالم ، فاذا اخذه لم یفلته . ثم قرأ «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید» .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «قالوا یاشعیب اصلوتك تامرك» الآیة . **شعیب** ص متعبّد بود، برادای طاعات وتحصیل عبادات پیوسته حریص وبر آن مواظب بود، ساعت شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگـام روز بلفظ شیرین و بیان پر آفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید(۲)وازین سخنان که رب العزّة ازوی حکایت میکند کمال کفایت ووفورعقل و نور بصیرت وحصول سکینه دردل وی پیداست، وذلك قوله : «ان کنت علی بیّنة من ربّی » این بیّنت کـه نوریست که دردل تابد ، تا خاطر ازحرمت پر کند ، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند ، نه پیش دعا حجاب گذارد ، نه پیش فراست بند

۱ - داشتی (ج) ۲ - گزاردی

نه‌پیش امید دیوار ، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان ، ویقین عارفان ، و ناز دوستان . «ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم ، نه‌ازخودیافتم ، ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم، بلکه آن‌رزق‌الهی‌است، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی، همانست که مصطفی‌ص گفت : « انا سیّد ولد آدم ولافخر » کرامتی عظیم ، ونواختی کریم ، ازخدای کریم ، وبدان فخرمی نیارم ، که نه‌مکتسب منست ، ونه بجلادت و قوّت من ، تا بآن فخر توانم کرد ، موهبت الهی است ، و عطاء ربّانی ، بفضل خود کاری ساخته وپرداخته ، وبی‌ماراست کرده . و گفته‌اند : رزق حسن، دوام‌نعمت است بی‌مؤنت ، و کمال صفاوت بی‌وسیلت ، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را، و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را ، و ازرزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنانکه شعیب گفت :«وما اریدان اخالفکم الی ما انهاکم عنه». **بوعثمان** گفت : واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پنددهد ، وآنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که برزبان حکمت راند ، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود، ودراخباربیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسك فان‌اتّعظت فعظ النّاس ، والا فاستحی منّی . و یقال : من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی‌المنع عن الهوی ، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی . وفی‌الخبر: «من‌ازداد علماً ولا یزددهدی، لم یزدد من‌الله الابعداً» هر که ویرا علم افزاید، وآنکه راه‌هدی برونگشاید : ازحقّ اورا جنز(١) دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که کلید گنج هدی توفیق است ، کوشش بطاعات ، و یافت درجات بتوفیق است ، طوبی آنکس که توفیق اورا رفیق است ، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود ، نجات خود کی تواند، بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد . ربّ العزّه حکایت میکند ازقول **شعیب** که گفت : «وما توفیقی الاّ بالله علیه توکلت والیه‌انیب» توفیق چو گانست، و بنده گوی وانابت میدان ، ذکربرزبان ، وآوای برّ در گوش و ثمرهٔ وعددردل وتازگی منّت در جان .

پیر طریقت گفت : تا جان درتن است ، و نفس را برلب گذراست ، وهشیاری حاصل است ، از عبودیت چاره نیست . راست است که طاعت بتوفیق است ، امّا جهد

١ - جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست، راست است که معصیت بخذلان است، امّا جذر(۱) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(۲) سر همه گناه است، واین سخن گناه کار(۳) را عذر پنداشتن هم از گناه است، الٓهی! عزّت ترا گردن نهادیم، وحکم ترا جان فدا کردیم، ما را میگوئی که مکن و درمی افکنی، و میگوئی که کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت.

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند که رهی را جرم بسیار است، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند، که هرچه ازرهی تقصیر است، بی‌نیازی من برابر آنست، وهرچه ازو ناپسندیده است، مهربانی من برسر آنست، وهرچه رهی را امید است، فضل من برتر از آنست. «انّ ربّی رحیم ودود» الودود الّذی یتحبّب الی عباده بالاحسان الیهم. ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد، ونعمت بروی پیاپی ریزد، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با داود (ع) گفت که: «یاداود حبّب الیّ عبادی» راه ما بربندگان ما روشن دار، ودوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما بایاد ایشان ده، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه، وباعلمم جهل نه، وباصبرم عجز نه، وباغضبم ضجر نه، در صفتم تغیّر نه، ودر گفتم تبدّل نه، «مایبدّل القول لدیّ وما انا بظلّام للعبید» پس اگر بنده تقصیر کند، وحقّ این کرامت بنشناسد، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید: یابن **آدم** ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم، وتتمقّت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد، رواه **علی بن ابی طالب** (ع) عن **النبی** (ص) عن الله عزّ وجلّ: یابن آدم ... وذکر الحدیث.

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : **«انّ فی ذلك لآیة»** درین [حدیث] نشانی است، **«لمن خاف**

---

۱ - حذر(ج) ۲ - نکردی (ج) ۳ - گنه کار (ج)

عذاب الآخرة » اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، « **ذلك يوم مجموع له الناس** » آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، « **وذلك يوم مشهود(۱۰۳)** » وآن روز روزی است که داور ودادده ودادخواه حاضر .

« **وما نؤخره** » باپس نمیداریم آن روزرا ، « **الّا لاجل معدود(۱۰٤)** » مکر هنگامی شمرده را .

« **يوم يأت** » آن روز آید ، « **لاتكلّم نفس الّا باذنه** » سخن نگوید هیچ کس مکر بدستوری الله ، « **فمنهم شقيّ وسعيد(۱۰۵)** » از ایشان بود بدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

« **فامّا الّذين شقوا** » امّا ایشان کـه بدبخت آیند ، « **ففى النّار** » ایشان در آتش‌اند . « **لهم فيها زفير وشهيق(۱۰٦)** » ایشانرا درآن ناله‌یی زار وخروشی سخت

« **خالدين فيها** » ایشان اند جاویدان در آن ، « **مادامت السّموات والارض** » همیشه‌تاآسمانهاوزمینهابرپایست ، « **الّا ماشاء ربّك** » مگرآنچه خداوند توخواست

« **انّ ربّك فعّال لما يريد(۱۰۷)** » خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

« **وامّا الذين سعدوا** » وامّا ایشان کـه نیکبخت آیند ، « **ففى الجنّة** » در بهشت اند ایشان [فردا] « **خالدين فيها** » جاویدان در آن ، « **ما دامت السّموات والارض** » همیشه تاآسمان بود وزمین ، « **الّا ما شاء ربّك** » مگر آنچه خداونـد تو خواست ، « **عطاء غير مجذوذ(۱۰۸)** » [آن نیکبخت کردن وبه بهشت‌رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هرگز نه بریدنی .

« **فلا تك فى مرية** » نگر کـه در گمان نباشی ، « **ممّا يعبد هؤلاء** » از ینچه ایشان می‌پرستند [که روزگار برآن درازگشت وبرایشان] ، « **مايعبدون الّا كما يعبد آباؤهم من قبل** » نمی‌پرستند مگر همچنانکـه پـدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) « **وانّا لموفّوهم نصيبهم** » وما بایشان‌خواهیم‌سپردبهرهٔ‌ایشان[ازعذاب] « **غير منقوص(۱۰۹)** » بهره‌ای ناکاسته .

« **ولقد آتينا موسى الكتاب** » موسی رادین‌دادیم‌ونامهٔ تورات ، « **فاختلف**

---

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

فیه » در آن دو گروه گشتند ، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » واگر نه سخنی پیش‌شده بودید(١) از خداوند تو [که هیچ کس را بر عمر و رزق نفزایند(٢) ونکاهند] « **لقضی بینهم** » [میان تو که رسولی و] میان ایشان [بعذاب عاجل] کار برگزارد آمدید(٣) « **و انّهم لفی شكّ منه مریب (١١٠)** » و مشرکان [در میان این دو گروه مختلف از اهل کتاب] درگمان می‌باشند از کار [**محمد**] گمانی دل شورنده.

« **وان کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [دشمنان هم کتابی و هم مشرك] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [پاداش] کردارهای ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر (١١١)** » که او بآنچه ایشان میکنند دانا است و از آن آگاه.

« **فاستقم کما اُمرت** » می پای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ترا میگویند این سخن] و هر کس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه در گذراننده مبید(٤) « **انه بما تعملون خبیر (١١١)** » که او بآنچه شما میکنید بینا و داناست.

« **ولاترکنوا الی الّذین ظلموا** » و با ستم کاران مچسبید(٥) و مگرائید « **فتمسّکم النّار** » که آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون الله من اولیاء** » ونه شمارا یاربود فرود ازالله ، « **ثمّ لاتنصرون(١١٣)** » و نه آنکه شما را یاری دهند.

« **واقم الصلوة طرفی النّهار** » بپای‌دار نماز برد و گوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السیّات** » که کارهای نیکوناپیدا کنند وببرد کارهای زشت ، « **ذلك ذکری للذّاکرین (١١٤)** » این فرمان و این وعد یادگاری است یاددارآن را.

« **واصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین(١١٥)** » و شکیبایی کن که الله ضایع نکند مزد نیکوکاران.

---

(١) بودی (٢) نیفزایند (ج) (٣) آمدی (ج) (٤) مباشید (ج).
(٥) نخسپید (الف) رکن الیه ، مال الیه و سکن . (المنجد) رکن الیه ، میل کرد بسوی وی و آرمید . (منتهی الارب) چسبیدن ... میل کردن . (برهان) . برحسب صورت نسخهٔ (ج) که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجمهٔ «سکن» یا آرمید است.

« **فلولاكان من القرون من قبلكم** » چرا نبود از گروهان كه پيش از شما بودند، « **اولوا بقيّة** » هشياران وزيركان ودانايان، «**ينهون عن الفساد فى الارض**» كه باز زدند(۱) از تباهى كردن در زمين ، «**الّا قليلا ممّن انجينا منهم**» مگراندكى كه بودند از آنكه ما رهانيديم [از عذاب از پيشينيان] « **واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه** » و بيدادگران را بر پى فراخ جهانى و فراخ توانى و توانگرى كردند تا بر پى آن ايستادند، « **و كانوا مجرمين(۱۱۶)** » بدان بودند و در عذاب جرم ايشان را بود .

«**وماكان ربّك ليهلك القرى بظلم**» وخداوند توهرگز آنرا نبود ونخواست شهرهايى را كه هلاك كرد كه آنرا ببيداد هلاك كند ، «**واهلها مصلحون(۱۱۷)**» و اهل آن شهرها نيك فعل و نيكوكار و بصلاح .

«**ولو شاء ربّك**» و اگرخداوند توخواستيد(۲)«**لجعل الناس امّة واحدة**» مردمان را همه يك دين ويك دل ويك راه كرديد(۳) «**ولايزالون مختلفين(۱۱۸)**» و هميشه جداجد(٤)خواهند بود .

« **الّا من رحم ربّك**» مگرايشان كه اللّٰه ايشانرابرراه راست بداشت ببخشايش خويش ، « **ولذلك خلقهم** » وايشان آنرا آفريد ، «**وتمّت كلمة ربّك**» وسپرى گشته برفت [وبراستى بيشى كرد] سخن خداوندتو [بحكم] «**لاملانّ جهنّم**» كه حقا كه(۵) پركنم ناچاره دوزخ ، « **من الجنّة والنّاس اجمعين(۱۱۹)** » از پرى و آدمى اهل آن همه از ايشان .

« **و كلّاً نقصّ عليك من انباء الرسل** » و همه كه برتوميخوانيم از خبرهاى پيغامبران ، «**ما نثبّت به فؤادك**» آنست كه دل ترا [از تنگى وضعف و اندوه] بآن با جاى مى آريم و برجاى بميداريم ، « **و جاءك فى هذه الحقّ** » و درين پيغام كه بتو فرستاديم بتو همه راستى آمد و درستى ، «**وموعظة وذكرى للمؤمنين(۱۲۰)**» و پندى و يادگارى گرويدگان را .

---

۱ ـ باز زدنديد (الف) . ۲ ـ خواستى (ج) . ۳ ـ كردى (ج) . ٤ ـ جدا جدا (ج) .
۵ ـ كه حق پر كنم (الف) .

«**وقل للّذين لايؤمنون**» و گوی(۱) ایشانرا که بنمی گروند، «**اعملوا علی مکانتکم**» که برهمان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می‌زئید ومی‌باشید(۲) «**انّا عاملون (۱۲۱)**» تامادر آن خویش می‌باشیم(۳) ومی کنیم. «**انتظروا انّا منتظرون(۱۲۲)**» وبودنی‌را بشما و بما(٤) چشم میدارید تاما میداریم.

«**ولله غیب السّموات والارض**» و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها(٥) درآسمان وزمین، «**والیه یرجع الامر کلّه**» وبا او خواهند گردانید همه کارها با او گردد [همه آن بود که او خواهد آنگه که او خواهد] «**فاعبده وتوکّل علیه**» او را پرست و کار با او(٦) سپار وپشت با او(۷) بازکن، «**ومار بّک بغافل عمّا یعملون(۱۲۳)**» و خداوند تو ناآگاه نیست ازآنچه [دشمنان] میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «انّ فی‌ذلک لآیةً» ای ـ انّ فی ذلک الّذی نزل بالامم المهلکة من انواع العذاب، لعبرة «لمن خاف عذاب الآخرة» اعتقد صحته و وجوده. و قیل: «لآیة» ای ـ علامة انّ الله ینجز وعده للمؤمنین وللانبیاء ان ینصرهم «ذلک یوم مجموع له النّاس» یحشر الخلایق کلهم فیه ولیس یوم بهذه الصفة الا یوم القیمة «وذلک یوم مشهود» یشهده اهل السموات و الارضین. وفی تفسیر شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد** (ص) والمشهود یوم القیامة قال **مقاتل**: یشهده الربّ عزوجلّ فی ملائکته لعرض الخلائق وحسابهم. وفی الخبر الصحیح عن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله** (ص): «یجمع الله الخلق یوم القیمة فی صعید واحد ثم یطلع علیهم رب العالمین فیقول یتّبع کل انسان ما کان یعبد ویبقی المسلمون فیطلع علیهم ویعرفهم نفسه، ثم: یقول انا ربکم فاتبعونی.

«ومانؤخرة» الی الیوم المذکور «الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وایامه وساعاته میگوید: ما روز قیامت باپس نمی‌داریم مگر هنگامی شمرده را یعنی که:

---

۱ ـ وبگو (ج). (۲) می‌بید (الف). ۳ ـ می‌بیم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ۷ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، ودرعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روز گار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(۱) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت **سبعة آلاف** سنة منذ خلق الله الدنیا الی ان تنقضی.

«یوم یأتی» اثبت(۲) الیآء **مکی** و **یعقوب** وصلا و وقفاً، **مدنی** و **ابوعمرو** و**الکسائی**، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول **العرب**: لا ادرِ، فتحذف الیآء وتجتزی بالکسرة وذلك لکثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات الیای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای ـ حین یاتی ذلك الیوم الذی یجمع فیه الخلائق «لاتکلم نفس» ای ـ لاتتکلم نفس فیه ولاتنفع من شفاعة اووسیلة «الا باذنه» تبارك وتعالی. میگوید: روز رستاخیز روزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید در آن روز، ونه هیچ کس شفاعت کند، یا وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتکلّمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون».

«لاتکلم نفس الاّ باذنه» وآنگه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که در ازل سعید آمدند «فمنهم شقی» کتبت علیه الشقاوة ومنهم سعید کتبت علیه السعادة. روی عن **عمر** قال: لمّا نزلت: فمنهم شقی و سعید، قلت: یا **رسول الله** فعلام نعمل اذاً علی شیءٍ قد فرغ منه ام علی شیءٍ لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیٔ قدفرغ منه یا **عمر** وجرت به الاقلام ولکن کلّ میّسر لما خلق له.

«فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق» الزفیر اول نهیق الحمار والشهیق آخره، شبّه اصواتهم فیها بانکر الاصوات قال **ابوالعالیة**(۳) الزفیر فی الحلق

۱ـ وابس (ج) ۲ ـ اثبات (الف) ۳ ـ ابوالمعالیة (الف)

والشهيق فى الصدر والزفير اصله من المزفور و هو الشديد الخلق، والشهيق اصله الطول من الجبل الشاهق.

« خالدين فيها مادامت السموات والارض » و گفته اند سموات اينجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن. ودر ديگر آيت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقيم تر وجه آنست در هردو كه آن كنايت است از تابيد بر مذهب عرب كه گويند: لا اكلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع كوكب، و هبّت ريح، وحتى يعود اللبن فى الضرع، وحتى يعود امس، و يبيض الغراب، وحتى يرجع السهم على فوقه. و منه قول الشاعر:

اذا ما القارظ العنزى آبا ترجّى(1) الخير وانتظرى ايابى

وقال امرؤ القيس: و انى مقيمٌ ما اقام عسيب

باين همه درازى روزگار خواهند ومعنى ابد. آنكه گفت: «الّا ماشاءَ ربك» اين « ما » بمعنى من است يعنى - الاّ من شاءَ ربك، و هم قوم موحدون يخرجون من النّار ويدخلون الجنة. ميگويد: جاويد در دوزخ باشند هميشه مگر قومى موحدان گنه كاران كه پس از آن كه عذاب چشيدند الله خواست كه ايشانرا از دوزخ بيرون آرد و ببهشت فرستد كه شقاوت ايشان بحكم ازل ابدى نبود و بر وفق اين خبر مصطفى است (ص). روى **جابر بن عبدالله** قال قرأ **رسول الله** (ص): « فامّا الّذين شقوا » الى قوله: « اِلّا ما شاءَ ربّك » فقال (ص): «ان شاءالله ان يخرج اناساً من الّذين شقوا من النّار فيدخلهم الجنة فعل » و قال(ص): « يخرج قوم من النّار بعدما يصيبهم منها سفع فيدخلون الجنة فيسميهم اهل الجنة الجهنميين » و در ديگر آيت باين قول معنى آنست كه: نيكبختان جاويد در بهشت باشند « الا ما شاءَ ربك » من قدر مكث المعذّبين فى النّار من الموحدين من لدن دخولها الى ان دخلوا الجنّة، مگر قومى از موحّدان كه مدتى در آتش باشند و خداوند تو خواست كه ايشانرا بيرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم يشقوا شقاء من يدخل النار على التابيد ولا سعدوا سعادة من لا تمسّه النّار. و فى ذلك ما روى عن **ابن عباس** قال: قوم من اهل الكبائر

١ - فرجى (الف)

من اهل هذه‌القبلة يعذّبهم‌الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم يأذن لهم فی‌الشفاعة فيشفع‌لهم المؤمنون فيخرجهم من‌النارفيدخلهم‌الجنة فسماهم اشقياءحين عذّبهم‌فی‌النار . فقال: « فامّاالّذين شقوا ففی‌النار لهم فيها زفير و شهيق خالدين فيها ما دامت‌السموات والارض الا ما شاءَ ربك » حين اذن لهم فی‌الشفاعة اخرجهم من‌النّار وادخلهم‌الجنّة و هم ، هم قال :

« و امّاالذين سعدوا » يعنی ـ بعدالشقاءالّذی كانوا فيه « ففی‌الجنة خالدين فيها الا ما شاءَ ربك » يعنی ـ الّذين كانوا فی‌النّار . قولی ديگر گفته‌اند كه آسمانها و زمين آسمان دنيا و زمين دنيا است و « الا » بمعنی سوی است چنانكه كسی گويد لو كان معنا رجلٌ الا زيد يعنی- سوی زيد لقاتلنا ، اگربا ما مردی بودی بيرون‌ازين زيد ما قتال كرديمی(۱) همچنين معنی آيت آنست كه ايشان جاويد در آن باشند مادام كه اين آسمانها و زمين بر پای است كه نهايت ديدار شما است كه از ابد خود همين ديديد بيرون از آن ابد جاودانه كه در علم ما است و بخواست ما است كه علم مخلوق بدان نرسد وهرگزمنقطع نشود . وقال **قتاده** : تبدل هذه‌السماء و هذه‌الارض فالمعنی : خالدين فيها مادامت‌السموات تلك‌السماء وتلك‌الارض‌المبدلتان من هاتين. وقيل : «الا ما شاء ربك» من زيادة اهل‌النارفی‌العذاب واهل الجنة فی‌النعيم . وقيل : « الا ما شاء ربك » من كونهم فی مهلة‌الدنيا و فی‌التراب علی طول‌البلی وفی‌الموقف حتی تظهر النّار . و قيل : « الا ما شاء ربك » و هو لا يشاءُ ان يخرجهم ، يعنی ـ لوشاءان يرحمهم‌لقدرولكنه ، لكنّه‌اعلمناانهم خالدون ابداً . روی **ابوهريرة** قال ، قال **رسول‌الله** (ص) : « يؤتی بالموت يوم‌القيمة فيوقف علی‌الصراط فيقال يا اهل‌الجنة فيطلّعون خائفين وجلين بان يخرجوا من مكانهم الذی ، هم به ، ثم يقال : يا اهل‌النّار فيطلعون فرحين مستبشرين ان يخرجوا من مكانهم الذی هم به ، فيقال لهم : هل تعرفون هذا ؟ فيقولون : نعم ، ربنا هذاالموت فيامر به فيذبح علی‌الصراط ، ثم يقال للفريقين خلود لا تجدون فيها موتاً ابداً .

« و اما الذين سعدوا »قرأ **حمزة** و **الكسائی** و **حفص** عن **عاصم** : «سعدوا»

۱- كرديد (الف)

بضم السين، والوجه انه مبنى للمفعول به من قولهم: سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود، و يكون متعدياً لسعد كما يقال: خزنته فخزن هو، و قرأ الباقون «سعدوا» بفتح السين، والوجه انه فعل لازم مبنى للفاعل على وزن فعل يقال سعد فلان يسعد سعادة فهو سعيد، كما يقال شقى يشقى فهو شقى و السعد سبب الخير كما ان ضده من النحس سبب الشر «خالدين فيها مادامت السموات والارض الا ما شاءَ ربك عطاءً غير مجذوذ» اى - غير مقطوع عنهم. عطاء نصب على المصدر، اى- اعطوا عطاء، قال وكيع كفرت الجهمية باربع آياتٍ من كتاب الله عزوجل فى وصف نعيم الجنة قوله: «لا مقطوعةٍ ولا ممنوعةٍ» قالوا تُقطع و تُمنع. وقوله: «اكلها دايم و ظلها» قالوا: لا يدوم. و قوله: «ما عندكم ينفد و ما عندالله باقٍ» قالوا: لا يبقى. و قوله: «عطاء غير مجذوذ» قالوا: يجذ ويقطع.

«فلاتك فى مريةٍ» المرية، الشك، والفعل منه: امترى وتمارى ومارى غيره مماراةً و مراءً، در معنى اين آيت سه قول گفته‌اند: يكى آنست كه لا تشك ان عبادة ما يعبدونه ضلال، اى محمد نگر بگمان نباشى كه پرستش اين بتان كه قريش آنرا مى‌پرستند ضلال است و گم راهى. ديگر معنى لا تشك انها تقليد لآبائهم و اقتداء منهم بهم، بگمان مباش كه ايشان باين عبادت بتان تقليد پدران خويش ميكنند و بر پى اسلاف خويش مى‌روند. قول سوم(۱) آنست كه كفار دو فرقت‌اند، فرقتى نفى صانع ميكنند، و بوجود صانع بهيچ حال اقرار نمى‌دهند، و فرقتى بوجود صانع اقرار ميدهند اما با وى انباز مى گيرند و بتان و طواغيت را مى پرستند، ميگويند: لا تشك فى انّ هؤلاءِ فى الكفر كهؤلاءِ - نگر بگمان نباشى كه اينان همه در كفر يكسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(۱) «ما يعبدون الا كما يعبد آباؤهم من قبل» اى - هم كآبائهم فى الكفر والتقليد. و قوله: «كما يعبد» يعنى - كما كان يعبد فحذف لانّ «قبل» يدل عليه «و انا لموفوهم نصيبهم» حظّهم «غير منقوص» يعنى - حظهم من الرزق. وقيل: من الخير والشرّ. وقيل: من العذاب. روى اوسط بن عمرو البجلى قال: قدمنا المدينه فالفيت ابابكر على المنبر يخطب الناس فسمعته يقول

۱- سيوم (الف) ۱- گم راهند (الف)

قام فینا **رسول اللّه** (ص) قال سألوا اللّٰه العافیة فانّه لم یعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد یقین و ایاکم والریبة فانه لم یؤت احدٌ اشد من ریبةٍ بعد کفر.

«ولقد آتینا **موسی** الکتاب فاختلف فیه» هذا تسلیة للنّبی (ص) ؛ : **موسی** وماکان یلقاه من قومه من تکذیبهم ایّاه واختلافهم فی **التوریة** ـ میگوید: **موسی** را **تورات** دادیم و اهل **تورات** در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند واستوار گرفتند وقومی کافر شدند ودروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با **قرآن**. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد از بعثت **مصطفی** است یعنی- اختلف من بعد ما اتاهم **محمد**، فی تصدیق ما نزّل فیها من خبر نبوّة **محمد** «ولولا کلمة سبقت من ربّک» بتأخیر العذاب عن امّة **محمد** الی یوم القیامة «لقضی بینهم» یعنی- لاهلکوا فی الدّنیا وفرغ من عذابهم. وقیل: «ولولا کلمة سبقت من ربّک» بتأخیر العذاب عن اهل الکتاب لاهلکوا حین اختلفوا فی **التوریة** «وانّهم لفی شکّ منه» ای ـ من **التوریة**. وقیل: من **القرآن** «مریب» ذی ریب موقع فی الرّیب والتّهمة

«وانّ کلا لما» بتشدید «انّ» وتخفیف «لما» قرائت **بوعمر** و **کسائی** و **یعقوب** است وباین قرائت «ما» بمعنی من است چنانکه اهل **حجاز** گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای ـ من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تاکید است که در خبر «انّ» شود ولام «لیوفینّهم» لام قسم محذوف مضمر است، والتقدیر: واللّٰه لیوفینّهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی ومشرك همه آنست کـه حقّا که بایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. وروا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللاّمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. **ابن کثیر** و **نافع** «ان کلاّ لما» هردو بتخفیف خوانند واین هم برمعنی قرائت اوّل است و اصل اِن «انّ» بوده فخففت و بقی عملها. **شامی** و **حمزه وحفص** «انّ کلاّ لمّا» نون ومیم هردو بتشدید خوانند، والوجه انّ الاصل فیه: وانّ کلاّ لمن مالیوفینّهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النّون میماً للادغام فاجتمعت ثلاث میمات فخذفت احدیهنّ فبقی «لمّا» بالتشدید و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا واسم لجماعة النّاس کما قال تعالی: «فانکحوا ماطاب لکم من النّسآءِ» ای ـ من طاب. والمعنی: وانّ کلاّ لمن الّذین «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

ابوبکر از **عاصم** « ان کلاّ » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم ، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم علی ماسبق فی الجمیع ، والتّقدیر : وان کلاّ لمن ماواللّه «لیوفینّهم ربّک اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا . ویجوزان یکون «ان» للجحد ، بمعنی : «ما» وانتصاب «کلاّ» بنزع الخافض ، والتّقدیر : وان من کلّ ، و«لمّا» بمعنی : الاّ ، والمعنی : ما کلّ من المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الاّ «لیوفینّهم ربّک اعمالهم» کقوله : انّ کل نفس لما علیها حافظ» ای - ما کلّ نفس الاّ علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم الصّالح منهم وغیر الصّالح .

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة **حم** شامل کلّ امر خوطب به **رسول‌اللّه** (ص) فی **القرآن** و خارجه ، یقول : استقم یا **محمد** کما امرک ربّک وبلّغ الرّسالة وادع النّاس الی الایمان باللّه ، میگوید : راست‌باش‌وراست‌زی بربردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی‌وخدا ترسی‌وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین حقّ‌خوان . وقیل: استقم علی**القرآن** ولاتشرك بی‌شیئاً وتوکّل‌علیّ‌فیماینوبك. قال : **السدی** الخطاب للنبیّ والمراد به‌امّته وقال **ابن‌عبّاس** : ماانزلت علی **رسول‌اللّه** (ص) فی‌جمیع القرآن آیة کانت اشد ولااشقّ علیه من‌هذه‌الایة ، ولذلك‌قال‌لاصحابه ، حین قالوا لقداسرع‌الیك‌الشیب ، فقال : شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی- من اسلم وآمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای - لاتجاوزوا امراللّه «انّه‌بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه .

« ولاترکنوا الی الّذین ظلموا » ای - لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من‌قوله : « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل : الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل‌الظّلمة ، ای - لاترضوا باعمالهم «فتمسّکم النّار» و یقال : لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار . تقول : رَکِنَ‌الیه یرکَن رکناً ورَکِن یرکَن رکوناً . وقال‌قوم : رکُن یرکُن ، وهی شاذّة نادرة وافصح‌اللّغات: رَکن یرکُن، والرّکن ناحیة من‌الجبل او الحایط قویّة . و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است : یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت : «فتمسکم النار» ای ـ یصیبکم لفحها. ودر سورة **الاعراف** گفت : «مسّ آباءنا الضراءَ والسرّاءَ» ای ـ اصاب آباءنا الشدّة والرّخاء. و در سورة **ص** گفت : «مسّنی الشّیطان» ای ـ اصابنی. و درسورة **الحجر** گفت : «لا یمسهم فیها نصب» ای ـ لا یصیبهم. و در **آل عمران** گفت : «ان تمسسکم حسنةٌ تسؤهم» ای ـ ان تصبکم. وجه دوم مسّ بمعنی جماع، کقوله: فی **البقره** «مالم تمسوهن» یعنی ـ مالم تجامعوهن «وان طلّقتموهنّ من قبل ان تمسّوهنّ». وفی **الاحزاب** «ثمّ طلّقتموهن من قبل ان تمسّوهنّ» یعنی ـ من قبل ان تجامعوهنّ. وجه سوم مسّ است بمعنی خبل، و ذلك فی قوله تعالی : «کالّذی یتخبّطه الشیطان من المسّ»، قوله : «ومالکم من دون الله من اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب الله «ثمّ لا تنصرون» حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا.

«و اقم الصلوة طرفی النّهار» میگوید : بپای دار نماز بردو گوشهٔ روز یکطرف نماز بامداد و یك طرف نماز دیگر «وزلفاً من اللیل» یعنی نماز شام و خفتن. این قول **حسن** است، **مجاهد** گفت : «طرفی النّهار» نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من اللّیل» شام وخفتن تاهرپنج نماز جمع کند، **مقاتل** گفت : صلوة الفجر (۱) والظّهر طرف وصلوة العصر والمغرب طرف «وزلفاً من اللّیل» العشاء الآخرة. **ازهری** گفت : «طرفی النّهار»، غدوة وعشیّه فصلاة الفجر فی احد الطّرفین وصلوة الظّهر والعصر فی الطّرف الآخر وتسمّیان صلوتی العشی (۲) «وزلفاً من اللیل»، ای ـ ساعات اللّیل من اوّله و فیهـا المغرب والعشاء الآخرة، و انما سمیّت الساعات التّی فی اوّل اللّیل زلفاً، لقربها من النّهار واحدتها زلفة مثل غرفة وغرف و رکبة ورکب. ونصب طرفی وزلفاً علی الظّرف کما تقول : جئت طرفی النّهار و اوّل اللّیل. وقیل : یعنی ـ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من الاخری و قربها منها.

«انّ الحسنات یذهبن السیّآت» یعنی ـ ان الصلوات الخمس یکفّرن مابینهنّ من الخطایا الصغایر. وعن **ابی عثمان** قال : کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخذ غصناً منها یابساً فهزّه حتّی تحاتّ (۳) ورقه. ثم قال لی **سلمان** : الا تسئلنی لم افعل هذا ؟

---

۱ ـ العشاء (الف) ۲ ـ العشاء (الف) ۳ ـ تحات الورق (از ح ت ت)، من الشجر، تناثر. (از المنجد).

فقلت: ولم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضاء ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّى الصلوات الخمس تحاتّ خطاياه كما تحاتّ هذا الورق. ثمّ تلاهذه الآية: «واقم الصلوة طرفى النّهار» الآية. وروى انّ **اباالیسر عمرو بن غزية الانصارى** كان يبيع التمر، فاتته امراة تبتاع تمراً، فقال: انّ فى البيت تمراً اجود منه فهل لك فيه؟ قالت: نعم. فذهب بها الى بيته، فضمها الى نفسه و قبّلها. فقالت: اتّق الله. فتركها وندم على هذا(١) فاتى **النبى** ص وقال: يا **رسول الله** ما تقول فى رجل راود امرأة عن نفسها ولم يبق شيئاً مما يفعل الرّجال بالنّسآءِ الاّ ركبه غيرانه لم يجامعها. فقال: **عمر** لقد سترك الله لوسترت على نفسك، ولم يرد عليه **رسول الله** ص وقال: انتظر فيه امر ربى، وحضرت صلوة العصر فصلى **النبى** ص العصر فلمّا فرغ اتاه **جبرئيل** ع بهذه الآية فقال **النبى** ص اين **ابو اليسر**؟ فقال: ها انا ذا يا **رسول الله**، قال: اشهدت معنا هذه الصلوة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانّها كفّارة لما عملت. فقال **عمر**: يا **رسول الله** اهذا له خاصة ام لنا عامّة؟ فقال: بل للنّاس عامة. وروى انّ **رسول الله** ص رأى رجلاً يقول: اللّهم اغفرلى وما اراك تغفر، فقال **النبى** ص: ماسوء ظنّك بربّك. فقال: يا **رسول الله** انّى اذنبت فى **الجاهلية** و **الاسلام** فقال: (ص) مافى **الجاهلية** فقد محاه **الاسلام** ومافى **الاسلام** تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالى «واقم الصلوة طرفى النهار وزلفاً من اللّيل انّ الحسنات يذهبن السيّآت» وروى عن **النبى** ص قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر على باب احد كم يغتمس فيه كلّ يوم خمس مرّات فماذا يبقين من درنه. وقيل: «الحسنات» فى هذه الاية قول العبد «سبحان الله والحمد لله ولا اله الاالله والله اكبر» «ذلك» اى ـ هذا الّذى ذكرنا. وقيل: **القرآن** «ذكرى للذّاكرين» وعظ للمتّعظين.

«واصبر» يا **محمد** على مايصيبك من اذى قومك واستعن على ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنين. وقيل واصبر على الصلوة «فانّ الله لا يضيع اجر المحسنين» اى ـ المصلّين. هو كقوله: «وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها».

« فلولا كان من القرون من قبلكم » اى ـ هلاّ كان، وهو موضوع للتحضيض ويختص بالفعل «اولوا بقيّة» البقيّه الباقى من الشىء اى ـ من بقيت له بقية من الرأى والعقل

---

١ ـ ذلك (الف)

والتمييز والبصيرة فيعرف الحقّ من الباطل والصواب من الخطأ . وقيل : «اولوا بقيّة» اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، والمعنى : لو كان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب «الا قليلاً ممّن انجينا منهم» این استثنا منقطع است ای ـ لکن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة . ميگويد : هر قرنی از پیشینان و هر قومی که در میان ایشان زیرکان بودند که می باز زدند(۱) از فساد آن قوم را عذاب نکردیم و آن اندك قوم بودند چرا آن دیگران قومها که عذاب کردیم در میان ایشان هم زیرکان نبودند که ایشانرا باز زدندی(۲) از فساد تاما ایشانرا عذاب نکردیمی(۳) «واتّبع الذین ظلموا ما اترفوا فيه» ای ـ اتّبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه ونسوا الآخرة . ومعنى اترفوا مكنّوا من الترفّه وهى التنعّم ، ای ـ آثروا ذلك على طاعة الله فهلكوا «و كانوا مجرمين» كافرين .

«وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» ای ـ بظلم من الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون ، این یك قول آنست که در نوبت اول رفت . معنی دیگر : «وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» منهم ، ای ـ بعضهم والاكثر على الصلاح ، خداوند تو بر آن نیست که اهل شهری هلاك کند بآنکه قومی از ایشان ظلم کنند چون بیشترین ایشان بر صلاح باشند. سه دیگر(۴) قول آنست که «ما كان ربك ليهلك القرى بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» فى المعاملات فيما بينهم يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ولا يظلم بعضهم بعضاً ، ميگويد : خداوند تو آنرا نیست و نخواهد که اهل شهری را هلاك کند بشرك و کفر ایشان چون در معاملات بایکدیگر انصاف و عدل نگه دارند و بریکدیگر ظلم نکنند وامر معروف ونهی منکر بپای دارند از بهر آنکه مكافات کفر و شرك آتش دوزخ است و مكافات ظلم و تعدی در شرك اهلاك وعذاب دنیا . ولهذا قال **ابن عباس** : لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انضاف اليه ظلم بعضهم بعضاً. وقال بعضهم : الصلاح فى ثلثة اشياء ؛ فى اكل الحلال و اتّباع السنن ومخالفة الهوى .

«ولو شآء ربك لجعل الناس اُمّة واحـدة» مسلمين كلّهم ولكن لم يشاء

---

۱ ـ باز میزدند (ج) ۲ ـ بازنزدندید (الف) ۳ ـ نکردید (الف)
۴ ـ سدیگر (ج)

کذلك ، اگر الله خواستی(۱) خلق همه مسلمانان بودندی(۲) بر دین راست و ملت درست . همانست که جای دیگر گفت : « ولو شاءَ الله لجمعهم علی الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم درازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده(۳) جدا جدا خواهند بود از جهودي و ترسایی و گبرکی .

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی الایمان فانه ناج من الاختلاف بالباطل ، مگر کسی که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنگه گفت : « و لذلك خلقهم » یعنی اهل الاختلاف للاختلاف و اهل الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت : « فریق فی الجنّة و فریق فی السّعیر » « و تمّت کلمة ربك » ای - حکمه السابق فی اهل النار انه یملاء جهنم « من الجنة والناس اجمعین » ای - منهما لامن احدهما ولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاة الجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة .

« و کلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلّ ، یعنی - « نقصّ علیك مِن انباءِ الرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم ، ای - فلا تجزع من تکذیب قومك واسلك سبیل الرسل قبلك فی الصّبر علی امر ربك . میگوید : ای **محمد** قصهای پیشینیان ، وآئین رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران خودرا نصرت دهیم « انّا لننصر رسلنا والّذین آمنوا وانّ جندنا لهم الغالبون » و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

۱ - خواستید (الف) . ۲- بودید (الف) . ۳- پر کنده (الف) .

مصطفی (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده(۱) ونه هیچ چیز(۲) نوشته، وآنگه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحا ی **عرب** و زیرکان‌عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست،جزوحی پاك نیست، و جزرسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان **جبرئیل** نیست، و رسالت‌ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: «الّذین یتّبعون‌الرّسول‌النّبی الامّی»، قوله: «ما نثبّت به فؤادك» این تثبیت و تسکین دل **مصطفی** (ص) نه‌از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای‌که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم‌دردل‌ثابت‌تر، ودل‌بوی‌آرمیده‌تر،همچنانکه(۳) **ابراهیم** گفت (ص): «ولکن لیطمئنّ قلبی» «وجاءك‌فی‌هذه‌الحق» ای-ماجاءك‌فی‌هذه‌السورة‌الحق‌مع‌ماجاءك‌من‌الحق‌فی سائر**القرآن** هرچه **بمصطفی** فروآمد. از**قرآن** وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این‌سورت بذکر مخصوص کردکه درین‌سورت اقاصیص‌انبیا است ومواعظ فراوان وذکربهشت ودوزخ و تحقیق تأکید راگفت: درین سورت همه راستی آمد بتوودرستی واین دلیل نیست که بیرون ازین‌حقّ نیست همچنانکه کسی‌سخن شنود ازکسی گوید: هذا حقٌّ، فلیس یجب من هـذا ان یکون ماسواه باطلاً. فکذلك فی قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی‌هذه‌الدّنیا، ای ـ النّبوّة. «و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر(٤) تذکّرلمن تذکّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی‌مکانتکم» قرأ **ابوبکر** «مکاناتکم» بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امرتهدید ووعید، ای ـ اعملوا ماانتم عاملون علی‌غیرما انتم علیه وانتظروامایعدناکم **الشیطان** انّا منتظرون مایعد ربّنا من‌النّصر.

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ هم‌چنان که (الف).
٤ ـ اتّبع (الف)

قیل : هو منسوخٌ بآیة السّیف .

«وللّه غیب السّموات والارض» خزائنهما ، وقیل : جمیع ما غاب عن العباد ، وقیل: غیب نزول العذاب من السّمآءِ ، وقیل : ما اشتملت علیه السّموات والارض «والیه یرجع الامر کلّه» فی المعاد فلا یبقی لاحدٍ فیه ملک ولا امرٌ . قرأ **نافع وحفص** «یُرجع الامر» بضمّ الیای و فتح الجیم ای - یرد ، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة ، و توکّل علیه ، ثق به ، و فوّض امرك الیه «وما ربّك بغافل عمّا یعملون» یقول : هو عالمٌ بما یعمل الخلق اجمعون یجزی المحسن باحسانه والمسیئ باساءته . قرائت **مدنی و شامی و حفص ویعقوب** «تعملون» به تاء است میگوید : اللّه ناآگاه نیست از آنچه شما می کنید نیکی از نیکان شما می داند ، و آنرا پاداش دهد ، و بدی از بدان شما می داند ، ومی بیند و آنرا جزا دهد . باقی به یاء خوانند معنی آنست که : اللّه غافل نیست از آنچه دشمنان می کنند ، این آیت از جوامع الکلم است ، در آن ایجاز لفظ است ، وحسن نظم ، و کثرت معانی ، واشارت ببدایت ونهایت . میگوید : علم آسمان وزمین و هرچه در آن ، و علم همه گذشتها وبودنیها خدایراست در بدایت ونهایت ، مُلك و مِلك همه ویراست قدرت وی همه را شامل و حکم وی بر همه نافذ ، آفریدگان همه رهی و بندهٔ او ، بر همه واجب است ولازم عبادت و طاعت که مالك همه بحقیقت او ، بازگشت همه کار وهمگان بدو ، کردار بندگان نیك وبد امروز بمشیّت وخواست او ، فردا هر کسی را جزای کردار از ثواب وعقاب او ، روی عن **کعب الاحبار** انّه قال: خاتمة **التوریة** هذه الایة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّ فی ذلك لآیةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك یومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك یومٌ مشهودٌ » **یحیی معاذ** گفت : روزها پنج است ، یکی روز مفقود دیگر روز مشهود سیوم روز مورود(۱) چهارم روز موعود پنجم روز ممدود ، امّا روز مفقود روز دُینه(۲) است که بر تو گذشت وفایت شد و با توجذ(۳) حسرت و تلهّف

---

۱ - سوم روز موعود چهارم روز مورود . (الف) ۲ - دینه (ج) . ۳ - جز حسرت (ج) .

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر(١) گویی امروز تدارک کنم امروز راخود حقّی است که جز حقّ خویش رادر آن جایگیر(٢) نه، با تو جز ازین(٣) نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب اللّه» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز مشهود این روز است که تو در آنی، اگر خودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافته‌ای بغنیمت‌دار، وبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش از آنکه روز بسر آید، ووقت در گذرد و کوش(٤) تا امروز از دی ترا به بود که مصطفی ص: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز مورود روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل در آن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا آن کو که ترا ضمان کند تافردا

مصطفی (ص) فرا عبد اللّه عمر گفت «کن فی الدنیا کانّک غریب اوعابر سبیل وعد نفسک فی الموتی(٥) واذا اصبحت نفسک فلاتحدثها بالمساء واذا امسیت فلاتحدّثها بالصباح وخذ من صحتک لسقمک ومن شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك ومن حیوتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز موعود روز مرگ است آخر روزگار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن مانده، و درغرقاب حیرت افتاده، وآب حسرت گرد دیده درآمده، وآن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان‌را چوبر گک نسترن یابی
رخ گلرنگ(٦) شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد ویك ساعت ازیاد کردن آن نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «انا کیسکم اکثر کم للموت ذکراً

---

١ - وگر (ج). ٢ - جای گیر. (الف) ٣ - جذ زین (الف). ٤ - بکوش (ج).
٥ - من اصحاب القبور (ج) ٦ - گل رنگ (الف)

واحزمکم احسنکم له استعداداً ، الا و انّ من علامات العقل التجافی عن دار الغرور ، والانابة الی دار الخلود ، والتزوّد لسکنی القبور ، والتأهّب لیوم النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(۱) حشر کنند ، و ایشان را دو گروه گردانند ، گروهی نیکبختان ، و گروهی بدبختان ، چنانکه رب العزة گفت :«فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعید خراز**(۲) را گفتند چه معنی دارد آنچه **مصطفی** (ص) گفت : شیّبتنی سورة **هود** ؟ قال معناه: شیّبتنی ذکر اخبار الله تعالی عن اهلاك الامم السالفة ، فورد علیه من ذلك هیبة السطوة و فیه الاخبار عمّا حکم علی عباده فی الاول بقوله : « فمنهم شقی وسعید» گفت: درین سورت دو کار عظیم بیان کرده، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده، یکی بطش قهاری وسیاست جبروت عزت ، که بر قومی رانده ، واز خانهاشان برانداخته و دمار از همه بر آورده ،«هل تحس ّمنهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» دیگر بیان حکم ازل که درسعادت وشقاوت خلق رفته ، گروهی را بداغ خود گرفته ، وباعیب شان خریده ، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده ، و گروهی را بی جرم از درگاه خود برانده ، ومهر شقاوت بر دلهاشان نهاده ، ودرو هدهٔ نبایست افکنده ، آن سعید پیش از عمل رسته ، و کارش بر آمده ، و این شقی بتیر قطعیت خسته ، و بمیخ ردّ وابسته ، چه توان(۳) کرد الله چنین خواسته ، وَحکم عدل حُکم این رانده ، نه مشك خود بوی خریده ، نه عسل بخود شیرینی یافته ، کاریست در ازل بوده ورفته، نه فزوده ونه کاسته ، اینست که الله گفت جل جلاله :«فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این حکم گفت : «شیّبتنی **هود** » .

پیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان ، و فرق میان ایشان ، گفت : نفس بدبخت دود چراغیست کشته ، در خانهٔ بی تنگ بی در ، و نفس نیکبخت چشمه ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر .

شقیق بلخی گفت : علامت سعادت پنج چیز است : لین القلب ، و کثرة البکاء والزهد فی الدنیا ، و قصر الامل، و کثرة الحیاء ، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن ، و از بیم عقوبت بسیار گریستن ، ودر دنیا زاهد بودن ، و امل کوتاه کردن،

۱ - وآخرین را (ج) ۲ - بوسعید(ج) ۳ - چتوان (الف) .

و بر حیا وشرم زیستن. گفتا: ونشان شقاوت برعکس این پنج چیزاست: قساوة القلب، و جمود العین، والرغبة فی الدّنیا، و طول الامل، و قلّة الحیاء.

« فاستقم کما امرت » در کلّ عالم و در فرزند **آدم** کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: « فاستقم »؟ و خود در کدام حوصله گنجد، مگر حوصلهٔ **محمد عربی** که بالطاف کرم آراسته، و با نوار شهود افروخته، وبتأیید رسالت مؤید گردانیده، و آنکه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که « لنثبّت به فؤادك » و آنکه بر بساط انبساط نشسته، و درخلوت « او ادنی » ازحق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگرنه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت « فاستقم کما امرت » نداشتی، نبینی که چون این خطاب ازدرگاه نبوت بامت پیوست ودانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از تفاوت(۱) ایشان باآن خبرداد وعذرایشان بنهاد، گفت: استقیموا ولن تحصوا، ای ـ لن تطیقوا الاستقامة التی امرت بها. و قال **ابوعلی الجوزجانی**: کن طالب الاستقامة، لاطالب الکرامة، فان نفسك متحرکة فی طلب الکرامة، و ربك تعالی یطلب منك الاستقامة.

و معنی استقامت هموار بودن است بی تلون، هر که ازمقام تلوین بهیئت تمکین رسد مقام استقامت او را درست گردد، واین استقامت هم درفعل باید هم درخلق. درفعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالصت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامة النفوس فی نفی الزلّة، و استقامة القلوب بنفی الغفلة، و استقامة الارواح بنفی الملاحظة، « واقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل » اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده‌اند از بهراوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده‌اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لابل ساعات وانفاس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هر که را ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی‌تر و تمامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بردوقسم، قسمی تذکر زبان و عبادت ارکان، وقسمی تفکر دل ومراقبت جان، تا این کرامت ثناء حقّ بوی رسد

۱- بی طاقتی (ج).

که میگوید عزجلاله: «الّذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات والارض».

انّ الحسنات یذهبن السیّآت» الحسنات ما یجود به الحق، والسیآت ما یذنب به العبد، فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح العبد و جرمه، محاها وابطلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سیآت الزلّة، وحسنات العنایة تذهب سیّآت الجنایة. قال **یحیی بن معاذ:** انّ الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر، و لم یرض بالغفران حتی بدّل، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه. فقال: «ان الحسنات یذهبن السیآت».

« و کلا نقص علیك من انبآء الرسل » خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود(۱) قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبرچنین داده که« کنتم خیر امّةٍ اخرجت للنّاس »مناقب دیگران، وآیین روزگارایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، وبروفق این رب العزه جلّ جلاله گفته: « یریدالله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر » « ماجعل علیکم فی الدّین من حرج» « یریدالله ان یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع. پس **مصطفی** ص چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و بامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند، ازقیام شب و صیام روز، کاری ومجاهده‌یی عظیم برخودنهاد، کان یصلّی باللّیل حتّی تورّمت قدماه، فقیل: یا **رسول الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال: افلاا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال: بعثت بالحنیفیّة السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه‌راهی بیاراستند، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین(۲) ره دادند، هریکی را بکسوتی دیگر

۱ - چبود (ج) ۲ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱) بودند مقدّمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین مصطفی عربی ص بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون سید ص قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که: «و کلا نقص علیك من انباءِ الرّسل مانثبّت به‌فؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت واکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تو نه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تو نرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد آدم ومهتر عالم(ص): «انا سیّد ولدآدم ولافخر، کنت نبیّاً وآدم بین‌الروح والجسد، آدم و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآخرون السابقون». و روی عن‌ابی بکرالکتانی قال: سالت الجنید عن مجازاة الحکایة فقال: هی‌جند من جنوداللّه فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك».

---

۱ - همه کی (ج) همه که (الف)

Title [redacted]

Author

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل

« مجلد چهارم تفسیر کشف الاسرار »

جزء نهم

سورة الانفال « ۷۵ آیه »

۱ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۱ تا ۸ از سورهٔ انفال ۱-۲

النوبة الثانية :

محل نزول وتعداد حروف و کلمات وفضیلت سورهٔ انفال ۲

تعداد آیات منسوخ ۲

سبب نزول ۲-۳

تفسیر آیهٔ ۱ « یسئلونك عن الانفال . . » ۳

تفاوت انفال وغنائم ۴

تفسیر آیهٔ ۲ « انما المؤمنون الذین اذا ذکرالله . . . » ۵

معانی ایمان ورد برمرجئان ۵

تفسیر آیهٔ ۳ « الذین یقیمون الصلوة . » ۵

تفسیر آیهٔ ۴ « اولئك هم المؤمنون حقاً . . . » ۵ ۶

تفسیر آیهٔ ۵ « کما اخرجك ربك من بیتك . . . » ۶

تفسیر آیهٔ ۶ « یجادلونك فی الحق ... » ۷

تفسیر آیهٔ ۷ « واذیعدکم الله احدی الطائفتین . . . » ۷-۸

تفسیر آیهٔ ۸ « لیحق الحق . . . » ۹

النوبة الثالثة

شرح وتأویل « بسم الله الرحمن الرحیم » ۹

تأویل « یسئلونك عن الانفال . . . » ۹-۱۰

تأویل « فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم . ۱۰

معانی تقوی ازنظر عرفان. ۱۰

تأویل « و اصلحوا ذات بینکم » ۱۰

ایثار وانصاف . ۱۰

تأویل آیهٔ « انما المؤمنون الذین اذا ذکر... » ۱۰

خداترسی واطمینان دلها ، تفاوت مبتدی و منتهی مریدومراد - اهل شریعت وارباب حقیقت ۱۰-۱۱

تاویل آیهٔ « الذین یقیمون الصلوة . . . » ۱۱

درمعنی حقیقت وشریعت ، ۱۱

تأویل آیهٔ « اولئك هم المؤمنون حقاً . . » ۱۱

تاویل « وتودون انّ غیرذات الشوکة . . . » ۱۱

سخن پیرطریقت درزندگی دل ومردگی نفس ۱۲

۲ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۹ تا ۲۳ ازسورهٔ انفال ۱۲-۱۴

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ۹ اذتستغیثون ربکم . « ۱۴-۱۵

تفسیر آیهٔ ۱۰ « وماجعله الله الا بشری » ۱۶

تفسیر آیهٔ ۱۱ « اذیغشیکم النعاس ... » ۱۶-۱۷

تفسیر آیهٔ ۱۲ « اذیوحی ربك الی الملائکة . . . » ۱۷

تفسیر آیهٔ ۱۳ « ذلك بانهم شاقوا الله » ۱۸

تفسیر آیهٔ ۱۴ ذلکم فذوقوه . . . » ۱۸

تفسیر آیهٔ ۱۵ « یاایها الذین آمنوا اذالقیتم الذین کفروا . . . » ۱۸

تفسیر آیهٔ ۱۶ « ومن یولهم یومئذ . . . » ۱۸-۱۹

تفسیر آیهٔ ۱۷ « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم ... » ۱۹-۲۰

تفسیر آیهٔ ۱۸ « ذلکم وان الله موهن .. » ۲۰

تفسیر آیهٔ ۱۹ « ان تستفتحوا فقدجاءکم الفتح ... » ۲۱

تفسیر آیهٔ ۲۰ « یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله . . . » ۲۱

تفسیر آیهٔ ۲۱ « ولاتکونوا کالذین قالوا سمعنا . . . » ۲۲

تفسیر آیهٔ ۲۲ «ان شر الدواب عندالله . . . » ۲۲

تفسیر آیهٔ ۲۳ «ولو علم‌الله فیهم خیراً . . . » ۲۲-۲۳

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «اذتستغیثون ربکم . . . » ۲۳

معانی استغاثت وسخن پیرطریقت شبلی درین باره ۲۳

تاویل آیهٔ «اذیغشیکم النعاس . . . » ۲۳

تاویل آیهٔ «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» ۲٤

درمعانی فرق وجمع وعقاید قدریان وجبریان. ۲٤

سخن پیرطریقت درتفاوت مخلص و عارف وموحد. ۲٤

تاویل آیهٔ «ولیبلی المؤمنین منه . . . » ۲٥

تاویل آیهٔ «ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح» ۲٥

تاویل آیه «ولوعلم‌الله فیهم خیراً . . . » ۲٥-۲٦

۳ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۲٤ تا ۳۲ ازسورهٔ انفال ۲٦-۲۷

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۲٤ «یاایهاالذین آمنوا استجیبوالله ۲۸-۳۰

تفسیر آیهٔ ۲٥ «واتقوا فتنة» ۳۰-۳۱

تفسیر آیهٔ ۲٦ «واذکروا اذانتم قلیل . . . » ۳۱

تفسیر آیهٔ ۲۷ «یاایهاالذین آمنوا لاتخونوا . . . » ۳۱

تفسیر آیهٔ ۲۸ «و اعلموا انما اموالکم واولادکم . . . » ۳۲

تفسیر آیهٔ ۲۹ «یاایهاالذین آمنوا ان تتقوالله . . . » ۳۲-۳۳

تفسیر آیهٔ ۳۰ «واذیمکربك الذین کفروا . . . » ۳۳

کید مهتران قریش دردارالندوة. ۳۳-۳٤

تفسیر آیهٔ ۳۱ «واذاتتلی علیهم آیاتنا . . . » ۳٤-۳٥

تفسیر آیهٔ ۳۲ «واذقالوا اللهم . . . » ۳٥

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «یاایهاالذین آمنوا استجیبوا» ۳٥

درمعانی استجابت وتفاوت توحید وتحقیق.

وصفت : مؤمن وعارف ورونده وربوده. ۳٥-۳٦

سخن پیر طریقت دربارهٔ زندهٔ جاودانی. ۳٦

تاویل آیهٔ «واعلموا ان‌الله یحول بین المرء . . . » ۳٦

درتفاوت عالم وعارف وصفت دل وصاحبدل وسخن پیر طریقت دربارهٔ مرد پردرد دل. ۳۷

گفتار برخی از محققان در حدیث : قلب ابن آدم بین‌اصبعین من‌اصابع الرحمن. ۳۸

تاویل آیهٔ «واتقوا فتنة لاتصیبن. ۳۸

تاویل آیهٔ «یاایهاالذین آمنوالاتخونواالله» ۳۸

تاویل آیهٔ «یاایهاالذین آمنوا ان تتقوالله . . . » ۳۸

فرقان عالم وفرقان عارف. ۳۹

تاویل آیهٔ «واذیمکر بك‌الذین کفروا ..» ۳۹

سخن شبلی دربارهٔ مکر. ۳۹

٤ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۳۳ تا ٤۰ ازسورهٔ انفال ۳۹-٤۱

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۳۳ «وماکان‌الله لیعذبهم . . . » ٤۱-٤۲

تفسیرآیهٔ ۳٤ «ومالهم الایعذبهم‌الله ...» ٤۲

تفسیر آیهٔ ۳٥ «وماکان صلوتهم» ٤۲

تفسیر آیهٔ ۳٦ «ان‌الذین کفروا ینفقون...» ٤۳

نامهای دوازده‌تن ازمطعمان که آیت مذکور درشأن آنان آمد. ٤۳

تفسیرآیهٔ ۳۷ «لیمیزالله‌الخبیث . . . » ٤۳-٤٤

تفسیر آیهٔ ۳۸ «قل للذین کفروا ...» ٤٤

تفسیر آیهٔ ۳۹ «وقاتلوهم‌حتی‌لاتکون...» ٤٥

تفسیر آیهٔ ٤۰ «وان تولوا فاعلموا . . . » ٤٥

النوبة الثالثة

تاويل آية « وماكان الله ليعذبهم . . . » ٤٥
تاويل آية « ليميز الله الخبيث من الطيب» ٤٧
تاويل آية « قل الذين كفروا . . . » ٤٧
تاويل آية «وان يعودوا فقدمضت . . . » ٤٨

الجزء العاشر

٥ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٤١ تا ٤٩ ازسورهٔ انفال ٤٩

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ٤١ « واعلموا انما غنمتم من شيء » ٥١
دربيان معنى خمس ٥١-٥٢
تفسير آيهٔ ٤٢ « اذانتم بالعدوة الدنيا ... » ٥٣
تفسير آيهٔ ٤٣ اذ يريكهم الله فى منامك» ٥٤
تفسير آيهٔ ٤٤ «واذ يريكموهم اذالتقيتم» ٥٥
تفسير آيهٔ ٤٥ « ياايها الذين آمنوا اذا لقيتم فئة . . . » ٥٧
تفسير آيهٔ ٤٦ « واطيعوا الله ورسوله ولاتنازعوا » ٥٧
تفسير آيهٔ ٤٧ « ولاتكونوا كالذين خرجوا من ديارهم . . . » ٥٧
تفسير آيهٔ ٤٨ « واذزين لهم الشيطان اعمالهم » ٥٧-٥٨
تفسير آيهٔ ٤٩ « اذيقول المنافقون والذين فى قلوبهم مرض . . . » ٥٩

النوبة الثالثة

تاويل آيهٔ «واعلموا انما غنمتم من شيء» ٥٩
درمعنى جهادظاهر وجهاد باطن ومجاهدان. ٥٩
جهاد اصغر وجهادا كبر . ٦٠
درتأويل «فان لله خمسه» . . . ٦١
سخن پيرطريقت درمعنى آزادگى . ٦١
تأويل آيهٔ « اذانتم بالعدوة الدنيا ...» ٦٢
تاويل آيهٔ « واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا » . ٦٢
تاويل « واصبروا ان الله مع الصابرين» ٦٣

٦ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٥٠ تا ٦٣ از سورهٔ انفال ٦٣ ـ ٦٥

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ٥٠ «ولوترى اذيتوفى الذين كفروا . . . » ٦٥
تفسير آيهٔ ٥١ « ذلك بماقدمت ايديكم . . . » ٦٧
تفسير آيهٔ ٥٢ « كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا ...» ٦٧
تفسير آيهٔ ٥٣ «ذلك بان الله لم يك مغيراً . ..» ٦٧
تفسير آيهٔ ٥٤ « كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا ... » ٦٧
تفسير آيهٔ ٥ «ان شر الدواب عندالله ... » ٦٨
تفسير آيهٔ ٥٦ «الذين عاهدت منهم... » ٦٨
تفسير آيهٔ ٥٧ «فاما تثقفنهم فى الحرب...» ٦٨
تفسير آيهٔ ٥٨ « واما تخافن من قوم خيانة . . . » ٦٨
تفسير آيهٔ ٥٩ «ولا يحسبن الذين كفروا...» ٦٩
تفسير آيهٔ ٦٠ «واعدوا لهم مااستطعتم . . . » ٦٩
تفسير آيهٔ ٦١ «وان جنحوا للسلم ...» ٧٠
تفسير آيهٔ ٦٢ «وان يريدوا ان يخدعوك . . . » ٧١
تفسير آيهٔ ٦٣ « والف بين قلوبهم ...» ٧١

النوبة الثالثة

تأويل آيهٔ «ولوترى اذيتوفى الذين كفروا . . . » ٧١
اقسام مرگ . ٧١-٧٣
تأويل آيهٔ« كدأب آل فرعون والذين من قبلهم . . . » ٧٤
تاويل آيهٔ «ذلك بان الله لم يك مغيراً ...» ٧٤
تاويل آيهٔ «ان شر الدواب عندالله ...» ٧٤
تاويل آيهٔ « واعدو الهم مااستطعتم ...» ٧٤

تأویل آیهٔ «والف بین قلوبهم ...» ٧٤

٧ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ٦٤ تا ٧٥ ازسورهٔ انفال ٧٥ - ٧٧

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ٦٤ «یا ایها النبی حسبك الله ...» ٧٧

تفسیر آیهٔ ٦٥ «یا ایها النبی حرض المؤمنین ...» ٧٨

تفسیر آیهٔ ٦٦ «الان خفف الله عنکم...» ٧٨

تفسیر آیهٔ ٦٧ «ماکان لنبی ان یکون له اسری ...» ٧٩

تفسیر آیهٔ ٦٨ «لولا کتاب من الله ...» ٨٠

تفسیر آیهٔ ٦٩ «فکلوا مماغنمتم ...» ٨١

تفسیر آیهٔ ٧٠ «یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم ...» ٨١

تفسیر آیهٔ ٧١ «وان یریدوا خیانتك ...» ٨٢

تفسیر آیهٔ ٧٢ «ان الذین آمنوا وهاجروا» ٨٢

تفسیر آیهٔ ٧٣ «والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض ...» ٨٣

تفسیر آیهٔ ٧٤ «والذین آمنوا وهاجروا ...» ٨٤

تفسیر آیهٔ ٧٥ «والذین آمنوا من بعد ...» ٨٤

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «یا ایها الناس حسبك الله» ٨٤

تاویل آیهٔ «ان الذین آمنوا وهاجروا ...» ٨٥

تاویل «اولئك هم المؤمنون حقاً لهم مغفرة ورزق کریم» ٨٦

جزء دهم

٩ - سورة التوبة «١٢٩ آیة»

١ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ١ تا ١١ ازسورهٔ توبه ٨٧ - ٨٩

النوبة الثانية

نامهای سوره وتعداد آیات وکلمات وحروف و محل نزول آنها ٨٩

حدیث دربارهٔ کیفیت نزول سورهٔ توبه ٨٩

علت نیامدن بسم الله درابتدای سوره ٨٩

تفسیر آیهٔ ١ «براءة من الله و رسوله ...» ٩٠

تفسیر آیه ٢ «فسیحوا فی الارض ...» ٩٠

تفسیر آیهٔ ٣ «واذان من الله و رسوله ...» ٩١

دربیان حج اکبر وحج اصغر ٩١

تفسیر آیهٔ ٤ «الا الذین عاهدتم ..» ٩٢

تفسیر آیهٔ ٥ «فاذا انسلخ الاشهر الحرم ...» ٩٢

تفسیر آیهٔ ٦ «وان احد من المشرکین استجارك ...» ٩٢

تفسیر آیهٔ ٧ «کیف یکون للمشرکین عهد ...» ٩٣

تفسیر آیهٔ ٨ «کیف وان یظهروا علیکم ...» ٩٤

تفسیر آیهٔ ٩ «اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلا..» ٩٤

تفسیر آیهٔ ١٠ «لایرقبون فی مؤمن ...» ٩٤

تفسیر آیهٔ ١١ «فان تابوا واقاموا الصلوة ...» ٩٥

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «براءة من الله ورسوله» ٩٥

تاویل آیهٔ «فاذا انسلخ الاشهر الحرم ...» ٩٦

تاویل آیهٔ «فان تابوا واقاموا الصلوة ...» ٩٧

تاویل آیهٔ «وان احد من المشرکین ..» ٩٧

٢ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ١٢ تا ٢٢ ازسورهٔ توبه ٩٨-١٠٠

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ١٢ «وان نکثوا ایمانهم ...» ١٠٠

تفسیر آیهٔ ١٣ «الا تقاتلون قوماً ...» ١٠١

تفسیر آیهٔ ١٤ «قاتلوهم یعذبهم الله ...» ١٠١

تفسیر آیهٔ ۱۵ «ویذهب غیظ قلوبهم...» ۱۰۱
تفسیر آیهٔ ۱۶ «ام حسبتم ان تتر کوا...» ۱۰۲
تفسیر آیهٔ ۱۷ «ماکان للمشر کین
ان یعمروا...» ۱۰۲
تفسیر آیهٔ ۱۸ «انما یعمر مساجدالله...» ۱۰۳
تفسیر آیهٔ ۱۹ «اجعلتم سقایة الحاجّ...» ۱۰۴
تفسیر آیهٔ ۲۰ «الذین آمنوا وهاجروا...» ۱۰۴
تفسیر آیهٔ ۲۱ «یبشرهم ربهم برحمة منه...» ۱۰۵
تفسیر آیهٔ ۲۲ «خالدین فیها ابداً...» ۱۰۵

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «وان نکثوا ایمانهم..» ۱۰۵
تاویل «فقاتلوا ائمة الکفر...» ۱۰۶
تاویل آیهٔ «قاتلوهم یعذبهم الله...» ۱۰۶
تاویل آیهٔ «ام حسبتم...» ۱۰۷
تاویل آیهٔ «ماکان للمشر کین...» ۱۰۷
تاویل آیهٔ «انما یعمر مساجدالله...» ۱۰۷
تاویل آیهٔ «یبشرهم...» ۱۰۷ - ۱۰۸

۳ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۲۳ تا ۳۳ ازسورهٔ توبه. ۱۰۸-۱۱۰

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۲۳ «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا...» ۱۱۱
تفسیر آیهٔ ۲۴ «قل ان کان آباؤکم
وابناؤکم...» ۱۱۱
تفسیر آیهٔ ۲۵ «لقد نصر کم الله فی...» ۱۱۱
تفسیر آیهٔ ۲۶ «ثم انزل الله سکینته...» ۱۱۳
تفسیر آیهٔ ۲۷ «ثم یتوب الله من بعد
ذلک...» ۱۱۳
تفسیر آیهٔ ۲۸ «یا ایها الذین آمنوا انما
المشر کون...» ۱۱۴
تفسیر آیهٔ ۲۹ «قاتلوا الذین لایؤمنون...» ۱۱۵
تفسیر آیهٔ ۳۰ «وقالت الیهود...» ۱۱۶-۱۱۷
تفسیر آیهٔ ۳۱ «اتخذوا احبارهم...» ۱۱۹
تفسیر آیهٔ ۳۲ «یریدون ان یطفئوا
نورالله...» ۱۱۹
تفسیر آیهٔ ۳۳ «هوالذی ارسل رسوله» ۱۱۰

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا..» ۱۲۰
تاویل آیهٔ «قل ان کان آباؤکم..» ۱۲۱
تاویل آیهٔ «لقد نصر کم الله فی مواطن...» ۱۲۲
تاویل آیهٔ «یا ایها الذین آمنوا انما
المشر کون..» ۱۲۲
سخن پیر طریقت دربارهٔ زندگی جان: ۱۲۳
تاویل آیهٔ «وقالت الیهود...» ۱۲۳

۴ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۳۴ تا ۳۹ ازسورهٔ توبه. ۱۲۴-۱۲۵

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۳۴ «یا ایها الذین آمنوا ان
کثیراً من الاحبار...» ۱۲۵
تفسیر آیهٔ ۳۵ «یوم یحمی علیها...» ۱۲۷
تفسیر آیهٔ ۳۶ «ان عدة الشهور...» ۱۲۷
معانی ماههای قمری. ۱۲۷
تفسیر آیهٔ ۳۷ «انما النسیء زیادة..» ۱۲۹
تفسیر آیهٔ ۳۸ «یا ایها الذین آمنوا
مالکم..» ۱۳۱
تفسیر آیهٔ ۳۹ «الاتنفروا یعذبکم» ۱۳۱

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «یا ایها الذین آمنوا
ان کثیراً...» ۱۳۱
سخن پیر طریقت دربارهٔ ندای حق. ۱۳۱
درمقام عالم. ۱۳۲
درنکوهش بخل. ۱۳۲
تاویل آیهٔ «یوم یحمی علیها..» ۱۳۳
اعتماد درویش واعتماد توانگر. ۱۳۳
تاویل آیهٔ «ان عدة الشهور..» ۱۳۴
تاویل آیهٔ «انما النسیء...» ۱۳۴

۵ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۴۰ تا ۴۹ ازسورهٔ توبه. ۱۳۴-۱۳۶

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۴۰ «الاتنصروه...» ۱۳۶

در باره کید کافران در دارالندوه و بیرون
آمدن پیامبر ازمکه ورفتن به‌غار ۱۳۶-۱۳۷
تفسیر آیهٔ ۴۱ « انفروا خفافاً . . . » ۱۳۹
تفسیر آیهٔ ۴۲ « لوکان عرضاً قریباً... » ۱۴۰
تفسیر آیهٔ ۴۳ « عفاالله عنک . . . » ۱۴۰
تفسیر آیهٔ ۴۴ « لایستأذنک الذین ... » ۱۴۱
تفسیر آیهٔ ۴۵ « انمایستأذنک الذین... » ۱۴۱
تفسیر آیهٔ ۴۶ « ولوارادوا الخروج . » ۱۴۱
تفسیر آیهٔ ۴۷ « لوخرجوا فیکم . . » ۱۴۲
تفسیر آیهٔ ۴۸ « لقدابتغوا الفتنة
من قبل . . . » ۱۴۲
تفسیر آیهٔ ۴۹ « ومنهم من یقول . . . » ۱۴۳

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « الاتنصروه ... » ۱۴۳-۱۴۴

۶ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۵۰ تا۵۹ از سورهٔ توبه. ۱۴۵-۱۴۷

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ۵۰ « ان‌تصبک حسنة ... » ۱۴۷
تفسیر آیهٔ ۵۱ « قل‌لن یصیبناالا
ما کتب‌الله لنا . . . » ۱۴۷
تفسیر آیهٔ ۵۲ « قل‌هل تربصون بنا ... » ۱۴۷
تفسیر آیهٔ ۵۳ « قل‌انفقوا طوعاً
او کرها . . . » ۱۴۸
تفسیر آیهٔ ۵۴ « ومامنعهم ان
تقبل منهم . . . » ۱۴۸
تفسیر آیهٔ ۵۵ « فلاتعجبک اموالهم ... » ۱۴۹
تفسیر آیهٔ ۵۶ « ویحلفون بالله ... » ۱۴۹
تفسیر آیهٔ ۵۷ « لویجدون ملجأ .. » ۱۵۰
تفسیر آیهٔ ۵۸ « ومنهم من یلمزک ... » ۱۵۰
تفسیر آیهٔ ۵۹ « ولوانهم رضوا ... » ۱۵۱

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « ان‌تصبک حسنة ... » ۱۵۱
تاویل آیهٔ « قل‌لن یصیبناالا ... » ۱۵۲
سخن پیر طریقت در بارهٔ تقدیر ازلی ۱۵۲
تاویل : « وعلی‌الله‌فلیتوکل المؤمنون... » ۱۵۳
تاویل آیهٔ « قل‌انفقوا طوعاً او کرها... » ۱۵۴
مقامات قائمان بامر . ۱۵۴

۷ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۶۰ تا ۷۰ ازسوره توبه. ۱۵۴-۱۵۶

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ۶۰ « انماالصدقات
للفقراء ... » ۱۵۶-۱۶۰
تفسیر آیهٔ ۶۱ « ومنهم‌الذین
یؤذون النبی ... » ۱۶۰
تفسیر آیهٔ ۶۲ « یحلفون بالله‌لکم ... » ۱۶۱
تفسیر آیهٔ ۶۳ « الم یعلموا انه‌من ... » ۱۶۲
تفسیر آیهٔ ۶۴ « یحذرالمنافقون
ان تنزل ... » ۱۶۲
تفسیر آیهٔ ۶۵ « ولئن سئلتهم‌لیقولن... » ۱۶۳
تفسیر آیهٔ ۶۶ « لاتعتذروا قد کفرتم... » ۱۶۴
تفسیر آیهٔ ۶۷ « المنافقون‌والمنافقات ... » ۱۶۵
تفسیر آیهٔ ۶۸ « وعدالله المنافقین ... » ۱۶۶
تفسیر آیهٔ ۶۹ « کالذین من قبلکم .. » ۱۶۶
تفسیر آیهٔ ۷۰ « الم یأتهم نبأالذین
من قبلهم . . . » ۱۶۷

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « انماالصدقات للفقراء ... » ۱۶۷
درجات فقر وسخن پیرطریقت دربارهٔ آن . ۱۶۸
تاویل آیهٔ « ومنهم‌الذین یؤذون‌النبی... » ۱۶۹

۸- النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ۷۱ تا۷۸ ازسوره توبه. ۱۶۹-۱۷۱

النوبه الثانیه

تفسیر آیهٔ ۷۱ « والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم . . . » ۱۷۱
تفسیر آیهٔ ۷۲ « وعدالله المؤمنین
والمؤمنات . . . » ۱۷۲
تفسیر آیهٔ ۷۳ « یاایهاالنبی جاهد
الکفار . . . » ۱۷۳

تفسير آية ٧٤ « يحلفون بالله ماقالوا . . .» ١٧٣
تفسير آية ٧٥ « ومنهم من عاهدالله ...» ١٧٤
تفسير آية ٧٦ « فلما آتاهم من فضله ...» ١٧٥
تفسير آية ٧٧ « فاعقبهم نفاقافى قلوبهم ... » ١٧٥
تفسير آية ٧٨ « الم يعلموا ان الله يعلم...» ١٧٥

النوبة الثالثة

تاويل آية « والمؤمنون والمؤمنات...» ١٧٦
سخن پيرطر يقت دربارهٔ عنايت وفضل خدا . ١٧٧
تاويل آية « وعدالله المؤمنين . . .» ١٧٧
درجات ايمان . ١٧٧
گفتار بايزيد بسطامى دربارهٔ مقامى كه بدان رسيد . ١٧٧
تاويل آية « ياايها النبى جاهدالكفار..» ١٧٨
علامات منافق . ١٧٨

٩- النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٧٩ تا ٨٩ ازسورهٔ توبه ١٧٩. ١٨١-١٨١

النوبة الثانية

تفسير آية ٧٩ « الذين يلمزون المطوعين . . . » ١٨١
تفسير آية ٨٠ « استغفرلهم اولاتستغفر لهم . . .» ١٨٢
در معنى سبعين كه بر كثرت دلالت كند. ١٨٢
تفسير آية ٨١ « فرح المخلفون ... » ١٨٣
تفسير آية ٨٢ « فليضحكوا قليلا ... » ١٨٣
تفسير آية ٨٣ « فان رجعك الله الى طائفة...» ١٨٣
تفسير آية ٨٤ « ولا تصل على احدمنهم ...» ١٨٤
تفسير آية ٨٥ « ولا تعجبك اموالهم و اولادهم ... » ١٨٥
تفسير آية ٨٦ « واذاانزلت سورة ...» ١٨٥
تفسير آية ٨٧ « رضوابان يكونوا مع الخوالف ..» ١٨٥
تفسير آية ٨٨ « لكن الرسول والذين آمنوامعه ...» ١٨٥
تفسير آية ٨٩ « أعدالله لهم جنات ...» ١٨٦

النوبة الثالثة

تاويل آية « الذين يلمزون المطوعين...» ١٨٦
اصحاب حقيقت واصحاب شريعت ١٨٦
تاويل آية « استغفرلهم اولا تستغفرلهم» ١٨٨

١٠- النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٩٠ تا ٩٩ ازسورهٔ توبه ١٨٩. ١٩١-١٩١

النوبة الثانية

تفسير آية ٩٠ « وجاء المعذرون من الاعراب...» ١٩١
تفسير آية ٩١ «ليس على الضعفاء ولا على المرضى ...» ١٩١-١٩٢
تفسير آية ٩٢ « ولا على الذين اذاما اتوك...» ١٩٢
تفسير آية ٩٣ «انما السبيل على الذين...» ١٩٣

الجزء الحادى عشر

تفسير آية ٩٤ « يعتذرون اليكم اذا رجعتم ...» ١٩٣
درمعانى غيب . ١٩٣
تفسير آية ٩٥ « سيحلفون بالله لكم...» ١٩٤
تفسير آية ٩٦ « يحلفون لكم لترضوا عنهم ...» ١٩٤
تفسير آية ٧ « الاعراب اشد كفراً...» ١٩٥
تفسير آية ٩٨ « ومن الاعراب من يتخذ...» ١٩٥
تفسير آية ٩٩ ومن الاعراب من يؤمن...» ١٩٦

النوبة الثالثة

تاويل آية « وجاء المعذرون من الاعراب...» ١٩٧
تاويل « ماعلى المحسنين من سبيل ...» ١٩٧
تاويل آية « ولا على الذين اذاما اتوك...» ١٩٨
تاويل آية « ومن الاعراب من يؤمن بالله» ١٩٩

١١- النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ١٠٠ تا ١١٠ از سورهٔ توبه . ١٩٩-٢٠١

النوبة الثانية

تفسير آية ١٠٠ « والسابقون الاولون ...» ٢٠٢-٢٠٥

تفسیر آیهٔ ۱۰۱ « وممن حولکم من الاعراب ... » ۲۰۵
تفسیر آیهٔ ۱۰۲ « وآخرون اعترفوا بذنوبهم ... » ۲۰۶
تفسیر آیهٔ ۱۰۳ « خذ من اموالهم صدقة ... » ۲۰۷
تفسیر آیهٔ ۱۰۴ « الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة ... » ۲۰۸
تفسیر آیهٔ ۱۰۵ « وقل اعملوا ... » ۲۰۸
تفسیر آیهٔ ۱۰۶ « وآخرون مرجون ... » ۲۰۹
تفسیر آیهٔ ۱۰۷ « والذین اتخذوا مسجداً ضراراً ... » ۲۱۱ - ۲۱۲
تفسیر آیهٔ ۱۰۸ « لاتقم فیه ابداً لمسجد اسس ... » ۲۱۲
تفسیر آیهٔ ۱۰۹ « افمن اسس بنیانه ... » ۲۱۲
تفسیر آیهٔ ۱۱۰ « لایزال بنیانهم الذی بنوا ریبة ... » ۲۱۴

النوبة الثالثة :

تاویل آیهٔ « والسابقون الاولون ... » ۲۱۴
تاویل آیهٔ « وآخرون اعترفوا ... » ۲۱۴
تاویل آیهٔ « وآخرون مرجون ... » ۲۱۶

۱۲ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۱۱ تا ۱۱۸ از سورهٔ توبه ۲۱۷-۲۱۹

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۱۱۱ « ان الله اشتری من- المؤمنین ... » ۲۱۹
تفسیر آیهٔ ۱۱۲ « التائبون العابدون ... » ۲۲۰
تفسیر آیهٔ ۱۱۳ « ماکان للنبی والذین آمنوا ... » ۲۲۱
تفسیر آیهٔ ۱۱۴ « وماکان استغفار ابراهیم لابیه ... ». ۲۲۳
تفسیر آیهٔ ۱۱۵ « وماکان الله لیضل قوماً ... » ۲۲۳
تفسیر آیهٔ ۱۱۶ « ان الله له ملك السموات والارض ... » ۲۲۳
تفسیر آیهٔ ۱۱۷ « لقد تاب الله علی النبی ... »
تفسیر آیهٔ ۱۱۸ « وعلی الثلثة الذین خلفوا ... »

النوبة الثالثة

تأویل آیهٔ « ان الله اشتری من المؤمنین ... » ۲۲۸
سخن پیر طریقت در پایگاه دل . ۲۲۹
تأویل آیهٔ « التائبون العابدون ... » ۲۳۱

۱۳ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۱۹ تا ۱۲۹ از سورهٔ توبه . ۲۳۲-۲۳۴

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۱۱۹ « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ... » ۲۳۳
تفسیر آیهٔ ۱۲۰ « ماکان لاهل- المدینة ... » ۲۳۵
تفسیر آیهٔ ۱۲۱ « ولا ینفقون نفقة صغیرة ... » ۲۳۶
تفسیر آیهٔ ۱۲۲ « وماکان المؤمنون لینفروا ... » ۲۳۶
فصل در شمارهٔ فرض عین وفرض کفایت . ۲۳۷
تفسیر آیهٔ ۱۲۳ « یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم ... » ۲۳۷
تفسیر آیهٔ ۱۲۴ » واذا ما انزلت سورة فمنهم ... » ۲۳۸
تفسیر آیهٔ ۱۲۵ « واما الذین فی قلوبهم مرض ... » ۲۳۸
تفسیر آیهٔ ۱۲۶ « اولا یرون انهم یفتنون ... » ۲۳۸
تفسیر آیهٔ ۱۲۷ « واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم ... » ۲۳۹
تفسیر آیهٔ ۱۲۸ « لقد جائکم رسول من انفسکم ... » ۲۴۰
تفسیر آیهٔ ۱۲۹ « فان تولوا فقل حسبی الله ... » ۲۴۱

النوبة الثالثة

تأويل آيهٔ « يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله . . . » ٢٤٢

تأويل آيهٔ « وماكان المؤمنون لينفروا كافة ... » ٢٤٢

تأويل آيهٔ « اولا يرون انهم يفتنون ... » ٢٤٤

تأويل آيهٔ « لقد جائكم رسول من انفسكم ... » ٢٤٤

جزء يازدهم

١٠ - سورهٔ يونس « ١٠٩ آيه »

١ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ١ تا ٨ از سورهٔ يونس ٢٤٦-٢٤٧

النوبة الثانية

تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل نزول سورهٔ يونس ٢٤٧

در فضلت سورهٔ يونس . ٢٤٨

در تاويل وتشريح بسم الله الرحمن الرحيم . ٢٤٨

تفسير « الر » . ٢٤٨

تفسير آيهٔ ١ « الر تلك آيات الكتاب الحكيم » ٢٤٩

تفسير آيهٔ ٢ « اكان للناس عجباً ... » ٢٤٩

تفسير آيهٔ ٣ « ان ربكم الله الذى ... » ٢٥٠

تفسير آيه ٤ « اليه مرجعكم جميعاً ... » ٢٥١

تفسير آيهٔ ٥ « هو الذى جعل الشمس ضياء ... » ٢٥١

تفسير آيهٔ ٦ « ان فى اختلاف الليل والنهار ... » ٢٥٢

تفسير آيهٔ ٧ « ان الذين لا يرجون لقائنا ... » ٢٥٢

تفسير آيهٔ ٨ « اولئك مأويهم النار ... » ٢٥٢

النوبة الثالثة

تأويل كلمه‌هاى بسم الله الرحمن الرحيم ٢٥٢

تأويل الر وبقيهٔ آيه . ٢٥٣

تأويل آيهٔ « اكان للناس عجباً » ٢٥٣

تأويل آيهٔ « اليه مرجعكم ... » ٢٥٤

تأويل آيهٔ « هو الذى جعل الشمس » ٢٥٥

تاويل آيهٔ « ان الذين لا يرجون . . . » ٢٥٥

٢ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٩ تا ٢١ از سورهٔ يونس . ٢٥٦-٢٥٨

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ٩ « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات ... » ٢٥٩

تفسير آيهٔ ١٠ « دعويهم فيها سبحانك... » ٢٦٠

تفسير آيهٔ ١١ « ولو يعجل الله للناس ... » ٢٦١

تفسير آيهٔ ١٢ « واذا مس الانسان الضر ... » ٢٦٢

تفسير آيهٔ ١٣ « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم ... » ٢٦٢

تفسير آيهٔ ١٤ « ثم جعلناكم خلائف فى الارض ... » ٢٦٢

تفسير آيهٔ ١٥ « واذا تتلى عليهم آياتنا... » ٢٦٢

تفسير آيهٔ ١٦ « قل لوشاء الله ماتلوته عليكم ... » ٢٦٣

تفسير آيهٔ ١٧ « فمن اظلم ممن افترى... » ٢٦٤

تفسير آيهٔ ١٨ « ويعبدون من دون الله... » ٢٦٤

تفسير آيهٔ ١٩ « وماكان الناس الاامة واحدة . » ٢٦٥

تفسير آيهٔ ٢٠ « ويقولون لولا انزل عليه... » ٢٦٦

تفسير آيهٔ ٢١ « واذا اذقنا الناس رحمة ... » ٢٦٦

النوبة الثالثة

تأويل آيهٔ « ان الذين آمنوا وعملوا... » ٢٧٧

سخن پير طريقت دربارهٔ توحيد . ٢٦٧

تاویل آیهٔ « واذا مس الانسان ... » ٢٦٩
تاویل آیهٔ « ولقد اهلکنا القرون » ٢٦٩
تاویل آیهٔ « ثم جعلناکم خلائف ... » ٢٧٠

٣ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ٢٢ تا ٢٧ از سورهٔ یونس ٢٧٠-٢٧٢

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ٢٢ « هو الذی یسیرکم فی البر والبحر ... » ٢٧٢
تفسیر آیهٔ ٢٣ « فلما انجیهم اذاهم یبغون ... » ٢٧٣
تفسیر آیهٔ ٢٤ « انما مثل الحیوة الدنیا کماء ... » ٢٧٥
تفسیر آیهٔ ٢٥ « والله یدعوا الی دارالسلام ... » ٢٧٥
تفسیر آیهٔ ٢٦ « للذین احسنوا الحسنی ... » ٢٧٧
تفسیر آیهٔ ٢٧ « والذین کسبوا السیآت ... » ٢٧٨

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « هو الذی یسیرکم فی البر والبحر ... » ٢٧٨
تاویل آیهٔ « انما مثل الحیوة الدنیا ... » ٢٧٩
تاویل آیهٔ « والله یدعوا الی دارالسلام ... » ٢٨٠
تاویل آیهٔ « للذین احسنوا الحسنی... » ٢٨١

٤ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ٢٨ تا ٤١ از سورهٔ یونس ٢٨٢-٢٨٥

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ٢٨ « ویوم نحشرهم جمیعاً ... » ٢٨٥
تفسیر آیهٔ ٢٩ « فکفی بالله شهیداً ... » ٢٨٦
تفسیر آیهٔ ٣٠ « هنالک تبلوا کل نفس. » ٢٨٦
تفسیر آیهٔ ٣١ « قل من یرزقکم من السماء ... » ٢٨٦
تفسیر آیهٔ ٣٢ « فذلکم الله ربکم الحق ... » ٢٨٧
تفسیر آیهٔ ٣٣ « کذلک حقت کلمة ربک... » ٢٨٧
تفسیر آیهٔ ٣٤ « قل هل من شرکائکم من یبدؤ ... » ٢٨٧
تفسیر آیهٔ ٣٥ « قل هل من شرکائکم من یهدی ... » ٢٨٧
تفسیر آیهٔ ٣٦ « وما یتبع اکثرهم الاظناً ... » ٢٨٨
تفسیر آیهٔ ٣٧ « وماکان هذا القرآن ان یفتری ... » ٢٨٨
تفسیر آیهٔ ٣٨ « ام یقولون افتریه قل فأتوا ... » ٢٨٩
تفسیر آیهٔ ٣٩ « بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه ... » ٢٨٩
تفسیر آیهٔ ٤٠ « ومنهم من یؤمن به... » ٢٩٠
تفسیر آیهٔ ٤١ « وان کذبوک فقل لی عملی ... » ٢٩٠

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « ویوم نحشرهم جمیعاً » . ٢٩٠
تاویل آیهٔ « قل من یرزقکم من السماء ... » ٢٩١
تاویل آیهٔ « قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ... » ٢٩١
تاویل آیهٔ « قل هل من شرکائکم من یهدی ... » ٢٩٢
گفتار پیر طریقت درباره برخی از مقامات . ٢٩٢

٥ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آیات ٤٢ تا ٥٦ از سورهٔ یونس. ٢٩٣-٢٩٥

النوبة الثانية

تفسیر آیهٔ ٤٢ « ومنهم من یستمعون الیک ... » ٢٩٥
تفسیر آیهٔ ٤٣ « ومنهم من ینظر الیک... » ٢٩٥
تفسیر آیهٔ ٤٤ « ان الله لا یظلم الناس شیئاً ... » ٢٩٦

تفسیر آیهٔ ٤٥ « ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا . . . » ٢٩٦

تفسیر آیهٔ ٤٦ « واما نرینك بعض الذی . . . » ٢٩٧

تفسیر آیهٔ ٤٧ « ولکل امة رسول فاذا جاء . . . » ٢٩٧

تفسیر آیهٔ ٤٨ « ویقولون متی هذا الوعد . . . » ٢٩٨

تفسیر آیهٔ ٤٩ « قل لااملك لنفسی ضراً . . . » ٢٩٨

تفسیر آیهٔ ٥٠ « قل ارأیتم ان اتیکم . . . » ٢٩٩

تفسیر آیهٔ ٥١ « اثم اذا ماوقع آمنتم به . . . » ٢٩٩

تفسیر آیهٔ ٥٢ « ثم قیل للذین ظلموا . . . » ٢٩٩

تفسیر آیهٔ ٥٣ « ویستنبئونك احق هو . . . » ٢٩٩

تفسیر آیهٔ ٥٤ « ولوان لکل نفس ظلمت . . . » ٢٩٩

تفسیر آیهٔ ٥٥ « الا ان الله مافی السموات . . . » ٣٠٠

تفسیر آیهٔ ٥٦ « هویحیی ویمیت والیه ترجعون » ٣٠٠

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « ومنهم من یستمعون الیك ... » ٣٠٠

تاویل آیهٔ « ان الله لایظلم الناس . . . » ٣٠١

تاویل آیهٔ « واما نرینك بعض الذی . . . » ٣٠١

تاویل آیهٔ « قل لااملك لنفسی ضراً ... » ٣٠٢

تاویل آیهٔ « قل ارأیتم ان اتیکم . . . » ٣٠٢

تاویل آیهٔ « ویستنبئونك احق هو . . . » ٣٠٢

تاویل آیهٔ « الا ان الله مافی السموات ... » ٣٠٢

٦ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ٥٧ تا ٧٠ ازسورهٔ یونس ٣٠٢-٣٠٥

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ٥٧ « یاایها الناس قدجاءتکم . . . » ٣٠٥

تفسیر آیهٔ ٥٨ « قل بفضل الله وبرحمته » ٣٠٥

تفسیر آیهٔ ٥٩ « قل ارأیتم ما انزل الله . . . » ٣٠٦

تفسیر آیهٔ ٦٠ « وماظن الذین یفترون . . . » ٣٠٧

وجوه هفتگانهٔ ارض . ٣٠٧

تفسیر آیهٔ ٦١ « وماتکون فی شأن » ٣٠٧

تفسیر آیهٔ ٦٢ « الاان اولیاء الله لاخوف علیهم » ٣٠٩

تفسیر آیهٔ ٦٣ « الذین آمنوا وکانوا یتقون » ٣١٠

تفسیر آیهٔ ٦٤ « لهم البشری فی الحیوة الدنیا . . . » ٣١٠

تفسیر آیهٔ ٦٥ « ولایحزنك قولهم.. » ٣١١

تفسیر آیهٔ ٦٦ « الاان لله من فی السموات . . . » ٣١١

تفسیر آیهٔ ٦٧ « هوالذی جعل لکم اللیل . . . » ٣١٢

تفسیر آیهٔ ٦٨ « قالوا اتخذالله ولداً . . . » ٣١٢

تفسیر آیهٔ ٦٩ « قل ان الذین یفترون . . . » ٣١٢

تفسیر آیهٔ ٧٠ « متاع فی الدنیا ثم الینا . . . » ٣١٢

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ « یاایها الناس قدجاءتکم . . » ٣١٢

تاویل آیهٔ « قل بفضل الله وبرحمته . . . » ٣١٤

تاویل آیهٔ « الا ان اولیاء الله لاخوف...» ٣١٥

٧ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ٧١ تا ٨٦ ازسورهٔ یونس . ٣١٦-٣١٨

النوبة الثانية

تفسير آية ٧١ «واتل عليهم نبأ نوح ...» ٣١٨

تفسير آية ٧٢ «فان توليتم فما سألتكم ...» ٣٢١

تفسير آية ٧٣ «فكذبوه فنجيناه ومن معه ...» ٣٢١

تفسير آية ٧٤ «ثم بعثنا من بعده رسلا الي ...» ٣٢١

تفسير آية ٧٥ «ثم بعثنا من بعدهم موسى وهرون ...» ٣٢١

تفسير آية ٧٦ «فلما جاءهم الحق من عندنا ...» ٣٢٢

تفسير آية ٧٧ «قال موسى اتقولون للحق ...» ٣٢٢

تفسير آية ٧٨ «قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا ...» ٣٢٢

تفسير آية ٧٩ «وقال فرعون ائتونى بكل ٣٢٢

تفسير آية ٨٠ «فلما جاء السحرة قال لهم ...» ٣٢٢

تفسير آية ٨١ «فلما القوا قال موسى ...» ٣٢٢

تفسير آية ٨٢ « ويحق الله الحق بكلماته ... ٣٢٢

تفسير آية ٨٣ «فما آمن لموسى الاذرية ...» ٣٢٣

تفسير آية ٨٤ «وقال موسى ياقوم ان كنتم ...» ٣٢٣

تفسير آية ٨٥ «فقالوا على الله توكلنا ...» ٣٢٣

تفسير آية ٨٦ «ونجنا برحمتك ...» ٣٢٤

النوبة الثالثة

تاويل آية «واتل عليهم نبأ نوح ...» ٣٢٤

تاويل «فعلى الله توكلت ...» ٣٢٤-٣٢٥

تأويل آيه «فكذبوه فنجيناه ...» ٣٢٥

تاويل آية «ثم بعثنا من بعدهم موسى وهرون ...» ٣٢٥

تاويل آية «وقال موسى ياقوم ان كنتم ..» ٣٢٦

٨ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٨٧ تا ٩٧ ازسورة يونس. ٣٢٦-٣٢٨

النوبة الثانية

تفسير آية ٨٧ «واوحينا الى موسى واخيه ٣٢٨

تفسير آية ٨٨ «وقال موسى ربنا انك...» ٣٢٩

تفسير آية ٨٩ «قال قد اجيبت دعوتكما ...» ٣٣٠

تفسير آية ٩٠ «وجاوزنا ببنى اسرائيل...» ٣٣١

تفسير آية ٩١ «الان وقد عصيت قبل ...» ٣٣٢

تفسير آية ٩٢ «فاليوم ننجيك ببدنك ...» ٣٣٢

تفسير آية ٩٣ «ولقد بوأنا بنى اسرائيل...» ٣٣٣

تفسير آية ٩٤ «فان كنت فى شك ...» ٣٣٣

تفسير آية ٩٥ «ولاتكونن من الذين كذبوا ...» ٣٣٥

تفسير آية ٩٦ «ان الذين حقت عليهم ...» ٣٣٥

تفسير آية ٩٧ «ولوجاءتهم كل آية ...» ٣٣٥

النوبة الثالثة

تاويل آية «واوحينا الى موسى ...» ٣٣٥

تاويل آية «ربنا اطمس على اموالهم ...» ٣٣٦

تاويل آية «الان وقد عصيت ..» ٣٣٦

تاويل : «فان كنت فى شك ...» ٣٣٧

٩ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٩٨ تا ١٠٩ ازسوره يونس . ٣٣٧-٣٣٩

النوبة الثانية

تفسير آية ٩٨ «فلولا كانت قرية ...» ٣٣٩

تفسير آية ٩٩ «ولوشاء ربك لامن...» ٣٤١

تفسير آية ١٠٠ «وماكان لنفس ان تؤمن ...» ٣٤١

تفسير آية ١٠١ «قل انظروا ماذا فى السموات ...» ٣٤١

تفسیر آیهٔ ۱۰۲ «فهل ینتظرون الامثل ...» ۳۴۲

تفسیر آیهٔ ۱۰۳ «ثم ننجی رسلنا ...» ۳۴۲

تفسیر آیهٔ ۱۰۴ «قل یا ایها الناس ان کنتم ...» ۳۴۲

تفسیر آیهٔ ۱۰۵ «وان اقم وجهك للدین ...» ۳۴۳

تفسیر آیهٔ ۱۰۶ «ولاتدع من دون الله ...» ۳۴۳

تفسیر آیهٔ ۱۰۷ «وان یمسسك الله بضر ...» ۳۴۳

تفسیر آیهٔ ۱۰۸ «قل یا ایها الناس قدجآءکم ...» ۳۴۳

تفسیر آیهٔ ۱۰۹ «واتبع مایوحی الیك ...» ۳۴۴

النوبة الثالثة

تاویل آیهٔ «فلولا کانت قریة ...» ۳۴۴

تاویل آیهٔ «وماکان لنفس ان تؤمن ...» ۳۴۵

تاویل آیهٔ «قل انظروا ماذا فی السموات ...» ۳۴۵

تاویل آیهٔ «ثم ننجی رسلنا ...» ۳۴۶

تاویل آیهٔ «وان اقم وجهك للدین ...» ۳۴۶

جزء یازدهم ودوازدهم

۱۱ - سورهٔ هود «۱۲۳ آیه»

النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات وبسم الله الرحمن الرحیم از ۱ تا ۱۱ ازسورهٔ هود ۳۴۸ - ۳۵۰

النوبة الثانیة

تعداد آیات وکلمات وحروف ومحل نزول سورهٔ هود. ۳۵۰

گفتگو دربارهٔ حدیث: شیبتنی هود ۳۵۰

تفسیر آیهٔ ۱ «الر ...» ۳۵۰-۳۵۱

تفسیر آیهٔ ۲ «الاتعبدوا الاالله ...» ۳۵۱

تفسیر آیهٔ ۳ «وان استغفروا ربکم ...» ۳۵۱

تفسیر آیهٔ ۴ «الی الله مرجعکم ...» ۳۵۲

تفسیر آیهٔ ۵ «الاانهم یثنون صدورهم ...» ۳۵۲

الجزء الثانی عشر

تفسیر آیهٔ ۶ «ومامن دآبة فی الارض...» ۳۵۳

تفسیر آیهٔ ۷ «وهوالذی خلق السموات ...» ۳۵۴

تفسیر آیهٔ ۸ «ولئن اخرنا عنهم العذاب» ۳۵۵

تفسیر آیهٔ ۹ «ولئن اذقنا الانسان ...» ۳۵۶

تفسیر آیهٔ ۱۰ «ولئن اذقناه نعماء ...» ۳۵۶

تفسیر آیهٔ ۱۱ «الاالذین صبروا ...» ۳۵۷

النوبة الثالثة

تاویل وشرح بسم الله الرحمن الرحیم ۳۵۷

تاویل «الر» وسخنان پیرطریقت دربارهٔ توحید وتجرید وتفرید ۳۵۸

تاویل آیهٔ «وان استغفروا ربکم ..» ۳۵۹

تاویل آیهٔ «ومامن دآبة فی الارض...» ۳۵۹

تاویل «ویعلم مستقرها ومستودعها» ۳۶۰

۲ - النوبة الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۲ تا ۲۲ ازسورهٔ هود. ۳۶۰-۳۶۲

النوبة الثانیة

تفسیر آیهٔ ۱۲ «فلعلك تارك بعض ...» ۳۶۳

تفسیر آیهٔ ۱۳ «ام یقولون افتریه ...» ۳۶۳

تفسیر آیهٔ ۱۴ «فان لم یستجیبوا لکم ...» ۳۶۴

تفسیر آیهٔ ۱۵ «من کان یرید الحیوة الدنیا ...» ۳۶۵

تفسیر آیهٔ ۱۶ «اولئك الذین لیس لهم ...» ۳۶۵

تفسیر آیهٔ ۱۷ «افمن کان علی بینة ...» ۳۶۶

تفسیر آیهٔ ۱۸ «ومن اظلم ممن افتری...» ۳۶۷

تفسير آية ١٩ «الذين يصدون عن ـ سبيل الله ...» ٣٦٨

تفسير آية ٢٠ «اولئك لم يكونوا معجزين ...» ٣٦٨

تفسير آية ٢١ «اولئك الذين خسروا ...» ٣٦٩

تفسير آية ٢٢ «لاجرم انهم فی الاخرة ...» ٣٦٩

النوبة الثالثة

تاويل آية «فلعلك تارك ...» ٣٦٩

تاويل آية «من كان يريد الحيوة الدنيا ...» ٣٧٠

تاويل آية «افمن كان على بينة ..» ٣٧١

٣ ـ النوبة الاولى

ترجمة آيات ٢٣ تا ٣٦ از سورة هود ٣٧٢-٣٧٤

النوبة الثانية

تفسير آية ٢٣ «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات ...» ٣٧٤

تفسير آية ٢٤ «مثل الفريقين كالاعمى ..» ٣٧٤

تفسير آية ٢٥ «ولقد ارسلنا نوحاً ...» ٣٧٥

تفسير آية ٢٦ «الا تعبدوا الا الله ...» ٣٧٥

تفسير آية ٢٧ «فقال الملأ الذين ...» ٣٧٥

تفسير آية ٢٨ «قال ياقوم ارايتم ...» ٣٧٦

تفسير آية ٢٩ «وياقوم لا اسئلكم عليه مالا ...» ٣٧٧

تفسير آية ٣٠ «و ياقوم من ينصرنی من الله ...» ٣٧٨

تفسير آية ٣١ «ولا اقول لكم عندی خزاين ...» ٣٧٨

تفسير آية ٣٢ «قالوا يانوح قد ـ جادلتنا ...» ٣٧٨

تفسير آية ٣٣ «قال انما ياتيكم به الله ...» ٣٧٩

تفسير آية ٣٤ «ولا ينفعكم نصحی ...» ٣٧٩

تفسير آية ٣٥ «ام يقولون افتريه ...» ٣٨٠

تفسير آية ٣٦ «واوحی الی نوح انه ...» ٣٨٠

النوبة الثالثة

تاويل آية «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات ...» ٣٨٠

تاويل آية «مثل الفريقين ...» ٣٨١

تاويل آية «ولقد ارسلنا نوحاً ...» ٣٨١

سخنان پير طريقت درفضيلت صبر. ٣٨٢

٤ ـ النوبة الاولى

ترجمة آيات ٣٧ تا ٤٨ از سورة هود. ٣٨٣-٣٨٥

النوبة الثانية

تفسير آية ٣٧ «واصنع الفلك باعيننا ...» ٣٨٥

تفسير آية ٣٨ «ويصنع الفلك وكلما مر عليه ...» ٣٨٦

تفسير آية ٣٩ «فسوف تعلمون من يأتيه ...» ٣٨٦

تفسير آية ٤٠ «حتى اذا جاء امرنا ..» ٣٨٦

تفسير آية ٤١ «وقال اركبوا فيها ..» ٣٨٩

تفسير آية ٤٢ «وهی تجری بهم...» ٣٩٠

تفسير آية ٤٣ «قال ساوی الی جبل...» ٣٩١

تفسير آية ٤٤ «وقيل ياارض ابلعی ماءك ...» ٣٩١

تفسير آية ٤٥ «ونادی نوح ربه ...» ٣٩٢

تفسير آية ٤٦ «قال يانوح انه ليس من اهلك ...» ٣٩٢

تفسير آية ٤٧ «قال رب انی اعوذ بك ...» ٣٩٤

تفسير آية ٤٨ «قيل يانوح اهبط ...» ٣٩٤

النوبة الثالثة

تاويل آية «واصنع الفلك ...» ٣٩٥

تاويل سه طبقه كشتی نوح به: خوف ورجا ورضا. ٣٩٥

دربيان رحمت خداوسخن پير طريقت در بارهٔ آن. ٣٩٥

تاويل آية «حتى اذا جاء امرنا ...» ٣٩٦

تاويل آية «وقال اركبوا فيها بسم الله ...» ٣٩٦

تاويل آية «ونادی نوح ربه ..» ٣٩٦

٥ ـ النوبة الاولى «جزء دوازدهم»

ترجمة آيات ٤٩ تا ٦٠ از سوره هود ٣٩٧-٣٦٩

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ٤٩ « تلك من انباء الغيب ...» ٣٩٩
تفسير آيهٔ ٥٠ « والى عاد اخاهم هوداً ...» ٤٠٠
تفسير آيهٔ ٥١ « ياقوم لااسئلكم عليه ...» ٤٠١
تفسير آيهٔ ٥٢ « وياقوم استغفروا ربكم ...» ٤٠١
تفسير آيهٔ ٥٣ «قالوا ياهود ماجئتنا» ٤٠١
تفسير آيهٔ ٥٤ « ان نقول الا اعتريك ...» ٤٠٢
تفسير آيهٔ ٥٥ «من دونه فكيدونى .» ٤٠٢
تفسير آيهٔ ٥٦ « انى توكلت على الله ...» ٤٠٢
تفسير آيهٔ ٥٧ « فان تولوا فقد ابلغتكم ...» ٤٠٢
تفسير آيهٔ ٥٨ « ولماجاء امرنا ..» ٤٠٣
تفسير آيهٔ ٥٩ « وتلك عاد جحدوا ..» ٤٠٣
تفسير آيهٔ ٦٠ « واتبعوا فى هذه الدنيا ...» ٤٠٤

النوبة الثالثة

تاويل آيهٔ « تلك من انباء الغيب ...» ٤٠٤
درفضيلت تقوى ٤٠٥
داستان هلال ازآل مغيرة ٤٠٥-٤٠٦

٦ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٦١ تا ٧٦ از سورهٔ هود . ٤٠٧-٤٠٩

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ٦١ « والى ثمود اخاهم ...» ٤٠٩
تفسير آيهٔ ٦٢ « قالوا يا صالح قد كنت ...» ٤١٠
تفسير آيهٔ ٦٣ « قال ياقوم ارايتم ...»
تفسير آيهٔ ٦٤ «ويا قوم هذه ناقة الله ...» ٤١١
تفسير آيهٔ ٦٥ « فعقروها فقال تمتعوا ...» ٤١١
تفسير آيهٔ ٦٦ « فلما جاء امرنا نجينا صالحاً ...» ٤١١
تفسير آيهٔ ٦٧ « واخذ الذين ظلموا الصيحة ...» ٤١٢
تفسير آيهٔ ٦٨ «كان لم يغنوا فيها ...» ٤١٢
تفسير آيهٔ ٦٩ « ولقد جاءت رسلنا ابراهيم ...» ٤١٣
تفسير آيهٔ ٧٠ « فلما رأى ايديهم ...» ٤١٣
تفسير آيهٔ ٧١ « وامرأته قائمة ...» ٤١٤
تفسير آيهٔ ٧٢ « قالت ياويلتى ...» ٤١٥
تفسير آيهٔ ٧٣ « قالوا اتعجبين من امر الله ...» ٤١٦
تفسير آيهٔ ٧٤ « فلما ذهب عن ابراهيم الروع ...» ٤١٦
تفسير آيهٔ ٧٥ « ان ابراهيم لحليم ...» ٤١٦
تفسير آيهٔ ٧٦ « يا ابراهيم اعرض عن هذا ...» ٤١٦

النوبة الثالثة

تاويل آيهٔ «والى ثمود اخاهم صالحاً ...» ٤١٧
گفتار پير طريقت دربارهٔ قضا . ٤١٧
تاويل آيهٔ «هوانشأكم من الارض ...» ٤١٧
تاويل آيهٔ «لقد جاءت رسلنا ...» ٤١٨
گفتار پير طريقت « جنيد » دربارهٔ خصلتهاى ششگانهٔ تصوف كه پايهٔ آن طريقت است ٤١٩
تاويل آيهٔ « فلما ايديهم لاتصل ...» ٤١٩
تاويل آيهٔ « فلما ذهب عن ابراهيم الروع ...» ٤١٩
تاويل « ان ابراهيم لحليم ...» ٤١٩

٧ - النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ٧٧ تا ٨٦ از سورهٔ ٤٢٠-٤٢١

اهدایی خانه فرهنگ
جمهوری اسلامی ایران

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ۷۷ ولماجاءت رسلنا . . . » ٤٢١
تفسير آيهٔ ۷۸ «وجائه قومه يهرعون اليه . . . » ٤٢٣
تفسير آيهٔ ۷۹ « قالوا لقد علمت مالنا . . . » ٤٢٤
تفسير آيهٔ ۸۰ « قال لوان لی بکم . .» ٤٢٤
تفسير آيهٔ ۸۱ « قالوا يالوط انارسل ربك . . . » ٤٢٤
تفسير آيهٔ ۸۲ «فلما جاء امرناجعلنا . . .» ٤٢٥
تفسير آيهٔ ۸۳ « مسومة عند ربك . . . » ٤٢٧
تفسير آيهٔ ٨٤ « والى مدين اخاهم . . . » ٤٢٧
تفسير آيهٔ ٨٥ « ولاتعثوا فی الارض» ٤٢٨
تفسير آيهٔ ٨٦ « بقيةالله خيرلکم ..» ٤٢٨

النوبة الثالثة

تاويل آيهٔ «ولما جاءت رسلنا . . » ٤٢٨
تاويل آيهٔ « قال لوان لی بکم قوة . . .» ٤٢٩
تاويل آيهٔ «فلما جاء امرنا . . » ٤٣٠

٨ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ۸۷ تا ۱۰۲ از سورهٔ هود . ٤٣٠-٤٣٣

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ۸۷ «قالوا ياشعيب ...» ٤٣٢
تفسير آيهٔ ۸۸ «قال ياقوم ارايتم ...» ٤٣٤
تفسير آيهٔ ۸۹ « وياقوم لايجرمنكم» ٤٣٥
تفسير آيهٔ ۹۰ « واستغفروا ربکم .» ٤٣٦
تفسير آيهٔ ۹۱ «قالوايا شعيب مانفقه..» ٤٣٦
تفسير آيهٔ ۹۲ «قال ياقوم ارهطی ...» ٤٣٧
تفسير آيهٔ ۹۳ «وياقوم اعملوا على...» ٤٣٧
تفسير آيهٔ ۹٤ «ولماجاء امرنانجينا..» ٤٣٨
تفسير آيهٔ ۹۵ «كان لم يغنوافيها..» ٤٣٨
تفسير آيهٔ ۹٦ «ولقدارسلناموسی ...» ٤٣٨
تفسير آيهٔ ۹۷ «الى فرعون وملائه...» ٤٣٨
تفسير آيهٔ ۹۸ « يقدم قومه يوم القيمة...» ٤٣٨
تفسير آيهٔ ۹۹ « واتبعوا فی هذه .. » ٤٣٩
تفسير آيهٔ ۱۰۰ ذلك من انباء القرى..» ٤٣٩
تفسير آيهٔ ۱۰۱ «وماظلمناهم ولكن...» ٤٤٠
تفسير آيهٔ «۱۰۲» «و كذلك اخذ ربك..» ٤٤٠

النوبة الثالثه

تاويل آيهٔ «قالوايا شعيب اصلوتك..» ٤٤٠
تاويل «واستغفروا ربکم» ٤٤٢

٩ ـ النوبة الاولى

ترجمهٔ آيات ۱۰۳ تا ۱۲۳ از سورهٔ هود . ٤٤٢-٤٤٦

النوبة الثانية

تفسير آيهٔ ۱۰۳ «ان فی ذلك لاية..» ٤٤٦
تفسير آيهٔ ۱۰٤ «ومانؤخره الالاجل..» ٤٤٦
تفسير آيهٔ ۱۰۵ «يوم يات لاتكلم...» ٤٤٧
تفسير آيهٔ ۱۰ «فاماالذين شقوا...» ٤٤٧
تفسير آيهٔ ۱۰۷ « خالد ن فيهامادامت...» ٤٤٨
تفسير آيهٔ ۱۰۸ « واماالذين سعدوا ... » ٤٤٩
تفسير آيهٔ ۱۰۹ «فلاتك فی مرية...» ٤٥٠
تفسير آيهٔ ۱۱۰ « ولقد آتيناموسى الكتاب . . .» ٤٥١
تفسير آيهٔ ۱۱۱ «وان كلالما...» ٤٥١
تفسير آيهٔ ۱۱۲ «فاستقم كماامرت ...» ٤٥٢
تفسير آيهٔ ۱۱۳ «ولاتر كنوا الى الذين...» ٤٥٢
تفسير آيهٔ ۱۱٤ « واقم الصلوة طرفی النهار .. . » ٤٥٣
تفسير آيهٔ ۱۱۵ «واصبر فان الله لايضيع...» ٤٥٤
تفسير آيهٔ ۱۱٦ «فلولا كان من القرون...» ٤٥٤
تفسير آيهٔ ۱۱۷ «و ماكان ربك ليهلك القرى ..» ٤٥٥
تفسير آيهٔ ۱۱۸ «ولوشاء ربك لجعل..» ١٥٥
تفسير آيهٔ ۱۱۹ «الامن رحم ربك...» ٤٥٦
تفسير آيهٔ ۱۲۰ «و كلا نقص عليك من...» ٤٥٦
تفسير آيهٔ ۱۲۱ «وقل للذين لايؤمنون ...» ٤٥٧

تفسیر آیهٔ ۱۲۲ «وانتظروا انا منتظرون» ۴۵۷
تفسیر آیهٔ ۱۲۳ «ولله غیب السموات.. » ۴۵۸

النوبه الثالثه

تاویل آیهٔ «ان فی ذلک لایة..» ۴۵۸
تقسیم روزها بنقل از یحیی معاذ ۴۵۸
گفتار پیر طریقت دربارهٔ تفاوت انفاس نیکبختان وبدبختان . ۴۶۰
سخن شقیق بلخی دربارهٔ علائم سعادت . ۴۶۰
تاویل آیهٔ «فاستقم کما امرت» ۴۶۱
معنی استقامت وسخن ابوعلی جوزجانی دربارهٔ آن . ۴۶۱
تاویل آیهٔ «واقم الصلوة طرفی النهار..» ۴۶۱
سخن دربارهٔ «ان الحسنات یذهبن السیآت..» ۴۶۲
تاویل آیهٔ «وکلا نقص علیک من انباء الرسل..» ۴۶۲
سخن دربارهٔ حدیث : بعثت بالحنیفیة السهله ۴۶۲
در فضائل رسول اکرم (ص) ۴۶۳

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No. 563164
Date 9-2-09

Title [redacted]

Author

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بهای دورهٔ ده جلدی ۴۵/۰۰۰ ریال